

دانش و امید

سال چهارم، شماره ۲۲، اسفند ۱۴۰۲

چه سعادت، چه سعادت
چون خوابی
سرشار از رویاهای رخشانم
چون آب‌های روان
امیدوار
و سرسخت
چون دانه گندم
ناظم حکمت

۸ مارس روز همبستگی جهانی زنان بر همه زنان زحمتکش

میهن مان ایران و سراسر جهان خجسته باد



بهار، نگاهم به درگاه توست
به شامر بیا؛ کاین زفاغ، گاه توست
ندیدم به جز جنگ و ریغ و بدر
به مهرم برافروز؛ کاین، راه توست
شهنام دادگستر

سالروز انقلاب بهمن ○ اعتصاب کارگران فولاد ○ بررسی بودجه ۱۴۰۳

معافیت دانه درشت‌ها از مالیات ○ افزایش صدای زحمتکشان ○ نگاهی به «گودی» ○ چند شعر

از مبارزه و مقاومت زنان فلسطین ○ بازی بزرگ ○ سالگشت مرگ لنین ○ جمهوری اسپانیا

پکن ۱۹۸۹ ○ روایت حماس از ۷ اکتبر ○ یمن مانع سلطه جویی آمریکا ○ دنیا در آستانه دگرگونی

بحران در قلب صنعتی اروپا ○ به یاد جان پیلجر ○ معرفی سه کتاب خواندنی



زیر نظر هیئت تحریریه

همکاران این شماره:

م. البرزی، مسعود امیدی، هوشمند انوشه، علی پورصفر (کامران)
کوروش تیموری فر، شبگیر حسنی، طلیعه حسنی، بیژن رحمانی
آزاده شعبانی، سیامک طاهری، مسعود کیایی و فرشید واحدیان

با مطالبی از:

نسرین هزاره مقدم و خیرگزاری ایلنا

و اشعاری از:

احمد شاملو، سیامک طاهری، جعفر کوش آبادی و محمد مسعود

پست الکترونیک: daneshvaomid@gmail.com



آدرس تلگرام: <https://t.me/DaneshvaMardom>

هیئت تحریریه «دانش و امید» در ویراستاری و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است.

پاسخگویی به نظرات رسیده بر عهده نویسنده یا مترجم مقاله است.

بازنشر و استفاده از مطالب مجله «دانش و امید» تنها با ذکر مأخذ مجاز است.

برای مطالعه هر مقاله، بدون ورق زدن مجله، روی نام مقاله کلیک کنید. در پایان هر مقاله برای بازگشت به فهرست، در گوشه سمت چپ پایین صفحه روی «فهرست» کلیک کنید.

فهرست

گفتارهایی درباره ایران

۶	شبگیر حسنی	سالروز پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷
۹	فرشید واحدیان	اعتصاب کارگران گروه ملی صنعتی فولاد
۱۸		خون دماغ و دو روز مستمری یک بازنشسته
۱۹	مسعود امیدی	بودجه ۱۴۰۳ و چشم انداز تداوم بحران
۳۱		زن ایرانی به روایت آمار
۳۲	نسرین هزاره مقدم	دانه درشت‌های معاف از مالیات
۳۵	حسن صادقی	فراموشی شعارهای انقلاب!؟
۳۶		شوک کارگران از تصویب افزایش سن بازنشستگی
۳۹	مسعود امیدی	مقدمه چاپ چهارم کارنامه نتولیبیرالایسم...

هنر و ادبیات

۴۸	هوشمند انوشه	افراشته، صدای مردم شهر و روستا
۶۰	مسعود کیایی	مسیر چاله‌ها در «گودی»
۶۸		چند شعر

از مبارزه و مقاومت زنان فلسطین

۷۳	طلیعه حسنی	نگاهی به نقش زنان در مقاومت فلسطین
۸۶	طلیعه حسنی	گذری بر زندگی و مبارزه لیلا خالد
۹۹		نقاشی درد و رنج مردم فلسطین بر دیوار ویرانه‌ها
۱۰۰	برگردان: دانش و امید	سخنرانی پلد الهاتان در ۸ مارس ۲۰۰۵

چند بحث و بررسی ویژه

۱۰۵	کوروش تیموری‌فر	بازی بزرگ
۱۱۵	علی پورصفر (کامران)	صدمین سالگرد درگذشت ولادیمیر لنین
۱۱۹	گ. راکیهل / ف. واحدیان	ژیژک، دلکد دربار سرمایه‌داری
۱۲۲	علی پورصفر (کامران)	۸۵مین سالگرد سرکوب جمهوری اسپانیا
۱۴۱	برگردان: بیژن رحمانی	پکن ۱۹۸۹ و میدان تیان آنمن

مقاومت خلق فلسطین تا پیروزی

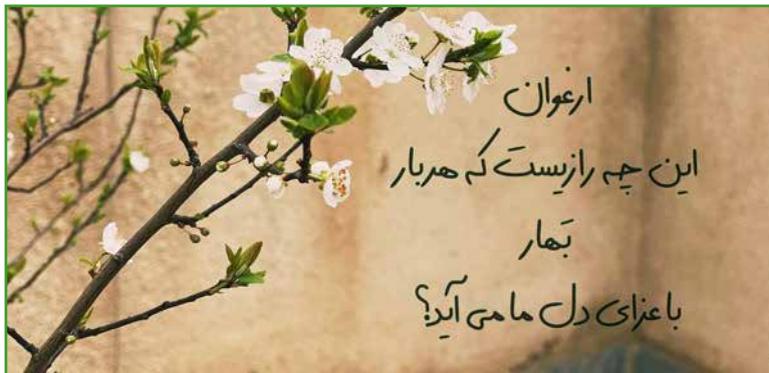
۱۵۳	مرتضی محسنی	رنج‌ها و امیدها
۱۶۴	دانش و امید	روایت حماس از عملیات طوفان الاقصی
۱۷۵	پ. اسکوبار / ط. حسنی	عضو بریکس صهیونیسم را به دادگاه کشید
۱۷۹	نات پری / کورش تیموری فر	دو حکم لاهه علیه اسرائیل و آمریکا
۱۸۳	ک. هجز / کورش تیموری فر	نسل کشی متوقف نمی‌شود
۱۸۹	و. فن واگنن / شبگیر. حسنی	یمن مانع سلطه‌جویی آمریکا

امپریالیسم و ضد امپریالیسم

۱۹۷	و. میخین / م. البرزی	دنیا در آستانه دگرگونی
۲۰۶	هوشمند انوشه	۲۹مین کنفرانس روزا لوکزامبورگ
۲۱۷	هوشمند انوشه	بحران در قلب صنعتی اروپا
۲۲۷	پ. لارنس / آزاده شعبانی	به یاد جان پیلجر
۲۳۳	ج. پیلجر / م. البرزی	جان پیلجر دیدار با اسائز در زندان
۲۳۶		محاصره ۹۰۰ روزه لنینگراد در تصویر

معرفی کتاب

۲۳۸	شبگیر حسنی	چین چگونه از شوک درمانی گریخت
۲۴۰	شبگیر حسنی	آمریکایی‌گرایی و فوردیسم
۲۴۲	شبگیر حسنی	هنرمندان در زمانه جنگ



نشریه «دانش و امید» به شکل رایگان در فضای مجازی در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد و دست‌اندرکاران این نشریه، مسئولیتی در قبال نسخه چاپی آن در بازار ندارند!

گفتارهایی درباره ایران



از خصوصی سازی ها و حراج اموال و منابع عمومی
چه چیزی نصیب زحمتکشان و اکثریت مردم شده است؟

۲۲ بهمن ۱۳۵۷، سالروز انقلاب ملی و دمکراتیک مردم ایران

اعتصاب کارگران در گروه ملی صنعتی فولاد اهواز

بودجه سال آینده:

چشم انداز تداوم بحران و تشدید فروبستگی اقتصادی و اجتماعی کشور

وضعیت اجتماعی اقتصادی زنان ایران در یک تصویر

دانه درشت های معاف از مالیات

مقدمه چاپ چهارم: کارنامه نئولیبرالیسم در ایران

به مناسب بیست و دوم بهمن؛ سالروز انقلاب ملی و دموکراتیک ایران

شگیر حسنی



در بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷، فاز سیاسی یا نخستین بخش از فازهای سه‌گانه انقلاب ایران با سرنگونی رژیم سلطنتی به پیروزی رسید. انقلابی که اهداف مشترک نیروهای اجتماعی گوناگون مشارکت‌کننده در آن، بر اساس اسناد منتشرشده از سوی نمایندگان متعین سیاسی آنان، عبارت از استقلال، آزادی و برقراری عدالت اجتماعی بود، موفق شد تا با برانداختن رژیم وابسته شاه به عنوان باثبات‌ترین پایگاه امپریالیسم در منطقه، توازن قوای بین‌المللی را در این حوزه استراتژیک دستخوش تغییر نماید.

اخراج مستشاران خارجی، خروج از پیمان‌های نظامی و امنیتی منطقه‌ای، قطع مناسبات نیمه‌علنی دیپلماتیک با رژیم اسرائیل، برچیده شدن پایگاه‌های جاسوسی آمریکا در داخل کشور، ملی کردن بانک‌ها و... از دستاوردهای مرحله نخست انقلاب ایران و در راستای تأمین استقلال سیاسی کشور بودند. خواسته‌های دیگر، نیز کمابیش و با تغییراتی که بازتاب‌دهنده تعارض منافع و تفاوت دیدگاه‌های لایه‌های اجتماعی و طبقات مختلف مشارکت‌کننده در انقلاب بودند، در قانون اساسی و به‌ویژه در اصولی که ناظر بر حقوق ملت و تکالیف دولتمند، هرچند بعضاً به شکلی مشروط، تصریح شدند.

در سال‌های نخست پس از انقلاب علاوه بر گام‌های موثر در کسب استقلال سیاسی و به‌رغم تحمیل جنگ به کشور، با توجه به سوگیری اقتصادی مردمی، شاهد دستاوردهای شگفت‌آوری نیز

در حوزه اقتصاد بودیم: پایین ترین نرخ رشد نقدینگی از سال ۱۳۵۳ تا کنون، مربوط به سال ۱۳۶۳ است؛ رکورد کم ترین نرخ تورم در تاریخ اقتصادی کشور نیز با نرخ کم تر از هفت درصد در سال ۱۳۶۴ رخ داده است؛ رشد ۱۲/۶ درصدی تولید ناخالص داخلی نیز که در سال ۱۳۶۱ اتفاق افتاد یکی از بالاترین نرخ های رشد اقتصادی کشور است؛ سهم امور اجتماعی در بخش هزینه ای بودجه کشور که در اوج سال های درآمد نفتی پیش از انقلاب (۱۳۵۲-۱۳۵۷) حدود ۱۸/۴ درصد بود، در دوره جنگ به صورت میانگین به نزدیک ۴۰ درصد بالغ گردید.

به هر روی و به رغم تمام امیدواری های ابتدایی، به علل و دلایل گوناگون از جمله عملکرد نیروهای ضد انقلابی، برخی تندروی ها از سوی نیروهای مشارکت کننده در انقلاب و پاره ای از تنگ نظری ها و ...، تغییرات توازن قوا در درون بلوک حاکمیت و توطئه های پُر شمار امپریالیستی از جمله تحمیل جنگ با عراق و نظایر آن، تشکیل جبهه متحد خلق و در نتیجه ارتقا به فازهای دوم و سوم انقلاب در حوزه های اقتصادی و فرهنگی مقدور نشد.

در سالیان پس از پایان جنگ نیز با پذیرش سیاست های توصیه شده از سوی نهادهای بین المللی نظیر صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و ... عملاً مسیری مخالف با وعده های مبتنی بر عدالت اجتماعی و بسط حقوق دموکراتیک پیموده شد. تداوم این سیاست ها که اتفاقاً فصل مشترک نئولیبرال های درون حاکمیت و اپوزیسیون راست گرای جمهوری اسلامی از جمله سلطنت طلبان نیز هست، در کنار ضعف مبرم آزادی های دموکراتیک، موجب ایجاد شکاف های اجتماعی گسترده در درون جامعه شده که هم راستا با تأثیرات مخرب تحریم های ظالمانه امپریالیستی، هر از چندگاه با تواتری تشدید شونده در شکل بحران های جدی اجتماعی بروز می کنند که نمونه های آن را در اعتراضات سالیان اخیر شاهد بوده ایم.

نحوه برخورد حاکمیت با این اعتراضات، در کنار اصرار بر تداوم سیاست های مخرب داخلی نظیر افزایش نرخ بنزین، کاهش تصدی گیری دولت در حوزه اقتصاد، به حراج گذاشتن دارایی های ملی و واگذاری آن به بخش خصوصی، اجرای سیاست های موسوم به آزادسازی قیمت ها و تصویب قوانینی نظیر افزایش سن بازنشستگی، تحمیل مالیات های فزاینده به مزد و حقوق بگیران، خروج بخش های گسترده نیروی کار از زیر چتر حمایتی قانون کار و ... عملاً بستر مناسبی را برای پیدایش بحران های آتی فراهم نموده و زمینه ساز پذیرش تبلیغات دشمنان این کشور و ورشکستگان سیاسی نظیر سلطنت طلبان شده است. کار به جایی رسیده که جنایت کار منفوری همچون پرویز ثابتی پس از دهه ها از مخفیگاه خویش بیرون خزیده و به سفیدشویی سازمان بدنام ساواک می پردازد. عملکرد جمهوری اسلامی عملاً گروه هایی از مردم و به ویژه بخش هایی از نسل جوان را به همسویی و همدلی با دشمنان ایران سوق داده و به کوری سیاسی بسیاری از نیروهای اجتماعی انجامیده است که

تنها معیار موضع‌گیری در عرصه‌های مختلف را بر پایه مخالفت و تقابل با جمهوری اسلامی قرار داده‌اند.

این شیوه اتخاذ موضع تا بدان پایه گسترده‌گی یافته که در مواردی نظیر عدم حمایت از تیم ملی و خوشحالی از باخت آن، به اشکالی از لجاجت کودکانه شبیه می‌شود. اما در نمونه‌هایی نیز شاهد بسط این منطق معیوب در عرصه‌های نگران‌کننده‌تری هم هستیم؛ از حمایت لایه‌هایی از جامعه از جنایات اسرائیل در فلسطین تا جمع‌آوری امضا برای تشدید تحریم‌های کشورهای توسعه‌یافته از خود فروخته‌ی اپوزیسیون و کوشش برای ترغیب حمله نظامی به ایران. اگرچه این کوشش‌ها خوشبختانه به علل گوناگون ابرتر مانده‌اند اما تأثیر این رویکرد را در داخل کشور و در میان بخش‌هایی از هم‌میهنان مان هم شاهدیم؛ واکنش‌های شرم‌آوری که بعضاً در برخورد با جنایت تروریستی کرمان رخ داد، رویه دیگر آن دیدگاهی است که کشور را ملک طلق خویش ارزیابی کرده و در تلویزیون رسمی کشور خواستار خروج مخالفان از ایران است. این دو دیدگاه و رفتار ظاهراً متعارض همچون دو تیغه قیچی می‌توانند به قطع انسجام ملی کشور در میان ایرانیان بینجامند.

طبیعتاً مسئولیت اصلی چنین وضعیتی متوجه صاحبان قدرت در درون حاکمیت است که با تعطیل کردن و تغییر عملی حقوق مصرح توده‌ها در قانون اساسی و بی‌توجهی به آرمان‌ها و آماج اولیه انقلاب ملی و دموکراتیک بهمین، شرایط را برای بروز چنین پدیده‌هایی فراهم نموده‌اند. امروزه بسیاری از جوانان - و البته نه فقط جوانان - با مشاهده تبلیغات مبتذل و سطحی رسانه‌هایی همچون من و تو و ایران اینترنشنال و نظایر آنها، نسل مشارکت‌کننده در انقلاب را، بدون توجه به زمینه‌های پیدایش و پیروزی انقلاب، به خیانت به کشور متهم نموده و مسئول وضعیت کنونی می‌دانند.

لذا در چنین شرایطی لازم است تا تمامی میهن‌دوستان، نیروهای مترقی و پیشرو، علاقه‌مندان به بهروزی توده‌های کار و رنج، با صراحت، قدرت و سرافرازی از آرمان‌های ملی و دموکراتیک انقلاب بهمین و کوشش‌های فداکارانه نیروهای انقلابی راستین برای دستیابی به استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، در مقابل این هجمه دفاع نمایند.

لازم است تا زمینه‌های پیدایش، پیروزی، اهداف و دستاوردهای انقلاب بهمین و همچنین چگونگی عدم کامیابی در دستیابی به برخی از اهداف والای آن انقلاب برای نسل جوان تبیین گردد. اگرچه نیروهای پیشرو و انقلابی به رغم تمام کوشش‌ها، فداکاری‌ها و جانبازی‌ها، برای عدم تحقق آمال خویش برای بهروزی مردمان، بدهکار و شرمسار توده‌های کار و زحمت هستند، اما کوچک‌ترین بدهی به تفاله‌های تاریخی نظام پوسیده پیشین، بقایای جنایت‌کار ساواک، نسل جدید شعبان بی‌مخ‌ها و نوخاستگان سیاسی برآمده از بودجه امپریالیست‌ها و دشمنان مردم ندارند!

اعتصاب کارگران در گروه ملی صنعتی فولاد اهواز

فرشید واحدیان



در لحظات خطیری که کشورمان در آن قرار دارد، بی توجهی به حل اساسی مشکلات جمعیت عظیم زحمتکشان کشور، از جمله مشکلات کارگران صنایع مهمی مانند فولاد، در عمل بی توجهی به حفظ امنیت کشور است. سرخوردگی و ناامیدی بیش از ۸۰ درصد جمعیت کشور در نتیجه ادامه سیاست‌های نئولیبرالی، فساد روزافزون در یک - دو دهک بالایی و بی‌عدالتی‌های گسترده، عملاً به پاشنه آشیل امنیت عمومی و تمامیت ارضی و استقلال کشور تبدیل شده‌اند. متوقف کردن هرچه سریع‌ترین این روند یگانه راه نجات کشور در این لحظات ختیر است.

مرغ آمین دردآلودی است کاواره بمانده

رفته تا آن سوی این بیدادخانه

بازگشته رغبتش دیگر ز رنجوری نه سوی آب و دانه

نوبت روز گشایش را

در پی چاره بمانده

بخشی از شعر «مرغ آمین» نیمایوشیج که یکی از کارگران هنگام مصاحبه با خبرنگاران خواند.

اعتراضات کارگران گروه ملی صنعتی فولاد از روز چهارشنبه ۲۹ آذرماه با تجمع گروهی از کارگران در داخل کارخانه در اعتراض به عدم اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل شروع شد. در پی تعلیق و ممانعت از ورود ۲۱ نفر از کارگران، اعتصاب به خارج از محوطه کارخانه گسترش یافت. این مرحله از اعتصاب در روز ده دی ماه با توافق کارفرما با بخشی از خواسته‌های کارگران به طور موقت خاتمه یافت و کارگران به سرکار خود بازگشتند. در پی عدم تحقق وعده‌های مدیریت، در روز

سوم بهمن ماه دور جدید اعتصاب کارگران آغاز شد. این دور جدید اعتصاب پس هفت روز توقف تولید، با قبول بخش بزرگی از خواسته‌های کارگران توسط مدیریت، در روز دهم بهمن خاتمه یافت. این مجتمع عظیم با سه هزار نفر پرسنل و ظرفیت سالانه حدود ۱/۵ میلیون تن فرآورده‌های فولادی و ۴۳۰ هزار تن شمش فولاد، بخش عمده‌ای از نیازهای کشور و صادرات را تأمین می‌کند. یکی از محصولات استراتژیک تولیدی این کارخانه لولهٔ تانک کرار، تانک ساخت صنایع نظامی ایران است. این کارخانه در اهواز و در مجاورت بسیاری از کارخانه‌های دیگر تولید فولاد چون کارخانهٔ فولاد کابویان، اوکسین و غیره قرار دارد. در این کارخانه فعلاً ۴ تا ۵ خط تولید فعال است.

تاریخچهٔ مالکیت و مدیریت کارخانه

گروه ملی صنعتی فولاد ایران نخستین کارخانه نورد فولاد کشور است که در سال ۱۳۴۲ در اهواز تأسیس شد. در یک برهه زمانی این کارخانه هشت هزار پرسنل را در استخدام خود داشت و با ظرفیت تولید ۲ میلیون تن فولاد در سال بزرگ‌ترین کارخانه نورد خاورمیانه بوده است. کارگرانی که در آن دوران در کارخانه مشغول به کار بودند، درآمدی معادل کارکنان شرکت نفت دریافت می‌کرده‌اند و اکنون که همهٔ آنها بازنشسته شده‌اند، اکثراً در بخش‌های نسبتاً مرفه اهواز چون کیان شهر سکونت دارند.

این گروه صنعتی در سال ۱۳۸۸، در زمان دولت احمدی‌نژاد، با عطف به ابلاغیه‌ای به نام سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی که در سال ۱۳۸۵ صادر شده و ناقض اصل ۴۴ قانون اساسی بود، مانند بسیاری از شرکت‌ها و کارخانه‌های دولتی دیگر از جمله مجتمع نیشکر هفت‌تپه به بخش خصوصی سپرده شد. از این زمان به بعد وضعیت شرکت روز به روز مسیر افول را پیموده است. در ابتدا مالکیت این مجتمع نصیب گروه توسعهٔ سرمایه‌گذاری «امیرمنصور آریا» معروف به مه‌آفرید خسروی گردید. امیرمنصور آریا که شرکت آهن و فولاد لوشان را به نام خود داشت، خرید گروه صنعتی فولاد را به بهای ۱۲۳ میلیارد تومان به صورت قسطی تقبل کرد، اما تنها در ابتدا ۸ میلیارد تومان به صورت قسطی و اعتبار بانکی، و در ادامه تنها سه قسط از مجموع ۲۰ قسط بعدی را پرداخت کرد. در مجموع مبلغ ۲۰ میلیارد تومان از جانب گروه به حساب «سازمان خصوصی سازی» واریز شد. با گذشت کمتر از یک سال به سبب رقابت باندهای حاکم بر صنعت فولاد، بخشی از اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی گروه امیرمنصور آریا و سوء استفاده از تسهیلات دریافتی با استفاده از اعتبار همین شرکت افشا شد.

در همین برهه کوتاه، شرکت خدمات مهندسی خط و بناهای فنی راه‌آهن (تراورس)، بزرگ‌ترین شرکت اقماری راه‌آهن ایران که در سال ۱۳۷۱ برپا شده بود، دوباره با عطف به همان ابلاغیه

سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۹ توسط دولت محمود احمدی‌نژاد به بخش خصوصی یا همان شرکت‌های اقماری امیرمنصور آریا واگذار شد.

شش سال بعد از واگذاری شرکت به گروه توسعه سرمایه‌گذاری «امیرمنصور آریا» و چهار سال بعد از افشای فساد ۳ هزار میلیارد تومانی این گروه که بزرگ‌ترین اختلاس در تاریخ ایران تا آن زمان عنوان شد، «مه‌آفرید خسروی» (مدیر عامل توسعه سرمایه‌گذاری امیرمنصور آریا) مالک گروه ملی فولاد، به جرم «فساد فی الارض از طریق شرکت در اخلال در نظام اقتصادی کشور با تبانی و فساد در شبکه بانکی و توسل به روش‌های متقلبانه و مجرمانه و اخذ میلیاردها تومان وجوه غیرقانونی و شرکت در پولشویی و پرداخت رشوه» در خرداد سال ۱۳۹۳، اعدام شد. نظارت بر مدیریت کارخانه از سال ۱۳۹۰، به دادستانی و قوه قضائیه سپرده شد.

در سال ۱۳۹۵، گروه ملی فولاد به دلیل بدهی‌ها، به بانک ملی واگذار شد، و به گفته مسئولان قوه قضائیه ۳۰۰۰ میلیارد تومان بدهی شرکت تسویه شد. بانک ملی اداره مجتمع را به سرمایه‌دار ثروتمند دیگری به نام سید عبدالرضا موسوی سپرد. این میلیارد‌دار صاحب هولدینگی است که از جمله شرکت هواپیمایی زاگرس، باشگاه استقلال اهواز، هتل داریوش و پارک دلفین اهواز را در مالکیت خود دارد.

تاریخچه اعتراضات کارگران

عبدالرضا موسوی مدیر وقت کارخانه، در روز ۳۰ بهمن ۱۳۹۶ اعلام کرد که هیچ پولی جهت پرداخت دستمزدهای کارگران در اختیار ندارد و کارگران باید تا سال آینده در انتظار حقوق بمانند. در سال ۱۳۹۷ تولید کارخانه که زمانی ۲ میلیون تن ظرفیت تولید داشت به حدود ۶۰ هزار تن کاهش پیدا کرد و حقوق کارگران برای مدت طولانی شش تا هفت ماه پرداخت نمی‌شد.

اعتراضات کارگران که از اواخر سال ۱۳۹۶ به خاطر عدم پرداخت حقوق بود، در سال بعد به اوج رسید. تجمعات بیش از یک ماه ادامه داشت و درهای شرکت ۱۷ روز مسدود شد. ۴۰ نفر از کارگران نیز به مدت یک هفته تا یک ماه بازداشت شدند. از جمله این کارگران آقای مصطفی عبیات است که از کارخانه اخراج شد. او می‌گوید: «اواخر سال ۱۴۰۰ با همکاری مدیر عامل وقت، جلسات هفتگی در تالار شرکت برگزار کردیم که نتیجه آن یک توافق نامه با مصوبه ۱۴ بندی با حضور شورای تأمین شهرستان اهواز بود. مهم‌ترین مصوبه، اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل تا خرداد ۱۴۰۱ بود، اما با تغییر مدیر عامل و انتصاب مدیر فعلی این طرح اجرا نشد».

تیرماه سال گذشته کارگران دوباره به عدم اجرای طرح طبقه‌بندی اعتراض کردند و شش نفر از آنها ممنوع‌الورود شدند. دادگاه ۱۷ نفر از کارگران را هم با شکایت پیمانکاری که این کارگران را

معرفی کرده بود، به اتهام «اخلال در نظم عمومی از طریق ایجاد هیاهو و جنجال» به شلاق و حبس تعزیری محکوم کرد.

عبیات می‌گوید: «قبلاً بهانه می‌آوردند که کارگران نماینده ندارند، به خاطر همین انتخابات برگزار کردیم و از نیمه پارسال نماینده معرفی کردیم. ولی هرچه پیگیری کردیم و جلسه گرفتیم نتیجه‌ای نداشت. حدود یک ماه پیش بازهم اعتراض کردیم. سه روز تجمع در داخل کارخانه و سه روز اعتصاب غذا و چند ساعت هم خطوط تولید را خوابانیدیم، مسئولان آمدند و قول دادند که مشکل را حل کنند. اما هشت سالی که تلاش کردیم و در خیابان اعتراض کردیم، نتیجه‌اش این شد که مدیرعامل در سخنرانی اخیرش اعلام کرد بانک ملی توان مالی ندارد و در طرح طبقه‌بندی مشاغل فقط ۱۰ درصد به حقوق کارگران اضافه می‌شود. این رقم بسیار ناچیز است، برای مثال کسی که ۱۰ میلیون تومان حقوق می‌گیرد، تنها یک میلیون تومان اضافه حقوق خواهد داشت. این ادعا که شرکت مشکل مالی دارد، برخلاف تبلیغات بانک ملی درباره افزایش تولید کارخانه است و برای کارگران هم قابل قبول نیست و احساس می‌کنند به آنها توهین شده چرا که این شرکت پنج کارخانه و خط تولید دارد و علاوه بر این سهام دار ۴۰ درصد کارخانه فولاد اکسین است. در حالی که حقوق کارگران گروه ملی فولاد بسیار کمتر از شرکت‌های فولادی همجوار است».

با شروع اعتصاب بزرگی که از اواخر آذرماه امسال آغاز شد خواسته‌های کارگران از سوی آقای نجفی نماینده کارگران در مصاحبه با برنامه جدال آقای علیزاده چنین اعلام شد:

- رفع ممنوعیت ورود به شرکت کارگران تعلیق شده و بازگشت به کار کارگران اخراج شده قبلی.

- اجرای کامل و فوری طبقه‌بندی مشاغل.

- تبدیل وضعیت کارگران پیمانکاری شفق به کارگران قراردادی.

- همسان‌سازی دستمزدها برابر دریافتی کارگران شرکت‌های فولادی همجوار.

کارگران بعد از آنکه از ورود آنها به محوطه کارخانه جلوگیری شد، روزها در جلوی کارخانه در خیابان گرد می‌آمدند. طبق شهادت آقای اسماعیل محمد ولی خبرنگار حوزه کارگری، در برنامه «جدال» در آن روزها تعداد تجمع‌کنندگان بین ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر در نوسان بوده است. تا روزهای نهم و دهم دی ماه هیچ مقام دولتی برای رسیدگی به وضعیت کارگران در محل کارخانه حاضر نشده بود. خبرنگاران صدا و سیما نیز حضور نداشتند. کارگران چندین بار مسیر یک کیلومتری تا میدان بقایی را راه پیمایی کردند تا شاید صدای خود را به گوش مسئولین برسانند.

در مقابل، تمام رسانه‌های مخالف جمهوری اسلامی خارج از کشور هم چون ایران اینترناشنال و صدای آمریکا به طور روزانه اخبار این اعتصاب را پخش می‌کردند. به نظر تعدادی از نمایندگان، سکوت مسئولین در مقابل خواسته‌های کارگران و همچنین تبلیغات

رسانه‌های خارجی هدف واحدی را دنبال می‌کردند، و آن نشان دادن خواسته‌های صددرصد صنفی کارگران به صورت اعتراضات ضد حکومتی، و کشاندن پای نیروهای امنیتی جهت سرکوب و متفرق کردن کارگران و وادار کردن آنها به تعطیل اعتصاب بود. خوشبختانه سطح بالای آگاهی کارگران موجب شد که این اتفاق رخ ندهد. در طول همه روزهای اعتصاب، بخشی‌هایی از نگهداری کارخانه که مستقل از توقف خط تولید، نیاز به مواظبت و سرویس داشت، دائماً توسط کارگران تحت مراقبت و نگهداری بود.

عدم اجرای قانون طبقه‌بندی مشاغل به بهانه ابهام در وضعیت مالی شرکت

مهم‌ترین خواسته کارگران اجرای قانون طبقه‌بندی مشاغل است. ماده ۴۸ و ۴۹ قانون کار، کارگاه‌های بیش از ۵۰ نفر کارگر را ملزم به اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل کرده است. در این طرح، حقوق و دستمزد با توجه به مشاغل و نیازهای آن و امتیازات شغلی محاسبه می‌شود. از دیگر امتیازات این طرح یکسان‌سازی حقوق در شرایط کار برابر است که باعث می‌شود احساس نارضایتی حاصل از تبعیض پیش نیاید.

هنوز پایه حقوقی بسیاری از کارگران مجتمع با سابقه کاری حدود بیست سال، پایه حقوق یک کارگر ساده است. با این پایه شغلی دستمزد ماهیانه آنان حدود ۷ تا ۸ میلیون تومان می‌شود، و کارگران ناچارند برای جبران کمبود فاحش این حقوق پایه ساعات زیادی اضافه کار انجام دهند. طی مصاحبه معلوم شد که انجام ۳۰۰ تا ۴۰۰ ساعت اضافه کاری در ماه توسط کارگران یک امر بسیار عادی است. نتیجه مستقیم این سیاست نگاه داشتن کارگران برای مدت‌هایی چنین طولانی به عنوان کارگر ساده، قلت مطلق دستمزد دریافتی آنها، کاهش اساسی مستمری آنها در دوران بازنشستگی و محرومیت از هرگونه مزایای دیگر طبقه‌بندی چون حق سختی کار و بدی آب و هوای محل کار است. به گفته یک کارگر استادکار که سرپرستی کارگاهی با دوستان کارگر را در کارخانه به عهده دارد، تفاوت دستمزد پایه او با دستمزد کارگر ساده تازه‌وارد تنها یک میلیون تومان است. عامل مهم نارضایتی کارگران این مجتمع، تفاوت فاحش وضعیت کارگران در مجتمع‌های فولاد مجاور است، در اغلب کارخانه‌های دیگر، از جمله در کارخانه فولاد اوکسین که ۴۰ درصد سهام آن متعلق به همین مجتمع است، طرح طبقه‌بندی مشاغل انجام شده است. کارشناسی که در گروه ملی با ۱۸-۱۹ سال ۲۰ میلیون درآمد دارد، خود را با کارشناس مشابه در فولاد کویان با دستمزد ۳۰ تا ۳۵ میلیون مقایسه می‌کند.

عدم وجود امنیت شغلی در میان بخش بزرگی از کارگران عامل دیگر نارضایتی است. از ۳۰۰۰ کارگری که در مجتمع مشغول به کار هستند، حدود هزار و دوستان نفر کارگر پیمانی هستند که

توسط شرکت تأمین خدمات شفق استخدام شده‌اند. این کارگران طی قراردادهای سه ماهه به کار دعوت می‌شوند و حتی به آنها اجازه عکس گرفتن از قراردادهای خود را نمی‌دهند. علی‌رغم همراهی این گروه کارگران پیمانی در اعتصاب، آنها خود را بیشتر در معرض خطر اخراج می‌بینند، امری که موجب تضعیف موضع آنها در چانه‌زنی با کارفرما می‌شود.

مسئله‌ای که اغلب از سوی مسئولین کارخانه در توجیه عدم اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل مطرح می‌شود، زیان‌دهی کارخانه است. عوامل مهم این زیان‌دهی: فسادهای مالی متعدد در سال‌های گذشته و سوءمدیریت است. مدیریت بانک ملی به عنوان یک نهاد مالی تنها به دنبال کسب سود بیشتر است. مؤسساتی مالی از این قبیل بی‌توجه به ملزومات مدیریت صنعتی استراتژیک چون صنعت فولاد، و اهمیت تأمین رفاه زندگی کارگران شاغل این کارخانه که جزو جمعیت ۲۰ میلیونی سربازان جبهه تولید هستند، سهم بزرگی را در سوءمدیریت این کارخانه دارند. نمونه‌های زیادی از نابودی کارخانجات دیگر صنعتی ایران چون کارخانه ارج و غیره را توسط این سیاست‌های صنعت برپاده سرمایه‌داری مالی ایران شاهدیم.

بحث زیان‌ده بودن گروه ملی صنعتی فولاد در حالی مطرح می‌شود که براساس گزارش سایت این شرکت، تولید هشت ماهه ابتدای امسال نسبت به مدت مشابه پارسال افزایش ۵۸ درصدی داشته و بعد از هشت سال رکورد تولید در یک ماه را به دست آورده است.

اصولاً کارگران با ادعای ضرردهی تولید مجتمع مخالفتند، آنها می‌گویند در چند ماه گذشته در اکثر خطوط تولید، علی‌رغم کهنه بودن آنها، شاهد افزایش تولید بوده‌ایم، و تولیدات شرکت اغلب پیش‌فروش می‌شود. اگر شرکت ضررده است، چرا هزینه مالکیت تیم فوتبال استقلال اهواز در لیگ برتر و تیم کشتی را یکدک می‌کشند و هزینه بازسازی ورزشگاه قدیم را عهده‌دار شده‌اند.

همان‌طور که در اظهارات معاون مجتمع نیز منعکس شده، عوامل مهم سود بسیار پایین کارخانه، بدهی عظیم کارخانه به بانک‌ها، کهنه بودن خطوط تولید، و ارزش افزوده نازل محصولات کارخانه است. اما اجرای قانون کار ارتباطی به سود یا زیان کارخانه ندارد. موقعیت خصوصی این گونه کارخانجات موجب می‌شود تا — بسته به مورد — با استفاده از دولتی و یا خصوصی بودن شرکت، کارفرما بهانه‌ای برای عدم رعایت حقوق کارگران و پرداخت مزایا و امتیازات مادی به آنها بترشد. به‌طور مثال مجتمع، به بهانه خصوصی بودن حق بدی آب و هوا به کارگران پرداخت نمی‌کند. دانشجویان پروری (تربیت نیروی کاری جدید) به هیچ‌وجه انجام نمی‌شود. ۷۰ درصد پرسنل در دو سه سال آینده بازنشسته می‌شوند، بی‌آنکه دانشجویانی برای آنها تربیت شده باشد.

کارگران نگرانند که مبادا سرنوشت دو کارخانه فولاد قزوین و آرمان شفق گریبان مجتمع را هم بگیرد، این دو کارخانه پس از اعلام ورشکستگی، از سال ۱۳۹۶ از سوی اداره تصفیه و امور

ورشکستگی دادگستری تاکستان، تاکنون بارها به شرکت های پیمانکاری مختلف به عنوان اجاره واگذار شده اند.

کارگران معتقدند که روند خصوصی سازی مجتمع، هم چون بسیاری از موارد دیگر چون نیشکر هفت تپه به هیچ وجه به نفع ارتقا تولید در کارخانه نبوده است.

نظرات معاون مجتمع فولاد

معاونت فولاد ملی اهواز در مصاحبه ای که با «جدال» داشت به مسایل مهمی اشاره کرد که از بسیاری جهات منعکس کننده معضلات صنایع سنگین ایران است. فرسوده بودن خطوط تولید در این مجتمع که عمر بعضی از این خطوط به شصت سال می رسد یکی از مهمترین عوامل کمبود درآمد کارخانه است. درست است که بخشی از تولید کارخانه که مربوط به لوله های بدون درز می شود، سودآوری مناسبی دارد، اما بخش اعظم محصول کارخانه به دلیل تکنولوژی قدیم خطوط تولید، و تولید بیش از حد این محصولات در بازار، ارزش افزوده کمی دارد و با توجه به قیمت گذاری محصولات کارخانه در بورس کالای ایران، فاصله قیمت میان شمش آهن به عنوان ماده اولیه و میل گرد یعنی بخش مهم محصول کارخانه، زیر ۱۰ درصد است. یکی از دلایل مهمی که شرکت فولاد اوکسین توانسته به سودآوری مناسبی دست یافته و حقوق های بالاتری به کارگران خود بدهد، تولید محصول خاصی است که به دلیل تقاضای زیاد و عرضه کم در بازار ارزش افزوده قابل ملاحظه ای برخوردار است.

همان طور که در خواسته های کارگران اعتصابی فولاد اهواز ذکر شده و از کلام معاون مجتمع نیز برداشت می شود، بخش اعظم مشکلات کارخانه به دلیل خصوصی شدن آن، آن هم به شیوه ای که شرحش در بالا رفت، به وجود آمده اند. با انتقال مالکیت کارخانه های تولیدی به دست افراد ناصالح و شیاد که تنها به صرف داشتن روابط ناسالم با ارگان های مسئول خصوصی سازی و بدون رعایت ساده ترین مقررات و اصول مزایده های دولتی، صاحب این گونه ثروت های ملی می شوند، نباید انتظاری جز این داشت. عامل مهم دیگر نفوذ مخرب سرمایه مالی در صنعت است. در همه کشورهای دنیا وقتی مدیریت کارخانه ای از دست سرمایه داری صنعتی خارج شده و به دست سرمایه دار و یا مؤسسات مالی می افتد، بالا بردن زنجیره ارزش و به حداکثر رساندن سود سهامداران، جایگزین هدف ارتقای کیفیت محصولات کارخانه می شود و نتیجه سقوط کیفیت محصول و در نهایت افول کارخانه خواهد بود.

نمونه بارز این روند را در مورد کارخانه هواپیمای سازی بوئینگ آمریکا می توان دید که از زمانی که مدیریت آن در اختیار مؤسسات مالی وال استریت قرار گرفت، افول کیفیت محصولات

آن آغاز شد و روزبه‌روز از کیفیت محصولاتش کاسته شد و اکنون به روزی افتاده که با از دست دادن بسیاری از مشتریان خود در سرتاسر دنیا، سهامش در وال استریت نیز به شدت سقوط کرده است. بانک‌ها که تنها نگاهی مالی-تجاری به صنایع دارند، به‌هیچ‌وجه دغدغه ارتقا تولید و بنیۀ صنعتی کشور را ندارند، امری که به‌خصوص در مورد کشورهای در حال توسعه، عامل حیاتی حفظ استقلال اقتصادی کشور است. از دید بانک ملی که اکنون صاحب سهم شیر مجتمع فولاد است، زمینی به مساحت قریب ۲۳۰ هزار هکتار در کنار رود کارون با اشتراک گرانبهای گاز و برق و زیرساخت‌های آماده برای هرگونه سرمایه‌گذاری غیرصنعتی که سودآوری بسیار بیشتری از کارکرد صنعتی مجتمع دارد، بسیار جذاب‌تر است تا آن‌که نگران از دست رفتن این بخش صنعت سنگین در کشور باشد. به گفته کارگران و تأیید معاونت شرکت، مجتمع بارها به دلیل کمبود سرمایه در گردش کافی برای تهیه مواد اولیه، ناچار به توقف خط تولید شده است. از طرف دیگر بانک ملی به دلیل قدرتی که دارد اجازه حساسرسی بی‌طرفانه را به نهادهای مستقل نمی‌دهد. براین اساس کارگران خواستار خلع ید از بانک ملی هستند.

نکته مهم دیگر در سخنان معاون گروه فولاد، پاسخی است که وی به سؤال در مورد علت حجم بالای نیروی کارگر موقت در مقایسه با نیروی کار رسمی (بین ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر قراردادی، از میان ۳۰۰۰ نفر نیروی کار) داد و آن پایین بودن حداقل دستمزدی است که به کارگران پیمانی کارخانه پرداخت می‌شود. ایشان می‌گویند: «مدیریت عملی خلاف قانون انجام نداده است» (به زبان دیگر، مدیریت نیز مطابق اصل عرضه و تقاضا، از پایین‌ترین دستمزد ممکن در جامعه بهره می‌برد) و تا وقتی که نیروی متقاضی کار تا این حد در جامعه فراوان است (بیکاری آشکار و پنهان در جامعه) کسانی حاضرند که با همین میزان دستمزد نیز کار کنند. میزان بالای تورم، سطح دستمزد کارگران را به حدی در سال‌های اخیر کاهش داده که بسیاری از جوانان ترجیح می‌دهند تا به جای استخدام در شغلی که جوابگوی حتی ایاب‌وذهاب و خوردوخوراک‌شان نیست، در خانه والدین خود بیکار باقی بمانند. یکی از دلایل افزایش تعداد کارگران در دوران وزارت عبدالملکی، افزایش خارج از انتظار حداقل دستمزد در دوران او بود.

هرچند که کارگران در این مرحله با اعتصاب خود توانستند به یک توافق نسبی دست یابند، حل مشکل مجتمع تنها با سرمایه‌گذاری جدید روی خطوط تولید مدرن و تولید محصولاتی با بهره‌وری بالا امکان‌پذیر است. با اجرای محدودیت‌های قانونی بانک مرکزی بر بانک‌ها، مجتمع با داشتن قرض‌های کمرشکن، که میراث اختلاس مدیریت‌های قبلی است، به‌سختی قادر به دریافت وام از بانک‌هاست. تنها مسئولان بالادستی کشور می‌توانند بانک‌ها را مجبور به دادن وام بیشتر به این مجتمع نمایند. حتی با اتخاذ این تصمیم حیاتی از سوی دولت برای تخصیص سرمایه‌گذاری

بیشتر در مجتمع، فشار مادی بر کارگران شاغل یک‌شبه برطرف نخواهد شد. اما این کارگران در دوران انقلاب و جنگ ثابت کرده‌اند که در صورت عدم وجود تبعیض و بی‌عدالتی، و رعایت قانون، حاضرند برای حفظ استقلال صنعتی کشور فشار اقتصادی را تحمل کنند. هنوز آثار خمپاره‌های دوران جنگ در بعضی از دیوارهای کارخانه برجاست.

بالاخره طی آخرین توافق میان مدیریت و نمایندگان کارگران با وساطت مقامات استان، کارگران توانستند به بخشی از اهداف خود دست یابند.

انتخاب زمان مناسب برای انجام اعتصاب با توجه به نزدیکی انتخابات، برخورد دقیق و با درایت کارگران در نیفتادن به دام چپ‌روی و راست‌روی، تمرکز بر مطالبات صنفی، همگی از دلایل موفقیت این اعتصاب بود.

نتیجه‌گیری:

با توجه به بررسی اعتراضات و اعتصاب‌های اخیر در کارخانجاتی هم چون مجتمع فولاد اهواز و تجمعات گروه‌هایی مختلفی از مزدبگیران در سکوهای نفتی و پالایشگاه‌های نفت، گاز و پتروشیمی می‌توان به موارد زیر به عنوان عمده‌ترین خواسته‌های کارگران شاغل در این گونه کارخانجات و مجتمع‌های صنعتی اشاره کرد:

تعیین دستمزد عادلانه متناسب با نرخ تورم کم‌رشد در کشور و متناسب با کاری که توسط کارگران انجام می‌شود. این به مفهوم اجرای دقیق و بی‌قید و شرط ماده ۴۱ قانون کار کشور است که ساز و کار تعیین دستمزد را تا حد بسیار روشنی تعریف می‌کند. شایان ذکر است که اجرای دقیق قانون کار و به خصوص این ماده آن از همان اولین سال‌های بعد از انقلاب زیر ضربات متعدد کارفرمایان و در موارد بسیاری خود وزارت کار قرار گرفته است. این در حالی است که وزارت کار باید خود مجری و ناظر بر اجرای دقیق این قانون باشد. در بسیاری موارد از جمله در مورد کارگران مجتمع فولاد، به شهادت معاون مجتمع، مسئولیت بخشی از تأخیرات در اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل — با وجود آنکه بارها به کارگران قول اجرای آن را در تاریخ معینی داده‌اند — به عهده وزارت کار بوده است.

دو خواسته مهم دیگر در بسیاری از این اعتراضات که ارتباط مستقیم با تقاضای کلی بالا دارد: (۱) اجرای قانون طبقه‌بندی مشاغل در کارخانجاتی است که تا به حال کارفرما اجرای آن را به تعویق انداخته است. (۲) بخش مهمی از کارگران سال‌هاست که به شکل پیمانی با قراردادهای موقت توسط شرکت‌های کاریابی مشغول به کار هستند. این کارگران خواستار تبدیل قراردادهای پیمانی خود به استخدام‌های رسمی در کارخانجاتی هستند که ملزم به پیروی از قانون کار باشند.

در پایان، باید توجه مسئولان کشور را به لحظات خطیری که کشورمان در آن قرار دارد، جلب کرد. بی‌توجهی به حل اساسی مشکلات جمعیت عظیم زحمتکشان کشور، از جمله مشکلات کارگران صنایع مهمی مانند فولاد، در عمل بی‌توجهی به حفظ امنیت کشور است. سرخوردگی و ناامیدی بیش از ۸۰ درصد جمعیت کشور در نتیجه ادامه سیاست‌های نئولیبرالی، فساد روزافزون در یک-دو دهک بالایی و بی‌عدالتی‌های گسترده، عملاً به پاشنه آشیل امنیت عمومی و تمامیت ارضی و استقلال کشور تبدیل شده‌اند. متوقف کردن هرچه سریع‌ترین این روند یگانه راه نجات کشور در این لحظات خطیر است.

منابع:

- روزنامه شرق: گروه ملی فولاد اهواز روی موج مطالبات.
- برنامه جدال: چه کسی کارگران را به کف خیابان کشاند؟ گزارش میدانی از اعتصاب گروه ملی فولاد، همراه اسماعیل محمدولی
- برنامه جدال: توافق برای پایان اعتصاب: درمان درد یا مسکن موقت؟ گفتگو با حسین حاجی‌پور معاون گروه ملی فولاد ایران

یک بازنشسته:

دو روز مستمری خود را بابت یک خون دماغ ساده پرداختم!

انتقاد یک بازنشسته کارگری از هزینه‌های سنگین درمان

احمد، بازنشسته کارگری، در تماس با خبرنگار ایلنا از هزینه‌های بالای درمان در بیمارستان‌های دولتی انتقاد کرد؛ هزینه‌هایی که مستمری بازنشستگان را می‌بلعد.

او گفت: با خونریزی شدید بینی به تنها بیمارستان دولتی شهرمان می‌روم؛ ۷۰ هزار تومان ویزیت دکتر می‌دهم؛ ۷۵ هزار تومان بابت گذاشتن تامپون برای بند آوردن موقت خونریزی؛ آزمایشگاه طرف قرارداد بیمه تأمین اجتماعی و آتیه‌سازان بود و هزینه‌ای نداشت؛ ۱۵۰ هزار تومان ویزیت متخصص گوش و حلق و بینی با تشخیص نازک شدن مویرگ‌ها و پارگی آنها که باید سوزانده می‌شد. خوشبختانه جواب آزمایش مشکلی نشان نمی‌داد و در نهایت، ۳۵۰ هزار تومان بابت سوزاندن رگ‌های آسیب دیده پرداختم.

این بازنشسته اضافه کرد: سر جمع این هزینه‌ها شد ۶۴۵ هزار تومان، معادل دو روز مستمری بازنشستگی من بازنشسته‌ی تأمین اجتماعی.

احمد افزود: من برای یک خون دماغ ساده، دو روز مستمری خود را در مراجعه به یک بیمارستان دولتی پرداختم؛ حالا هزینه‌های رفت و آمد بماند. (ایلنا، ۱۷ بهمن ۱۴۰۲)

لایحه بودجه سال ۱۴۰۳

چشم‌انداز تداوم بحران و تشدید فروبستگی اقتصادی و اجتماعی کشور

(بخش دوم و پایانی)

مسعود امیدی



در شماره قبل، و در مبحث «برخی از نکات مهم درباره لایحه بودجه ۱۴۰۳»، ۶ نکته را برشمردیم. اینک ادامه مطلب:

۷. تلاش ناموفق برای دریافت مالیات از خانه‌ها و خودروهای گران قیمت

بر اساس این لایحه، خودروهای بالای ۳ میلیارد و خانه‌های بالای ۲۵ میلیارد تومان مشمول مالیات می‌شوند. خودروهای سواری بالای سه میلیارد تومان مشمول سالانه یک درصد مالیات و خانه‌های بالای ۲۵ میلیارد تومان هم مشمول مالیات دو در هزار می‌شوند. به عبارتی مالیات یک خودروی ۴ میلیارد تومانی در سال ۱۰ میلیون تومان و مالیات یک خانه ۳۰ میلیاردی ۱۰ میلیون تومان است.

نکته نخست در این ارتباط آن است که این رویکرد، نوعی مالیات گرفتن از ارزش اسمی دارایی‌ها در نتیجه تورم و کاهش ارزش پول ملی به دلیل اتخاذ سیاست‌های مالی و پولی نادرست است و اساساً ارتباط معناداری با رشد واقعی دارایی‌ها در اقتصاد کلان ندارد. ضمناً حقیقت آن است که بر اساس ارقام موجود آنچه از این مالیات قابل تحقق است، به هیچ وجه سهم قابل توجهی در مجموعه مالیات کشور ندارد. با این وجود، تردید نباید داشت که صاحبان این خودروها

و خانه‌های لوکس از یک سو تلاش خواهند کرد تا از پرداخت آن طفره روند و از سوی دیگر اگر از جایگاه سودجویانه‌ای در سیستم اقتصادی برخوردار باشند، دنبال آن خواهند بود تا چند برابر هزینه این رقم تعیین شده و در بسیاری موارد پرداخت نشده را در فعالیت‌های اقتصادی خود از جامعه بازپس گیرند. دلیل آن را نیز باید در اقتدار سیاسی، اقتصادی، مالی و اجتماعی و حقوقی و... آنها جستجو کرد. مراجعه به داده‌های آماری تصویر روشن‌تری از این موضوع ارائه می‌دهد:

«... آمارها حاکی از آن است که همچنان روند شناسایی و اخذ مالیات از محل مذکور رضایت‌بخش نیست. به طوری که در فروردین ماه سال جاری میزان مالیاتی که از واحدهای مسکونی گران قیمت اخذ شد حدود دو میلیارد تومان بود، این میزان از ابتدای سال جاری تا پایان اردیبهشت ماه به سه میلیارد تومان و از ابتدای سال جاری تا پایان خردادماه به پنج میلیارد تومان رسید. از سوی دیگر میزان مالیات دریافتی از خودروهای لوکس در فروردین ماه سال جاری ۱۰۲ میلیارد تومان، از ابتدای سال جاری تا پایان اردیبهشت ماه ۲۴۷ میلیارد تومان و از ابتدای سال تا خردادماه سال جاری حدود ۴۹۳ میلیارد تومان بوده است.

در سال ۱۴۰۰، به طور کلی ۱۷۷ هزار خودروی لوکس شناسایی شد، در حالی که تکلیف بودجه شش همت و مالیاتی که تشخیص داده شد بالغ بر دو همت بود، در نهایت ۷۷۰ میلیارد تومان وصول شده است که برابر با حدود ۱۳ درصد مالیاتی است که برآورد شده بود.

همچنین در سال ۱۴۰۱، بالغ بر ۲۶۲ هزار خودروی لوکس شناسایی شده است، برآورد بودجه شش همت بود که ۲۲۰۰ میلیارد تومان مالیات تعیین و اعلام شده و در نهایت حدود ۲۰ میلیارد تومان وصول شده است که برابر با ۰/۳۳ درصد مالیات برآورد شده است.»

به طور کلی سهم مالیاتی خانه‌ها و خودروهای لوکس در بودجه بسیار ناچیز است و بدیهی است که بر اساس روند سال‌های گذشته هیچ‌گاه محقق نشود و در صد تحقق آن در حد ۰/۳۳ درصد و... باشد. بر این اساس این رقم در بودجه تنها می‌تواند فریبنده باشد. بر این اساس بسیار ساده اندیشانه خواهد بود اگر آن را گامی واقعی و جدی در راستای عدالت مالیاتی تصور کنیم.

۸. تشدید تضعیف قدرت خرید و معیشت کارگران (مزدبگیران)

در لایحه بودجه سال آینده، سقف معافیت مالیاتی سالانه، ۱۲۰ میلیون تومان (معادل متوسط ماهانه ۱۰ میلیون تومان) تعیین شده است اما نکته عجیب این است که این سقف نسبت به قانون بودجه امسال تغییری نکرده است. به این ترتیب با توجه به افزایش ۱۸ درصدی حقوق کارمندان و ۲۰ درصدی حقوق بازنشستگان، بخش بیشتری از درآمد حقوق بگیران مشمول مالیات می‌شود و

1. <https://www.isna.ir/news/1402041509320/>

در حقیقت بخشی از افزایش حقوق مزدبگیرانی که به عنوان مالیات از آن ها کسر خواهد شد. بر این اساس میزان افزایش حقوق حداقل بگیران بیش از ۱۵ تا ۱۶ درصد نخواهد بود.

این در شرایطی است که «با توجه به داده‌های مرکز پژوهش‌های مجلس، نزدیک به سی میلیون نفر زیر خط فقر به سر می‌برند و این در حالیست که بر همان اساس، حدود ۳ میلیون خانواده دچار فقر مطلق هستند. اگر بُعد متوسط خانواده در کشور را بر اساس آخرین داده‌های مرکز آمار ایران، ۳.۳ نفر در نظر بگیریم، امروز جمعیتی بالغ بر ۹ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر در کشور دچار فقر مطلق هستند به عبارت ساده‌تر، نزدیک به ده میلیون نفر از تامین ساده‌ترین نیازهای خوراکی و مسکن، ناتوانند و نمی‌توانند کالری مورد نیاز برای زندگی روزانه را به دست آورند....»

بر اساس آخرین محاسبات کمیته دستمزد کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور، تفاوت خط فقر در تهران و شهرستان‌ها، بین ۱۵ تا ۲۰ درصد است که این تفاوت ناشی از اختلاف در اجاره بهای مسکن است و گرنه هزینه خوراکی‌ها، درمان و سایر مولفه‌ها تفاوت چندانی ندارد. با این حساب، وقتی خط فقر در تهران ۳۰ میلیون تومان است، با در نظر گرفتن تفاوت ۲۰ درصدی، خط فقر شهرستان‌ها حدود ۲۴ میلیون تومان می‌شود.^۲

در چنین شرایطی در لایحه بودجه سال ۱۴۰۳ در باره نحوه محاسبه مالیات بر مجموع درآمد اشخاص حقیقی در سال آینده چنین آمده است:

– سقف معافیت مالیاتی سالانه مبلغ ۱۲۰ میلیون تومان تعیین شده است. (ماهانه ۱۰ میلیون تومان برای مزد و حقوق بگیران.)

– نسبت به مازاد ۱۲۰ میلیون تومان تا ۱۶۸ میلیون تومان، مشمول مالیات ۱۰ درصدی است.

– نسبت به مازاد ۱۶۸ میلیون تومان تا ۲۷۶ میلیون تومان، مشمول مالیات ۱۵ درصدی است.

– نسبت به مازاد ۲۷۶ میلیون تومان تا ۴۰۸ میلیون تومان، مشمول مالیات ۲۰ درصدی است.

– نسبت به مازاد ۴۰۸ میلیون تومان، مشمول مالیات ۳۰ درصدی است.

اگر از مدیران وابسته و نیروهای انتسابی و ناکارآمد حکومتی بگذریم که هر چه بگیرند، اضافی است، ارقام سالیانه فوق از جمله رقم ۴۰۸ میلیون تومان در طی یک سال برای نیروی متخصصی که سال‌ها عمر صرف کسب تخصص و مهارت کرده است، رقم چندانی نیست که بتوان از آنها ۳۰ درصد را هم به عنوان مالیات گرفت! به هیچ وجه دشوار نیست که بتوان پیش‌بینی کرد که این موضوع تا چه حد ممکن است مهاجرات نیروهای متخصص و نخبگان از کشور را تشدید کند. از سوی دیگر تردید نباید داشت که این موضوع می‌تواند به گسترش بخش غیررسمی اقتصاد نیز بیانجامد.

2. <https://www.baharnews.ir/news/410586/>

نکته مهم در این ارتباط آن است که دولت برابر سال گذشته در این مورد بدعت گذاری در قانون بودجه را نیز دنبال می‌کند و بر خلاف تصریح ماده ۷۶ قانون تأمین اجتماعی و ماده ۴۱ قانون کار، نسبت به تعیین حقوق کارگران و بازنشستگان نیز بسیار پایین تر از نرخ تورم اقدام کرده است که آشکارا غیرقانونی است.

این در حالی است که در ماده ۷۶ قانون تأمین اجتماعی آمده است:

«ماده ۷۶- مشمولین این قانون در صورت حائز بودن شرایط زیر حق استفاده از مستمری بازنشستگی را خواهند داشت.

۱. حداقل ده سال حق بیمه مقرر را قبل از تاریخ تقاضای بازنشستگی پرداخته باشند.

۲. سن مرد به شصت سال تمام و سن زن به پنجاه و پنج سال تمام رسیده باشد...»

و در تبصره ماده ۷۷ نیز درباره میزان مستمری بازنشستگی آمده است:

«تبصره- متوسط مزد یا حقوق برای محاسبه مستمری بازنشستگی عبارت است از مجموع مزد یا حقوق بیمه شده که بر اساس آن حق بیمه پرداخت گردیده ظرف آخرین دو سال پرداخت حق بیمه، تقسیم بر بیست و چهار.»
و در ماده ۴۱ قانون کار نیز آمده است:

«شورای عالی کار همه ساله موظف است، میزان حداقل مزد کارگران را برای نقاط مختلف کشور و یا صنایع مختلف با توجه به معیارهای ذیل تعیین نماید:

۱. حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌شود.

۲. حداقل مزد بدون آن که مشخصات جسمی و روحی کارگران و ویژگی‌های کار محول شده را مورد توجه قرار دهد، باید به اندازه‌ای باشد تا زندگی یک خانواده، که تعداد متوسط آن توسط مراجع رسمی اعلام می‌شود را تأمین نماید.

تبصره- کارفرمایان موظفند که در ازای انجام کار در ساعات تعیین شده قانونی به هیچ‌کارگری کمتر از حداقل مزد تعیین شده جدید پرداخت نمایند و در صورت تخلف ضامن تأدیه مابه‌التفاوت مزد پرداخت شده و حداقل مزد جدید می‌باشد.»

از یک سو مجلس بر اساس لایحه دولت و در چارچوب برنامه‌های نئولیبرالی برنامه هفتم، سن و سنوات مورد نیاز برای بازنشستگی را افزایش داده است و از سوی دیگر در بودجه تلاش می‌کند تا ماده ۴۱ قانون کار و شورای عالی کار و تعیین دستمزد از سوی آن را دور بزند.

دولت بر چه اساسی به خود حق می‌دهد که بر خلاف قوانین صریح و جاری کشور که در هیچ مرجع حقوقی اعتبار آن‌ها نقض نشده است، برای کارگران و بازنشستگان تعیین حقوق کند؟!

جالب است که سقف معافیت مالیاتی برای حقوق کارگران همان رقم ۱۰ میلیون تومان سال قبل باقی مانده است. یعنی دولت حاضر نشد در لایحه بودجه ۱۴۰۳ حداقل این سقف معافیت را معادل همان ۱۸ درصد افزایش حقوق پیش بینی شده خود افزایش دهد. معنی این سخن آن است که کارگرانی که بیش از ۱۰ میلیون تومان حقوق می‌گیرند، باید از این مبلغ افزایش ۱۸ درصد، حداقل ۱۰ درصد آن را هم مالیات بدهند! چه نامی می‌توان بر این برخورد با کارگران گذاشت که حق مطلب را ادا نکند؟! اما ابعاد و تأثیر مخرب این بی‌قانونی و بدعت‌گذاری از سوی دولت در لایحه بودجه آنگاه بیشتر آشکار می‌شود که به اعداد و ارقام آن توجه شود. در حالی که سازمان برنامه و بودجه نرخ رسمی تورم را ۴۵ درصد اعلام می‌کند، دولت در بودجه پیشنهادی خود به مجلس، ارقام ۱۸ درصد و ۲۰ درصد را برای افزایش حقوق کارگران و بازنشستگان پیشنهاد می‌کند. نه کاری به ماده ۷۶ قانون تأمین اجتماعی دارد و نه به ماده ۴۱ قانون کار! دولت آشکارا آنها را نقض می‌کند. طبیعی است که در این شرایط باید شاهد تداوم فشار بیش از پیش بر زندگی کارگران و بازنشستگان و در نتیجه برآمدگسترده‌تر اعتراضات آنها در سال پیش رو بود که تحقق خواست‌های خود را تنها در گرو حضور فعالانه‌تر، منسجم‌تر و گسترده‌تر در «کف خیابان» در جهت تغییر توازن قوای اجتماعی و سیاسی به نفع خود می‌دانند.

۱۰. بسترسازی برای رشد بیشتر «کاسبان تحریم» از طریق تحویل نفت و میعانات گازی به نیروهای مسلح

«در تبصره ۴ بند (ب) لایحه بودجه سال ۱۴۰۳ آمده است: در اجرای بند (الف) ماده ۱۰۲ قانون برنامه هفتم توسعه به منظور تقویت بنیه دفاعی نیروهای مسلح، دولت مکلف است معادل یک میلیون و سیصد و چهل هزار میلیارد ریال در مقاطع ماهانه یک دوازدهم به ستاد کل نیروهای مسلح تخصیص دهد.

در صورت عدم تخصیص مبلغ مزبور، شرکت ملی نفت ایران موظف است با اعلام سازمان برنامه و بودجه کشور و با رعایت سهم‌های موضوع بند (الف) این تبصره، به میزان مابه‌التفاوت ماهانه عدم تخصیص ریالی مبلغ مزبور، نسبت به تحویل معادل نفت خام و یا میعانات گازی به اشخاص حقوقی معرفی شده از سوی ستاد کل نیروهای مسلح اقدام نماید.

ستاد کل نیروهای مسلح موظف است به صورت منظم سیاهه‌های صادرات نفت خام و میعانات گازی را بعد از وصول به صورت ماهانه به بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تسلیم نمایند.»^۳

3. <https://www.isna.ir/news/1402090100526/>

پرواضح است که خود دولت ایران نفت را در بازار سیاه و خاکستری و به مراتب پایین تر از قیمت واقعی نفت می فروشد و تردید نباید داشت که تحویل نفت به نیروهای مسلح (منطقاً سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) برای فروش نیز نمی تواند خارج از این روند باشد. سپاه به عنوان یک نهاد نظامی اساساً برای حضور در بازار این گونه معاملات فاقد مشروعیت از منظر بازرگانی و تجاری است و نمی تواند با نام خود وارد تجارت نفتی بشود. باید به اشخاص حقیقی و حقوقی (چون شرکت های خصوصی و گاه خلق الساعه) برای فروش نفت در بازار سیاه و زیر قیمت متوسل شود. از یک سو می توان با اطمینان شاهد تعداد بیشتری از بابک زنجانی ها و شمخانی ها و ... در این رابطه بود. و از سوی دیگر متأثر از فضای اقتدار نهادهای نظامی، می توان انتظار داشت که هیچ گونه نظارت و کنترل مؤثری بر میزان این نفت و واگذاری و فروخته شده و درآمد و جریان مالی آن وجود نداشته باشد. و این روند در یک سیستم سیاسی و مدیریتی و شیوه حکمرانی کلیتوکراتیک که شواهد فراوان و «دبش»^۴ آن مدام بیشتر نیز می شود، امری بسیار محتمل خواهد بود. از این رو با اطمینان بالا می توان پیش بینی برده که شاهد رشد بیشتر فسادهای مشابه باشیم.

۱۱. تشدید انحراف در متغیرهای کلان اقتصادی از طریق افزایش ۱۰ درصد به ارزش افزوده (از ۹ درصد به ۱۰ درصد)

مالیات ارزش افزوده یکی از موارد مالیات غیر مستقیم است که به صورت هایی چون حقوق و عوارض گمرکی، مالیات بر مصرف و مالیات بر ارزش افزوده عمل می شود. آشکار است که این مبلغ از جیب مردم برداشته می شود. شرکت ها و سازمان ها در ازای پرداخت مالیات ارزش افزوده و ارائه گواهی آن، این مبلغ را با مالیات عملکرد پرداختی خود تهاتر می کنند. تأثیر مستقیم آن افزایش هزینه های زندگی مردم و در واقع شاخص بهای مصرفی کالاها و خدمات مصرفی مردم است که از آن برای محاسبه تورم استفاده می شود. نکته بعد اینکه از آنجا که مبلغ ارزش افزوده به صورت نقدی و سه ماهه از سازمان ها دریافت می شود، برای طفره رفتن از پرداخت نقدی آن که بعداً قرار است محاسبه و در مالیات عملکرد آنها اعمال شود، این موضوع سازمان ها را به سوی اقتصاد غیر رسمی سوق می دهد. و از سوی دیگر آشکار است که توان خرید مردم را بیش از پیش پایین می آورد. در چکیده یک پژوهش دکتری انجام شده در دانشگاه فردوسی مشهد در نیمه سال ۱۴۰۰ با عنوان «اثرگذاری تکانه مالیات بر ارزش افزوده بر اقتصاد ایران، تحلیل حساسیت چسبندگی [ثبات] قیمت با الگوی DSGE»^۵ آمده است:

۴. اشاره به آبر اختلاس ۳/۴ میلیارد دلاری (معادل رقم بی سابقه ۱۴۰ هزار میلیارد تومان) مربوط به واردات و بسته بندی چای در شرکت دبش که در فضای رانتی حاکم بر کشور از طریق دریافت ارز نیمایی و فروش آن در بازار آزاد و ... اتفاق افتاد.
5. الگوی تعادل عمومی پویای تصادفی (DSGE) dynamic stochastic general equilibrium model (DSGE)

«... نتایج شبیه‌سازی نشان می‌دهد که در سناریوی چسبندگی قیمت بالاتر از تعادل در پاسخ به تکانه‌ها، انحرافات در متغیرهای کلان اقتصادی تشدید می‌شود و نیز دوره بازگشت آنها به وضعیت ثبات کم‌تر می‌شود. به عبارتی اگر دولت قصد استفاده از نرخ مالیات بر ارزش افزوده و افزایش آن به عنوان سیاست مالی را دارد، بهتر است در شرایط غیرتورمی که چسبندگی قیمت بالاست، از این سیاست استفاده کند...»^۶

در نتیجه‌گیری این پژوهش آمده است:

«نتیجه اثر تکانه مالیات بر ارزش افزوده بر متغیرهای تولید، مصرف، سطح قیمت‌ها، تورم و اشتغال، انحراف منفی از حالت تعادلی بلندمدت است. اثر تکانه بلافاصله پس از وقوع، کاهش می‌یابد و پس از تعدیل رو به افزایش است...»^۷

در بخش دیگری تأکید می‌شود:

«... بنا به احتیاج دولت به مالیات ستانی بیشتر، به سیاست‌گذاران اقتصادی پیشنهاد می‌شود که بهترین حالت برای تغییر نرخ مالیات بر ارزش افزوده زمانی است که اقتصاد با کم‌ترین نرخ تورم (به صورت خوش بینانه تورم تک رقمی) مواجه باشد. به این دلیل که در دوران تورمی اقتصاد، قیمت‌ها چسبندگی کمتری دارد، به عبارتی قیمت‌ها تغییرات بالاتری دارد. توجه نکردن به پویایی‌های حاصل از چسبندگی قیمت باعث می‌شود ضرایب تأثیرگذار سیاست‌های مالیاتی دچار تورش^۸ شود، در توصیه‌های اقتصادی انحراف به وجود آید و نتایج این سیاست‌ها نامطلوب باشد. دولت با بررسی دقیق روند تورم در اقتصاد ایران، هر زمان که از شتاب آن کاسته شد، می‌تواند با اثرات نامطلوب و انحرافات کمتری، نرخ مالیات بر ارزش افزوده را تغییر دهد.»^۹

و تأسف آور آن است که از یک سو پژوهش‌های متعددی از این نوع در دانشگاه‌های کشور در زمینه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی انجام می‌شود و نتایج آنها در اختیار قدرتمندان قرار می‌گیرد، و از سوی دیگر نتایج فاجعه‌بار اجرای برنامه‌ها و جهت‌گیری‌های نئولیبرالی و ضد اجتماعی از نقاط مختلف جهان ترجمه می‌شود و در کشور ارائه می‌شود، اما گوش شنوایی در حاکمان ما برای شنیدن آنها یافت نمی‌شود. اگر بخشی از دلایل آن را می‌توان در ارتباط با این واقعیت دردناک دید که آنها فاقد حداقل دانش و تجربه لازم برای مدیریت جامعه هستند، اما دلیل اصلی بی‌توجهی آنها

6. [chrome-extension://efaidnbmninnibpcjpcjgclcfndmkaj/https://taxjournal.ir/article-1-2027-fa](https://taxjournal.ir/article-1-2027-fa)

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۷

قربانی، مسعود، گروه اقتصاد، دانشجوی دکتری علوم اقتصادی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه فردوسی، مشهد، چشمی، علی، استادیار، گروه اقتصاد، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه فردوسی، مشهد، (نویسنده). سلیمی فر، مصطفی، استاد، گروه اقتصاد، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه فردوسی، مشهد.

نظری، عظیم، استادیار، گروه اقتصاد، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بجنورد، بجنورد

۷. پیشین، ص ۱۶۷

۸. معادل انگلیسی bias به معنای انحراف سیستماتیک

۹. پیشین، ص ۱۶۸

به این گونه توصیه‌ها را باید در جایگاه و اراده آنها برای افزایش برخورداری هایشان از خوان نعمت اقتصاد ملی به نفع خود و اعوان و انصارشان دید. در غیر این صورت چطور می‌توان پذیرفت که کسی در مقام مدیریت اجرایی کشور نفهمد که وقتی با تورم ۴۵ درصدی برای افزایش حقوق کارگران و بازنشستگان با نسبت ۱۸ و ۲۰ درصد برنامه‌ریزی می‌کند، پیامدهای اجتماعی منفی این کار چه می‌تواند باشد؟! بی‌شک خودفریبی است اگر این گونه تصمیمات به حساب کژفهمی تصمیم‌گیران گذاشته شود!

۱۲. کاهش بیشتر ارزش یارانه‌ها و تعداد یارانه‌بگیران

طبق لایحه، بودجه پیش‌بینی شده برای پرداخت یارانه از ۶۶۰ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۲ به ۷۵۹ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۳ افزایش می‌یابد. این به معنی افزایش ۱۵ درصدی بودجه یارانه‌هاست که نه تنها از نرخ فعلی ۴۵ درصدی تورم کمتر است، بلکه از میزان افزایش کل بودجه هم پایین‌تر است و نشان می‌دهد که دولت نه تنها ضرورتی برای حمایت از خانوارهای نیازمند یارانه در بودجه تدبیری نیاندیشیده است، بلکه این حمایت را کاهش نیز داده است.

حقیقت آن است که مسئله به اصطلاح هدفمندی یارانه‌ها از همان ابتدا اساساً تصمیم به حذف یارانه‌ها در چارچوب دستورکارهای نئولیبرالی بوده است. طی بیش از یک دهه که از آغاز پرداخت یارانه نقدی می‌گذرد، از یک سو بخش‌های قابل توجهی از جمعیت کشور از پرداخت یارانه حذف شده‌اند و اینک نیز بر اساس ماده ۷ تبصره ۱۰ لایحه بودجه ۱۴۰۳، سازمان هدفمندی‌سازی یارانه‌ها موظف است با همکاری وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی نسبت به حذف یارانه خانوارهای غیرمشمول حمایت دولت به موجب آیین‌نامه‌ای که به پیشنهاد مشترک وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سازمان هدفمندی‌سازی یارانه به تصویب هیات وزیران می‌رسد، اقدام کند. طبق لایحه بودجه سال ۱۴۰۳، تعداد زیادی از یارانه‌بگیران دولت از لیست دریافت این مبلغ ماهیانه حذف می‌شوند. و از سوی دیگر «در سال‌های ابتدایی پرداخت یارانه نقدی، ارزش یارانه هر فرد حدود ۴۲ دلار بود. اما در آذر سال جاری به ۱/۵ دلار تنزل یافته است.»^{۱۰} یعنی ارزش مبلغ یارانه پرداختی و قدرت خرید آن نیز به $(۰/۳۶ = ۴۲ \div ۱/۵)$ کاهش یافته است.

۱۳. بلندپروازی بی‌پایه برای هدف‌گذاری نرخ رشد ۸ درصدی تولید ناخالص داخلی (GDP)

حقیقت آن است که رشد اقتصادی مستلزم توسعه سرمایه‌گذاری در سه بخش دولتی، خصوصی و خارجی است. به دلایل مختلف شواهد موجود نشانی از افزایش سرمایه‌گذاری در این بخش‌ها را

10. <https://www.pishkhan.com/news/251380>

نوید نمی دهند. از سوی دیگر صرف سرمایه‌گذاری نیز به رشد منجر نمی‌شود. رشد نیازمند مدیریت و افزایش بهره‌وری است. سوءمدیریت ساختاری و نهادینه شده در مدیریت اجرایی کشور به هیچ وجه موضوع پنهانی نیست و نه تنها در چنین شرایطی نمی‌توان به چنین وعده‌ای برای رشد ۸ درصدی امیدوار بود، بلکه در بهترین حالت ممکن است در حد ۲ الی ۳ درصد رشد اقتصادی اتفاق بیافتد. تنها یک بار داده‌های آمار ملی کشور به رقم رشد ۸ درصد و آن هم در زمان احمدی نژاد نزدیک شد که محصول افزایش چشمگیر قیمت نفت در بازار جهانی تا ۱۴۸ دلار هم رسیده بود. «در چهار برنامه توسعه گذشته، رشد ۸ درصدی را به عنوان هدف اصلی در نظر گرفته بودند که هیچ یک از این موارد حتی ۴۰-۳۰ درصد محقق نشده بود. این برای زمانی که درآمدهای نفتی بود و نتوانستند به رشد ۸ درصدی برسند. در شرایط سخت تحریم‌ها هستیم و بسیاری از ذخایر هم مصرف شده است. خیلی امیدوار نیستیم که حتی به نصف این رشد اقتصادی برسند...

... رشد اقتصادی که اعلام شده خیلی ناشی از مدیریت و تلاش دولت یا دستگاه‌های دیگر نیست. بلکه ناشی از این است که قبلاً نفت نمی‌فروختیم و الان می‌فروشیم و یا در دوران کرونا کارخانه‌ها تعطیل بوده یا نیمه تعطیل بودند و بعد از کرونا راه‌اندازی شدند. اینها را خیلی نمی‌توان رشد قابل اتکا دانست که در سال‌های آینده نیز ادامه یابد. ضمن اینکه بدنه کارشناسی اقتصادی حاکمیت اعم از دولت و مجلس چندان قوی نیست که یک برنامه‌ای که بتواند ما را به رشد برساند را بتواند تدوین کند.»

از سوی دیگر حسن خوشپور، کارشناس ارشد پیشین سازمان برنامه و بودجه در ارتباط با منابع سرمایه‌ای در بودجه ۱۴۰۳ مطرح کرد:

«اگر کل بودجه را به دو بخش جاری و عمرانی تقسیم کنیم به نظر می‌رسد، متضرر اصلی در سال ۱۴۰۳ کماکان بودجه‌های سرمایه‌ای خواهد بود و تشدید رکود و توقف فعالیت‌های مربوط به سرمایه‌گذاری دولت و طرح‌های تملک‌داری‌های سرمایه‌ای در سال آینده نتیجه قطعی لایحه فعلی بودجه است، چراکه وقتی تورم در محدوده ۳۰ درصد هدف‌گذاری شده و بودجه عمومی دولت هم کمتر از ۲۰ درصد رشد دارد، دولت با توجه به تغییرات سطح عمومی قیمت‌ها چاره‌ای جز کاستن از سهم حوزه عمرانی و افزودن به حوزه هزینه‌های جاری ندارد.»

بنابراین انتظار رشد ۷-۸ درصدی تولید ناخالص داخلی در سال ۱۴۰۳ بر اساس منطق اقتصادی، اساساً دست نیافتنی است، مگر اینکه اتفاقات جدیدی به صورت هم‌زمان در ارتباط با لغو تحریم‌ها از یک سو و افزایش قیمت نفت در بازار جهانی رخ دهد که در چشم‌انداز نزدیک غیر

11. <https://www.khabaronline.ir/live/1842548/>

12. <https://www.qudsdaily.com/NewsPaper/item76120/>

قابل مشاهده است.

۱۴. کاهش کسری بودجه با کدام رویکرد؟

در مجموع بر اساس لایحه بودجه ۱۴۰۳ تراز عملیاتی بودجه از منفی ۴۵۴ هزار میلیارد تومان در بودجه سال ۱۴۰۲ به منفی ۳۰۷ هزار میلیارد تومان کاهش میابد.

ادعای دولت این است که قصد دارد با واقعی کردن منابع پیش‌بینی شده و کاهش هزینه‌ها، کسری بودجه را کاهش دهد. با این وجود این پیش‌بینی چندان واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد. در بهترین حالت نمی‌توان امیدوار بود که نه مالیات‌ها و نه فروش اوراق قرضه در حد ارقام پیش‌بینی شده در بودجه قابل تحقق باشد. از این رو برخی اقتصاددانان کسری بودجه‌ای در حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومان برای سال ۱۴۰۳ را پیش‌بینی می‌کنند. از سوی دیگر در مورد هزینه‌ها نیز به هیچ وجه نمی‌توان با اطمینان از اضافه نشدن آنها سخن گفت. به ویژه با توجه به شرایط متشنج سیاسی منطقه، احتمال شکل‌گیری تنش‌هایی در منطقه بین ایران و اسرائیل یا برخی کشورهای دیگر را نمی‌توان منتفی دانست. بدیهی است که منابع مورد نیاز برای مدیریت این گونه رویدادهای محتمل در بودجه پیش‌بینی نشده است. از این منظر نیز با توجه به داده‌های موجود، به هیچ وجه نمی‌توان از کاهش کسر بودجه در سال آتی سخن گفت.

دکتر حسین راغفر در ماه‌های پایانی سال ۱۴۰۱ اظهار نظری در باره کسر بودجه کرد که نظر به اهمیت آن می‌توان آن را با نگاه به کسری بودجه سال ۱۴۰۳ هم مبنا قرار داد:

«در مدت دولت سیزدهم تا توانسته‌اند پول چاپ کرده‌اند و از سوی دیگر با همین افزایش نرخ ارز، بخش قابل توجهی از کسری بودجه تأمین شد. در واقع هزینه کسری بودجه را از جیب مردم



تأمین کردند... این یک مارپیچ تورمی بوده که ساخته شده به این معنا که دولت قیمت ارز را افزایش می‌دهد برای اینکه کسری بودجه را جبران کند و هم‌زمان قیمت تمام کالاها هم بالا می‌رود. از سوی دیگر دولت بزرگ‌ترین متقاضی کالا در بازار است و با افزایش قیمت کالا، هزینه دولت هم افزایش پیدا می‌کند. هیچ‌گاه درآمد دولت با همان سرعتی که هزینه‌هایش افزایش یافته، بالا نمی‌رود؛ بنابراین شکاف بین منابع و مصارف دولت هر بار بیشتر شده است.

... مجدداً یکی راه‌حل‌هایی که آقایان در نظر می‌گیرند، افزایش حامل‌های انرژی خواهد بود. دولت در سال آینده به سمت افزایش قیمت حامل‌های انرژی خواهد رفت. باید توجه داشته باشیم که رئیس سازمان برنامه و بودجه وقتی کسری بودجه ۲۰۰ هزار میلیارد تومانی را اعلام کرد از تأمین این کسری بودجه از محل افزایش قیمت حامل‌های انرژی حرف زد. اما شرایط اجتماعی فرصت تأمین کسری از محل افزایش قیمت حامل‌های انرژی را نداد و گرنه حتماً نسبت به آن اقدام می‌کردند.^{۱۳} در واقع نیز طرح آزادسازی قیمت بنزین به شکل‌های مختلف، از حمایت مجلس و دولت برخوردار است اما نگرانی از تنش اجتماعی در پی اجرای آن موجب شده است که دولت هرگونه اقدام برای تغییر قیمت بنزین را به بعد موکول کند.

احسان خاندوزی وزیر اقتصاد، ... ضمن برشمردن دلایل لزوم افزایش فوری قیمت بنزین گفت: «اگر سیاست‌گذار شجاعت به خرج ندهد و با ابتکار عمل به استقبال مسئله و حل آن نرود، آن وقت آن مسئله است که خود را تحمیل می‌کند و او برای اصلاح ناچار می‌شود هزینه‌های اجتماعی و اعتباری خیلی بالاتری بپردازد.»^{۱۴}

باید دید که با توجه به مجموعه شرایط کنونی و چشم‌اندازهای تیره پیش رو برای جامعه، افزایش سنگین مالیات‌ها و احتمال واقعی کسری بودجه با توجه به عدم امکان تحقق آنها در سال پیش رو و مجموعه رویدادها در فضای سیاسی و اجتماعی کشور دولت کی و چه زمانی اقدام به افزایش حامل‌های انرژی خواهد کرد.

سخن پایانی:

برنامه‌ریزی منابع و مصارف در قالب بودجه در جامعه‌ای سرمایه‌داری و آن هم از نوع کم‌توسعه و به‌ویژه جامعه‌ای با شیوه حکمرانی نامتعارف و دارای انسداد سیاسی و فساد ساختاری و نهادینه شده و با مظاهر فراوان و آشکار سوء مدیریت که اجرای برنامه‌های نئولیبرالی را در کارنامه خود دارد و در چشم‌انداز خود نیز دنبال می‌کند و اهداف خود را قالب برنامه‌های توسعه (برنامه هفتم توسعه)

13. <https://aftabnews.ir/fa/news/818504/>

14. (جهان اقتصاد، پنج‌شنبه، ۱۶ آذر ۱۴۰۲، کد خبر: ۹۷۳۳) <https://jahaneghtesad.com/article>

بر همین اساس تدوین می‌کند، اساساً نمی‌تواند در جهت رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی و بهبود شرایط زندگی توده‌های مردم و مدیریت جامعه در مسیر توسعه اجتماعی و انسانی باشد. به قول زنده‌یاد دکتر فریرز رئیس‌دانا این اقتصاد اساساً الکلنگی است. یعنی دارای تضادهای ساختاری و فاقد قابلیت ایجاد توازن است. هر جایش را بگیرید، جای دیگرش خراب می‌شود. حال اگر سکان مدیریت کشور در دست مدیرانی فاقد دانش و تجربه حداقلی و مدعی هم باشد، طبیعی است که این مشکل به مراتب تشدید هم می‌شود. این‌گونه است که نتایج حاصل از بررسی لایحه بودجه ۱۴۰۳ نه تنها نمی‌تواند در بردارنده روزه‌هایی از امید برای جامعه باشد، بلکه بازتاب‌دهنده مخاطراتی جدی برای حیات اقتصادی و اجتماعی کشور هم هست که تنها جنبه‌هایی از آن در این بررسی مورد اشاره قرار گرفت. از جمله موارد مهمی که در این بررسی به آن پرداخته نشد، عدم تخصیص اعتبارات مناسب برای مدیریت آسیب‌های اجتماعی متعددی چون اعتیاد، طلاق، خودکشی، بزهکاری، کودکان کار و... است که به معضلی بسیار بزرگ در جامعه کنونی ما تبدیل شده است و نیازمند بررسی جداگانه به نظر می‌رسد. با این وصف، نگاه واقع‌بینانه به ساختار بودجه و شرایط اجتماعی، اقتصادی و زیستی جامعه ما بیانگر آن است که پیش‌بینی بودجه ۱۴۰۳ نه تنها قادر به ایجاد چشم‌اندازی امیدبخش برای جامعه نیست بلکه می‌تواند در بردارنده پیامدها و چالش‌های زیر برای جامعه ما باشد:

کاهش سرمایه‌گذاری؛ رشد بخش غیر رسمی در اقتصاد؛ عدم تحقق رشد برنامه‌ریزی شده؛ افزایش فرار نخبگان؛ تشدید بی‌عدالتی مالیاتی و ادامه معافیت مالیاتی برای بنیادها؛ تشدید فقر و فاصله طبقاتی؛ کاهش ارزش یارانه‌ها؛ افزایش جنبه کلیتوکراتیک و رانت خواری و دلان تجاری و کاسبان تحریم؛ افزایش سوءاستفاده مالیاتی - فرار مالیاتی - طفره مالیاتی؛ گسترش آسیب‌های اجتماعی؛ عدم تحقق درآمدها و تداوم کسر بودجه.

بی‌تردید با انتشار بخش تفصیلی بودجه و بررسی منابع تخصیص داده شده به سازمان‌ها و مقایسه آنها باهم، بهتر می‌توان درباره وضعیت بهداشت، درمان، آموزش، خدمات اجتماعی و حیف و میل منابع ملی در سازمان‌های بی‌خاصیت و اساساً مزاحم برای جامعه را مورد بررسی و ارزیابی قرار داد.



زن ایرانی به روایت آمار

۸۹ درصد

نرخ باسوادی زنان:



۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر

تعداد دانشجویان زن:



۲۳ هزار نفر

تعداد زنان عضو هیئت علمی:



۸ هزار نفر

نویسندگان زن:



۱۲ هزار نفر

زنان ورزشکار:

(در سطح ملی)



۲۳۹۰ نفر

زنان عضو شرکت‌های دانش بنیان:



۱۱۱ نفر

تعداد زنان نماینده مجلس:

(دوره ۱۱)



دانه‌درشت‌ها معاف از مالیات

نگاهی به داده‌های اعلامی سازمان امور مالیاتی کشور؛

مالیات پلافروشان و دلّالان ملک، کمتر از کارگران و کارمندان

چرا یک مزدبگیر کم‌درآمد باید دوبرابر یک دلّال ملک در کشور مالیات بدهد؟

نسرین هزاره مقدم، ایلنا، ۲۴ دی ۱۴۰۲



به گزارش خبرنگار ایلنا، داده‌ها و اطلاعاتی که در روزهای گذشته «هادی سبحانیان» رئیس سازمان امور مالیاتی کشور در تلویزیون اعلام کرد، یک پیام واضح داشت: بیشترین بار مالیاتی بر گرده مزدبگیران - کارگران و کارمندان - است و مالیات پرداختی یک مزد و حقوق‌بگیر به مراتب بیشتر از مالیات یک مغازه‌دار، یک وکیل یا یک دلّال ملک است.

داده‌های سازمان امور مالیاتی و نتایج آن

سبحانیان در ارتباط با توزیع مالیات پرداختی گروه‌های مختلف مردم در سال ۱۴۰۲ و در پاسخ به این سؤال که «مشاغل و اصناف سال گذشته چقدر مالیات پرداختند»، به چند نمونه اشاره کرد: «مالیات سال گذشته دفاتر اسناد رسمی به طور متوسط ۱۴/۵ میلیون تومان بوده است. مشاوران املاک به طور متوسط سالانه حدود ۱۰ میلیون تومان مالیات پرداخت کرده‌اند. رستوران‌ها و کافه‌ها در سال گذشته به طور متوسط ۹/۹ میلیون تومان مالیات پرداختند. طلا و جواهر فروشان ۹/۹ میلیون تومان، و کلا ۸ میلیون تومان. هنرمندان ۶ میلیون تومان، صنف سیگار و تنباکو ۶ میلیون تومان، لوازم خانگی ۵/۹ میلیون تومان و لوازم صوتی و تصویری ۴ میلیون تومان به طور

متوسط در سال قبل مالیات پرداختند».

اما بخش مهم این اظهارات به میزان مالیات پرداختی توسط مزدبگیران مربوط است؛ به گفته هادی سبحانیان، «یک کارمند با حدود ۲۲ تا ۲۳ میلیون تومان حقوق در ماه، در سال قبل حدود ۲۰ میلیون تومان مالیات پرداخت کرده است».

ترکیب این داده‌ها و کنار هم چیدن آنها ما را به نتایج بسیار جالبی می‌رساند: در سال گذشته، کارگر یا کارمند متوسط بگیری که همچنان زیر خط فقر واقعی حقوق ماهانه داشته است، دو برابر دارندگان دفاتر مشاوره املاک و رستوران‌داران، سه برابر هنرمندان و فروشندگان لوازم خانگی و پنج برابر فروشندگان لوازم صوتی و تصویری مالیات پرداخته است. این در حالیست که اگر نمودار توزیع درآمد ماهانه این گروه‌ها را بتوانیم به دقت ترسیم کنیم - که به دلیل ابهام درآمد ماهانه گروه‌های با شغل آزاد این کار امکان‌پذیر نیست - درمی‌یابیم در زمینه درآمد ماهانه این معادلات کاملاً برعکس است یعنی یک مزدبگیر متوسط به احتمال زیاد، یک دوم، یک سوم یا حتی یک چهارم گروه‌هایی درآمد ماهانه دارد که مالیات بسیار کمتری می‌پردازند!

بیشترین مالیات را گروه‌های زیر خط فقر می‌پردازند

در سال ۱۴۰۲، گزارشات رسمی بسیاری از جمله گزارش منتشره از سوی معاونت رفاه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی نشان داد که خط فقر یک خانوار متوسط به خصوص در کلانشهرهایی مانند تهران به مرز ۳۰ میلیون تومان رسیده است؛ با این حساب، کارگر و کارمند متوسط بگیری که در بازه ۲۰ تا ۲۲ و ۲۳ میلیون تومان حقوق ماهانه داشته است یا به عبارت صحیح‌تر، همچنان زیر خط فقر حداقلی بوده، به طور متوسط هر ماه حدود ۱/۵ میلیون تومان مالیات پرداخت کرده است! این در حالیست که در همان زمان احتمالاً این فرد بعد از تامین هزینه‌های اجاره خانه، آموزش فرزندان، دارو و درمان و سایر هزینه‌های ضروری، در فراهم آوردن هزینه‌های مورد نیاز برای یک سفره حداقلی با مشکلات و دشواری‌ها مواجه بوده است.

«چرا بار مالیاتی کشور برگردیده مزدبگیران است؟» نادر مرادی، فعال کارگری، با طرح این سوال از زیرساخت‌های مالیاتی انتقاد کرد و گفت: این اعدادی که اعلام شده مربوط به اصناف و گروه‌هایی است که هویت شغلی مشخص دارند و درآمدزایی‌شان از طریق قانونی و روشن انجام می‌شود در حالی‌که بیشترین ثروت‌اندوزان کشور، دلالت و سودجویانی هستند که نه درآمدشان مشخص است و نه سودشان؛ اینها ریالی مالیات نمی‌پردازند اما سودهای کلان به جیب می‌زنند!

به گفته وی، با این حال، داده‌های اعلامی از سوی رئیس سازمان امور مالیاتی کشور به روشنی نشان می‌دهد که مزدبگیران درآمدهای مالیاتی کشور را تامین می‌کنند؛ مزدبگیریانی که عموماً زیر

خط فقر هستند و در بهترین حالت جزو لایه‌های فرودست طبقه متوسط به حساب می‌آیند و حال سوال اینجاست که چرا یک مزدبگیر کم‌درآمد باید دو برابر یک دلال ملک در کشور مالیات بدهد!

حوزه‌های خاموش مالیاتی

نهادهای خیریه همچنان معاف از مالیات

داده‌های رئیس سازمان امور مالیاتی مربوط به حوزه‌های قابل احصای اقتصاد و نقاطی است که توان مالیات‌ستانی وجود دارد؛ در حوزه‌های تاریک اقتصاد که بیشترین حجم پول کشور در آن نقاط در گردش است، خبری از احصای درآمد یا گرفتن مالیات نیست؛ اصولاً پایه‌های مالیاتی موجود در آن مناطق تاریک، کاملاً خاموش و غیرفعال است!

یک نمونه از این مناطق چراغ خاموش، نهادها و انجمن‌های خیریه هستند که اتفاقاً حجم سنگینی از پول در آن‌ها مدام در گردش است؛ همین نهادهای خیریه در عین فعالیت‌های اقتصادی پنهان و آشکار و گاه پولشویی، دست به راه‌اندازی کارگاه‌های غالباً زیرزمینی و خارج از سیطره قانون کار می‌زنند که در این کارگاه‌ها، نیروی کار در معرض خطر و آسیب‌پذیر مانند زنان سرپرست خانوار یا معتادان بهبودیافته، با حقوق کارمزدی و بسیار بسیار ناچیز به شدت استثمار می‌شوند؛ در زمانی که حداقل حقوق با مزایا حدود ۹ میلیون تومان است، دستمزد کارمزدی این کارگران در کارگاه‌های متصل به نهادهای خیریه در بهترین حالت ۴ یا ۵ میلیون تومان است. همین نهادهای سودجو و بسیار فعال در بخش‌های پنهان اقتصاد، به طور رسمی از مالیات معاف هستند! و معافیت مالیاتی خیریه‌ها مرتباً هر سال تمدید می‌شود.

برای نمونه، نیمه آبان ماه سال جاری، رئیس سازمان امور مالیاتی از ابلاغ بخشنامه این سازمان برای اعمال معافیت یا نرخ صفر مالیاتی برای مؤسسات خیریه خبر داد.

طبق بخشنامه‌ای که در ۱۴ آبان ۱۴۰۲ از سوی سازمان مالیاتی ابلاغ شده است آمده است، در اجرای تکلیف مقرر سازمان مالیاتی در جزء ۲ بند «ب» تبصره ۶ قانون بودجه ۱۴۰۲ کل کشور و برای ایجاد وحدت رویه در مورد اعمال معافیت یا نرخ صفر مالیاتی موضوع بند «ط» ماده ۱۳۹ قانون مالیات‌های مستقیم و تبصره یک ماده یاد شده مقرر شد تسهیلات مقرر در جزء ۲ بند تبصره ۶ برای اشخاص موضوع بندهای «د»، «ه»، «ح»، «ط»، «ی» و «ک» و فعالیت‌های قرآنی موضوع بند ل ماده ۱۳۹ قانون مالیات‌های مستقیم برای مؤدیانی قابل اعمال است که به علت عدم تسلیم اظهارنامه مالیاتی و یا دفاتر و اسناد و مدارک برای عملکرد سال‌های ۱۳۹۰ تا ۹۹ مشمول برخورداری از معافیت یا نرخ صفر مالیاتی نشده‌اند و حداکثر تا پایان سال ۱۴۰۲ نسبت به تسلیم اظهارنامه مالیاتی و دفاتر و اسناد و مدارک سال مربوط به اداره امور مالیاتی یا هیأت حل

اختلاف حسب مورد مراجعه کنند.

در عین حال، نهادها و موسسات بسیاری در کشور علیرغم اشتغال در فضای اقتصاد و درآمدزایی سرشار، از پرداخت مالیات معاف هستند.

به این ترتیب، کارگر و کارمند با ۲۰ میلیون حقوق هر ماه مرتب مالیات می‌دهد اما یک موسسه خیریه با داشتن ساختمان‌ها و تشکیلات فراوان و سودآفرینی سرشار از طریق شیوه‌های آشکار و پنهان اقتصاد، با حکم رسمی دولت از مالیات معاف است؛ به گفته نادر مرادی، «معادلات مالیاتی ما شدیداً معیوب است، آیا شما این روش‌های ضدکارگری را اعمال عدالت مالیاتی می‌دانید؟...»

چرا نباید شعارهای انقلاب را محور مطالبات خود قرار دهیم؟

حسن صادقی معاون دبیرکل خانه کارگر (ایلنا، ۲۲ بهمن ۱۴۰۲)

... امام برای آنکه در تاریخ ثبت شود، جمله‌ای را گفت که تفاوت کاخ نشینان و کوخ نشینان را برای انقلاب و نظام برای همیشه مشخص کرد. اما امروز ما از آن ادبیات و ارزش‌ها در عمل فاصله گرفته‌ایم و این به نفع انقلاب نیست. به نفع انقلاب نیست که جامعه کارگری ما جمعیتی باشد که بیش از ۶۳ درصدشان زیر خط فقر باشند. در خورشان این انقلاب نیست که کارگران برای احقاق حق خود، امکان اجتماع و مطالبه‌گری در میدان خیابان نداشته باشند. البته این تاحدی به خود ما باز می‌گردد. ما چرا باید شعارهای انقلاب را محور مطالبات خود قرار ندهیم...؟ ما خودمان باورمان شده که باید پس از انقلاب بالاخره طبقاتی ثروتمند شوند و گروه‌هایی ضعیف و محروم باقی بمانند.

... [آیا با جامعه قدرتمند کارگری که ۴۳ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد] توانستیم نیمی از مجلس را از نمایندگان طرفدار کارگران پرکنیم؟ در این مجلس هم اکنون ۸۰ نظامی و ده‌ها معلم و استاد دانشگاه و چندین وکیل و پزشک و قاضی در مجلس حضور دارد و مابقی از روحانیون و کارفرمایان و مهندسان کشور هستند. پس ... صدای کارگران و بازنشستگان که بیش از نصف مردم ایران هستند، کجاست؟ ... طبیعی است در چنین مجلسی قوانین به نفع ما کارگران و بازنشستگان تصویب نشود و حتی برخلاف دیدگاه‌ها و منافع ما قانون تصویب شود. این کاملاً عادی است که در چنین مجلسی در تصویب قانون برنامه هفتم توسعه بحث افزایش سن بازنشستگی و تجمیع حق بیمه از طریق نظام مالیاتی بجای تأمین اجتماعی به این نحو انجام گیرد. ... خروجی نسخه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، فقر و فلاکت بیشتر برای جامعه است، ...

شوک جامعه کارگری با تصویب افزایش سن بازنشستگی

ایلنا، ۱۷ بهمن ۱۴۰۲



«رئیس شورای اسلامی کار استان فارس، در کنار برشماری آثار و عواقب منفی و بسیار جدی افزایش سن بازنشستگی، به احتمال افزایش اشتغال اتباع بیگانه بجای کارگران ایرانی اشاره می کند. اما نمی گوید که چه انگیزه ای، کارفرمای ایرانی را مشتاق استفاده از نیروی کار خارجی می کند. همه می دانیم که وضعیت زندگی نیروی کار خارجی (عمدتاً افغانستانی) چگونه است. هیچ چتر حمایتی حداقلی بر سر آنان نیست. نرخ استثمار آنان بسیار بالاست و تقریباً از هیچیک از حقوق اجتماعی برخوردار نیستند. بنابراین ترکیب شیوه برخورد با اتباع مهاجر، و افزایش سن بازنشستگی، در غیاب نظام نظارتی و تأمین اجتماعی مؤثر، ثمره ای جز افزایش نرخ استثمار نخواهد داشت.»

– دانش و امید

نمایندگان مجلس آبان ماه امسال در جریان بررسی جزییات لایحه برنامه هفتم توسعه، با بند الحاقی ماده ۲۹ این لایحه با ۱۲۷ رأی موافق، ۷۸ رأی مخالف و ۸ رأی ممتنع از مجموع ۲۲۴ نماینده حاضر در صحن موافقت کردند.

به گزارش ایلنا، در ۲۴ دی ماه مصوبه افزایش سن بازنشستگی در بررسی های صورت گرفته خلاف موازین شرع و قانون اساسی شناخته نشد و مورد تایید شورای نگهبان قرار گرفت. این بند الحاقی، سن و سابقه بازنشستگی را در صندوق های مختلف تا مرز ۵ سال به صورت پلکانی و حتی برای شاغلان فعلی افزایش می دهد؛ تصویب این بند با انتقادات بسیار مواجه شد؛ افزایش یک جانبه و ضدکارگری سن بازنشستگی، خلاف منافع قانونی نیروی کار است؛ اما از همه این ها گذشته بند الحاقی ماده ۲۹ لایحه برنامه هفتم توسعه ابهامات و کاستی های بسیاری دارد.

بسیاری از کارگران دیگر رغبتی به کار ندارند

رئیس شورای اسلامی کار استان فارس با اشاره به اینکه در شرایط کنونی بسیاری از کارگران

دیگر رغبتی به کار ندارند، می‌گویند: تصویب قانون افزایش سن بازنشستگی در شرایطی که جامعه کارگری با مشکلات متعددی دست و پنجه نرم می‌کند؛ صحیح نبود.

بهرام ذنوبی در گفت و گو با ایلنا معتقد است: اشتباهات نمایندگان مجلس باعث تصویب قانون افزایش سن بازنشستگی شد و به رغم برگزاری جلسات متعدد با نمایندگان مجلس اما این قانون به تصویب رسید.

وی ادامه می‌دهد: طی جلسه‌ای که با نمایندگان استان فارس درباره موضوع آسیب‌ها و مشکلات تصویب قانون افزایش سن بازنشستگی برگزار شد؛ متأسفانه از ۱۸ نماینده استان تعدادی از آنها در این جلسه حضور نداشتند. در جریان تصویب این قانون در مجلس نیز ۳ الی ۴ نفر از نمایندگان استان به قانون افزایش سن بازنشستگی رأی ممتنع و تعدادی از آنها هم به این لایحه رأی مثبت دادند.

در آستانه انتخابات تمام افراد نمایندگانی از جنس کارگران شده‌اند

رئیس شورای اسلامی کار استان فارس با بیان اینکه تعدادی از نمایندگان استان فارس عملاً در موضوع تصویب افزایش سن بازنشستگی از جامعه کارگری دفاع نکردند، بیان می‌کند: نمایندگان مجلس در تمام ادوار انتخابات، شعارهای از جنس کارگری سر می‌دهند اما در واقعیت و عمل از این جامعه دفاع نمی‌کنند؛ اکنون هم در آستانه انتخابات تمام افراد خود را نمایندگانی از جنس کارگران معرفی می‌کنند.

ذنوبی با اشاره به اینکه امیدواریم در مجلس آینده شاهد حضور نمایندگانی از بدنه کارگری در مجلس باشیم، تصریح می‌کند: کاندیداها باید بعد از ورود به مجلس به قول و وعده‌هایی که به جامعه کارگری می‌دهند عمل کنند.

جامعه کارگری در شوک فرو رفته است

وی ادامه می‌دهد: جلسه‌ای طی هفته‌های گذشته جهت پیگیری مزد و دستمزد با اعضا شورای عالی کار برگزار شد و همچنان منتظر تعیین نرخ دستمزد سال آینده هستیم.

رئیس شورای اسلامی کار استان فارس با اشاره به اینکه تصویب قانون افزایش سن بازنشستگان مشکلاتی را برای جامعه کارگری و بازنشستگان ایجاد خواهد کرد، خاطر نشان می‌کند: اگر چه جامعه کارگران بر این باور بودند که شورای نگهبان قانون افزایش سن بازنشستگی را به تصویب نمی‌رساند اما با تصویب این قانون جامعه کارگری در شوک فرو رفته است.

این فعال کارگری اضافه می‌کند: به رغم قول و وعده‌های برخی مسئولان که معتقد بودند قانون افزایش سن بازنشستگی به تصویب نمی‌رسد اما این اتفاق رخ داد و در شرایط فعلی زمان مناسبی برای تصویب این قانون نبود.

افزایش سن بازنشستگی در آستانه انتخابات دور از انتظار بود

وی با بیان اینکه تصویب قانون افزایش سن بازنشستگی در آستانه انتخابات امری دور از انتظار بود، می‌گوید: اگرچه جامعه کارگری همواره در گذشته از اخراج کارگران توسط کارفرمایان دلهره داشتند، اما در شرایط فعلی ترس از ترک فعل کارگران به دلیل افزایش سن بازنشستگی داریم. این فعال کارگری با بیان اینکه افزایش سن بازنشستگی باعث متضرر شدن جامعه کارگری و کارفرمایی می‌شود، تصریح می‌کند: بی‌شک تصویب این قانون باعث افزایش فرار بیمه‌ای کارفرمایان می‌شود و به رغم اینکه تعدادی از افراد احساس می‌کنند که تصویب این قانون به نفع صندوق‌های بازنشستگی است اما این گونه نیست.

ذنوبی در ادامه با بیان اینکه بسیاری از کارگران دیگر توان و رغبت کار کردن را ندارند، بیان می‌کند: تصویب قانون افزایش سن بازنشستگی سبب فرار بیمه‌ای کارفرمایان و ورود اتباع بیگانه به کارخانجات می‌شود.

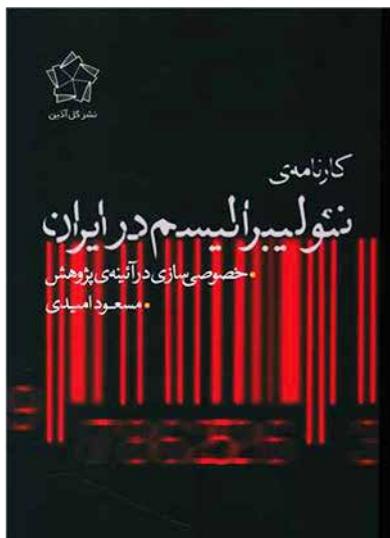
رئیس شورای اسلامی کار استان فارس در ادامه با بیان اینکه بی‌شک نبود کارگران ایرانی باعث حضور اتباع بیگانه در کارخانجات می‌شود، می‌افزاید: نمایندگان در موضوع تصویب افزایش سن بازنشستگی باید نظرات نماینده‌ها و فعالان کارگری را جویا می‌شدند.

درخواست جامعه کارگری برای تصویب نرساندن مزد منطقه‌ای

ذنوبی می‌گوید: شواهد بیانگر این موضوع است که دولتی‌ها به دنبال تصویب مزد منطقه‌ای هستند؛ تصویب این قانون مجدداً مشکلات بزرگی برای جامعه کارگری ایجاد می‌کند. رئیس شورای اسلامی کار استان فارس با بیان اینکه دولت‌مردان و نمایندگان مجدداً نباید دچار اشتباه در موضوع جامعه کارگری شوند، تصریح می‌کند: از نمایندگان مجلس و وزیر کار خواهشمندیم که موضوع مزد منطقه‌ای را به تصویب نرسانند.

وی با بیان اینکه قیمت محصولات در شهرهایی بزرگ و کوچک تفاوتی ندارد، عنوان می‌کند: قیمت محصولات در روستاها گران‌تر از شهر است چرا که هزینه حمل و نقل در روستاها به قیمت محصولات اضافه می‌شود.

ذنوبی با بیان اینکه کارگران چطور می‌توانند با حقوق ۷ میلیونی زندگی خود را بچرخانند، می‌گوید: از دولت‌مردان انتظار است در مرحله نخست از افزایش نرخ تورم جلوگیری کنند اگرچه قول و وعده مبنی بر توقف افزایش نرخ تورم داده شده است اما این اتفاق در عمل رخ نداده است.



یادداشت برای چاپ چهارم

کارنامه نئولیبرالیسم در ایران

خصوصی‌سازی در آئینه پژوهش

مسعود امیدی

بازخوردهای دریافت شده از خوانندگان چاپ‌های پیشین کتاب طی دو سال گذشته و به‌ویژه در جلسه نقد و بررسی کتاب درسی و چهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب در اردیبهشت ۱۴۰۲ زمینه آن را فراهم کرد تا توجه خوانندگان گرامی به برخی نکات در ابتدای چاپ جدید کتاب جلب شود:

۱- داده‌ها و اطلاعات ارائه شده در قالب جداول و نمودارهای فصل اول کتاب در ارتباط با شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی چون تورم، بیکاری، جمعیت زیر خط فقر، نابرابری، خصوصی‌سازی، فساد، مالی‌سازی و تجاری‌سازی و صنعت‌زدایی از اقتصاد، کاهش دستمزد واقعی کارگران، بی‌سوادی و ترک تحصیل، کودکان کار، اعتیاد، خودکشی، طلاق، فحشا، افسردگی، تخریب محیط زیست و...، بازتابی از وضعیت عینی این حوزه‌ها تا زمان پژوهش است که اساساً در هر مورد به منابع آن اشاره شده است. نظر به تداوم اجرای همان برنامه‌های نئولیبرالی طی سال‌های اخیر و براساس شواهد فراوان، وضعیت وخامت‌بار این شاخص‌ها تا امروز، تشدید نیز شده است. از این رو نتیجه‌گیری‌های کتاب به ویژه در فصل اول که متمرکز بر کارنامه فلاکت‌بار نئولیبرالیسم در ایران است، به مراتب نسبت به زمان انتشار چاپ نخست کتاب تقویت شده و امروز از اعتبار بیشتری نیز برخوردار است.

۲- در فصل اول کتاب، وضعیت به‌شدت نابسامان اقتصادی و اجتماعی کشور، پیش و بیش از هر چیز دیگر، نتیجه سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و اجرای دستورکارهای نئولیبرالی طی چند دهه در کشور نشان داده شده است. این در حالی است که مدافعان نئولیبرالیسم در کشور، تلاش می‌کنند تا وضعیت نابسامان اقتصادی و اجتماعی کشور را نه نتیجه خصوصی‌سازی، مقررات زدایی، حذف یارانه‌ها، تجارت آزاد، مالی‌سازی و تجاری‌سازی اقتصاد، کالایی‌سازی خدمات

اجتماعی و ... ، بلکه آن را نتیجه نوعی اقتصاد رفاقتی، رانتی، غارتی، نئوفئودالیسم، مافیایی، فساد و به اصطلاح «خصولتی» و «اقتصاد دستوری» و عناوین مشابه دیگر معرفی کنند که هیچ نسبتی با نئولیبرالیسم و به بیان آن‌ها تجارت آزاد یا اقتصاد آزاد و... ندارد. آن‌ها حتی منکر خصوصی سازی در کشور می‌شوند. این دیدگاه را با اعتماد به نفس بالایی در مناظره‌ها و مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود نیز مطرح می‌کنند. در این مورد لازم است به چند نکته توجه جدی شود:

الف. اولاً بسیار طبیعی، منطقی و علمی است که سیمای وضعیت اقتصادی و اجتماعی و شاخص‌های واقعی آن در هر جامعه‌ای را بیش از هر چیز، محصول جهت‌گیری‌ها بنیانی، سیاست‌گذاری‌ها، دستورکارها، برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات انجام شده از سوی شیوه حکمرانی مسلط بر آن کشور بدانیم. اعتبار این گزاره به ویژه آنگاه که صحبت از چند دهه تداوم در اجرای برنامه‌هایی در یک کشور است، به مراتب بیشتر هم می‌شود. به همان دلیل این جهت‌گیری، مسئول وضعیت کنونی کشور است که اگر امروز شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی وضعیت مثبتی را نشان می‌دادند، مروجان و مدافعان نئولیبرالیسم و سیاست‌گذاران و مجریان آن در جامعه، این شاخص‌ها را نتیجه خردمندی و هوشمندی خود در دنبال کردن آموزه‌ها و اجرای این برنامه‌ها تحت عناوینی چون اقتصاد آزاد، اصلاح ساختار، تعدیل اقتصادی، اصلاحات کارآفرینانه، اصلاحات بازاریبان، تجارت آزاد و... معرفی می‌کردند.

ب. وضعیت نابسامان اقتصادی و اجتماعی کشور، محصول بیش از سه دهه دنبال کردن برنامه‌ها و اجرای دستورکارهای نئولیبرالی است چون در دهه اول پس از انقلاب با اینکه کشور درگیر یک جنگ هشت ساله بود، شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی کشور، به هیچ وجه تا این اندازه نگران‌کننده نبودند. دلیل این تفاوت را باید بیش از همه در این حقیقت جست که حاکمیت برآمده از انقلاب در دهه اول انقلاب، ضمن اینکه حامل جهت‌گیری‌های عدالتخواهانه و مردمی بود، هنوز فاقد گفتمان و جهت‌گیری اقتصادی مشخص بود و منادیان و مروجان و مدافعان نئولیبرالیسم هنوز نتوانسته بودند ایدئولوژی نئولیبرالیسم را به عنوان علم مطلق و حلال همه مشکلات در حوزه‌ها اقتصادی و اجتماعی در نهادهای آکادمیک، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و ارکان مدیریت اقتصادی در شیوه حکمرانی مستقر جایبندازند.

ج. واقعیت خصوصی سازی در ایران با شواهد فراوان غیر قابل انکار است. بخشی از این شواهد عبارتند از:

- ابلاغیه مرتبط با اصل ۴۴ قانون اساسی به نفع بخش خصوصی در سال ۱۳۸۴
- مصوبات شش برنامه توسعه در جهت توسعه خصوصی سازی

- ساختار بودجه‌های سالیانه طی چند دهه اخیر در جهت حذف خدمات اجتماعی و کالایی سازی آن
 - تقدیر صندوق بین‌المللی پول از احمدی نژاد به دلیل اجرای گسترده برنامه‌های خصوصی سازی و حذف یارانه‌ها و...
 - گزارش‌های سازمان خصوصی سازی و مرکز آمار ایران در مورد واگذاری‌های عمومی به بخش خصوصی
 - دفاع علنی همه مسئولان در کلیه سطوح حاکمیتی در دفاع از خصوصی سازی و موارد روشنی چون تجربه فاجعه بار خصوصی سازی در هفت تپه و...
- آن‌ها که با «خصولتی» نامیدن این واگذاری‌ها در ایران، مایلند اینگونه القا کنند که گویا خصوصی سازی در جاهای دیگر دنیا خیلی پاک و منزه و در فضایی استریل و به دور از هرگونه مناسبات رانتی و فسادآمیز صورت می‌گیرد، یا سخت در اشتباهند یا خاک در چشم مردم می‌پاشند. حقیقت آن است که خصوصی سازی به عنوان یکی از مهم‌ترین دستورکارهای نئولیبرالی اساساً در کنار موارد دیگر این دستورکارها از جمله مقررات زدایی انجام می‌شود. مطالعات متعدد نشان می‌دهند که اجرای برنامه‌های نئولیبرالی عموماً با کاهش نظارت و کنترل عمومی و دموکراتیک همراه است که زمینه آن را فراهم می‌کند تا نخبگان برخوردار از تمایزات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... به راحتی نسبت به تصاحب دارایی‌های واگذار شده از سوی دولت‌ها تحت عنوان خصوصی سازی اقدام کنند. این حقیقت یکی از دلایل آن است که بر اساس آمارهای آکسفام مدام فاصله طبقاتی در جهان در حال افزایش است و ثروتمندان، ثروتمندتر می‌شوند.
- اساساً پیش‌نیاز یک خصوصی سازی به دور از رانت و انواع تمایزات اقتصادی و اجتماعی و... و مناسبات مافیایی، وجود یک بازار رقابت کامل است که یک فرض غیرواقعی است و در عمل در هیچ جای جهان نمی‌توان آن را یافت. حقیقت آن است که آن بازار آزاد رقابت کامل و دست‌های نامرئی اقتصاد که مروجان و مدافعان نئولیبرالیسم از آن سخن می‌گویند، تنها یک تعریف انتزاعی است که در کلاس‌های اقتصاد خرد مطرح است. به اعتبار سخن جوزف استیگلیتز، اقتصاددان نهادگرا و برنده نوبل اقتصاد، دست نامرئی آدام اسمیت عمل نمی‌کند، چون وجود ندارد.
- از سوی دیگر حقیقت آن است که اجرای دستورکارهای نئولیبرالی در خلاء رخ نمی‌دهد بلکه در هر جامعه‌ای بر بسترهای تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، ویژگی‌های شیوه حکمرانی و نیز توازن قوای عملاً موجود در آن جامعه به پیش می‌رود. هم بر این بسترها تأثیر می‌گذارد و هم از آن‌ها متأثر می‌شود. از همین روست که شکل و مراحل و روش‌های اجرای این برنامه‌ها در جوامع اسکاندیناوی با کشورهای آمریکای لاتین، آسیا، شرق اروپا، غرب اروپا و آمریکا

می‌تواند از منظرهایی متفاوت باشد. با این وجود، در همه جای دنیا، برندگان خصوصی‌سازی، نخبگان و برخورداران جوامع‌اند. برخلاف نظر مروجان و مدافعان نئولیبرالیسم، چیزی به نام خصوصی‌سازی واقعی و خوب که در آن همه شهروندان از امکان برابر برای تصاحب دارایی‌های واگذارشده برخوردار باشند، وجود ندارد. البته منکر این حقیقت نیز نباید شد که درجه این فک و فامیلی‌سازی و شخصی‌سازی و باندی‌سازی، متأثر از ساختار، فضا، شیوه حکمرانی و میزان دموکراتیسم نهادینه شده (یا نشده) در جوامع مختلف، متفاوت است. اما در اصل موضوع یعنی انتقال دارایی‌های تصاحب شده توسط نخبگان جوامع در نتیجه خصوصی‌سازی، هیچ تفاوتی وجود ندارد. پژوهش‌های فراوان از جمله فراپژوهش فصل دوم همین کتاب نیز که توسط بخش پژوهشی اتحادیه خدمات عمومی اروپا انجام شده است، به روشنی نشان می‌دهد که ادعاهای پرسروصدای مروجان و مدافعان نئولیبرالیسم در باره افزایش کارایی در نتیجه خصوصی‌سازی، فاقد هرگونه پایه علمی است.

د. بی‌تردید خارج از جهت‌گیری نئولیبرالی دنبال شده طی دهه‌های پس از جنگ، عوامل دیگری چون تحریم‌ها نیز بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشور مؤثر بوده‌اند. اما ساده‌اندیشی است اگر نقش آن‌ها را در تأثیرگذاری بر وضعیت موجود، تعیین‌کننده و بیشتر از تأثیر چند دهه اجرای برنامه‌های نئولیبرالی بدانیم. نگاهی به کشور کوچکی چون کوبا در دهان امپریالیسم آمریکا که بیش از شصت سال است تحت شدیدترین تحریم‌ها از سوی امپریالیسم است و به هیچ وجه از امکانات طبیعی و اقتصادی مانند کشور ما نیز برخوردار نیست، کشوری که طی همین دهه‌ها توانسته است در برخی از شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی و توسعه انسانی چون آموزش، بهداشت و درمان رایگان، برابری، در جهت محویبکاری و... به جایگاه بسیار بالا و گاه منحصر به فرد در جهان دست یابد، گویای آن است که چگونه در شرایط تحریم و با همه محدودیت‌ها، با دنبال نمودن یک مسیر اقتصادی و اجتماعی مردمی و سوسیالیستی می‌توان بر محدودیت‌ها غالب شد.

ه. حقیقت آن است که پیاده‌سازی برنامه‌های نئولیبرالی در کشورهای مختلف اساساً با ادغام در سرمایه‌داری جهانی و پیوستن به تقسیم کار جهانی همراه است. متأثر از مجموعه‌ای از دلایل به ویژه ویژگی‌های شیوه حکمرانی موجود، این روند در ایران با چالش‌های مختلف مواجه بوده و اساساً پیش نرفته است. اما این هیچ‌گاه نمی‌تواند واقعیت اجرای دستورکارهای نئولیبرالی را در ایران به زیر سؤال ببرد. دلیل روشن آن را هم در اسناد بالادستی از جمله سند چشم‌انداز ایران ۱۴۰۴ و ابلاغیه مربوط به اصل ۴۴ قانون اساسی، برنامه‌های توسعه، ساختار بودجه‌های سالانه کشور، داده‌ها و اطلاعات مربوط به واگذاری‌ها که در ابتدای سال جاری با طرح مولدسازی

نیز ابعاد کاملاً نگران‌کننده و بی‌سابقه‌ای یافته است، مقررات زدایی و مقررات‌گریزی گسترده و حذف دستاوردها و تحدید حقوق طبقه کارگر، کالایی‌سازی گسترده خدمات اجتماعی به‌ویژه بهداشت و درمان و آموزش، مالی‌سازی و تجاری‌سازی اقتصاد، افزایش بی‌رویه واردات که با صنعت زدایی گسترده همراه بوده است و... و بسیاری دیگر از رویکردهای نئولیبرالی که در این کتاب به بخشی از آن‌ها پرداخته شده است، می‌توان مشاهده کرد. از این رو بسیار ساده‌اندیشانه و فریبنده خواهد بود اگر ناتوانی در جذب سرمایه خارجی و واقعیت وجود تحریم‌ها را دلیلی بر زیرسؤال بردن واقعیت اجرای برنامه‌های نئولیبرالی در کشور در طی دهه‌های گذشته بدانیم. نئولیبرالیسم در هر جامعه‌ای متناسب با بسترها، فرصت‌ها، امکانات، شرایط و محدودیت‌های آن جامعه به اجرا درمی‌آید و بدیهی است که در ایران نیز چنین باشد. ساختار، محتوی و مفاد برنامه هفتم توسعه که از نیمه دوم سال جاری به اجرا گذاشته خواهد شد، به‌ویژه در حوزه تحدید دستاوردها و حقوق کارگران، سند آشکار تداوم اجرای برنامه‌های نئولیبرالی در کشور است و بدیهی است که به پیامدهای اقتصادی و اجتماعی به مراتب فاجعه‌بارتری بیانجامد.

۳- داده‌ها و اطلاعات مورد استفاده در آنچه در فصل اول این کتاب ارائه شده است، از اعتبار بالایی برخوردار بوده و اساساً از منابع معتبر چون مرکز آمار ایران، بانک مرکزی، روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های رسمی کشور، مرکز پژوهش‌های مجلس، سازمان خصوصی‌سازی، سازمان‌ها و مقامات رسمی کشور، سایت‌های معتبر و سازمان شفافیت بین‌المللی بوده است که در هر مورد به آن‌ها ارجاع داده شده است.

۴- با توجه به شرایط موجود، جامعه ما در عمل با نئولیبرالیسم و پیامدهای زیان‌بار و مخرب آن درگیر است. این حقیقت، شناخت نئولیبرالیسم و پیامدهای فاجعه‌بار آن، شناخت چگونگی مقابله با آن و شکل‌دادن به جایگزین آن را بیش از پیش از اهمیت برخوردار می‌کند.

۵- از آنجاکه قرار است شناخت جهان برای تغییر و برای بهتر کردن آن باشد، شناخت نئولیبرالیسم، مبانی نظری، رویکردها، برنامه‌ها و دستورکارها و پیامدهای آن نیز باید در خدمت شکل‌دادن به بدیلی در برابر آن و به‌جای آن باشد که البته بحثی بسیار گسترده و نیازمند مطالعه‌ای جداگانه است. با این وجود، نگارنده در مطالعات و بررسی‌های خود به این نتیجه رسیده است که اگر قرار باشد بدیلی در برابر نئولیبرالیسم، مبنای هدف‌گذاری، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و مدیریت اجرایی امور جوامع انسانی قرار گیرد که به جای پیامدهای منفی و زیان‌بار آن، با توسعه انسانی و اجتماعی و نیز حفاظت و احیای محیط زیست همراه بوده و پایدار باشد، این بدیل نمی‌تواند از نوع سرمایه‌داری و به نوعی احیای تجربه دولت‌های رفاه باشد، بلکه به ناگزیر دارای محتوی و جهت‌گیری سوسیالیستی خواهد بود. چرایی این باور را می‌توان در موارد زیر

مورد توجه قرارداد:

الف. دولت رفاه در اروپا در قرن بیستم، محصول یک توازن قوای اجتماعی و طبقاتی در سطح جهانی و نیز توازن قوای داخلی در برخی از کشورهای اروپایی بود. از یک سو در نتیجه پیشرفت‌های ساختمان سوسیالیسم، کارگران در اتحاد شوروی به دستاوردهای درخشانی چون محو بیکاری، آموزش و بهداشت و درمان رایگان، بهبود چشمگیر سطح معیشت و رفاه، حل مشکل مسکن و ... دست یافته بودند که سطح انتظارات کارگران در کشورهای سرمایه‌داری اروپا را بالا می‌برد، از سوی دیگر در نتیجه رشد و تعمیق مبارزات اجتماعی - طبقاتی و سیاسی تحت هدایت اتحادیه‌های بسیار نیرومند کارگری و احزاب کمونیستی بسیار قدرتمند در اروپا، توازن قوای اجتماعی - طبقاتی به صورت آشکاری به نفع طبقه کارگر تغییر یافته بود. این وضعیت، عقب‌نشینی طبقه سرمایه‌دار و دولت‌های مدافع آن‌ها را در جهت تعدیل تضادهای اجتماعی به منظور جلوگیری از تکرار انقلاب‌های اجتماعی سوسیالیستی چون انقلاب پیروزمند ۱۹۱۷ روسیه و انقلاب‌های سرکوب شده ۱۹۱۸ آلمان یا فنلاند، اجتناب‌ناپذیر کرد و زمینه شکل‌گیری دولت‌های رفاه را به وجود آورد. بدیهی است که وضعیت امروز بسیار متفاوت از این است.

ب. دولت رفاه شکل‌گرفته در قرن بیستم، جایگزین دولت‌های پیش از خود شد که اساساً هنوز تجربه دولت‌های نئولیبرال حامی سرمایه‌داری افسارگسیخته با بیشترین فرصت برای کسب سود و انباشت سرمایه برای طبقه سرمایه‌دار وجود نداشت. چرا امروز در شرایطی که طبقه سرمایه‌دار



تجربه بهره‌مندی از ایدئولوژی فراگیر و مؤثر نئولیبرالیسم در جهت سوداندوزی و انباشت بیشتر بر خوردار است، باید به چیزی چون دولت رفاه تن بدهد؟!

ج. دولت رفاه، محصول شرایطی بود که «جهانی‌سازی» مانند امروز محقق نشده بود و سرمایه‌فراملیتی مانند امروز از اقتدار برخوردار نبود و برای طبقه سرمایه‌دار امکان صدور سرمایه و کسب سود از هر نقطه از جهان در سایه مدیریت زنجیره تأمین-SCM-Supply Chain Management و استفاده از فرصت‌های بهشت‌های مالیاتی در نقاط مختلف جهان مانند امروز وجود نداشت. حقیقت آن است که امروزه در سایه پیشرفت‌های فن‌آوری به‌ویژه فن‌آوری اطلاعات و انحصار فن‌آوری‌های بسیار پیشرفته (High Tech)، امکانات بسیار گسترده‌ای برای تحقیق و توسعه، جستجوی منابع مواد و نیروی کار ارزان، تولید و توزیع و مدیریت بازار در سطح جهانی، به صورت متمرکز و مؤثر و کم‌هزینه برای سرمایه فراهم شده است. بنابراین دلیلی ندارد که به پرداخت مالیات با نرخ بالا که از الزامات دولت رفاه است، تن بدهد!

د. دولت رفاه محصول شرایطی بود که توانایی و نقش مخرب سرمایه مالی و نهادهای مالی بین‌المللی در قالب تروئیکا به هیچ وجه به اندازه امروز نبود. وابستگی سرمایه به محدوده مرزهای ملی و تن دادن به الزامات قانونی به مراتب بیش از امروز بود. تحت توازن قوای اجتماعی و سیاسی متأثر از جنبش کارگری و کمونیستی در دهه‌های ابتدایی و میانی قرن بیستم، شرکت‌سالاری (Corporatocracy) تا این اندازه ارزش‌ها و سازوکارهای دموکراسی را دچار فرسایش نکرده و با تخریب نهادهای دموکراتیک، زمینه‌های برآمد نئوفاشیسم را در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که در ادبیات جریان اصلی به عنوان کشورهای به اصطلاح دموکراتیک نامیده می‌شوند، فراهم نکرده بود. آشکار است چنین شرایطی نه تنها بستر مناسبی برای بازگشت به دولت‌های رفاه نیست، بلکه زمینه برآمد نئوفاشیسم است که اتفاقاً شاهد برآمد آن در جهان و به ویژه در آمریکا و کشورهای اروپایی هستیم.

۵- دولت رفاه در زمانی شکل گرفت که تجربه فروپاشی این دولت‌ها و بازپس‌گیری دستاوردهای مبارزاتی کارگران و توده‌های وسیع مردم و کالایی‌سازی خدمات اجتماعی برای مردم وجود نداشت. تجربه‌ای که نشان داد امتیازات موقتی داده شده به مردم در شرایط دولت رفاه در چارچوب ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع سرمایه‌داری به شدت ناپایدار بوده و به آسانی قابل بازگشت است. از این رو نمی‌توان روی آن به عنوان بدیلی قابل اعتماد، پایدار و واقعی برای سرمایه‌داری افسارگسیخته نئولیبرال حساب کرد.

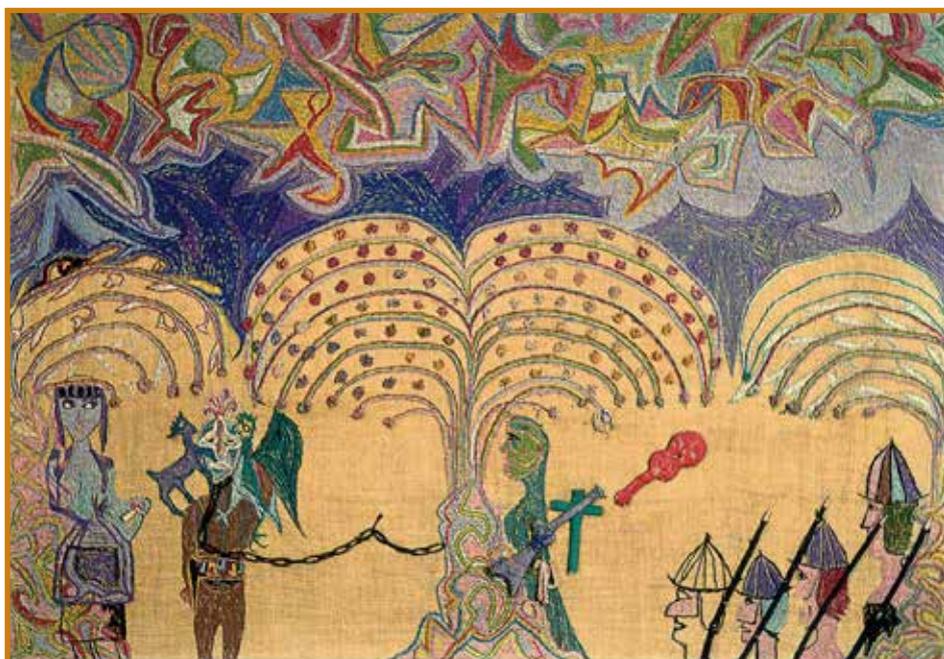
۶- شکل‌گیری دولت رفاه (اگرچه برای کوتاه مدت) در جوامعی ممکن شد که حداقلی از حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، تشکلهای و فعالیت‌های سندیکایی و اتحادیه‌ای، احزاب و... در آن‌ها

امکان‌پذیر شده بود. بدیهی است که این امر پیش‌نیاز تغییر توازن قوا و متعاقب آن، امکان به وجود آمدن دولت رفاه بوده و مادامی که شواهدی دال بر وجود این شرایط در جامعه‌ای در دسترس نباشد، سخن‌گفتن از چشم‌انداز دولت رفاه، اگر فریب نباشد، توهمی بیش نیست. بر این اساس به‌ویژه در جوامعی که فاقد سنت‌ها و ساختار و سازوکارهای دموکراتیک و فضای مشارکت نسبی توده‌های وسیع مردم در اداره جامعه هستند، شکل‌گیری نوعی دولت رفاه به جای نئولیبرالیسم، به شدت بی‌پایه بوده و محلی از اعراب ندارد.

سرانجام، با این وجود غیرمحمتمل نیست که سیستم سرمایه‌داری جهانی نئولیبرال تحت فشار جنبش‌های اجتماعی و بر اساس الزامات پراگماتیستی در مواردی تن به عقب‌نشینی‌هایی بدهد، اما موضوع اساسی آن است که چنین مواردی تنها ممکن است به صورت بسیار محدود، موردی و موقتی رخ دهد و هیچ‌گاه نمی‌تواند به عنوان یک سیستم «جایگزین» پایدار مطرح باشد. نئولیبرالیسم در واقع همان سرمایه‌داری زمانه ماست و سرمایه‌داری در زمانه ما نمی‌تواند ماهیت و کارکردی غیرنئولیبرالی داشته باشد. از آنجاکه بر اساس تجارب گسترده جهانی، نئولیبرالیسم ویرانگر و مخرب است و با توجه به مجموعه‌ای از زمینه‌ها، بازگشت به دولت رفاه نیز اساساً ناممکن است، چه می‌توان کرد یا چه باید کرد؟ پاسخ ساده این پرسش آن است که در کوتاه مدت می‌توان برای افزایش آگاهی طبقاتی و اجتماعی و ایجاد و تقویت تشکل‌های اجتماعی و طبقاتی برای دفاع از منافع آسیب‌دیدگان از نئولیبرالیسم و مقاومت در پیشبرد برنامه‌های نئولیبرالی کوشید و گاه به موفقیت‌هایی نیز دست یافت. اما در میان مدت و بلند مدت برای برچیدن نئولیبرالیسم، اساساً چاره‌ای جز تدارک نظری، برنامه‌ای، سازمانی و تشکیلاتی، دانشی و فنی، طبقاتی و اجتماعی، سیاسی و مدیریتی برای کنش‌گری آگاهانه و منسجم جهت از بین بردن خود سیستم سودمحور سرمایه‌داری با یک تغییر انقلابی و فورم‌اسیونی و بنای یک نظام اجتماعی انسان‌محور و دوست با محیط زیست به جای آن، یعنی فورم‌اسیون سوسیالیستی وجود ندارد.

دولت رفاه در اروپا در قرن بیستم، محصول یک توازن قوای اجتماعی و طبقاتی در سطح جهانی و نیز توازن قوای داخلی در برخی از کشورهای اروپایی بود. از یک سو در نتیجه پیشرفت‌های ساختمان سوسیالیسم، کارگران در اتحاد شوروی به دستاوردهای درخشانی چون محو بیکاری، آموزش و بهداشت و درمان رایگان، بهبود چشمگیر سطح معیشت و رفاه، حل مشکل مسکن و ... دست یافته بودند که سطح انتظارات کارگران در کشورهای سرمایه‌داری اروپا را بالا می‌برد، از سوی دیگر در نتیجه رشد و تعمیق مبارزات اجتماعی - طبقاتی و سیاسی تحت هدایت اتحادیه‌های بسیار نیرومند کارگری و احزاب کمونیستی بسیار قدرتمند در اروپا، توازن قوای اجتماعی - طبقاتی به صورت آشکاری به نفع طبقه کارگر تغییر یافته بود.

هنر و ادبیات



ویولتا پارا (شیلی)، بدون عنوان (ناتمام)، ۱۹۶۶
ویولتا پارا، معروف به «مادر ترانه‌های فولکلور آمریکای لاتین» شخصیتی تعیین کننده در «جنبش
چپ انقلابی-میر» که در سال ۱۹۶۵ تشکیل شد.

محمدعلی افراشته؛ صدای مردم شهر و روستا

جومپا لاهیری در «گودی»: مسیر چاله‌ها

شعرهایی از:

احمد شاملو، سیامک طاهری، جعفر کوش‌آبادی،

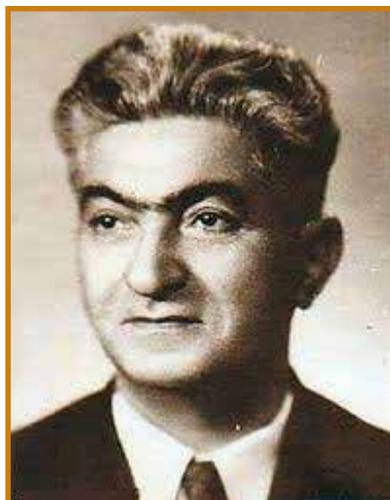
محمد مسعود و نصرت‌الله نوح

به یاد محمدعلی افراشته

صدای مردم شهر و روستا

هوشمند افوشه

بشکنی ای قلم، ای دست اگر
پیچی از خدمت محرومان سر



آثار محمد علی افراشته در همایش‌های مختلف ادبی کشورمان مطرح می‌شود و مورد بحث قرار می‌گیرد. در دانشگاه‌های ایران پایان‌نامه‌های متعددی در مورد آثار محمد علی افراشته توسط جوانان این نسل نوشته می‌شود.

محمدعلی افراشته که بود و چرا پس از ۷۰ سال هنوز مطرح است؟

محمدعلی راد بازقلعه‌ای معروف به افراشته از مهم‌ترین شاعران طنز سیاسی اعتراضی و مردمی دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ و از پیشگامان شاعرانی است که به زبان مردم شهر و روستا و از درد و رنج زحمتکشان شعر سروده‌اند. افراشته خیلی زود با مشکلات معیشتی آشنا، و مجبور شد برای تأمین معیشت خانواده، تحصیلاتش را ناتمام رها کند و به قول ماکسیم گورکی در دانشگاه‌های اعماق جامعه ادامه تحصیل بدهد. او از نوجوانی برای امرار معاش در مشاغل مختلفی مانند گچ‌فروشی و یا در شرکت‌های ساختمانی مشغول به کار، و به تدریج با استعداد و پشتکار موفق شد به آموزگاری و هنرپیشگی و سرانجام روزنامه‌نگاری و نویسندگی و شاعری بپردازد. تجارب دوران نوجوانی و جوانی، افراشته را با هر دو قطب جامعه یعنی با درد و رنج زحمتکشان از یک سو و زالوصفتی و درنده‌خویی طبقات حاکم، به خوبی آشنا کرده بود. درس‌های این دانشگاه‌ها درک طبقاتی از روابط اجتماعی را به او آموخت. افراشته توانست با تسلط بر هنر شاعری و نویسندگی و آشنایی با زبان و مشکلات توده مردم، این درک طبقاتی از زندگی روزمره زحمتکشان را در آثار خود بازتاب دهد. به همین دلیل اشعار افراشته به سرعت در میان مردم شهر و روستا مقبولیت بی‌سابقه‌ای یافت. او توانست در دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ به عنوان یکی از مهم‌ترین شاعران سیاسی و طنزپرداز اعتراضی و مردمی، نفوذ کم نظیری در میان مردم شهر و روستا پیدا کند.

طنز: به زبان و از زبان مردم

زبان ساده و بی‌پیرایه و بیان دردهای توده زحمتکش یکی از مهم‌ترین دلایلی است که نسل کنونی به آثار افراشته علاقمند شده است و به مناسبت‌های مختلف در مجلات علمی، همایش‌های ادبی و یا در پایان‌نامه‌های دانشگاهی به آنها می‌پردازد.

افراشته هم به فارسی و هم به گیلکی شعر می‌سرود. زنده‌یاد محمود اعتمادزاده (به آذین) در مطلبی که در سال ۱۳۲۶ یعنی در سال‌های پیش از کودتا و در زمان مبارزه مشترک با افراشته نوشته بود، در مورد اهمیت اشعار گیلکی او و استقبال بی‌سابقه روستاییان گیلان از این اشعار چنین اظهار نظر کرده است:

«سه تابلو به نام (مفتخورالعیان) که در سه موقع مشخص از تاریخ چند ساله اخیر، تابلوی اول به سال ۱۳۲۲، دومی در ۱۳۲۵ و تابلوی سوم در همین سال ۱۳۲۶ تنظیم شده است، شرح محرومیت دهقانان گیلان و نموداری از مبارزه‌های حق طلبانه آنان می‌باشد. دو تابلوی اول که تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است، به قدری در میان زارعین زحمتکش گیلان نفوذ کرده است که اغلب در مزرعه‌ها و قهوه‌خانه‌ها خوانده می‌شود. در این سه تابلو، افراشته سعی کرده است به زبانی نیمه‌هزل و نیمه‌جدی، رنج و زحمت دهاتی، و مفت‌خوری و بیکارگی ارباب، ناز و نعمت بی‌جای این یک، و گرسنگی و بی‌نوائی آن دیگری را پهلوی هم قرار بدهد و تضاد ظالمانه این دو نوع زندگی را بدین ترتیب هرچه بیشتر محسوس سازد.»

افراشته در آثار خود، به شعر و یا به صورت داستان، محتوا و شکل را به صورت بدیع و هنرمندانه به هم پیوند می‌زند. محتوای آثار او در مورد دو قطب جامعه، یعنی از یک سو مردم کوچه و خیابان و بازتاب درد و محنت زحمتکشان، و از سوی دیگر فساد مقامات دولتی و زالوصفتی و بی‌رحمی طبقات حاکم در نظام ارباب رعیتی و سرمایه‌داری آن روز ایران است. شکل آثار افراشته به سبک صحبت و گفتگواز زبان مردمان شهر و روستا، بدون پیچیدگی‌های زبان ادبی، و به صورتی است که برای توده مردم به سادگی قابل فهم باشد. این سادگی زبان همراه با یک طنز تلخ، ترکیب بی‌نظیری ایجاد می‌کند که هم بیان دردهای مردم و هم از زبان و به زبان آنها، و به همین دلیل برای شنوندگان و خوانندگان بسیار دل‌چسب است. همکاران و هم دوره‌ای‌های افراشته که خود از نزدیک شاهد استقبال مردم بودند، در نوشته‌های خود بر این امر تاکید کرده‌اند.

در مقدمه‌ای که زنده‌یاد نصرت‌الله نوح بر زندگی‌نامه و آثار افراشته نوشته، در مورد اهمیت او چنین آمده است:

«توده مردم به شعر ساده نیاز داشتند، تا منعکس‌کننده نیازها، احساس و دردهای ملموس زندگی آنها باشد. بی‌جهت نبود که سید اشرف‌الدین نسیم شمال، در این سال‌ها گل می‌کند و محمد علی

افراشته پس از او در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی می‌درخشد و شعر او شعار روز مردم کوچک و بازار می‌شود... به جرأت می‌توان گفت هیچ شاعری چون افراشته نتوانسته در عمق اجتماع نفوذ کند. علت این نفوذ کلام، صراحت، سادگی کلام، بی‌پیرایگی، همدلی و همزبانی او با توده مردم بود. چهره‌ها و سوزده‌های شعر افراشته، مردم محروم، توسری خورده، نفرین شده و آواره شهرها و روستای ایران‌اند. صداقتی که در کلام این گیله مرد وجود داشت موجب شد شعر او به سرعت برق در خاطرها و حافظه‌ها نقش بندد. طنز تلخ و گزنده‌ای که در شعرش وجود داشت خواننده را می‌خنداند و گاه می‌گریاند. بیکاری‌ها، دربه‌داری‌ها، محرومیت‌ها، تبعیض‌ها، رشوه خواری‌ها و فساد حاکم بردستگاه حاکمه، مایه اصلی شعر او بود.»

زنده‌یاد احسان طبری، هم‌دوره و هم‌رزم افراشته در مورد او چنین می‌گوید:

«در آن ایام محمد علی افراشته، پیمان‌کار و معمار شهرداری بود که با او آشنا شدم. در باشگاه حزب ما در خیابان فردوسی برای حیاطی پر از مردم (غالباً از کارگران) با ژست‌های بسیار مطبوعی، اشعار طنزآمیز اجتماعی خود را که تاکنون چند بار چاپ شده بود، می‌خواند و هم‌زمان خود را از ته دل می‌خنداند... در دوران فعالیت روزنامه «چلنگر» و دوران جنبش ملی کردن نفت، فعالیت افراشته اوج گرفت و چهل قصه کوچکی که به همت دوستش نصرت‌الله نوح نشر یافته، افراشته را گاه یک چخوف ایرانی نشان می‌دهد. بدون تردید طنز در خوش بود. دوست من - نویسنده و مترجم معروف به آذین - که خود گیلک است، برای اشعار گیلکی او ارزشی حتی بیش از نوشته‌های فارسی‌اش قائل است. افراشته پس از عبید بزرگ‌ترین طنزنگار ایرانی است و ما مفتخریم که در صفوف سیاسی ما کسی مانند افراشته کار می‌کرده و سخن می‌گفته است. سخنانش از ایمانی ژرف و راستین انباشته است. لقب شاعر توده لقبی است که به حق به او داده شده است.»

افراشته در اشعار و داستان‌هایی که می‌نوشت با طنز تلخی همواره از منافع زحمت‌کشان و محرومان دفاع می‌کرد و در این زمینه سه بُعد را در نظر داشت: نخست بُعد ستمی که از جانب هیات حاکمه فاسد و طبقات استثمارگر اعمال می‌شد، بُعد دوم افشای حیل‌های نواستعمار و امپریالیسم برای زیر پا گذاشتن منافع ملی مردم ایران، و بُعد سوم دفاع از صلح در جهان بود. برای افراشته این سه بُعد پیوندی تنگاتنگ و ناگسستنی داشتند. او در یکی از اشعارش خود را چنین معرفی می‌کند:

شاعر توده ایرانم من / چه مقامی است از این بالاتر؟

شاعر مدح‌کن رنجبرم / بسته‌ام طوق غلامی به کمر

آستان بوسی شاهان نکنم / شده‌ام نزد فقیران نوکر

توصیف استاد شفیع کدکنی از افراشته، گویای اهمیت این شاعر در تاریخ طنز فارسی است:

«افراشته در تاریخ طنز، در قلمرو ادب فارسی هیچگاه فراموش نخواهد شد و ای بسا که در سال‌های

آینده بار دیگر با نفوذی بیشتر وارد قلمرو مطالعات ادبی نسل‌های آینده شود. آن جان نجیبی که هنرمندان بزرگ از آن برخوردارند، در لابه‌لای حرف‌های افراشته موج می‌زند و همان جان نجیب شخصیت او را در تاریخ حفظ خواهد کرد... هیچ دیوان دیگری را نمی‌توان جان‌نشین دیوان افراشته کرد. زبان فارسی همیشه به شاعری مانند افراشته نیازمند است». (با چراغ و آئینه، ص ۴۷)

ابراهیم نبوی، طنزپرداز مشهور، به آثار افراشته پرداخته و آنها را معرفی کرده است. نبوی در مورد افراشته گفته است: «او در عرصه ادبیات ایران و به ویژه طنز، در جایگاه واقعی‌اش، تبیین نشده است»

آثار افراشته همه ابعاد زندگی مردم را در برمی‌گیرد و از زبان زحمتکشان با آنها برخورد می‌کند. در اینجا ما به چند جنبه از این عرصه وسیع از اشعار افراشته می‌پردازیم و آنها را معرفی می‌کنیم.

در ستایش کار به عنوان معیار ارزش انسان‌ها

افراشته تقابل میان کار و سرمایه را موضوع شعر خود قرار می‌دهد و به روشنی در جبهه کار و در مقابل سرمایه می‌ایستد. او با یک ابتکار ظریف و با استفاده از یکی از اشعار بسیار محبوب و مشهور سعدی، چکامه‌ای درباره ارزش کار می‌سراید، باشد که طنین انداز مبارزه زحمتکشان در مبارزه طبقاتی شود. در این شعر افراشته هنجار حاکم را که به سود طبقات استثمارگر تحمیل شده است، نشانه می‌گیرد و به مبارزه می‌طلبد. او در این شعر ورق را برمی‌گرداند و روابط را از دید طبقات استثمار شده تعریف می‌کند.

هنجار حاکم طبقه مسلط، منزلت افراد را در لباس‌های فاخر و گران قیمت می‌بیند که نشان دهنده تعلق به طبقات حاکم و مقامات و مناصب دولتی است. افراشته با ذکر مثال‌هایی از زندگی روزمره زحمتکشان، این هنجار را زیر پا می‌گذارد و بالاترین جایگاه را به عنصر اصلی یعنی کار می‌دهد و در خاتمه نیز پیروزی کار بر سرمایه را قطعی می‌داند.

تن آدمی شریف است به شرط کار کردن / نه به این لباس رسمی و یراق دورگردن
تو به قدر کودِ کاهو، نشدی مفید عمری / شده‌ای جناب دلال، به هوای مفت خوردن
به حقیقت آن طبق‌کش، ز تو بیش دارد ارزش / تو و او کدامتان را، شود آدمی شمردن؟
به سراو همی بَرَد بار و تو بار خلق هستی / غلط است بار بودن، شرف است بار بردن
نه کمانچه می‌توانی بزنی، نه شخم، پس چه / به کدام دلخوشی بایدت احترام کردن؟
شود اجتماع، روزی که الک به دست مردم / تو نخاله می‌دهی جان، فقط از برای بردن
ز قیام مرد مؤمن، تو به وحشتی که دانی / سر و جان گذشته وحشت نکند ز جان سپردن

آی گفتی: برف اغنیا، برف فقرا

تجلی درک طبقاتی از جامعه را می‌توان در شعر برف اغنیا، برف فقرا، معروف به شعر «آی گفتی» به خوبی مشاهده کرد. برف که یک عارضه طبیعی است و قاعدتاً باید برای همه یکسان باشد در اثر روابط اجتماعی شکل طبقاتی به خود می‌گیرد. آری در یک جامعه طبقاتی همه چیز طبقاتی است. این شعر در زمان خود محبوبیت و مقبولیت فراوان پیدا کرد و نقل زبان مردم شد. برف برای طبقات مرفه و اقشار محروم یکی نیست. اقشار ثروتمند که زندگی‌شان مملو از لذت و خوشی است، برف را نیز به مانند ابزاری برای لذت بردن از زندگی به کار می‌گیرند. طبقات زحمتکش و محروم در قطب مقابل قرار دارند و زندگی‌شان جز خستگی، مشقت و درد نیست. برای آنها برف، باری است که بر دردها و محنت‌هایشان می‌افزاید. این تفاوت وحشتناک در جلوه طبقاتی برف را، افراشته در این شعر به شکلی بسیار هنرمندانه، و با ذکر مثال‌هایی از زندگی این دو طبقه، بیان می‌کند. این شعر را با هم می‌خوانیم:

برف اغنیا

افراشته ابتدا سرمای زمستان و ریزش برف را از دید اقشار متمول و ثروتمند بیان می‌کند:
توی این برف چه خوب است شکار - آی گفتی! / گردش اندر ده ما، اونور غار - آی گفتی!
ران آهوپی و سیخی و کباب و دم و دود / اسکی و ویسکی و آجیل آچار - آی گفتی!

...

ویسکی و کتلت و کنیاک فراوان خوردن / یله دادن به سر و سینه یار - آی گفتی!
به به‌ای برف چه خوبی تو، چه لوسی، ماهی / زینت محفل مایی تو بیار - آی گفتی!

برف فقرا

افراشته در ابیات بعد، آن سوی این جامعه طبقاتی یعنی دغدغه و نگرانی زحمتکشان، محرومان و پابره‌نه‌ها را در سرمای زمستان ترسیم می‌کند.

توی این برف چه خوب است آلو - آی گفتی! / یک بغل، نصف بغل، هیزم مو - آی گفتی!
زیر یک سقف، ولو بی‌در و پیکر، جایی / تا در این برف نباشیم ولو - آی گفتی!
منقلی تا که در آن خاکه ذغالی ریزیم / همچو جان تنگ بگیریم جلو - آی گفتی!
یک دو تا گونی پاره که روی دوش کشیم / نکند برف اثر در من و تو - آی گفتی!
آیا می‌توان تضاد طبقاتی را بهتر از این بیان کرد؟

در خاتمه افراشته از زبان زحمتکشان چنین نتیجه‌گیری می‌کند و آینده را نشان می‌دهد:

صد نفر برهنه و گرسنه، غارت گشته / سه نفر گرم به یغما و چپو، آی گفتی!
زحمت کار ز ما، راحتی از آن حشرات / کشت از ما و از آن عده درو، آی گفتی!

مادری زاده مرا مثل تو، ای خفته به ناز / می‌رسد نوبت ما، غره مشو، آی گفتی!
وہ چه غولی، چه مہیبی، چه بلایی ای برف / قاتل رنجبرانی تو، برو، آی گفتی!

کنگره نویسندگان و شعرا

افراشته به عنوان یکی از سرشناسان و برگزیدگان جامعه ادبی در کنگره نویسندگان و شعرای ایران که در تیر ماه سال ۱۳۲۵ به مدت ۱۰ روز به همت انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در تهران برگزار شده بود، شرکت کرد. در این کنگره، چهره‌هایی چون ملک الشعرا بهار، علامه دهخدا، احسان طبری، صادق هدایت، نیما یوشیج، کریم کشاورز، حکمت و ده‌ها شاعر و نویسنده دیگر حضور یافته و به نوبت آثار خود را ارائه دادند. افراشته نیز به این کنگره دعوت شده بود. وقتی نوبت به او رسید تا آثار خود را بخواند، او در آنجا نیز با دیدگاه طبقاتی و طرفداری از توده‌های زحمتکش طی سخنان کوتاهی گفت:

«در تهران، ما دو گروه دکتر داریم، گروهی در شمال شهر مطب دارند که ویزیت آنها ۵ تومان است و گروهی دیگر هم در جنوب شهر، مثلاً در محله «اسمال بزاز» و «گود زنبورک‌خانه» که مردم را با دریافت ۵ ریال مداوا می‌کنند. دکتر شمال شهری ممکن است بعضی از روزها بیمار نداشته باشد و پولی هم گیرش نیاید، اما دکتر جنوب شهری حتماً روزی پنجاه نفر را ویزیت می‌کند و ۲۵ تومان درآمد دارد. من شاعر، مانند آن دکتر جنوب شهری هستم. شعرم مال مردم جنوب شهر است و ممکن است شعرای طرفدار پروپا قرص انوری و عسجدی، آن را نپسندند ولی من طرفداران خودم را دارم.»
او در این کنگره شعر «شغال محکوم» و «پالتوی چهارده ساله» را خواند.

محمد علی افراشته در اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ به همراه پانزده نفر دیگر از جمله کریم کشاورز، نبیل سمیعی (از همراهان گیلانی او)، شمین باغچه‌بان و خیرخواه به دعوت «انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی» به منظور شرکت در جشن روز جهانی کارگر راهی کشور شوروی شد. حاصل این سفر یک ماهه، سفرنامه‌ای شد که افراشته از آن به «پشت پرده پر قو» یاد می‌کند. این نام‌گذاری در واقع در پاسخ به اصطلاح «پرده آهنین» بود که از سوی امپریالیسم به کشورهای سوسیالیستی اطلاق می‌شد.

شکوائیه علیه سرمایه‌داران

یکی دیگر از شاهکارهای افراشته شعری است به نام عریضه که در آن وضعیت رقت بار یک خانواده کارگری توصیف می‌شود. افراشته تنها یک راوی نیست، بلکه در عین حال به دردهای زحمتکشان با دیدی عمیق می‌نگرد و علت آن را جویا می‌شود. افراشته در این شعر روابط ناعادلانه حاکم در یک جامعه طبقاتی را می‌شکافد و عمق آن را نشان می‌دهد. چرا پدر که تنها نان‌آور

خانواده است بیمار و ناتوان و بی‌کار شده است؟ چرا فرزندان این خانواده نمی‌توانند آن‌گونه که آرزو و خواست والدین است، مانند فرزندان اقشار مرفه، درس بخوانند و به آینده خوبی دست یابند؟ این شعر فریاد درد مادری از یک خانواده زحمتکش است که در تهران به یکی از میرزا بنویس‌های جلوی پستخانه مراجعه می‌کند و از او می‌خواهد شکایت‌نامه‌ای به حاکمی یا صاحب منصبی از جانب او بنویسد. در این شعر طنز افراشته تبدیل به فریاد درد می‌شود. این شعر شکواییه و ادعانه زحمتکشان ایران علیه ظلم و جنایت سرمایه‌داران است. سرمایه‌دارانی که کارگر را تا حد مرگ بیمار و ناتوان می‌کنند و هرگونه درخواست کمک از سوی خانواده‌شان را با کلمات درشت پاسخ می‌دهند. این فریاد زحمتکشان محروم است که از زبان افراشته شنیده می‌شود. در اینجا بخشی از این شعر را با هم می‌خوانیم:

بنویس که بیمار شده مرد کمینه / افتاده مریض‌خانه، گرفته سل سینه

توضیح کنارش بده، ماه نُه‌مین / بنویس مریض‌خانه چی گفته است، آمیرزا

کارش دگر از کار گذشته است، آمیرزا

این عکس همان است و دو سال است گرفته است / این سینه و این بازو و این پنجه و این دست

این چند نفر بچه که در دور و برش هست / هستند همه برهنه و عور، آمیرزا

بنویس چه می‌بینی، همان جور، آمیرزا

بیچاره جوان شوهر من بود، چه شوهر / می‌گفت که بایست مهندس شود اکبر

می‌گفت که بایست شود قابله اختر / رفته خانه شاگردی همان اکبر، آمیرزا

قبل از پدرش مرده همان اختر، آمیرزا

بدبخت سلی شد فقط از زحمت بسیار / از گرد و غباری که در آن محوطه کار

می‌ریخت توی سینه‌اش آخر شده بیمار / بوده است قوی پنجه و چالاک، آمیرزا

نه دود و نه سیگار و نه تریاک، آمیرزا

پس از این توضیحات زن مستاصل شکایت‌نامه را چنین خاتمه می‌دهد:

رفته است فروش آنچه که باید بفروشم / دیگ و نمد و زیلو و گوشواره گوشم

بار غم این دربه‌دران مانده به دوشم / من خرج‌کش عائله هم هستم، آمیرزا

بنویس که من حامله هم هستم، آمیرزا

شاعر معروف زنده‌یاد هوشنگ ابتهاج (سایه) در مورد این شعر گفته است: «اصلاً نمی‌دونید

این شعر چقدر لطیفه. خلاف اون نظری که میگن زبان جزء اصلی شعره و حتی بیش از مضامین نقش

بازی میکنه، تو این شعر زبان، زبان خیلی درخشانی نیست فقط اون روح انسانیه که تو این شعر

جلوه کرده، فوران عاطفه و احساسات انسان دوستانه است که به این شعر قیمت داده»

استاد شفیعی کدکنی در کتاب با چراغ و آینه در مورد این شعر می‌گوید: «هنوز هم مرا به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و با عواطف من درگیر می‌شود. هر بار از خواندن گفتگوی زن کارگر با عریضه‌نویس دم پستخانه بغضم ترکیده و گریسته‌ام... هنر اگر این نیست پس چیست؟»

دفاع از حقوق زنان

در زمانی که جامعه مردسالار ایران ارزش زیادی برای زنان قائل نبود، «عیال دخترزا» تحقیر، و دختر «کوله‌بار پدر» خوانده می‌شد، افراشته وظیفه خود دانست تا پرچم دفاع از حقوق زنان را به دست گیرد و با اشاره به تظاهرات مردم در روز ۲۳ تیر سال ۱۳۳۰ و شجاعت بی‌مانند پروانه شیرین‌لی، یکی از دختران تظاهرنکننده، در دفاع از حقوق زنان داد سخن دهد.

روز ۲۳ تیرماه سال ۱۳۳۰، روزی که هریمن آمریکایی در نقش دلال بزرگ نفت، برای تحت فشار قرار دادن دکتر مصدق و جلوگیری از ملی شدن نفت ایران، خود را به تهران رسانده بود، بزرگ‌ترین تظاهرات خیابانی در خیابان شاه‌آباد و میدان بهارستان که آن زمان مرکز تجمع در شهر تهران بود، علیه این سفر برپا شد. در این تظاهرات پروانه شیرین‌لی دختر شجاع توده‌ای خود را در مقابل یک تانک ارتش قرار داد تا مانع حرکت آن و کشتار تظاهرنندگان شود. اما تانک او را زیر گرفت و به سوی جمعیت حرکت کرد. پروانه در این حادثه یک پای خود را از دست داد.

افراشته در شعری به نام «دختر» که به این مناسبت سرود، موضوع شهادت این دختر را در مقابل تعصب مردسالاری قرار می‌دهد و پروانه را در این مبارزه شاهدهی برای ارزش والای زن می‌داند. این شعر که به مناسبت این تظاهرات سروده شده در حقیقت شعری است در دفاع از حقوق زن. افراشته ابتدا با طنز تلخ، جامعه مردسالار را به تصویر می‌کشد و تحقیر می‌کند. چند بیت از این مقدمه را با هم مرور می‌کنیم:

پدر شدی پدرت را خدا بیامرزد / پدر نباید سوری به دوستان بدهد؟
حقیقتا که چه شاعر، دل خوشی داری! / همیشه از متلک دست بر نمی‌داری
پسر نبوده که تا مثل ریگ خرج کنم / به زلف والده‌اش جقه طلا بزنم
زن است و ناقص عقل است و کوله‌بار پدر / هزار دختر، قربان تار موی پسر!
پس از این مقدمه و تصویر جامعه مردسالار و زن ستیز آن زمان ایران، افراشته در دفاع از حق برابری زنان داد سخن می‌دهد:

بیا ببین هنر دختران ایران را / ببین نمونه‌ای از یک «جدید انسان» را
بیا ببین جگر نوشکفته دختر را / بیا ببین جلوی تانک رفته دختر را
بیا بیا تو هم آجر بده برای بنا / که تا گله نکنی از عیال دخترزا

اگر دختر این است، شصت و شش تا پسر / زنوع پان پارازیت‌ها فدای این دختر
سلام ما به تو ای روسفیدگر دختر / سلام ملت ایران به آن پدر مادر
به شیر مادرت، ای شیر شرز، پروانه / قسم که در روی این پاشنه نمی‌مانه

علیه جنگ افروزی امپریالیسم و در دفاع از صلح جهانی

همانطور که عنوان شد، افراشته دفاع از صلح در جهان را در پیوند با دفاع از منافع توده‌های زحمتکش می‌دانست. افراشته اشعار زیادی در تبلیغ امر صلح و افشای جنگ افروزان سروده بود

و به دلیل اهمیت مطرح کردن و دفاع از صلح، خوانندگان را در روزنامه چلنگر به شرکت در یک مسابقه سرودن شعر با عنوان «غزلیات صلح» دعوت کرده بود. دو شعرا افراشته در این زمینه بسیار معروف شدند و به زبان‌ها افتادند. یکی شعر حافظ صلح و دیگری حیا کنید. هر دو شعر به مناسبت جنگ کُره و در دفاع از صلح و علیه جنگ طلبان سروده شدند. علی‌رغم گذشت ۷۰ سال، این شعرها به ویژه این روزها که تاجران اسلحه بار دیگر بی‌شرمانه همه جا بر طبل جنگ می‌کوبند، بیش از پیش می‌تواند موضوع روز و مطرح باشد.

شعر حافظ صلح با طنز تلخ و سخره گرفتن صلح‌خواهی امپریالیسم آمریکا، به همراه یک کاریکاتور از ترومن، رییس جمهور وقت آمریکا، در شماره ۲ روزنامه چلنگر منتشر شد. در این شعر افراشته با استفاده از اسلوب طنز تلخ و اعتراضی، مصیبت و وحشتناک حاصل از بمب‌های آمریکایی و خونخواهی جنگ طلبان را با تمسخر بیان می‌کند.

حیا کنید

شعر حیا کنید در افشای جنایات تاجران اسلحه هنوز پس از گذشت ۷۰ سال همچنان موضوع روز است. افراشته این شعر را در افشای جنایات امپریالیسم آمریکا در جنگ کره نگاشت. با ادامه سیاست جنگ افروزی امپریالیسم، امروز نیز می‌توان این شعر را همچنان خواند و به جای کُره از کشورهای دیگری نام برد.

ای تاجران اسلحه شرم و حیا کنید / شرمی ز روی مادر و هم بچه‌ها کنید

حافظ صلح

چلنگر، شماره ۲، ۲۴ اسفند ۱۳۲۹

«حافظ صلح جبهانر، ترومن
صلح ول مرنند از بمب افکن
از عطاها سر جناب ایستادن
صدر هشتاد کره صلح نماند
نه دهستان و نه شهرستان فاند
نه دبستان و نه دبیرستان فاند
کره آتش کشور صلح آرام
شده یکبارچه دارالایمان
نه پدر فاند در آتش نه مادر
نه معلم، نه لک، نه نوکر
بچه‌چوس و درد زبان نماند همروز
تف به کور پدر جنگ افروز!»

ای یانکیان جنگ طلب، بنده دلار / تا چند کشور کره را توتیا کنید
تاکی به سازمان ملل بازی و فریب / وحشی ترین معامله ناروا کنید
تاکی به آسیانه این ملت غیور / بمب ناپالم و میکروب و طاعون رها کنید
تاکی زخون ناحق این مردم رشید / درکنج خویش، جاری، جوی طلا کنید
تاکی اسیرهای شرافت شعار را / در آزمایش اتمی مبتلا کنید
ای تاجران اسلحه، امپریالیست پست / ای دشمن تمدن، شرم از خدا کنید
مانا، به سعی مردم زحمتکش جهان / پرتو فکن شود همه جا صلح جاودان

روزنامه چلنگر

افراشته همکاری خود را با مطبوعات از سال ۱۳۱۴ با روزنامه «امید» و سپس «توفیق» آغاز کرد. افراشته در مورد توفیق نوشته است که «من توفیق را فکاهی کردم». در سال‌های پس از شهریور بیست تا اواخر سال ۱۳۲۹ شعرهای افراشته در روزنامه‌ها و نشریات حزب توده ایران منتشر می‌شد



تا آنکه در اسفندماه سال ۱۳۲۹ نخستین شماره روزنامه طنز سیاسی-اعتراضی و مردمی «چلنگر» منتشر شد. این روزنامه که در دو ورق یعنی ۴ صفحه و به قیمت ۲ ریال منتشر می‌شد، توانست به سرعت به یکی از محبوب‌ترین نشریات مورد علاقه مردم تبدیل شود و به دورترین نقاط کشور راه بیابد. افراشته همواره عشق و علاقه فراوان به گردآوری ادبیات محلی داشت. اگرچه چلنگر به زبان فارسی منتشر می‌شد، اما از همان شماره اول صفحه‌ای را به ادبیات محلی اختصاص داد. در این صفحه اشعاری به گیلکی، آذربایجانی، کردی، ترکمنی، لری، مازندرانی و... چاپ می‌شد. پس از مدتی این صفحه منتشر نشد و افراشته اعلام کرد که شهربانی از انتشار ادبیات محلی جلوگیری

کرده است. در این میان افراشته دست به ابتکار جالبی زد و به جای ادبیات محلی، عکس لباس های محلی را چاپ کرد.

افراشته داستان انتشار چلنگر را بعدها خودش تعریف کرد:

«مرحوم صادق هدایت نام چلنگر را به من پیشنهاد کرد. من آنرا پسندیدم و روزنامه را با این نام منتشر کردم. روزی که این روزنامه منتشر شد، غروب همان روز رفتم به کافه فردوسی (خیابان استانبول) که پاتق هدایت و سایر دوستان بود. هدایت هنوز نیامده بود ولی چند تن از روشنفکران و کرسی نشینان کافه فردوسی جمع بودند. با دیدن من هر کدام به نوعی اظهار نظر کردند ولی اکثریت این گروه روزنامه مرا نپسندیده بودند و می گفتند سوژه ها و مطالب آن پیش پا افتاده است. من هم مثل بچه های یتیم و کتک خورده پشت میز کز کرده بودم که هدایت آمد. از دور به طرفم آمد مرا بوسید و انتشار چلنگر را تبریک گفت. پس از چند لحظه گفتم این برویچه ها از روزنامه من خوششان نیامده. خنده ای کرد و گفت: شانس آوردی. اگر این ها از روزنامه تو تعریف می کردند، من ناامید می شدم. روزنامه تو مال اینها نیست، مال مردم جنوب شهر و زاغه نشینانی است که فقط دو کلاس اکابر سواد دارند».

افراشته فعالیت های چلنگر را به مناسبت آغاز دومین سال انتشار در شعری تحت عنوان «گزارش» جمع بندی کرد که در اینجا چند بیت آن را با هم می خوانیم:

چلنگر وقف خاص رنجبر هست / چلنگر دشمن بیدادگر هست
چلنگر یار غار کارگرهاست / چلنگر دوستدار پیشه ورهاست
چلنگر بهر دهقان می نویسد / ز ظلم مالک و خان می نویسد
چلنگر می زند تیشه به ریشه / مرامش هست اینجوری همیشه

چلنگر مرتب از سوی شهربانی توقیف می شد. هر بار که روزنامه ممنوع اعلام می شد، افراشته روزنامه ای به نام دیگری منتشر می کرد، ولی به طوری که شباهت به چلنگر کاملاً مشهود بود. مثلاً بالای صفحه اول همان شعر «بشکنی ای قلم ای دست» چاپ و در کنارش نوشته می شد: «بر چلنگر آزار لعنت».

دفتر روزنامه چلنگر واقع در خیابان نواب که در عین حال منزل افراشته هم بود، بارها از سوی اراذل و اوپاش که از فرستادگان حکومت فاسد وقت بودند، مورد حمله قرار گرفت و اسباب و اثاثیه دفتر به آتش کشیده و غارت شد. این حملات از سوی گروهی از اوپاش به سرکردگی شعبان بی مخ انجام می شد که از سوی شهربانی وقت «مردم شرافتمند» نامیده می شدند. افراشته پس از نخستین حمله که در آذرماه سال ۱۳۳۰ صورت گرفت، شعری در روزنامه چلنگر به نام «سنگر» منتشر کرد. این شعر چنین خاتمه می یافت:

خانه‌ام غارت او باشان شد / این یکی دیگ گرفت آن دفتر

که چه؟ سر خم کنم از اونطرفی / این چنین سر برود زیر تبر

اشعار افراشته خاری بودند در چشم حکومت استبدادی فاسد و طبقات حاکم. ارتجاع در وجود افراشته یکی از سرسخت‌ترین دشمنان خود را می‌دید و به همین دلیل رژیم کودتا با تمام قوا در صدد دستگیری این شاعر مردم بود. ولی افراشته توانست در آغوش همان مردمی که او زبان‌شان بود به مدت حدود ۲ سال به صورت مخفی در ایران به سر ببرد. با افزایش دستگیری‌ها، اعدام‌ها و فشارها بالاخره افراشته مجبور به ترک وطن شد و به صوفیه پایتخت بلغارستان مهاجرت کرد. او نتوانست مدت زیادی دوری از وطن و مردمش را تحمل کند و قلبش که همیشه برای مردم و وطنش می‌تپید پس از ۴ سال در سن ۵۱ سالگی در اثر سکت قلبی از حرکت باز ایستاد.

رژیم در تمام سال‌های پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد تلاش کرد تا نام و آثار افراشته را از مردم پنهان کند، تاحدی که حتی بردن نام او در مطبوعات و یا در مطالب منتشره جرم شناخته می‌شد. با این حال نام و آثار او همچنان زنده مانده‌اند. جای خوشحالی است که اکنون آثار افراشته در همایش‌های بین‌المللی ارائه می‌شوند و مورد بحث قرار می‌گیرند و جوانان این نسل در دانشگاه‌ها پایان‌نامه‌های خود را به افراشته و آثار او اختصاص می‌دهند.

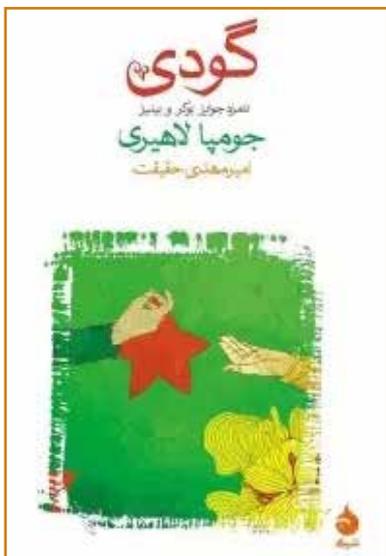
منابع

- مجموعه آثار محمد علی افراشته گردآورنده نصرت الله نوح ۱۳۵۸ تهران.
- نصرت الله نوح در مورد افراشته

<https://www.youtube.com/watch?v=TUaLd9tN0Pk&t=552s>

- بررسی و تحلیل اندیشه‌های سوسیالیستی در شعر دوشاعر حزبی فارسی، نقد و نظریه ادبی، سال پنجم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۹، شماره پیاپی ۹.





مسیر چاله‌ها

جومپا لاهیری در «گودی»

مسعود کیایی

در اول

«خلق را تقلیدشان بر باد داد / ای دو صد لعنت بر این تقلید باد» - مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بلخی.

بسی جان‌های شیرین و استعداد‌های نادر قربانی تندروی‌ها و تقلیدها شده‌اند. فدایی تصمیم‌های نابه‌جایی که ره به ترکستان برده‌اند. تقلیدهای کور، الگوپرداری‌های خام و اقتباس از مآخذی که نادرست فهم شده‌اند.

رفتار شخصیت‌ها در رمان «گودی» نوشته «جومپا لاهیری» (۱۹۶۷ - نویسنده هندی تبار ساکن آمریکا) بر اساس عواقب تقلید و الگوپرداری‌های نادرست بنا شده است. شخصیت‌هایی که تا آخر رمان با زندگی‌شان همراه می‌شویم، از نتایج دردسرساز انتخاب‌های مرتبط با تقلیدها در رنج می‌افتند. مسیر زندگی‌شان به کلی دگرگون می‌شود و رنج می‌کشند. هر یک به نحوی گرفتار عقوبت می‌شوند.

در حالی که برخی‌شان در خلق مشکل نقشی نداشته‌اند در پیام‌شان شریک می‌شوند ناخواسته به دردسر می‌افتند. تقلیدهای سیاسی و ایدئولوژیکی چاله‌هایی هستند که صاف و پاک‌ترین آب‌راه زندگی را نیز در خود نگه می‌دارند. مرداب می‌کنند. در عاقبت می‌خشکانند. زیرا که هر آبی از بس می‌رود تا چاله پیدا کند و بماند. گاهی این گودی حصار کوچکی است و مرداب می‌شود و انکار ناکردنی‌ست که گاهی به اندازه دریاست. خروشان و موج می‌ماند و هر دم سر می‌کشد به سواحل جوانب و آنها را هم در بر می‌گیرد.

داستان «گودی» لاهیری، داستان انتخاب و تصمیم است. انتخاب‌هایی که تحت تأثیر شرایط

اجتماعی و اقتصادی گرفته می‌شوند و در تصمیم‌های شخصیت‌ها دخالت دارند که چه راهی را برگزینند. مانند انتخابی که «اودایان» - شخصیتی مؤثر در داستان - می‌کند. او مائوئیست می‌شود. درگیر ماجراجویی می‌شود و در قتل مشارکت می‌کند. گاه انتخابی صرفاً علمی و برای پیشرفت صورت می‌گیرد مثل شخصیت «سوبه‌اش» - برادر اودایان - که به آمریکا مهاجرت می‌کند ولی ناگزیر می‌شود بیوه برادرش را به همسری برگزیند و ازدردسر برکنار نمی‌ماند. برای تعدادی از شخصیت‌ها هم انتخاب‌ها ناگزیر اتفاق می‌افتند هم چون شخصیت «گوری» (همسر اودایان، بعداً همسر سوبه‌اش) که جهت زندگی‌اش از بیخ و بن عوض می‌شود و «بیجولی» (مادر اودایان و سوبه‌اش) که باقی عمرش را با درد داغ فرزند محبوب خود به آخر می‌رساند. همین‌طور برای مأمورینی که در چرخه خشونت و جنایت می‌افتند و آگاهانه و با انتخاب خود آن را بازتولید می‌کنند. مأمورین بی‌نامی که اودایان را تیرباران می‌کنند تا به خاطر کشته شدن همکارشان انتقام بگیرند. هر انتخاب و هر تصمیمی راه به جایی می‌برد و مؤثرات بسیاری می‌آفریند اغلب متفاوت و متمایز از یک‌دیگر. «گودی» بسیاری از انتخاب‌ها راه به چاله می‌برند. در جامعه توسعه نیافته یا در حال رشد ناموزون و نامتناسب، ناهموازی‌ها و چاله‌ها بیش‌ترند؛ و راه برون‌رفت با سلامت، کمیاب.

داستان گودی

لاهییری با انتخاب اصطلاح lowland به معنای زمین پست و زمین گود برای رمانش، خواننده را با مضمون اساسی رمان هماهنگ می‌کند. در جوار خانه شخصیت‌های اصلی - در کلکته هند - چاله‌ای بزرگ قرار دارد که در فصولی از سال تالاب می‌شود. وصف مکرر این مکان نام رمان را توجیه می‌کند و اشاره‌ای آشکار به رفتار شخصیت‌ها نیز هست. در کناره همین چاله است که اودایان تیرباران می‌شود و این اتفاق زندگی بقیه شخصیت‌ها را تغییر می‌دهد. دور نیست اگر چاله را نماد وضعیت اجتماعی و موقعیت شخصیت‌ها به شمار آورد و همین‌طور نمادی از کل هند در داستان. نام رمان مخاطب را به مفهوم حقیر و پست نسبت به دیگر جاها سوق می‌دهد. سرزمینی که از آفت استعمار دیرپا خلاص شده لیک به وضعیتی دمکراتیک نایل نیامده و از استعمار ملاکین، سلف‌خران و نزول‌خواران در رنج است. فقر و تضاد طبقاتی بیداد می‌کند به خصوص در روستاها. در حالی که دولت هند دمکراسی لیبرالی را با نهایت امکان مستقر کرده، آزادی بیان، مطبوعات، احزاب و گروه‌هایی محترم و فراهم است و چندین حزب چپ‌رو و کمونیست نیز آزادانه فعالیت می‌کنند. ولی در همه حال مسیری که حکومت سرمایه‌داری لیبرالی هند طی می‌کند پشتیبانی بی‌پرده از تضاد طبقاتی است. امروزه نیز آش‌همان‌اش است و کاسه همان؛ "... در هند این فرضیه مطرح شده بود که گرایش به اقتدارگرایی به نمایش درآمده به عنوان مثال از سوی این‌دیراگانندی در

دوران اضطراب (اعلام وضعیت اضطرابی از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۷)، به پدیدار شدن عنصر تازه‌ای در داخل سرمایه انحصاری مربوط است ... به قدرت رسیدن رژیم «مودی» در سال ۲۰۱۴ و هم در سال ۲۰۱۹ با حمایت شرکتی مقدور شد (حمایت مالی ائتلاف شرکت‌های انحصاری، شرکتی-جمعی)، ... و در مقابل، رژیم مودی در گذاشتن سودها و دارایی‌های بخش دولتی به ثمن بخش، در دست سرمایه انحصاری کاملاً بی‌دریغ عمل کرده است. ... (دمکراسی مردم).

زمان رخدادهای رمان از دهه چهل میلادی آغاز می‌شود و در سال ۱۹۶۷ به اوج می‌رسد. اودایان انقلابی شده با همفکرانش از شورشی شبه چارتیستی - خودجوش - روستائیان بی‌زمین در ناحیه ناکسالباری - در بنگال غربی - حمایت می‌کنند. در سال ۱۹۶۹ حزبی مائوئیستی در کلکته تشکیل می‌شود و بخشی از دانشجویان و روشنفکران به آن می‌پیوندند از جمله اودایان و دوستانش. در این میان سوبه‌اش - برادر بزرگ‌تر - راهش را جدا می‌کند و برای ادامه تحصیل راهی آمریکا می‌شود.

اندیشه‌های «مائو تسه دون» و راه حزب کمونیست چین که در مسیر مبارزه با تجاوز نظامی ژاپن به آن کشور و شرایط جنگ جهانی دوم شکل گرفته بود، برای این جوانان الگویی تمام‌عیار می‌شود در حد تقلید. به دنبال شورش دهقانان در ناحیه ناکسالباری، روشنفکران مائوئیست گارد سرخ تشکیل می‌دهند: «یک گارد سرخ درست شده که روستا به روستا می‌رود و بیانات مائو تسه دون را تبلیغ می‌کند.» (لاهییری: ۵۷). حکومت چین صراحتاً از قیام در بنگال غربی حمایت می‌کند. نقشه‌های توسعه‌طلبانه حکومت چین پشت این وقایع دیده می‌شود. مائوئیست‌ها در شهرها به بمب‌گذاری و کشتن مأمورین روی می‌آورند. حتی به مأمورینی که در هیچ عملیاتی نقش نداشته‌اند تعرض می‌کنند و اینان را ترور می‌کنند با این شعار توجیهی که: «خشونت انقلابی رویاروی ستم می‌ایستد. ... خشونت انقلابی نیروی رهایی‌بخش است» (لاهییری: ۴۰۵). در روستاهای نواحی دیگر نیز با آتش کشیدن خانه‌ها و کشتن صغیر و کبیر اقداماتی کور را به نمایش می‌گذارند. و برای توجیه این روش‌ها از «کتاب سرخ» مائو در حد کتابی مقدس مثال می‌آورند. توجه به کتاب سرخ چنان است که اودایان و گوری در مراسم ازدواج خود دست‌هایشان را روی این کتاب می‌گذارند سوگند می‌خورند. اقدامات تروریستی این‌ها خشم دولت و مأمورین را برانگیخته و تلافی شروع می‌شود. اودایان تیرباران می‌شود. سوبه‌اش به هند برمی‌گردد. بیوه برادرش را نجات می‌دهد با خود می‌برد در حالی که آبستن است. با او ازدواج می‌کند، اما هیچ‌گاه عشقی میان آن دو نمایان نمی‌شود. گوری با وجود مادر شدن حتی به فرزند خود و اودایان به نام «بلا» دل نمی‌بندد و پس از چند سال خانه را بی‌خبر ترک می‌کند پی ادامه تحصیل به آن سوی آمریکا می‌رود. سوبه‌اش و بلا در رودآیلند (شرق آمریکا) هستند و گوری به لس‌آنجلس (در غرب) می‌رود؛ بسی دور. استاد دانشگاه

می‌شود. هرگز ازدواج نمی‌کند و در صحنه‌ای نشان داده می‌شود که به هم‌جنس‌گرایی روی می‌برد. لاهیری بر آن است نشان دهد که رویکرد مائوئیستی اودایان و مرگ وی بر زندگی بقیه شخصیت‌ها اثراتی بسزا می‌گذارد در اندازه‌ای که آنها را به انتخاب‌هایی ناگزیر می‌کند که پیش از این واقعه در نظر نداشته، جزو آمال‌شان نبوده است. پنداشتی انتخاب مبارزاتی او، دیگران را به گزینه‌هایی وامی‌دارد که تقدیرایشان می‌شود. همه زندگی‌شان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و جهت‌شان را دگرگون می‌کند تا حدی که در برخی شخصیت‌ها مثل گوری - همسر اودایان - خشمی درمان‌نکردنی به وجود می‌آورد: «... خشم از او به خاطر این که برای گوری خوشبختی آورده بود و بعد آن را گرفته بود و برده بود. ... به خاطر این که به فداکاری باور داشت ولی آخرش آن همه خودخواهی کرده بود. دیگر دنبال نشانه‌هایی از اودایان نمی‌گشت. ...» (لاهییری: ۱۹۹). عصبانیت حاکی از این میل که زنده اودایان را می‌خواست نه یک قهرمان مرده؛ در تأیید این مثل که پهلوان زنده را عشق است. رخدادهای رمان تا سال ۲۰۱۱ را در برگرفته و خود کتاب در سال ۲۰۱۳ منتشر شده است.

ساختار

از میان شقوق مختلف و ضرورتاً همراه هم برای خلق داستانی موفق، لاهیری از وصف روایتی بیشتر استفاده کرده است. در واقع بار روایت کنش‌ها بر دوش وصف قرار گرفته است تا گفت‌وگو، شخصیت‌پردازی و ...

زمان روایتی لاهیری در اهم فصل‌ها، گذشته ساده است. در بخش‌هایی نیز زمان مضارع اخباری را به کار برده است از جمله در بخش یک از فصل پنجم که از زاویه دید گوری نگاه می‌شود. سپس بنا بر ضرورت، با زمان گذشته ساده ادامه می‌دهد. در صحنه‌هایی هم برای تعریف خاطراتی از گذشته و یادآوری‌ها، برگشت به گذشته دور وجود دارد با زمان ماضی بعید. شگردهای برگشت به گذشته چندین بار اتفاق می‌افتند به خصوص برای ابهام زدایی از ماجراهایی که رخ داده‌اند؛ نویسنده برای ایجاد تعلیق و کشش در داستان، گره‌گشایی از آن‌ها را به صحنه‌هایی از گذشته دور موکول کرده است. برای مثال در آخرین بخش از رمان، اصلی‌ترین رویداد را که تیرباران اودایان است با ذکر دلایل و نقل جزئیات بر ملا می‌کند تا جزئیات این حادثه که بر زندگی بقیه شخصیت‌ها اثر بسیار گذارده و مسیرشان را تغییر داده بر مخاطب آشکار شود.

زاویه دید رمان، دانای محدود است از دیدگاه یکی از شخصیت‌ها بنا بر نقشی که آن شخصیت در آن فصل و بخش دارد؛ معمولاً سوبه‌هاش، اودایان و گوری. در یک بخش و چند صحنه هم وقایعی از نگاه بلا (دختر اودایان و گوری) دیده می‌شود. صحنه‌هایی نیز که واقعه‌ای عام را نشان می‌دهند از زاویه دید دانای کل بیان شده‌اند مثل صحنه‌های مربوط به شورش‌های دهقانی و صحنه کشتن

اودایان در اوایل داستان و بخش پایانی، که از نگاه گزارش‌گری ورای همه شخصیت‌ها روایت می‌شوند. بنابراین روش روایتی لاهیری منحصر به یک طرز نگاه و دیدگاه نیست بلکه کانون بنا بر ضرورت تغییر می‌کند. این طریق برای داستان بلند و رمان مناسب و بدیهی است تا مثل مطلق‌نگری‌ها در شعرهای بلند کهن نباشند که صحنه‌های بزم و رزم و... را همه در یک وزن می‌سرودند.

لاهییری متوجه ضرورت استفاده از چند زاویه دید بوده و با کاربرست چند دیدگاه تلاش کرده از نگاه مطلق دوری کند. با وجود این در ایجاد نگاهی متکثر عقیم می‌ماند. زیرا که در طی این رمان چهارصد صفحه‌ای، مخاطب به روشنی با جهان‌بینی و ایدئولوژی اودایان و هم‌زمانش که شورشی مائوئیست شده‌اند آشنا نمی‌شود. همه چیز زیر سایه جملاتی شعارگونه به سر می‌برد با نقل قول‌هایی از کتاب سرخ مائو. هم‌چنین از دیدگاه‌های سوبه‌اش که زندگی در آمریکا را برگزیده و از بلا که راه طبیعت دوستی و توجه به فرآورده‌های طبیعی را سرلوحه زندگی خویش قرار داده سرنخی به خواننده داده نمی‌شود جز در یک مورد که: «... بلایخچال را وامی‌رسید و به سوبه‌اش غرولند می‌کرد که چرا هنوز سیب را از سوپرمارکت می‌خرد. می‌گفت خوراکی‌هایی را که از راه دور می‌آید نباید خورد. مخالف دستکاری در دانه‌های غلات بود. ... و چرا کشاورزها هنوز گرسنه می‌مانند. دلیلش را توزیع ناعادلانه ثروت می‌دانست» (لاهییری: ۲۷۲). هرچند در لفافه روایت می‌توان حدس زد به شکلی از زندگی «کیبوتصی» و روش زیست «بوهمی» روی آورده است. هم‌چنین دلایل گوری برای ترک ناگهانی و بی‌خبر دختر خودش و همسر فداکارش - سوبه‌اش - با وجوه باورکردنی و پذیرفتنی روایت نشده، غلتیدن او به رفتار هم‌جنس‌گرایی هم بدون تمهید کافی اتفاق می‌افتد. گویا عاقبت زندگی مجردي و لازمه زندگی زنی تنها به دلخواه خود، باید به این طریق برسد و در جامعه آمریکا امری طبیعی است.

زبان داستانی

زبان داستان شقوق و اجزای طرز روایت داستان را نشان می‌دهد که نویسنده تا چه اندازه در بیان نمایشی موفق بوده قادر به نحوی از تصویرسازی شده که با مضمون سنخیت دارد. دیگر این که در ساختار داستان از کدام وجه زبانی بیشتر استفاده کرده است و آیا در کاربرد آن توفیق داشته است؟

در رمان گودی، وصف روایتی بر دیگر عناصر داستانی تفوقی چشمگیر دارد. تا جایی که در خیلی از صحنه‌ها سخنان شخصیت‌ها را با وصف بیان کرده است. حتی در جاهایی هرآنچه شخصیت راجع به خودش باید بگوید در مکالمه‌ای رود رو نیز، مثل نقل خاطره‌ای و تعریف ماجرابی، با نثر نوشتاری و از دید سوم شخص تعریف می‌شود، گویا سخنگویک باره از مکالمه خارج شده است. این

روش به موجز شدن نثرگفتاری - مکالمه‌ای - یاری رسانده خواننده را از ملالت می‌رهاند. مواردی از ایجاز و گذاشتن وصف نوشتاری به جای گفتار: «... سوبه‌اش کارت را گرفت و ازش تشکر کرد. تا کرد که توی جیب کتتش جا شود. ایس گفت به بلا سلام منو برسون... (لاهییری: ۳۰۲)»... گوری گفت حتماً ولی می‌دانست که هیچ وقت این اتفاق نخواهد افتاد. خداحافظی کردند... (لاهییری: ۳۸۴)»... سوبه‌اش که کنارش نشست بود جزییات پراکنده‌ای از زندگی خودش را گفت. از زنی که سوبه‌اش حالا با او غریبه شده بود و از دختری که بزرگ شده بود و رفته بود جای دیگری زندگی کند... (لاهییری: ۲۹۷) و سعی کرده سرعت مناسبی برای حرکت رویدادها انتخاب کند. از روی موارد غیرلازم بگذرد و برای مخاطب کسالت ایجاد نکند: «... به شمال شهر رفتند سمت خیابان کالج، از پزیدنسی گذشتند که محله قدیمی‌اش را ببیند و به ماناش سر بزند. ولی ماناش در شیلانگ بود پیش یکی از پسرهایش... گوری در یکی از اتاق‌ها پیش‌شان نشست... (لاهییری: ۳۸۲)». خداحافظی کردند. راننده دوباره راهی جنوب شد... (لاهییری: ۳۸۴).

از این رو ساختمان روایتی داستان که با روش داستان‌پردازی ملازم است جذاب و باکشش است. اگرچه فارغ از صحنه‌های مهیج و حادثه‌ای غافل‌گیرانه است - جز از صحنه تیرباران اودایان - ولی چون مملو از ماجراهای قابل درک از زندگی است و از زیاده‌گویی پرهیز کرده خوش ساخت به شمار می‌آید.

راجع به ساختار جنسیتی زبان داستان نمی‌توان گفت که دارای وجوه زنانه است و ناپیداست که نویسنده زن است. از این رو اگر نام نویسنده‌ای مرد برمان باشد اشکالی ندارد از بس که خالی از نشانه‌های زنانه است حتی در طرز نگاه و نحوه پردازش داستان. تنها در یک جا این رویه شکسته شده و آن صحنه‌ای است که رابطه صمیمانه میان سوبه‌اش و بلا را نشان می‌دهد؛ نکته‌ای در آن هست که معمولاً زنان از ظرافت چنین رابطه‌ای باخبرند و هم مردانی که با کودکان حشر و نشر مدام داشته‌اند مانند سوبه‌اش، چراکه به جای گوری رابطه نزدیکی با بلا برقرار کرده است وقتی بلا دخترکی است و: «هر شب به اصرار بلا، سوبه‌اش پیشش می‌خوابید تا وقتی خوابش می‌برد... بلا به او می‌گفت که بچرخد و به صورتش نگاه کند... و با معصومیتی که سوبه‌اش را از پا درمی‌آورد بچ‌بچ‌کنان می‌گفت به من نگاه کن... گاهی با دست‌هاش صورت سوبه‌اش را می‌گرفت: منو دوست داری؟...» (لاهییری: ۱۸۹). بدیهی است دیگر مواردی که به زبان و نوع نثر ارتباط دارند نظر به برگردان اثر، بر این نگارنده پنهان است.

شخصیت در صحنه

خوش‌ساخت‌ترین داستان‌ها آنها هستند که سوا از داشتن مضمونی متعالی ما را با

ریزه‌کاری‌هایی راجع به شخصیت‌ها آشنا می‌کنند که خود را در مواجهه با رخدادها نشان می‌دهند هم از حیث کردار، هم از نظر روحیات. و هر چه که منش را عیان می‌کند؛ در بستر فضایی در حد لزوم قرار گیرد؛ همانا جزئی‌پردازی که وضعیت زمان و مکان و موقعیت شخصیت را قابل تجسم کند. آخرین بخش از آخرین فصل رمان گودی چنین است. در این بخش ناگفته‌های تیرباران اودایان روشن می‌شوند با نکات لازم. واقعه‌ای که بقیه زندگی شخصیت‌ها را تحت شعاع خود قرار داد و آنها را به انتخاب و تصمیم‌هایی ترغیب کرد که هرگز نمی‌خواستند و بدان دل خوش نبودند ولی ناگزیر به آن واکنش‌ها رو آوردند؛ تأثیر داده‌های بیرونی بر کنش‌ها.

صحنه‌پردازی لاهیری در خدمت روند داستان است و از اوصاف زائد پرهیز کرده است. جاهایی که فضاهاى دانشگاهی را وصف می‌کند یا از سواحل رودآیلند سخن می‌گوید و وضع بستر ساحلی و پرندگان را می‌نماید نه بیش است و نه کم؛ در آن حدّ است که بایست و به شناخت فضا و افعال شخصیت‌ها یاری می‌رساند. لب کلام این که شخصیت‌ها در میان لازم‌ترین اجزا از صحنه‌ها معرفی شده‌اند.

شخصیت‌ها در رمان گودی دارای عمق نیستند. آنها با تمهیدات داستانی نیز خود را خیلی عیان نمی‌کنند. لاهیری نکوشیده مخاطب را با زوایای درونی آنها آشنا کند. تلفیق تنگاتنگ میان رفتارهای پیدا و کنکاش‌های پنهان درون در روایت داستان، که آن درونیات گاه با کردارهای مطروحه مرتبط هستند و گاه نیستند؛ مسلماً به شخصیت‌ها ژرفا می‌دهند.

در آخر

با خواندن رمان «گودی» نه تنها چیزی را از کف نمی‌دهیم حتی زمان را، بلکه دریچه‌هایی به روی ما باز می‌شود از جامعه هند معاصر و پدیده مهاجرت که چه خودخواسته باشد چه ناخواسته بنا بر رفتاری و اجبار، از واقعیت‌های پرتکرار جهان امروز است.

روشنفکر انقلابی که مخالف نظام طبقاتی و استبدادی در کشور خود است به کشوری با شدیدترین تضادها - آمریکا - مهاجرت می‌کند و با همه چیز همراه می‌شود. از همه فرصت‌های ممکن برای تحصیل و دانش‌اندوزی استفاده می‌کند و سپس از صبح تا شب کار می‌کند. به هیچ چیز هم معترض نیست. چرا که خود را مهمان فرض می‌کند که اوضاع کشور میزبان به او ربطی ندارد. تمام آن حساسیت‌ها و توقعاتی را که از سرزمین مادری خود دارد از حیث سیاسی و اجتماعی و... در این جا ندارد. تا جایی که به آدمی منعطف - ارتجاعی - و بی‌توقع و بی‌نظر تبدیل می‌شود؛ به چیزی که هرگز در وطن خود نمی‌شد. بعداً هم جا خوش می‌کند و مقیم دائم می‌شود طی مسیری با استحاله کامل. این سرنوشت یا سرگذشت محتوم اکثر مهاجرین پر مدعا از موطن خود است. دیگر

امور اجتماعی و سیاسی جذابیت ندارند و به عکس دغدغه‌های شخصی در اولویت هستند و بلکه تنها اولویت. حالا دیگر این مهاجر فقط برای دل خود زندگی می‌کند و برای پیشرفت شخص خود می‌کوشد نه برای دیگران: «... روزنامه دانشگاه ... به موضوعات مشخصی می‌پرداخت از قبیل این که سیاه بودن در آمریکا چه مفهومی دارد؛ یا زن بودن یا هم جنس‌گرا بودن. مقاله‌های طولانی در باب ... هویت فردی. گوری از خودش می‌پرسید او دایان اگر بود آیا آنها را بابت این همه خودشیفتگی و خودمحوری مسخره می‌کرد یا نه. بابت دغدغه کم‌تر برای تغییر زندگی دیگران و دغدغه بیشتر برای اثبات زندگی خود و بهتر کردنش» (لاهییری: ۱۶۴). و «... چیزی که خواسته بود به او داده شده بود. دقیقاً همان آزادی‌ای که دنبالش بود...» (لاهییری: ۲۸۰). و هواخواهی آشکار و نهان نویسنده از فرد و فردیت نه جمع و جمعیت در خلال داستان. و نکته مهمی که لاهییری مغفول می‌گذارد این است که چه کس نمی‌داند در هند گسترده‌ترین و عمیق‌ترین دمکراسی لیبرالی حاکم است و این اغفالی بهت‌انگیز از این واقعیت است که حرف بر سر سلطه تضاد طبقاتی است که در آمریکا نیز بیداد می‌کند. نتیجه این نادیده گرفتن و ستایش‌های ظریف از آمریکا، لاهییری را به استحقاق تجلیلی می‌رساند که رئیس‌جمهور «باراک اوباما» از وی می‌کند و برگردنش مدال می‌آویزد.

منابع

- ۱- لاهییری، جومپا. گودی. (چاپ اول در نیویورک ۲۰۱۳ م). ترجمه امیرمهدی حقیقت. تهران. نشر ماهی. چاپ پنجم. سال ۱۳۹۸.
- ۲- دمکراسی مردم، نشریه ارگان مرکزی حزب کمونیست هند (مارکسیست). همین نشریه در شماره سی و یک ماه مه ۲۰۲۰ خود در مقاله‌ای از «پرابهات پاتنایک» تحلیلی موثق از اوضاع هند به دست می‌دهد. به علاوه این که تغییرات آب و هوایی در نواحی مرزی هند با بنگلادش، اجبار به مهاجرت، پدیده بردگی جنسی و قاچاق انسان را افزایش داده است. در این اوضاع و احوال، دولت مودی متجاوز از یک صد میلیون کارگر مهاجر بین ایالتی را بدون پرداخت هر مزایایی اخراج کرده است (این عبارت برگرفته از تحقیق نگارنده مقاله «مسیر چاله‌ها» است).

روشنفکر انقلابی که مخالف نظام طبقاتی و استبدادی در کشور خود است به کشوری با شدیدترین تضادها - آمریکا - مهاجرت می‌کند و با همه چیز همراه می‌شود. از همه فرصت‌های ممکن برای تحصیل و دانش‌اندوزی استفاده می‌کند و سپس از صبح تا شب کار می‌کند. به هیچ چیز هم معترض نیست. چرا که خود را مهمان فرض می‌کند که اوضاع کشور میزبان به او ربطی ندارد. تمام آن حساسیت‌ها و توقعاتی را که از سرزمین مادری خود دارد از حیث سیاسی و اجتماعی و ... در این جا ندارد. تا جایی که به آدمی منعطف - ارتجاعی - و بی‌توقع و بی‌نظر تبدیل می‌شود؛ به چیزی که هرگز در وطن خود نمی‌شد...

امروز چه روز است؟

روایت شاعرانه محمد مسعود (خرداد ۱۴۰۰)

امروز چه روز از چه ماه است؟

فرصت می‌کنم!

فرصت می‌کنم گوش‌کنم

همه حرف‌های تو را.

درین دم که نفس به شماره افتاده،

درین دم که هوایی نیست

صدای حرف‌های تو را می‌نوشم.

به جای همه آب‌ها،

جای همه هواها که آلوده‌اند

نواهای دل تو را فرو می‌کشم.

دریغی نیست!

انهدام هستی ما،

همی نزدیکی‌ست.

در چند میلیارد سال دیگر،

تمامی مساعی بشری ذوب خواهند شد؛

و باز کائنات گلوله‌ای کوچک خواهد شد.

می‌بینی؟!

می‌بینی که چه قدر فرصت هست

صدای آدمیان را بشنوم،

صدای فراق و دریغ‌های بی‌پایان را!

امروز چه روز از چه سال است؟

حس زمان چه بیهوده‌ست!

وقتی تا مرگ،

چند میلیارد سال فرصت داریم.

در جایی که تو هستی و به رویم می‌خندی،

در آن‌گه که بر هر کتاب خم شده‌ای

مرا می‌بینی و با هم هستیم.

چه قدر زیاد!

چه قدر زیاد،

فرصت داریم که عشق بورزیم؛

و پیایی بگویم:

انسان!

دوستت دارم!

بیش‌تر از خودم.

حتی،

بیش‌تر از فرصتی که برای دوست داشتنت دارم.

امروز چه روز از چه قرن است؟

باورم را به تردید می‌فکنید!

ای ناروا بر روزگاران!

من از رستگاری آدمی باور بر نمی‌دارم؛

ازین یقین دست نمی‌کشم.

چه عفن!

چه ناروا آدمیانی دیدم!

ولی هرگز از خجسته‌روزگاری،

امید بر نمی‌کنم.

روزگاران خرم در دوره‌های دور را،

عبث نمی‌پندارم.

امروز چه روز است؟

خودت بنویس!

از زخم قلب «آبائی»

در شهادت آبائی معلم ترکمن

احمد شاملو، ترکمن صحرا - اوبه‌ی سفلی، ۱۳۳۰

عطر لغات شاعر را
تاریک می‌کنند.

دختران رفت و آمد

در دشت مه‌زده!

دختران شرم، شب‌نم

افتاده‌گی، رمه!

از زخم قلب آبائی

در سینه کدام شما خون چکیده است؟

پستان‌تان، کدام شما

گل داده در بهار بلوغش؟

لب‌های‌تان، کدام شما

لب‌های‌تان، کدام، بگوئید!

در کام او شکفته، نهان، عطر بوسه‌ئی؟

شب‌های تار نم باران - که نیست کار

اکنون کدام یک ز شما

بیدار می‌مانید

در بستر خشونت نومیدی

در بستر فشرده دلتنگی

در بستر تفکر پر درد رازتان

تا یاد آن - که خشم و جسارت بود -

بدرخشاند

تا دیرگاه، شعله آتش را

در چشم بازتان؟

بین شما کدام

بگوئید!

بین شما کدام

صیقل می‌دهید

سلاح آبائی را

برای روز انتقام؟

دختران دشت!

دختران انتظار!

دختران امید تنگ

در دشت بی‌کران

و آرزوهای بی‌کران

در خلق‌های تنگ

دختران آلاچیق نو

در آلاچیق‌هائی که صد سال

از زره جامه‌تان اگر بشکوفید

باد دیوانه، یال بلند اسب تمنا را

آشفته کرد خواهد ...

دختران رود گل آلود!

دختران هزار ستون شعله، به طاق بلند دود!

دختران عشق‌های دور

روز سکوت و کار

شب‌های خستگی!

دختران روز

بی‌خستگی دویدن،

شب، سرشکستگی!

در باغ راز و، خلوت مرد کدام عشق

در رقص راهبانه شکرانه‌ی کدام

آتش‌زدای کام

بازوان فواره‌ئی‌تان را

خواهید برافراشت؟

افسوس!

موها، نگاه‌ها، به عبث

پیام

برای دانشمندان ایالات متحده.

سروده‌ای از زنده‌یاد جعفر کوش‌آبادی

دانشی‌مردِ بزرگ

ای تلنگر زده بر پنجره‌ی نقره‌ی ماه

حال و احوالش را پرسیده از سرِ فخر،

از تو می‌پرسم من:

حال و احوالِ همسایه‌ی دیوار به دیوارت را

گاه‌گاهی آیا می‌پرسی؟

تو که می‌کوشی هموار کنی، کوچ‌باغ همه اخترها را،

هیچ می‌اندیشی، که زمین

- مادرِ پیرِ پریشان‌احوال -

راه‌هایش همه ناهموار است؟

هیچ می‌اندیشی، که به جز خانه‌ی تو

که ز خونِ دلِ همسایه‌ی دور و نزدیک

سبز و آباد شده‌ست، وطنی دیگر هست؟

یا وطن‌هائی هم هست به‌دستِ تو خراب؟

تو که در کنجی دنج

آب از چشمه‌ی صافِ دانش می‌نوشی

و گلِ صد برگِ اندیشه، بر می‌افشانی از اخترها

تو چه می‌دانی ای مردِ بزرگ

که من خسته‌کنی‌ام

تو چه می‌دانی کز رونقِ اندیشه‌ی تو

بر دلِ من چه ستم‌ها رفته‌ست.

تو چه می‌دانی ای غرقه در اندیشه‌ی ماه

که صداها‌ی بشکسته در حنجره چیست.

تو چه می‌دانی در تاریکی

و طنم دشتِ شقایق‌های زندانی‌ست.

و طنم غمگین است.

تو چه می‌دانی بر روی زمین

مردم از گرسنگی می‌میرند.

تو چه می‌دانی نارنجک و بمب

شهرها را چو گلی بر شاخه می‌شکند.

دانشی‌مردِ بزرگ

آن‌زمانی که تو از پنجره‌ی نقره‌ی ماه

خاک را می‌نگری، گوشه‌ی چشمِ زمین

و طنم اشکِ دُرشتی شده است.

آن‌زمانی که تو در باغِ سبزِ وطنت،

جشن می‌گیری آزادی را،

در پسِ پنجره‌ام

که به دشتستان آزادی، می‌گشاید آغوش،

و طنم سر تا پا، چشمِ حسرت‌ناکی‌ست.

آن‌زمانی که تو در باغچه‌ی اندیشه

می‌دهی آب، گلِ سرخی را با دل و جان

زیر رگبار مسلسل‌ها صدها گلِ سرخ

بر زمین می‌ریزند.

دانشی‌مردِ بزرگ

فخر مفروش به ماه، که تو را تاراج

سرزمین‌هائی همچون وطنم

بر سرِ ماه نشانند.

فخر مفروش که دستانِ اندیشه‌ی تو

جای آن‌که بنهد مرهم بر زخمِ زمین

سخت حلقوم هزاران وطنِ دیگر را

در دلِ تاریکی می‌فُشرد.

آه... بیهوده سخن می‌گویم

تو چه می‌دانی آزادی را در وطنم

تیرباران کردند.

تو چه می‌دانی آزادیِ اندیشه اینک دیربست

زیرِ چنگالِ خون‌آلودِ دژخیمان زندانی‌ست.

تو فقط می‌خواهی، که ز دشتِ دانش

خوشه چینی باشی، هم اگر بمبی باشد ویرانگر.

شکنجه شکن

نصرت‌الله نوح

برای جولیوس فوجیک، نویسنده کتاب «زیر چوبه دار»، از فعالین حزب کمونیست چکسلواکی و عضو جبهه مقاومت ضد نازی، که توسط نازی‌ها دستگیر، شکنجه و اعدام شد. بعد از پایان جنگ جهانی دوم در جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی از وی به عنوان قهرمان ملی و نماد مقاومت یاد می‌شد.

دشمن تلاش بیهوده می‌دارد
در بند، شیر شرزه، همان شیر است
این شعله امید ره فرداست
این مشتعل‌کننده‌ی عصیان‌هاست
این چهره‌ی شکنجه‌شکن موجی‌ست
موجی خزیده از دلِ توفان‌هاست
این چهره‌ها به ناصیه‌ی تاریخ
چون شعله‌ی مبارزه جاویدند
در زجرگاه‌های توانفرسا
بخشنده‌ی حرارت و امیدند
تا از ورای شامِ ستم‌گستر
سر بر کشد سپیده‌دم فردا
می‌پروریم در دلِ این ظلمت
«فوجیک‌ها» نمونه انسان‌ها

چون شیر تیرخورده و خون‌آلود
تن می‌کشد به خاک، ز سوزِ درد
از شدتِ شکنجه‌ی دژخیمان
لب‌ها کبود و رنگِ رخ او زرد
آثارِ دستبندِ قپانی‌ست

بندی کبود بر مچِ دستانش
شلاق بس که خورده، خون‌مُرده
یکسر ز پشت، تا کمر و رانش

استخوان شکسته، خون دَلَمه گشته

ز آهن که خورده بر قلم پایش
با دستبند، گشته به سقف آونگ
مجروح گشته یکسره اعضایش
دندان اگر شکسته، ولیکن لب

مجروح گشته و انشده از هم

خاموش و رازدار، بجا مانده
مُهر سکوت خورده و مستحکم

غیر از دلی ز خشم و غضب لبریز

سالم نمانده عضو دگر او را

آری، شکنجه باز نمی‌دارد

از راه خویشتن، ملت حق‌جورا

این سمبل مقاومت خلق است

«فوجیک» خلق ماست به زنجیر است

درد

سیامک طاهری

پرواز نرم ابر سبک بال برفراز کوه
تابش خیال‌وار مهتاب پریده‌رنگ بر آسمان کبود
جاری اندیشه‌های وهم‌انگیز

صبوری سنگ نیفتاده بر شیب تند کوه
خنکای نسیم بر جان تب‌دار عاشق
و انعکاس گرم خنده کودک به چهره مادر

قاتلان ابر و باد و ماه و خورشید
عاشق و معشوق را می‌کشند
کودک و مادر را می‌کشند

دردی نشسته به سینه

تاراج زندگی است.

از مبارزه و مقاومت زنان فلسطین

به مناسبت ۸ مارس، روز همبستگی جهانی زنان



یکی از آثار هبا زقوت، معلم و نقاش ۴۲ ساله فلسطینی
که همراه دو فرزندش در بمباران‌های اخیر غزه کشته شد

نگاهی به نقش زنان در مبارزه و مقاومت حماسی مردم فلسطین

لیلا خالد: در میدان نبرد همه فلسطینی‌ها باهم متحدند

دختر نقاش فلسطینی درد و رنج مردمش را بر ویرانه‌ها به تصویر می‌کشد

سخنرانی نوریت پلد الهانان به مناسبت ۸ مارس در پارلمان اتحادیه اروپا

نگاهی به نقش زنان در مبارزه و مقاومت حماسی مردم فلسطین

طلیحه حسنی

سخن آغازین: «گرنیکا»ی فلسطین

بعد از عملیات طوفان الاقصی در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، دور تازه‌ای از نسل‌کشی، پاکسازی قومی و ویرانگری امپریالیسم و صهیونیسم جهانی به دست اسرائیل علیه مردم و سرزمین فلسطین آغاز شد که اعداد و ارقام مربوط به تلفات انسانی و خسارات مادی، به تنهایی قادر به بیان تمامی ابعاد این شرایط وصف‌ناپذیر هولناک نیستند. نزدیک به ۳۵ هزار کشته^۲ و هزاران نفر مدفون زیر آوارها؛ یتیم شدن ده‌ها هزار کودک؛ زخمی و معلول شدن ده‌ها هزار کودک و بزرگسال؛ ویرانی بیش از ۸۰ درصد ساختمان‌ها، بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها و داروخانه‌ها، مدارس، نانوایی‌ها و تأسیسات آب و برق؛ کوچ اجباری و آواره کردن یک میلیون و ۹۰۰ هزار نفر^۳ زیر برف و باران؛ بمباران چادرهای آوارگان در اردوگاه‌ها و نیز مسیر حرکت آوارگان در حال ترک ناخواسته محل زندگی؛ بستن تمامی راه‌های دسترسی به آب، غذا، دارو و سوخت؛ نداشتن دسترسی به وسایل بهداشتی؛ دستگیری‌های گسترده و شکنجه اسیران؛ تیرباران دسته‌جمعی اسرا حتی در حضور اعضای خانواده آنها؛ عریان کردن کامل گروهی مردان و به نمایش گذاشتن این عمل شنیع به قصد تحقیر و ارباب؛ اشاعه انواع بیماری‌های مسری و مهلک؛ و مرگ‌های روبه افزایش ناشی از گرسنگی و تشنگی و... تصویر به شدت فشرده‌ای از وضعیت تکان‌دهنده و طاقت‌فرسایی است که مردم فلسطین به ویژه در نوار غزه با آن مواجهند.

بنا بر گزارش‌ها، بیش از ۷۰ درصد کشته‌شدگان و زخمی‌ها، کودکان و زنان، شامل زنان باردار هستند. در گزارش اخیر سازمان ملل، هر ساعت دو مادر در خاک فلسطین کشته می‌شوند و یک میلیون زن و دختر در میان آوارگانند.^۴ به گزارش منابع دولتی نوار غزه، جان ۶۰ هزار زن باردار به دلیل نبود خدمات درمانی و بهداشتی در خطر است.^۵ زایمان زنان در ویرانه‌های غزه و بریدن بند ناف نوزادان با قطعات فلزی یا قوطی‌های کنسرو؛ جراحی مجروحین حتی کودکان بدون بی‌هوشی؛ به سر بردن بیش از ۸۰۰ هزار فلسطینی در قحطی کامل^۶؛ گوشه دیگری از جنایات هولناکی است که به دست اشغالگران صهیونیست اسرائیل با حمایت همه‌جانبه امپریالیسم جهانی به ویژه ایالات متحده در برابر دیدگان حیرت‌زده جهانیان در حال وقوع است.

این جنایات (که به درستی جنایت علیه بشریت خوانده می‌شود) و ویرانگری‌هایی که امروز در غزه و کرانه باختری شاهد آنها هستیم، تداوم شدت یافته اقدامات استعمارگران، غارتگران، و توسعه‌طلبان

آزمندانه امپریالیسم جهانی با نقض علنی همه حقوق بین الملل و منشور حقوق بشر علیه مردم فلسطین است که از بیش از یک قرن گذشته با هدف مصادره کامل سرزمین فلسطین علیه ساکنان واقعی آن جریان داشته است. خشونت و اعمال زوری که به درستی از ابتدا با مقاومت سرسختانه و حماسی زنان و مردان، پیرو جوان و کودک فلسطینی در شهر و روستا مواجه بوده است. مقاومتی که به قول لیلا خالد از رهبران برجسته جنبش مقاومت فلسطین، در ژن مردم فلسطین است.

از این رو، امسال در بزرگداشت ۸ مارس روز جهانی همبستگی زنان، با ادای احترام به خلق شکست ناپذیر فلسطین، نگاهی خواهیم داشت بر نقش بی بدیل زنان فلسطینی در جنبش مقاومت این سرزمین.

واقعیات عینی

عملیات طوفان الاقصی، که به درستی به عنوان نقطه عطفی در تغییر معادلات جهانی ارزیابی شده است، همان طور که دبیرکل سازمان ملل نیز ناچار به اعتراف آن شد، در خلاء صورت نگرفت. این نقطه عطف تاریخی محصول ادامه روند تاریخی بیش از یک سده سرزمین فلسطین متأثر از مجموعه‌ای از واقعیات عینی است.

– همان واقعیات عینی که پیش از هر چیز، مقاومت و مبارزه مردم فلسطین را علیه استعمارگران بریتانیا، غارتگران و متجاوزان امپریالیستی صهیونیستی تا به امروز تداوم بخشیده‌اند؛

– همان واقعیات عینی که زنان روستایی بی سواد فلسطینی را یک قرن پیش به مقاومتی هوشمندانه و جسورانه علیه استعمار بریتانیا رهنمون شدند؛

– همان واقعیات عینی که زنان فلسطینی را با باور به توان تأثیرگذاری خود، در درک اهمیت قدرت توده‌ها، ضرورت ایجاد تشکل‌ها، سازماندهی و بسیج مردم، و نیز آگاهی بخشی توده‌های



تظاهرات زنان فلسطینی، ۸ مارس ۲۰۰۵

- زنان، در جایگاه اولین‌ها در بیش از یک قرن گذشته در منطقه قرار داده‌اند؛
- همان واقعیات عینی که مادرها و مادر بزرگ‌های فلسطینی را در جایگاه بهترین رویان و ناقلان تاریخ و فرهنگ این مردم برای فرزندان و نوه‌های خود نشانده‌اند تا عرق میهن‌دوستی و زیباترین ویژگی‌های عزت و شرف انسانی در دفاع از سرزمین و مقاومت در برابر بی‌عدالتی و ظلم، عشق به هم‌نوع و عشق به آزادی را در وجود کودکان این سرزمین بارور سازند؛
 - همان واقعیات عینی که زنان فلسطینی را به شرکت در مبارزات مسلحانه علیه استعمارگران و اشغالگران سوق داده‌اند؛
 - همان واقعیات عینی که پدران رزان نجارها^۴ (پرستار قهرمان شهید) و عهد تمیمی‌ها^۵ (دختر جسور و با شهامت فلسطینی) را به پشتیبانی افتخارآمیز و تشویق دختران خود جهت قبول مسئولیت و ایفای نقش در جنبش مقاومت فلسطین و دفاع از مرزهای انسانی خود جلب کرده‌اند؛
 - همان واقعیات عینی که سبب‌ساز تغییر نگاه مردان عرب نسبت به معضل تجاوز دشمن به زنان و دختران شده‌اند تا این عمل غیرانسانی و شنیع دشمن را نه مایه آبروریزی خانوادگی، بلکه نشانه مقاومت و استواری زنان خود بدانند؛
 - همان واقعیات عینی که از دردناک‌ترین دقایق مادران داغدار فلسطینی هنگام آخرین وداع با فرزند، جلوه‌گاهی از شکست‌ناپذیری خلقی را در دیدرس دشمن برمی‌افزاند تا باور به پیروزی او را با چالش مواجه نمایند؛
 - همان واقعیات عینی که زنان فلسطینی را با استفاده از باغچه‌های کوچک خانه‌شان در صف اول تحریم‌کنندگان رژیم اشغالگر اسرائیل و غاصبان سرزمین خود قرار داده‌اند؛
 - همان واقعیات عینی که برخی از زنان و دختران فلسطینی را برای انتقام از دشمن به عملیات هولناک انتحاری وامی‌دارند؛^۶
 - همان واقعیات عینی که فمینیسم غربی و نگاه فمینیستی به جنبش زنان فلسطین را با ورشکستگی مواجه ساخته‌اند؛
 - و مهم‌تر از همه، همان واقعیات عینی که زنان فلسطینی را با حضور در رهبری جنبش مقاومت فلسطین به ایفای نقشی انکارناپذیر برای غلبه بر تفرقه میان نیروهای مبارز فلسطینی با تعلقات مذهبی و غیرمذهبی و ایجاد وحدت عمل آنها رهنمون شده‌اند.

درهم‌آمیختگی جنبش زنان فلسطین با مسئله ملی

جنبش زنان فلسطینی از نظر تاریخی همواره به طور طبیعی با مسئله ملی فلسطین، یعنی دفاع از سرزمین درهم‌آمیخته است. از این رو، درک فعالیت آنها، چه اجتماعی و چه سیاسی،

تنها در چارچوب مبارزات ملی آنها امکان پذیر است. زنان فلسطینی مستقل از مبارزات ملی برای آزادی سرزمین، برای آزادی خود صف آرای جدی‌اند؛ اما در عمل موفق شده‌اند تا با حضوری فعال و تعیین‌کننده در مبارزه برای رهاسازی سرزمین‌شان از دست اشغالگران، بسیاری از موانع سنت‌گرایانه و محافظه‌کارانه در برابر پیشرفت زنان را از پیش پا بردارند و به جایگاه شایسته و برابر خود در جامعه فلسطینی دست یابند. این جایگاه و اعتماد به نفس آگاهانه زنان فلسطین در انتخاب راه‌ها و شیوه‌های مبارزاتی نتیجه شناخت عمیق آنها از دشمن اصلی و ترفندهای آن است؛ و دشمن اصلی به تأکید لیلا خالد، عضو شورای مرکزی جبهه خلق برای آزادی فلسطین، چیزی جز امپریالیسم و رژیم صهیونیستی اسرائیل نیست. از این رو کارزارهای هدفمند و موزیانه محافل غربی و فمینیستی تحت پوشش دفاع از «حقوق جنسیتی» زنان عرب، همواره با بی‌اعتنایی زنان فلسطینی مواجه بوده است. این بی‌اعتنایی هوشمندانه در نامه اتحادیه عمومی زنان فلسطین در پاسخ به دعوت کارزار حقوق بشر فلسطین برای سخنرانی درباره زنان فلسطین در کنفرانس کپنهاگ در ژوئیه ۱۹۸۰، به روشنی بیان شده است: زنان فلسطینی نیز مانند سایر فلسطینی‌ها از اشغال رنج می‌برند و نمی‌خواهند مورد توجه ویژه قرار گیرند.^۱

برای ام خلیل ۶۰ ساله که ۴۴ سال پیش با دو پسرش در تبعید و یکی در زندان، و شش بار زندانی شدن خود، یکی از نمادهای سرپیچی از اشغال است، نگرانی اجتماعی و ناسیونالیسم جدایی‌ناپذیرند: «این راهی است برای آزادی سرزمین ما.»^۲

مقاومت زنان روستایی در برابر استعمار انگلیس

پیش از هر چیز باید به یاد داشت که مسئله اصلی و مرکزی و همگانی مردم فلسطین چه در دوران استعمار بریتانیا و چه بعد از ورود اشغالگران صهیونیست تا به امروز، سرزمین بوده است. از این رو، در چندین دهه استعمار بریتانیا در فلسطین، زنان، به ویژه زنان دهقان و اقشار پایینی، همواره در کنار شوهران، پدران و برادرانشان برای دفاع از زمین‌های خود جنگیدند و با شیوه‌های مبتکرانه در برابر استعمارگران ایستادگی کردند.

سه‌م ۶ درصدی جمعیت یهودی در فلسطین در سال ۱۹۱۴، به ۳۰ درصد در سال ۱۹۳۹، افزایش یافت. این تغییر ترکیب جمعیتی که توسط استعمار بریتانیا هدایت می‌شد، مردم فلسطین را با تهدیدی وجودی علیه سرزمین خود مواجه کرد. از این رو، روستاییان و ساکنان حاشیه روستاها بلافاصله با احساس این خطر برای مقاومت علیه آن بسیج شدند. زنان روستایی فلسطین تا آن زمان، در فقری فلج‌کننده، ضمن مراقبت از فرزندان و اداره خانه، با مردان در کار کشاورزی سهم بودند. اما همین زنان هنگام تشدید خشونت استعمارگران برای تصاحب زمین‌های خود،

با شتم طبیعی به واسطه وابستگی حیاتی شان به کار کشاورزی و محصولات خود، برای حفاظت از خانواده، زمین و روستاهایشان در برابر دشمن به پا خاستند. آنها در مسیرهای روزانه برای تهیه آب، سلاح و آذوقه به مردان در پناهگاه‌ها می‌رساندند؛ اخبار و اطلاعات مربوط به دشمن را در میان رزمندگان و ساکنین نقاط دیگر منتشر می‌کردند و برای حفظ و ایجاد رابطه بین گروه‌های رزمنده تلاش می‌کردند. تعدادی از آنها به دلیل قاچاق اسلحه و مواد منفجره و پنهان کردن آنها، به دست مأموران انگلیسی دستگیر و زندانی می‌شدند. بسیاری از رزمندگان مقاومت تحت پیگرد مأموران بریتانیایی در شهرها، مدت‌های طولانی با کمک و مراقبت زنان روستایی، در خانه‌های آنها مخفیانه زندگی می‌کردند.

یک نمونه شورانگیز از روحیه مقاومت و هشیاری زنان روستایی به زمانی بازمی‌گردد که مأموران انگلیسی برای خلع سلاح روستاییان، به آنها دستور دادند تا سلاح‌هایشان را تسلیم کنند. اما، در موارد بسیاری زنان روستایی مانع از تسلیم سلاح‌ها می‌شدند. در روستایی در حيفا زنان با گفتن اینکه «ما این سلاح‌ها را خاک می‌کنیم تا بیوسند اما تسلیم دشمن نمی‌کنیم»، از مردان خواستند تا سلاح‌هایشان را به آنها بدهند.^{۱۲}

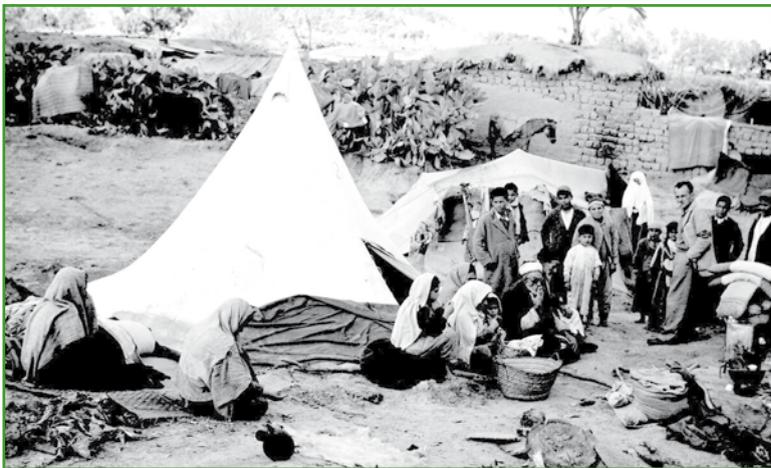
مقاومت زنان در شهرها

به نوشته **الین فلاشمن** در کتاب **ملت و زنان «جدید» آن: جنبش زنان فلسطین ۱۹۲۰-۱۹۴۸**، جنبش زنان در اوایل دهه ۱۹۰۰، با عرضه خدمات خیریه در چارچوب یک سیستم رفاهی ابتدایی در آغاز، به تدریج با تبلور امید فلسطینی‌ها برای یک ملت مستقل در دهه ۱۹۱۰، و سپس با تشدید تهاجم صهیونیستی، وجهه سیاسی بیشتری کسب کرد. در این ایام، زنان فلسطینی از طبقات بالا و متوسط که دسترسی بیشتری به آموزش داشتند، با تشویق و حمایت مردان هم‌طبقه خود، به تشکیل سازمان‌های خیریه و مددکاری اجتماعی، مدارس دخترانه، یتیم‌خانه‌ها، مراکز مراقبت از بیماران و ناتوانان، باشگاه‌های ادبی و ورزشی و نیز اتحادیه کارگری زنان دست زدند. تشکیل کنفرانس ۳۰۰ نفره زنان در اورشلیم در ۱۹۲۹، که **انجمن زنان عرب** بر پایه آن تشکیل شد، رویداد مهمی در شکل‌گیری و سازمان‌یابی جنبش زنان فلسطین محسوب می‌شود. این کنفرانس، با انتخاب کمیته‌ای برای نمایندگی خود بارها از کمیسر عالی انگلیس در فلسطین، خواستار لغو اعلامیه بالفور و پایان دادن به مهاجرت صهیونیست‌ها شد. با تشکیل این کنفرانس، سازماندهی تظاهرات وسیع و اعتراضات عمومی علیه حاکمیت بریتانیا، وجوه تازه و مهمی را به فعالیت‌های پیشین زنان افزود. **طرب عبدالهادی**، از بنیان‌گذاران انجمن زنان عرب، در یک سخنرانی در آوریل ۱۹۳۳، خطاب به ژنرال آلن بی انگلیسی گفت: «خانم‌های عرب از لرد آلن بی می‌خواهند تا این را به خاطر

بسپارد و به دولت خود بگوید: مادران، دختران، و خواهران قربانیان عرب در اینجا جمع شده‌اند تا جهان را به شهادت خیانت انگلیسی‌ها فرا بخوانند. ما می‌خواهیم تا همه اعراب به خاطر بسپارند که عامل رنج و فلاکت ما، انگلیسی‌ها هستند و آنها باید از این، درس عبرت بگیرند.»^{۱۳}

دوران استعمار بریتانیا قرین شورش‌ها و اعتصاب‌های متعددی است که در رهبری آنها، زنان سهم درخوری دارند. تعدادی از زنان در قاجاق اسلحه و مهمات برای نیروهای چریکی فلسطین دست داشتند. اندکی پیش از مبارزات مسلحانه در ۱۹۴۸، زنان در سازمانی به نام **زهرات العقوان** (گل داودی سمبل آغازی نو)، ضمن ارائه خدمات ارزشمند پزشکی، تهیه غذا، آب و مهمات برای شورشیان، با دست‌ان خود زمین را برای ساختن سنگرها حفر می‌کردند. بسیاری از آنها قهرمانانه در جنگ مسلحانه شرکت جستند. **حلوا زیدان** که شاهد کشته شدن همسر و پسرش در نبرد با نیروهای صهیونیست بود، خود نیز در ادامه این نبرد کشته شد.^{۱۴}

در پی جنگ ۱۹۴۸ و اخراج بیش از یک میلیون فلسطینی از خانه‌های خود و کشته شدن تعداد زیادی از مردان، زنان فلسطینی اغلب برای اولین بار، برای تأمین معاش خانواده وارد بازار کار شدند. چند سال بعد، زنان برای غلبه بر مشکلات پناهندگان جدید فلسطینی و کمک به آنها، سازمان‌ها و نهادهایی چون پرورشگاه‌ها، خانه‌های رفاه برای کودکان و جوانان، انجمن‌های زنانه برای امور گوناگون مانند حمایت از مجروحان، انجمن اشتغال آوارگان فلسطینی در دمشق، و اتحادیه زنان عرب در لبنان را تشکیل دادند. در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۶۷، فعالیت‌های گروهی زنان فلسطین، از جمله زنانی که اعضای خانواده‌شان در زندان‌های اسرائیل بودند، شامل سازماندهی تظاهرات، تحصن‌ها و اعتصابات در شهرها و مناطق مختلف فلسطین اشغالی می‌شد. این تحرکات



آوارگان فلسطینی ۱۹۴۸-۱۹۴۹

همواره با یورش مأموران اسرائیلی به کشته و مجروح شدن و دستگیری عده‌ای از آنها منجر می‌شد. شکست کشورهای عربی در جنگ‌های شش روزه با اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷، موجب روی آوردن جنبش مقاومت فلسطین به فعالیت‌های چریکی مسلحانه شد. در کم‌تر از یک سال تعداد قابل توجهی از زنان فلسطینی به صفوف چریک‌ها پیوستند. در ژانویه ۱۹۶۸، پنج زن در نابلس به دلیل مقاومت و پناه دادن به اعضای فتح دستگیر شدند و تظاهرات ۳۰۰ زن فلسطینی در اعتراض به رژه نظامی اسرائیل در بیت‌المقدس، با یورش سربازان اسرائیلی به زخمی و دستگیر شدن تعدادی از آنها انجامید.

در ژانویه ۱۹۶۹، تعداد زیادی از زنان با تحصن در مقابل زندان‌ها و بازداشتگاه‌های اسرائیل، خواستار آزادی شوهران، برادران و پسران زندانی خود شدند. این بار نیز یورش پلیس تعدادی زخمی و کشته از زنان بر جای گذاشت.

کشته شدن ۶۵ زن بین سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ تنها در منطقه غزه، نشان دهنده میزان مشارکت زنان در مقاومت علیه اشغال و اشغالگری است.

دختران نوجوان و دانش‌آموز نیز هرگز از میدان مقاومت دور نبوده‌اند. نیویورک تایمز در ۳ فوریه ۱۹۶۹ از تظاهراتی گزارش داد که طی آن مأموران اسرائیلی بین ۲ تا ۳ هزار دانش‌آموز را از مدارس مختلف دخترانه دستگیر کردند. بنا بر این گزارش، دختران با پرتاب سنگ و بستن خیابان‌ها، ترافیک را متوقف کردند. ما همه فدایی هستیم، یکی از شعارهای دانش‌آموزان تظاهرکننده بود. در همین سال‌ها، در یک بازه زمانی بیش از ۵۰۰ زندانی سیاسی ۱۴-۱۶ ساله تنها در زندان زنان نابلس بودند.^{۱۴}

اتل مانین، نویسنده انگلیسی، در مقاله‌ای پیرامون مقاومت زنان فلسطینی در برابر اشغالگری اسرائیل، در مارس ۱۹۶۹ نوشت:

«هرکس که هنوز معتقد است زن عرب عقب مانده و ترسو است، حتماً باید از گزارش‌های ماه‌های اول سال جاری بی‌خبر مانده باشد. اشغال باعث مقاومت می‌شود و زنان و دختران عرب به شکل فزاینده‌ای راهی برای اعتراض به سرکوب خشونت‌بار دشمن و امتناع از همکاری با آن خواهند یافت. و این، برخلاف تصور عمومی، قطعاً از روحیه قوی و اعتماد به نفس بالای «زن عرب» هم به لحاظ جسمی هم به لحاظ شجاعت اخلاقی آن سرچشمه می‌گیرد.»^{۱۴}

زنان فلسطین در انتفاضه

انفجار انتفاضه (قیام برای بازگشت) در ۸ دسامبر ۱۹۸۷، بسیج جنبه متحدی در سراسر جامعه مدنی فلسطین بود که شوک غیرمنتظره‌ای بر اسرائیل وارد کرد. این شوک با سرکوب فوری

و وحشیانه اسرائیل پاسخ داده شد. در نتیجه این سرکوب بیش از ۱۳۰۰ نفر کشته و ده‌ها هزار نفر مجروح و دستگیر شدند. دستگیری‌های گسترده، تبعید و کشتار دسته‌جمعی مردان فلسطینی به ویژه از میان رهبران انتفاضه، موجب بروز خلائی در رهبری این قیام شد. اما ورود قدرتمند، مصمم و مسئولانه زنان برای ادامه رهبری انتفاضه اول که تا سال ۱۹۹۲ ادامه یافت، به سرعت این خلاء را پر کرد. نقش بارز زنان در انتفاضه چنان چشمگیر بود که بنا بر آمارها، حدود ۳۰ درصد کشته‌شدگان و مجروحان و نیز حدود نیمی از اسرا در زندان‌های اسرائیل در این سال‌ها زنان بودند.^{۱۵}

نایلا آتیش از اعضای جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین در فیلم مستند نایلا و قیام به کارگردانی فیلمساز برزیلی جولیا باچا، درباره انتفاضه اول می‌گوید: در زندان بودم که قدرت باورنکردنی همبستگی زنانه را آموختم. یکی از هم‌بندی‌های من این همبستگی را به طناب حمایت در کوهنوردی تشبیه می‌کرد که می‌توانیم با کمک آن، انسانیت خود را حفظ کنیم. بعد از آزادی‌ام از زندان، من و زنان دیگر این «طناب» را برای تحکیم ستون فقرات انتفاضه گسترش دادیم. همه جناح‌های عمده فلسطینی با تشکیل کمیته‌های زنان، فعالیت‌های سیاسی خود را زیر پوشش آموزش‌های خانه‌داری انجام می‌دادند. تحت رهبری انتفاضه توسط همین کمیته‌ها، زنان بی‌شماری با همکاری رهبری متحد ملی به قیام مردمی پیوستند. زنان همراه با سازماندهی اعتصابات مدنی در سرتاسر سرزمین‌های اشغالی، برای حفظ و تحقق ایده یک کشور مستقل فلسطینی مبارزه می‌کردند. این کمیته‌ها تیم‌های پزشکی برای ارائه مراقبت‌های بهداشتی و نیز آموزش امور پزشکی به زنان، اولین تحریم گسترده محصولات اسرائیلی، و ایجاد تعاونی‌های کشاورزی را سازماندهی کردند.^{۱۶}

فرّه کوتینه، بنیان‌گذار مفتاح ۴۸ برای بازگشت ۷/۴ میلیون آواره فلسطینی، می‌نویسد: بایکوت اسرائیل و امتناع از پرداخت مالیات تحمیلی در دستورکار این دوره اعتصابات گسترده



صحنه‌ای از حضور زنان در انتفاضه

سیاسی قرار داشت. قوانین نظامی اشغالگران، کشت میوه و سبزیجات توسط فلسطینیان را حتی برای مصرف شخصی ممنوع کرد. به این دلیل مردم ما با اجبار به کالاها و محصولات اسرائیل وابسته بودند. در پاسخ به این ممنوعیت، تحریم کالاهای اسرائیلی توسط زنان فلسطین به اجرا درآمد. آنها دهه‌ها پیش از آغاز جنبش مردمی بی‌دی‌اس (بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم)، اولین بایکوت جمعی علیه اسرائیل را به راه انداختند و برخلاف قوانین محدودکننده اسرائیل، به زنان آموزش دادند تا مواد غذایی مورد نیازشان را در باغچه‌های حیاط خانه بکارند و تعاونی‌های کشاورزی را تشکیل دهند.

کوئینه اضافه می‌کند: زمانی که اسرائیل مدارس و دانشگاه‌های فلسطین را برای تضعیف بسیج سیاسی جوانان بست، زنان فلسطینی با سازماندهی کلاس‌های آموزشی به تدریس در زیرزمین‌ها و ساختمان‌های متروک پرداختند.^{۱۷}

نایلا آئیش تأکید می‌کند: در واقع برای رسیدگی به هر مشکلی که در سطح دولتی پیش می‌آمد، کمیته‌های محلی ایجاد می‌کردیم. انتفاضه فراتر از یک انقلاب سیاسی، یک انقلاب اجتماعی را میان زنان برانگیخت. نسلی از زنان، هم‌زمان با فاصله گرفتن از «الگوی سنتی» خود، چگونه مستقل بودن را نیز یاد می‌گرفتند. چهره جدید مقاومت فلسطین دیگر ساف (سازمان آزادیبخش فلسطین) تبعیدی در تونس نبود، بلکه جنبشی توده‌ای تحت رهبری زنان بود. آنها اطمینان داشتند که انتفاضه موفق خواهد شد و مخالفت مستمر توده‌ای با اشغالگری، اسرائیل را مجبور به عقب‌نشینی خواهد کرد.^{۱۸}

امضای توافق اسلو توسط ساف و تشکیل حکومت خودگردان، برای مدتی موجب تضعیف مبارزه متشکل زنان شد. در انتفاضه دوم که از ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ شروع شد، زنان فلسطینی با رساندن خود از پشت جبهه به خط مقدم مبارزه، به رویایی چهره به چهره با اشغالگران نیز خطر کردند. آنها در تیررس سربازان اسرائیلی با سنگ‌های آتشین تانک‌های دشمن را هدف قرار می‌دادند. در سال ۲۰۰۵، در غزه و کرانه باختری ۹۶ زن کشته شدند.

متحد کردن تلاش‌ها و همسو کردن فعالیت‌های گوناگون برای پرهیز از اختلاف‌های سیاسی میان سازمان‌های بزرگ و رجحان کیفیت بر کمیت هنگام ایجاد نهادها و تشکل‌های مختلف، بخشی از رویکرد زنان در این دوران بود.^{۱۹}

مقاومت زنان در زندان‌های اسرائیل

اکثریت قریب به اتفاق مردان و زنان، حتی کودکان فلسطینی که به اسارت در زندان‌های اسرائیل گرفتار می‌شوند، مورد بدترین شکنجه‌های جسمی، روحی و روانی قرار می‌گیرند. اما

شنیع‌ترین انواع شکنجه که برای شکستن روحی زندانی و وادار کردن او به همکاری به کار می‌رود، تجاوز جنسی است. این نوع شکنجه به ویژه در یک جامعه سنتی می‌تواند پیامدهایی بس طولانی‌تر و دشوارتر از دوران زندان داشته باشد.

مانیتور پیروم در ۱۷ دسامبر ۲۰۲۳ گزارش داد، بنا بر اظهارات شاهدان، زنان زندانی به تجاوز جنسی تهدید می‌شوند و مردان فلسطینی، از جمله کودکان ده‌ساله و افراد مسن بالای ۷۰ سال را با زور وادار می‌کنند تا لباس‌های خود را به جز لباس‌های زیر درآورند و به شکلی تحقیرآمیز در مقابل زنان بازداشت شده در استادیوم بایستند. ارتش اسرائیل عامدانه فیلم‌ها و عکس‌های تکان‌دهنده آنها را منتشر می‌کند تا تحقیر و توهین به زندانیان فلسطینی - اعم از غیرنظامیان زن و مرد - را به نمایش بگذارد. این تلاشی برای غیرانسانی نشان دادن فلسطینی‌ها و سلب حیثیت آنهاست.^{۱۸}

تجاوز جنسی به عنوان یک سلاح مهم جنگی با هدف مطیع ساختن زنان و ایجاد ترس در جامعه بزرگ‌تر به کار گرفته می‌شود. دکتر آزاده ثبوت، پژوهشگر عدالت انتقالی و مطالعات صلح، پیرامون تجاوز به زنان در زندان‌های اسرائیل و تغییر رویکرد جامعه فلسطین با این معضل، توضیحات قابل تأملی ارائه می‌دهد. در پروژه دو ساله نسل‌کشی در فلسطین بین سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۴۷، مقاومت ساکنان برای ماندن در خانه و روستای خود به کشته شدن مردان و تجاوز به زنان آنها می‌انجامید. در چنین جو وحشتی مردان فلسطین ترجیح می‌دادند خانه و روستای خود را ترک کنند تا شاهد تجاوز به زنان خود نباشند. در آن سال‌ها به روایت یک زن مبارز فلسطینی، دفاع از زنان و دختران در مقابل متجاوزین، به کابوسی برای مردان تبدیل شده بود. مردها، حتی رهبران مبارزات، به طرز بیمارگونه‌ای نگران دفاع از حیثیت زنان در مقابل اسرائیلی‌ها بودند؛ اما پس از مدتی دریافتند، ادامه این واکنش به آنچه دشمن برای وادار کردن مردم فلسطین به تسلیم و دست‌شستن آنها از آرمان و حقوق‌شان انجام می‌دهد، افتادن در همان دامی است که هدف نهایی دشمن است.

تجاوز به زنان فلسطینی از جمله در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های اسرائیل، گذشته از آزار، اذیت، تحقیر و توهین به آنها، روشی برای وادار کردن زنان یا مردان خانواده‌شان برای همکاری با دستگاه‌های امنیتی نظامی اسرائیل طی تمامی این سال‌ها تا به امروز بوده است. بنابراین تجاوز نظامیان یا زندانبانان اسرائیلی به زن فلسطینی، نشان‌دهنده مقاومت و ایمان آن زن به آرمان خود و هم‌وطنانش است. قبول و درک فزاینده این ارزیابی میان مردان فلسطینی که تجاوز نه به معنای از دست رفتن آبرو و حیثیت بلکه نشانه‌ای از مقاومت زنان در مقابل دشمن است، موجب شد تا ضمن همدلی با زنان قربانی و حمایت از آنها، در خانه‌های خود بمانند و به مقاومت برای حفظ سرزمین‌شان در برابر دشمن ادامه دهند. اگر تا پیش از دهه شصت میلادی زنی که مورد تجاوز قرار می‌گرفت، نشانه‌ای از شکست و لکه‌دار شدن حیثیت خانواده فلسطینی بود، در تعریف جدید نماد

صمود یعنی همان مقاومت و پایداری بود. زنان مورد تجاوز قرار گرفته نماد زنانی بودند که در برابر حمله دشمن مقاومت کرده‌اند. در ستایش این مقاومت زنان است که ادوار سعید در کتاب فراتر از واپسین آسمان می‌گوید: تا زمانی که گفته‌های زنان را آگاهانه و عمیق درک نکنیم، تجربه غصب خاک فلسطین توسط صهیونیست‌ها را به تمام و کمال درک نخواهیم کرد.^{۱۲}

سخن پایانی: حماسه‌ای که همچنان جاری است

داستان رنج و رزم و مقاومت زنان فلسطین، به شدت با تلاش‌های مذبوحانه هدفمند و نژادپرستانه غرب در تضاد است. تلاش‌هایی که با تکیه بر هذیان‌های فمینیستی، نقش‌آفرینی حماسی زنان در جنبش شکست‌ناپذیر مقاومت فلسطین را از افکار عمومی جهان پنهان می‌سازند. داستان زنان فلسطین، داستان مقاومت شورانگیزی است که با استواری و تسلیم‌ناپذیری، امید بازگشت به سرزمین فلسطین را نسل اندر نسل زنده نگاه داشته است.

داستان زنان اهل بقعه الغریبیه در سال ۱۹۳۶، که با یورش به زندان استعمارگران بریتانیایی، موفق به آزاد کردن همه اسیران و پایان دادن به ممنوعیت تردد اجباری در روستاها شدند؛

داستان زنانی که در حبس خانگی تحت کنترل نیروهای اسرائیلی، نان می‌پختند؛ خبرنامه‌ها برای سازماندهی تظاهرات و اعتراضات بعدی را داخل نان‌ها جاسازی می‌کردند و این «نان»‌ها، با کمک مادرانی که نوزادان خود را به پشت بسته بودند، در روستاها، شهرها و اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی پنهان از چشم دشمنان توزیع می‌شدند؛^{۱۳}

داستان زنانی چون مادر ابراهیم نابلسی، از اعضای گردان‌های شهدای الاقصی (شاخه نظامی جنبش فتح)، که یک سال پیش در مراسم تشییع پیکر پسرش هل می‌کشید و با آوازی بی‌تزلزل



ابراهیم نابلسی و مادرش که بعد از کشته شدن پسرش سلاح به دست گرفت

می‌گفت: «ابراهیم نمرده است، امروز اینجا صد ابراهیم داریم. همه شما فرزند من و ابراهیم من هستید...»^{۱۹}

دکتر آزاده ثبوت تصریح می‌کند: این جزئی از فرهنگ مقاومت مردم فلسطین است. هباز قوت زن هنرمند نقاش فلسطینی که در بمباران‌های اخیر اسرائیل همراه دو فرزندش کشته شد، درباره این فرهنگ نوشته بود: ما همیشه گریانیم، زیرا می‌دانیم که آن لحظه فرا خواهد رسید، لحظه‌ای که باید با خیانت به غم خود به جای سوگواری شادی کنیم. این قاتلان عزیزان ما هستند که چنین انتخاب دشواری را بر ما تحمیل می‌کنند. ما با صدای بلند شادی می‌کنیم تا حتی یک لحظه به دشمنان اجازه این توهم را ندهیم که ما را شکست داده‌اند. اگر زنده باشیم، در روز آزادی گریه‌ها خواهیم کرد و برای کسانی که در تشییع پیکرشان مجبور به شادی شدیم، با شکوه و افتخار سوگواری خواهیم نمود.^{۲۰}

همه آنچه در این سطور آمده است، تنها تصویر بسیار کوچکی از مبارزات زنان فلسطین است که با آگاهی و شناخت عمیق از دشمن، شجاعت و فداکاری، عزم و اراده خلل‌ناپذیر، تسلیم‌ناپذیری و ایمان، حماسه‌ای با شکوه را در تاریخ مبارزات رهایی‌بخش ضد استعماری و ضد امپریالیستی خلق‌های سراسر جهان رقم زده‌اند. حماسه‌ای که تا امروز در ویرانه‌های غرقه در خون غزه و کرانه باختری با سلحشوری و مقاومت سرسختانه مردان و زنان و کودکان فلسطینی در برابر اوج بربریت و توحش امپریالیستی و صهیونیستی همچنان جاری است و به گفته بسیاری از ناظران، واژه‌ها در ادبیات کنونی جهان قادر به وصف آن نیستند. حماسه‌ای که پیروزهای بی‌شمار درس‌آموزی برای تمام زنان و مردان آزادی‌خواه و عدالت‌جو در گوشه گوشه جهان دارد. و بی‌تردید درس‌آموزترین پیروز آن، اتحاد عمل همه نیروهایی است که به آرمانی مشترک برای ایجاد جهانی در صلح و عدالت باور دارند.

درود بر خلق شکست‌ناپذیر فلسطین! درود بر زنان قهرمان نقش‌آفرین فلسطین!

توضیحات و برخی از منابع

۱. گرنیکا، تابلوی مشهور پابلو پیکاسو تحت تأثیر بمباران دهکده گرنیکا توسط بمب‌افکن‌های آلمان نازی در ۲۶ آوریل ۱۹۳۷، در جنگ داخلی اسپانیا.

۲. خبرگزاری مهر به نقل از المیادین: گزارش ناظر حقوق بشر اروپا-مدیترانه، ۱۶ بهمن ۱۴۰۲.

3&4. <https://amarfact.com/analysis/statistics-palestine-israel/>

۵. تابناک، ۱۵ بهمن ۱۴۰۲.

۶. قحطی کامل، خبرگزاری آنا تولی، ۴ فوریه ۲۰۲۴.

<https://www.aa.com.tr/en/middle-east/gazans-have-very-limited-access-to-clean-water-amid-israeli-onslaught-un-agency3127604/>

۷. رزان نجار، پرستار قهرمان فلسطینی در راهپیمایی بازگشت فلسطینیان در آوریل ۲۰۱۸، هنگام کمک به هموطنان مجروح‌ش مورد هدف تک‌تیراندازان اسرائیلی قرار گرفت و کشته شد. پدر او کمی پیش از این گفته بود: «من به دخترم افتخار می‌کنم، او از فرزندان کشور ما مراقبت می‌کند.»

از مبارزه و مقاومت زنان فلسطین به مناسبت ۸ مارس

۸. عَهْد تمیمی، در دسامبر ۲۰۱۷، دختر ۱۶ ساله‌ای بود که به یک سرباز اسرائیلی به دلیل آزار و اذیت برادرش سلیلی زد. او دستگیر و زندانی شد. عهد که بعداً نیز بارها زندانی شده است، یکی از چهره‌های شناخته شده زنان فلسطین در جهان است. پدر عهد، نیز که خود بارها در زندان‌های اسرائیل بوده، در سال ۲۰۱۹ به زُپچسکی نویسنده کتاب «سرزمینی با مردم» با اشاره به دخترش گفت: «تنها روی او تمرکز نکن. همه زن‌های ما این‌طور هستند! زنان قهرمان هستند. آنها می‌ایستند و می‌جنگند.»

<https://monthlyreview.org/press/colonial-dreams-racist-nightmares-liberated-futures-excerpted-introduction-to-a-land-with-a-people/>

۹. برای نمونه، در ۴ اکتبر ۲۰۰۳ رخ داد، حنادی تیسیر جرادات که در اوایل تابستان شاهد کشته شدن برادر و پسر عمیش در ورودی خانه‌شان در جنین بود، با منفجر کردن خود در رستورانی در حیفا در اسرائیل دست کم ۱۹ نفر را کشت.

10&11. *Encounters with Palestinian Women under Occupation*. Rosemary Sayigh, *Journal of Palestine Studies*, Summer 1981

۱۲. دکتر آزاده ثبوت در سومین نشست مجازی رادیو مردم نگار: خوانشی فمینیستی از صد سال مبارزه ضد استعماری در فلسطین

https://youtu.be/gK0_bKdi1uA?si=ievrMEOxDBCwiA_g

13. *Palestinian Women Fighting Two Battles*, Susan Muaddi Darraj, *Monthly Review*, May 2004

14. *The Struggle of Palestinian Women*, Palestine National Assembly Research Center, Palestine Liberation Organization, Beirut - September 1975.

https://www.freedomarchives.org/Documents/Finder/DOC12_scans/12.struggle.palestinian.women.1975

۱۵. نقش و جایگاه زنان در نهضت فلسطین. فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، سال چهارم، شماره سیزدهم، پاییز ۱۳۹۱.

16. *Naila and the Uprising: Women of the First Intifada*. Khelil Bouarrouj, palestine-studies.org, January 21 2018

17. *The New Arab*, 08 Mar, 2023, <https://www.newarab.com/opinion/iwd-remembering-palestinian-womens-resistance>

۱۸. زنان در زندان‌های اسرائیل. مجله هفته، ۱۶ دی ۱۴۰۲.

19. <https://www.iribnews.ir/fa/news/3536884/شد-پیروز-پسرم-نابلسی-مادر-شهید-ابراهیم-النابلسی>



عهد تمیمی همراه پدر و مادر

پدر عهد: دخترم نماینده نسل فلسطینی است که دشمن را می‌شناسد و از آن نمی‌ترسد

در میدان نبرد همه فلسطینی‌ها باهم متحدند

گذری بر زندگی و مبارزه لیلا خالد

طلیحه حسنی



درآمد:

بیش از یک سده از حاکمیت استعماری بریتانیایی و سپس اشغالگری امپریالیستی صهیونیستی اسرائیل بر سرزمین فلسطین از ابتدا با مقاومت تحسین برانگیز مردم فلسطین همراه بوده است. در این مقاومت زنان فلسطین همواره نقش سیاسی اجتماعی ارزنده‌ای ایفا کرده‌اند و لیلا خالد در شش دهه اخیر، شاید شناخته‌شده‌ترین چهره آنها باشد. لیلا امروز، هم نماد تعهد و فداکاری برای بسیاری از زنان جوان فلسطینی، و هم نمادی از تأثیرگذارترین زنان مبارز چپ پس از جنگ جهانی دوم در مبارزات رهایی‌بخش ضد امپریالیستی در سطح جهانی است. او الهام‌بخش همه زنانی است که برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی تلاش می‌کنند. شهرت اولیه لیلا خالد، عضو شورای مرکزی جبهه خلق برای آزادی فلسطین (PFLP)، از این پس جبهه)، به دو هواپیماربابی متهورانه در سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ باز می‌گردد. او هم‌اکنون در آستانه هشتاد سالگی، استوار و خستگی‌ناپذیر در رهبری انقلاب فلسطین حضوری فعال دارد.

۸ مارس، روز همبستگی جهانی زنان، و هم‌زمانی آن با نسل‌کشی بربرمنشانه امپریالیستی

صهیونیستی مردم فلسطین، زمان مناسبی است برای گذری کوتاه بر زندگی لیلا خالد و آشنایی با نظرات او پیرامون نبرد سختی که به گمان وی، تنها کلید پیروزی آن وحدت تمامی مردم فلسطین از همه جناح‌هاست. وی در ۱۴ اکتبر ۲۰۲۳ (۲۲ مهر ۱۴۰۲)، یک هفته پس از آغاز توفان الاقصی و آغاز بمباران وحشیانه غزه توسط اسرائیل، در سومین کنفرانس بین‌المللی معضلات بشریت در آفریقای جنوبی خطاب به خبرنگاران گفت: «ابتدا باید بگویم: مردم ما از هم متفرق نیستند... ما همیشه خواهان وحدت ملی بوده‌ایم. زیرا اتحاد نیز برای مردم تحت اشغال نوعی سلاح است.»

تأکید لیلا خالد، به عنوان چهره بین‌المللی جبهه خلق برای آزادی فلسطین، بر ضرورت اتحاد میان گروه‌های گوناگون فلسطینی، به ویژه میان حماس و فتح یک اشاره ضروری و اصولی است و مؤید مواضع «دانش و امید» و همفکران بین‌المللی ما در سراسر جهان پیرامون مسئله فلسطین است.

نوشته زیر، به شکل روایت گونه‌ای از زبان خود او، بر پایه چندین گفتار ویدیویی و نوشتاری لیلا خالد به زبان انگلیسی و نیز گفتگوها با و نوشته‌هایی درباره او در مطبوعات فارسی زبان طی بیش از دو دهه اخیر، تهیه و تنظیم شده است.

کودکی و آغاز نکبت

۹ آوریل ۱۹۴۸، چهار ماه بعد از صدور قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل مبنی بر تشکیل دولت اسرائیل در خاک فلسطین، آدمکشان صهیونیست ایتسل (ایرگون) و لیچی با حمله به روستای دیر یاسین و کشتار فجیع حدود ۲۵۰ فلسطینی عرب - اکثریت زنان و کودکان - این منطقه را تصاحب کردند. لیلا خالد در این روز چهار ساله شد.

بعد از انتشار خبر کشتار دیر یاسین، مادر که وحشت زده بود، گفت به لبنان می‌رویم. معمولاً تابستان‌ها به لبنان می‌رفتیم، اما حالا ماه آوریل بود! هشت بچه بودیم. موقع حرکت، مادر بچه‌ها را شمرده و مرا پیدا نکرد. ماشین آمده بود تا ما را به لبنان ببرد. او مرا صدا می‌زد و من جواب نمی‌دادم. آخر، مرا کنار سبدها پیدا کرد. در جواب اعتراض او که چرا جواب نمی‌دادم، گفتم: می‌ترسم یهودی‌ها خرماهای ما را بردارند. این‌ها را پدر برای ما آورده نه برای آنها، نمی‌خواهم اینجا بمانم. من اشتباه نکردم که گفتم یهودی‌ها، چون ما همسایه‌های یهودی داشتیم و دوست من تا ما را هم یهودی بود. منظورم از یهودی آنهایی بودند که از خارج می‌آمدند، نه همسایه‌هایمان که همه در کنار هم زندگی می‌کردیم. در حالی که من و مادر مشغول کلنجار بودیم، گلوله‌ای در باغچه حیاط ما منفجر شد. چند لحظه بعد، مادر تا ما را به مادرم گفت، دعواش نکن. این بچه جان شما را نجات

داد. اگر در باغچه بودید، همه تکه تکه شده بودید. موقع رفتن از مادر پرسیدم تا ما را و مادرش هم با ما می‌آیند، گفت: نه!

در راه لبنان مادر گریه می‌کرد. ما هم گریه می‌کردیم. چون او همان چیزی را می‌دید که ما می‌دیدیم. ما در ماشین بودیم، اما تعداد زیادی پیر و جوان، کوچک و بزرگ، و زن و مرد برای یافتن سرپناهی، پای پیاده، خانه و شهر خود را با وضع رقت باری ترک می‌کردند....

مادر ما را به خانه عمویش در جنوب لبنان برد. در خانه عمو درخت پرتقال بود. تا آدمم پرتقال بچینم، مادر فریاد زد: اجازه نداری به آنها دست بزنی. این‌ها مال ما نیست. پرتقال‌های ما در حیفا است.

در این روزها، پدر نبود و مادر نمی‌دانست او و هم‌زمانش کجا هستند. بعدها فهمیدیم که آنها در اردوگاهی در مصر زندانی بودند.

برای یک کودک در هر جای دنیا، بیرون رانده شدن از سرزمین مادری، یک مصیبت و به خودی خود یک فاجعه و یک نکبت است. و این نکبت برای فلسطینی‌ها از ۷۵ سال پیش تا امروز همواره جاری بوده است.

مردم فلسطین، به‌ویژه آوارگان، در شرایط بسیار دشوار و مملو از محرومیت قرار گرفته بودند. مادر این محرومیت‌ها، محرومیت از سرزمین مادری بود. خانواده پرتعداد ما هم در این ایام نکبت، تافته جدا بافته‌ای نبود. بیشتر آوارگان در چادرهایی زندگی می‌کردند که هیچ چیز نداشتند.

مدرسه من و ۱۱۹ کودک دیگر یک چادر بود. به دلیل تنگدستی، باید وسایل درسی مان را به طور مشترک استفاده می‌کردیم: هر کدام نصف مداد، نصف پاک‌کن، ... و یک کتاب برای دو نفر. با بقیه فرق داشتیم و فهمیدن آن برای من کودک سخت بود. وقتی از مادر می‌پرسیدم چرا؟ می‌گفت برای اینکه در حیفا نیستیم؛ در خانه خودمان نیستیم. مادر در حالی که به چادرهای پناهندگان، کنار دریا در نزدیکی ما نگاه می‌کرد، می‌گفت: ببین مردم در آن چادرها زندگی می‌کنند، اما خدا را شکر تو زیر سقف زندگی می‌کنی. دیگر از این سؤال‌ها نکن!

این زندگی آوارگان در نتیجه محروم شدن از وطن است، چه ۷۵ سال پیش و چه امروز. وطن هویت هر کسی است و بدون آن عددی بیش نیست.

تفنگداران دریایی ایالات متحده و ارتش لبنان برای سرکوب شورشی علیه رئیس‌جمهور لبنان، که اعضای خانواده من هم در آن شرکت داشتند، وارد شهر شده بودند. وظیفه من بردن غذا برای اعضای خانواده در زندان بود. سربازان به یک دختر ۱۴ ساله غذا در دست، اجازه عبور می‌دادند.

مادر مانند دیگر مادران فلسطینی همیشه می‌گفت: «ما روزی به فلسطین بازمی‌گردیم». این جمله به معنای حق بازگشت غیرقابل مذاکره، چون باوری مقدس، مَلَکَه ذهن ما کودکان فلسطینی

می‌شد. یک شاعر فلسطینی می‌گوید: «هر کودکی در سرزمینی زاده می‌شود، ولی در فلسطین، سرزمین در درون کودکان زاده می‌شود.»

با این حال مادر، نگران از بدنام شدن دخترانش به دلیل همراهی با مردان، با حضور ما در «جنبش ملی عرب» مخالف بود. نگاه مادر، نگاهی سنتی به ادامه تحصیل دختران در مراحل بالاتر بود و می‌گفت: «این مدارک را برای چه می‌خواهی، برای آویختن در آشپزخانه؟» پس از آنکه با نمرات عالی برای ادامه تحصیل در رشته کشاورزی پذیرفته شدم، در پاسخ به «صدای آمریکا» درباره دلیل انتخاب این رشته گفتم: «ما به فلسطین باز خواهیم گشت. اسرائیلی‌ها مانع ما خواهند شد. جنگی در خواهد گرفت و اسرائیلی‌ها درخت‌ها را خواهند سوزاند. می‌خواهم پس از پیروزی، سرزمینم را به درختزاری برای همگان تبدیل کنم.» برنامه زنده بود و خبرنگار صدای آمریکا نتوانست کاری برای سانسور آن انجام دهد.

برای رفتن به دانشگاه و تحقق رویاهایم برای آبادانی وطنم باید با مادر، اداره مبارزه با قحطی سازمان ملل متحد، دانشگاه بیروت و نیز مردسالارانی که مخالف پذیرفتن زنان در رشته علوم بودند، مبارزه کنم، و کردم. اما پس از یک سال، به دلیل مشکلات مالی خانواده ناچار به ترک تحصیل و برای یافتن کار عازم کویت شدم. زار می‌زدم و گریه می‌کردم. بسیار عصبانی بودم. به مادر گفتم که جز برای مرگ یا فعالیت سیاسی باز نخواهم گشت. چندی بعد در نامه‌ای به مادر نوشتم: «می‌خواهم یک تصمیم‌گیرنده باشم و دیگر از کسی اطاعت نکنم. می‌خواهم یک رزمنده راه آزادی بشوم.»

عضویت در جبهه خلق برای آزادی فلسطین

برادرم عضو جنبش ملی عرب بود که توسط جورج حبش، احمد الخطیب، هانی ال‌هندی و... برای مقابله با نکتب تأسیس شده بود. اعضای این جنبش وظیفه داشتند ضمن آموزش اعضای خانواده خود، آنها را سازماندهی کنند. انتقال این آموزش در خانه به ترتیب از بزرگ‌تر به کوچک‌تر انجام می‌گرفت. نوبت من هم که رسید، باید به خواهر و برادر کوچک‌تر خود درس‌های مبارزه و مقاومت را یاد می‌دادم. ما همیشه سه روز در سال، ۱۵ ماه مه (۱۹۴۸)، روز نکتب، دوم نوامبر (۱۹۱۷)، صدور اعلامیه بالفور) و ۲۹ نوامبر (۱۹۴۷)، تصویب قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل برای تقسیم فلسطین)، با شعار بازگشت به سرزمین، تظاهرات می‌کردیم. این سه روز را همه فلسطینی‌ها می‌شناسند. ما همیشه امیدوار بوده‌ایم که به سرزمین خود بازمی‌گردیم.

پس از تأسیس جبهه خلق برای آزادی فلسطین در ۱۹۶۷، به این جبهه پیوستم. در اردوگاه نظامی که بودیم، همراه تمرینات رزمی و یادگیری استفاده از اسلحه، خود را برای مقاومت آماده

می‌کردیم. انگیزه سیاسی ما، تحقق آرمان بازگشت به سرزمین خود بود، چیزی که تنها به دست خود فلسطینی‌ها ممکن است. من مثل همه پناهندگان احساس می‌کردم هر جا که هستم، در اردوگاه‌ها یا هر کشور دیگری، تحت شرایط ناعادلانه‌ای زندگی می‌کنم: تو یک فلسطینی هستی؛ یک پناهنده؛ وطن نداری؛ پس قدر و عزت نداری. همه این‌ها برای فلسطینی‌ها توهین و تحقیرهایی به هم پیوسته‌اند. زندگی در چنین شرایطی قطعاً برای هر فلسطینی از جمله خود من نفرت‌انگیز است. تشکیل **جبهه**... پاسخی به این وضعیت بود.

ما در جنبش ملی عرب و بعد در **جبهه**... با تاریخ فلسطین و چرایی این وضعیت آشنا می‌شدیم. رفته رفته بزرگ‌تر شدن مان و کسب آگاهی بیشتر از دلایل آنچه بر سرمان خراب شده بود، وظیفه‌ای پیش روی ما قرار می‌داد: **مقاومت!**

اولین مأموریت

بعد از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ و شکست ارتش‌های عربی، من هم مانند دیگران فهمیدم که حل مسئله فلسطین تنها با دستان خود ما امکان‌پذیر است. ما نمی‌توانستیم برای بازگشت به سرزمین خود به رژیم‌های عربی تکیه کنیم، و باید به قدرت و مبارزه خودمان اتکا می‌کردیم؛ رویایی که ما را سرپا نگه می‌داشت و کمک می‌کرد تا منحصر به فرد باشیم.

زنان فلسطین همه جا از جمله در عملیات نظامی حضور داشتند و مورد حمله قرار می‌گرفتند. در سال ۱۹۶۸ زنان فلسطینی برای اولین بار به زندان افتادند. برای من مهم نبود که اولین زنی باشم که دست به هواپیما ربابی می‌زند. فقط می‌خواستم کاری برای رسیدن به هدف مان انجام دهم. ما به خوبی می‌دانستیم که قرار نیست با هواپیما ربابی فلسطین را آزاد کنیم، اما این راهی برای جلب توجه بین‌المللی به شرایطی بود که فلسطینی‌ها در آن قرار داشتند.

بدین ترتیب اولین مأموریت من ربودن یک هواپیما بود. هرگز درباره هواپیما ربابی چیزی نشنیده بودم. در فرهنگ لغت ما چنین واژه‌ای وجود نداشت؛ مبارزه، جنگ، زندان و زندانی بود اما این، اصطلاح بسیار جدیدی بود.

شعار دوران آموزشی ما این بود: مردان و زنان، با هم برای آزادی در نبردند. یعنی ما نه تنها



شادیه ابوغزاله

فلسطینی‌ها، بلکه همه زنان تحت ظلم و ستم از هر ملیتی را نمایندگی می‌کنیم. در تفکر و باورهای ما، آرمان فلسطین تنها متعلق به فلسطینی‌ها نیست، بلکه بخشی از جنبش‌های بخش بین‌المللی است. این ایده را در کاپین خلبان هواپیما، برای معرفی خود نشان دادم: شادیه ابوغزاله (نام اولین زن فلسطینی شهید بعد از سال ۶۷) از واحد چه‌گوارا.

هدف ما از این تاکتیک (هواپیما‌رایی) رساندن صدای مردم خود به جهانیان و آزادی زندانیان فلسطینی بود. تا آن زمان ما در اردوگاه‌ها زندگی می‌کردیم و آوارگان در لبنان کنار دریا می‌خوابیدند، اما افکار عمومی جهان از رنج زنان و مردان ما، به ویژه در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های اسرائیل خبر نداشت. می‌خواستیم جهانیان را با شنیدن صدای مردم فلسطین به پرسشگری و تفکر درباره وضعیت مردم فلسطین و چرایی آن وادار کنیم. لازم بود تا این مهم با روشی خارق‌العاده و بدون آسیب رساندن به کسی انجام شود.

واقعاً هم در دو مأموریت هواپیما‌رایی من به هیچ مسافر و فرد عادی آسیبی نرسید. اما در اقدام دوم (۱۹۷۰)، که عملیات ناموفقی بود، رفیق همراه من پاتریک آرگوئلو، کمونیست انقلابی آمریکایی-نیکاراگوئه‌ای کشته شد. چه چیزی پاتریک ۲۷ ساله و پدرسه فرزند را از آن سوی جهان وادار کرد تا در چنین مأموریت خطرناکی شرکت کند؟ او با این اقدام شجاعانه به یکی از نمادهای همبستگی بین‌المللی تبدیل شد. شعله‌ای از زندگی خاموش شد؛ شعله‌ای که جهان را برای آنی روشن کرد و مسیری را در راه بازگشت به فلسطین روشنی بخشید.

جبهه ... بعد از سه سال، هواپیما‌رایی را کاملاً کنار گذاشت و اشکال دیگر مبارزه، از جمله مبارزه مسلحانه، آگاهی‌بخشی و سازماندهی مردم و تلاش‌های سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی را برای ادامه مقاومت به کار بست.

تروریسم جهانی و مقاومت به عنوان تنها انتخاب ما

می‌دانید که امپریالیست‌ها و متحدان‌شان ما را تروریست می‌خوانند، اما «قهرمانان» واقعی تروریسم خودشان هستند. همان‌ها که در همه جای دنیا، در عراق، سوریه، لیبی، افغانستان و ... جنگ به راه انداخته‌اند، و حالا هم خود را برای حمله به چین آماده می‌کنند. نهایت تروریسم، اشغال یک سرزمین، بیرون راندن مردم از خانه‌ها، زمین‌ها و شهرهای خود با توسل به خشونت و کشتار و ویرانی است. در چنین شرایطی، مردم حق دارند با همه ابزارهای ممکن، از جمله مبارزه مسلحانه مقاومت کنند، حتی که از اصول منشور سازمان ملل متحد است، اما امپریالیست‌ها و همدستان‌شان بزرگ‌ترین ناقضان آن هستند. آنها حق مقاومت مردم برای بازیابی آزادی‌شان را نقض می‌کنند. تاریخ به ما آموخته است: وقتی مردم مقاومت کنند، می‌توانند کرامت و سرزمین خود را

حفظ نمایند. ما تاریخی از مقاومت داریم که در فلسطین نسل به نسل تداوم یافته است. در تهاجم صهیونیستی، دیگرانی را از بیرون به فلسطین آوردند و مسلح‌شان کردند؛ مردم ما را قتل عام کردند و از سرزمین خود بیرون راندند. و همه این ترور و جنایت با حمایت کامل امپریالیسم جهانی تا امروز ادامه داشته است. چرا؟ به یک دلیل ساده: می‌خواهند این زرادخانه و پایگاه اعمال زور و غارتگری‌شان را در این منطقه سوق‌الجیشی در دل کشورهای عربی برای همیشه حفظ کنند.

امپریالیست‌ها برای پنهان کردن اهداف خود، ادعا می‌کنند با تروریسم روبه‌رویند. در حالی که آنچه، به ویژه امروز در غزه و کرانه باختری می‌گذرد اوج تروریسم و تروریسم دولتی است که اسرائیل و حامیان امپریالیستی آن، همچنین دولت‌هایی که منافع مردم خود را به خشن‌ترین شکل قربانی منافع غارتگران امپریالیستی می‌کنند، آن را نمایندگی می‌کنند.

آمریکا دائماً در امور کشورهای مختلف مداخله می‌کند. تصور کنید آمریکا، آمریکای لاتین را حیات خلوت خود می‌داند. آنها به مردم این سرزمین‌ها ستم می‌کنند؛ به دولت‌های این کشورها، حتی هم‌پیمانان خود، توهین کرده و آنها را زیر فشار قرار می‌دهند تا ما را تروریست بنامند. معنی این، چیزی جز بی‌اعتنایی به مردم و حقوق مسلم‌شان برای زندگی در سرزمین‌های خود و بهره‌مندی از منابع ثروت خودشان نیست. آنها می‌خواهند آب، نفت و دیگر منابع طبیعی کشورها را با زور تصاحب کنند و برخلاف ادعای‌شان برای استقرار دموکراسی در این کشورها، اتفاقاً از گسترش دموکراسی واقعی در هر کشوری می‌ترسند و با خشونت و نفرت‌پراکنی، از شکل‌گیری دموکراتیک ساختارهای دولتی به نفع اکثریت ساکنان کشورها ممانعت می‌کنند.

من همواره بر یک قانون بنیادی تأکید داشته‌ام: جایی که سرکوب هست، مقاومت علیه آن



هم وجود دارد. مردم جهان هرگز تا ابد تحت اشغال و زیر هر نوعی از زور زندگی نخواهند کرد، و روزی برای رهایی مستقیماً وارد عمل خواهند شد. این وظیفه آنهاست و انتخابی از سرگیری و برای وقت‌گذرانی نیست. ما هم تنها یک انتخاب داریم: مقاومت در برابر هر ظلمی. بگذار آنها ما را تروریست بخوانند، اهمیتی ندارد. برای ما مهم، انجام وظیفه‌ای است که بر عهده داریم. البته ممکن است اشتباه هم بکنیم. اما هر بار تلاش‌های خود را بازبینی می‌کنیم و راه‌ها و شیوه‌های مقاومت خود را از دورانی به دوران بعد مورد نقد قرار می‌دهیم. اوایل فکر می‌کردیم، مبارزه فقط مبارزه مسلحانه است، اما بعد فهمیدیم که می‌توان و باید در سطح بین‌المللی نیز مبارزه کرد.

ما یک جزیره تنها نیستیم، بلکه بخشی از جهانیم، بخشی از انسان‌های کره زمین. بنابراین، ابزارهای دیگری نیز برای مقاومت وجود دارد. محور اصلی مبارزه ما، مبارزه با هژمونی امپریالیسم و اسرائیل است. ما یادگرفته‌ایم برای مقابله با چنین قدرت‌های بزرگ نظامی مجهز به پیشرفته‌ترین فناوری‌ها و سلاح اتمی، اشکال متنوع مقاومت را به کار ببندیم. ما آدم‌های کوچکی هستیم و سلاح‌های آنها را نداریم، اما هستیم و می‌توانیم با وسایلی که به دشمن آسیب می‌زند، مقاومت خود را تداوم ببخشیم. این وظیفه ماست و هیچ کس نمی‌تواند از ما انتقاد کند. برای مبارزه با این همه بی‌عدالتی تنها نمی‌توان به تظاهرات و وسایل مسالمت‌آمیز امیدوار بود. آزادی نیاز به فداکاری دارد. ما برای کشته شدن هم‌وطنان خود غمگینیم، اما برای فلسطینیان مرز بین مرگ و زندگی بسیار باریک است. ما خواهان عدالتیم و نمی‌توانیم تنها دعا کنیم و از خدا بخواهیم برای ما عدالت بفرستد. نه، این کار ماست و باید خودمان به انجام برسانیم.

کدام روند صلح و کدام حقوق بشر

آنچه آنها روند صلح می‌نامند، چیزی بیش از یک بازی سیاسی بین آمریکا، صهیونیسم و سازمان ملل متحد نیست. این روند شامل ما نمی‌شود. هرگز روند صلح واقعی برای حل مسئله فلسطین وجود نداشته است. این تحرکات برای برقراری صلح نیست. حرکتی که به مسئله مرکزی مردم فلسطین، سرزمین، بی‌اعتنا باشد، از جمله توافق اسلو، راه به جایی نخواهد برد. مسئله ما سرزمین است، تمامیت ارضی سرزمین ما و اداره آن به دست مردم فلسطین و بازگشت آوارگان. نیمی از فلسطینیان که در جهان آواره هستند، باید بتوانند به سرزمین خود بازگردند. این یک قانون بین‌المللی است.

حرف‌هایی که درباره حقوق بین‌الملل، که تحت تأثیر فضای بعد از جنگ دوم جهانی نوشته شدند، فاقد ارزش عملی هستند. حقوق بشر تنها ابزاری برای توجیه تجاوزگری‌ها و جنایات امپریالیست‌هاست. واقعیت این است: سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ اسرائیل را به عنوان یک کشور

به رسمیت شناخت، اما ما را به عنوان مردمی که حق تعیین سرنوشت داریم؛ یا اجازه بازگشت مان به سرزمین های خود را، که در سال ۱۹۴۸ با زور از سوی شبه نظامیان گروه های صهیونیستی غصب شدند، به رسمیت نشناخت. از آن زمان تا کنون هم قطعنامه های زیادی تصویب شده اند، اما هرگز به اجرا در نیامده اند.

مردم فلسطین از چندین دهه پیش از ۱۹۴۸ تا امروز در رنج و فلاکت به سر می برند و امپریالیسم آمریکا و تل آویو تمام حقوق انسانی ما را با خشونت زیر پا گذاشته اند. اما باز همین ها اینجا و آنجا مدعی نقض حقوق بشر می شوند. کدام حقوق بشر؟ امپریالیسم و ایادی شان صلاحیت ادعای ایجاد دموکراسی و تعیین و خوب و بد یا خیر و شر در هر جای دنیا را ندارند. عراق چه ربطی به امنیت ملی ایالات متحده دارد؟ مگر در مرزهای اوکلاهما یا نیویورک است؟ حمله آمریکا به عراق و اشغال آن نه برای اشاعه دموکراسی، بلکه برای نفت آن بود. آمریکا به سوریه نیز به همین خاطر حمله کرد و دلیل آن دور شدن این کشورها از آنچه پروژه آمریکا و پروژه صهیونیستی نامیده می شود، بود. ره آورد مدعیان دموکراسی در هر کشوری که پا گذاشته اند، چیزی جز ویرانی نبوده است. شبیه آنچه در فلسطین می گذرد.

وقتی از بی عدالتی حرف می زنیم، صحبت از ظلمی عمیق و گسترده است. ما با نژادپرستی و پاکسازی قومی آشکار و به شدت خشنی مواجهیم که توسط ایالات متحده با تمام قدرت نظامی و مالی حمایت می شود. توافق ابراهیم و کشورهای دیگری که برای امضای انواع معاهده ها برای به رسمیت شناختن اسرائیل به صف شدند، اصلاً به معنای عادی سازی روابط شان با اسرائیل نیست بلکه تنها علنی و رسمی کردن رابطه ای است که از مدت ها پیش به شکل پنهانی وجود داشته است. اما مردمان این کشورها جداً مخالف این روابط هستند و ما این مخالفت را، به ویژه بعد از ۷ اکتبر در تظاهرات میلیونی مردم کشورهای عربی در حمایت از فلسطین می بینیم. یعنی مردم این منطقه به خوبی می دانند که نهایت این معاهدات سپردن رهبری منطقه به اسرائیل است. از این رو تلاش می کنند به هر شکل ممکن با آنها مقابله کنند. و این حق آنهاست.

چپ در فلسطین

اولین حزب کمونیست در این منطقه در سال ۱۹۱۹ در فلسطین تشکیل شد، اما با استقبال مردم مواجه نشد. گسترش ایدئولوژی چپ در کشورهای عربی پس از جنگ جهانی دوم زمانی آغاز شد که قطب جدیدی حول اتحاد جماهیر شوروی در جهان به وجود آمد. اتحاد شوروی مقاصد غرب نسبت به این منطقه را آشکار کرد. کشورهای تازه تأسیس عربی در نتیجه تجزیه امپراتوری عثمانی توسط قدرت های امپریالیستی ضعیف بودند. ایده سوسیالیسم پس از تشکیل رژیم ناصر در مصر، در



لیلا خالد در کنفرانس بین‌المللی معضلات بشریت، در آفریقای جنوبی، ۱۴ اکتبر ۲۰۲۳

کشورهای دیگری مانند سوریه و عراق و سودان دنبال شد.

اما چرا سوسیالیسم؟ این سؤال مهمی است. ما جنبش ملی عرب بودیم و به وحدت اعراب و جهان عرب اعتقاد داشتیم و معتقد بودیم که کشورهای تازه تأسیس عربی در محل سکونت تاریخی اعراب، باید به دست اعراب اداره شود. در این زمان نفوذ اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای سوسیالیستی در این منطقه شروع به رشد کرده بود، اما رژیم‌های حاکم در این کشورها دست چپ‌ها نبود. مطالعه تاریخ نشان می‌دهد، دین هم که از اجزای تشکیل دهنده این جوامع است گاهی علیه کمونیست‌ها و چپ‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. اما هدف از تزریق این ضدیت به فلسطین در شرایط تهاجم صهیونیست‌ها علیه فلسطینی‌ها، ضربه زدن به مقاومت متحد نیروهای مختلف فلسطینی در برابر این تهاجم است. عزالدین قسام (که امروز نام نیروهای نظامی حماس از آن گرفته شده است)، روحانی مبارز علیه استعمار بریتانیا و انتقال یهودیان به فلسطین در سال ۱۹۳۶ ترور شد و بعد از آن عده زیادی با گرایش‌های اسلامی راه او را ادامه دادند.

کشورهای ما کشورهای اسلامی با فرهنگ اسلامی هستند. مسیحیت در فلسطین و اسلام در شبه جزیره عرب متولد شد. آغاز یهودیت هم در فلسطین بود. اما همه مردمی که در سرزمین فلسطین بودند، به شکلی مسالمت‌آمیز باهم زندگی می‌کردند و امروز هم با وجود باورهای مختلف دینی، آرمان و باور مشترک همه آنها، ملی‌گرایی برای بازپس‌گیری فلسطین است، مانند دیگر جنبش‌های ملی یا سوسیالیست از جمله حزب بعث در عراق و سوریه و احزاب کمونیست در کشورهای دیگر. آغاز تفرقه بین نیروهای چپ به زمانی باز می‌گردد که برخی از کمونیست‌ها اسرائیل را به رسمیت شناختند. اکنون که اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی از میان رفته‌اند، واقعاً چپ در همه جهان، نه تنها در کشورهای عربی، در غرب نیز - در اروپا و آمریکا - دچار تفرقه و انشقاق شده است. اما باید بدانیم که این، شکست برخی از کشورها بود نه شکست ایده‌ها و

آرمان‌ها. امروز پس از گذشت سال‌ها از دهه ۹۰ میلادی، تلاش‌های زیادی برای اتحاد مجدد چپ در هر کشوری جریان دارد. اکنون برخی از جنبش‌های فعال در سطح بین‌المللی، مانند جنبش‌های دانشجویی و کارگری، بار دیگر به دنبال آرمان سوسیالیسم برای برقراری عدالت و دموکراسی واقعی و تحقق آرمان‌های انسانی خود هستند. بنابراین بی‌دلیل نیست که امروز در همه جا شاهد تشدید حملات به اشکال مختلف به چپ هستیم. در فلسطین نیز تفرقه وجود دارد اما باید دوباره متحد شویم و برای متحد شدن با تمام توان تلاش کنیم. چرا که با وجود تفرقه، دست یافتن به پیروزی غیرممکن است. باید متحد شویم و راه‌مان را ادامه بدهیم.

راه حل دو دولت معنایی ندارد

راه حل دو دولت معنی ندارد. سرزمین ما اشغال شده است و اشغال‌گر باید برود. هدف انقلاب ما از همان ابتدا آزادی فلسطین بوده است. از ما می‌پرسند: بعد از آزادی می‌خواهید چه کار کنید؟ روشن است که طراح این سؤال غرب است، و الاً دیگران معنای آزادی را خوب می‌فهمند. در فلسطین آزاد کشور دموکراتیکی خواهیم ساخت تا همگی در آن زندگی کنیم؛ همه برگردیم و آینده این سرزمین را در دست گیریم. این یک هدف انسانی و دموکراتیک است. دی.ان.ای فلسطینی‌ها هدف‌شان را توضیح می‌دهد. این تنها راه حل استراتژیک و تاریخی ممکن است. راه حل دیگری وجود ندارد. کارنامه‌آنهايي که زیر سایه اسلواپناه گرفتند، تا به امروز روشن است: تشکیلات خودگردان فلسطین در نقش کارگزار و مباشر اشغال‌گران، در سرکوب فلسطینی‌هایی که علیه اشغال و ظلم به هر شکلی مقاومت می‌کنند، حتی شرکت در تظاهرات اعتراضی، به اسرائیل کمک می‌کند. توافق اسلوا مسئله اصلی اختلاف را حل نکرد و در سال ۱۹۹۹ تمام شد و همه می‌دانند که اسرائیل هرگز به هیچ امضا و توافقی پایبند نبوده است.

اشکال دیگر مقاومت

من مبارزه‌ام را بعد از سال ۱۹۶۷ شروع کردم. بعد از هواپیمارمایی که کاری متفاوت و غیرعادی بود، نیازهای زیادی برای بسیج و سازمان‌دهی مقاومت مردم به‌ویژه در میان زنان دیده می‌شد. به مدت ۲۰ سال در کمیته اجرایی اتحاد عمومی زنان فلسطین، که نقش رهبری زنان در فلسطین و خارج از فلسطین را بر عهده داشت، فعالیت کردم. ابتدا نمی‌خواستیم به این عرصه وارد شوم زیرا ترجیح من تنها مبارزه مسلحانه بود. دکتر جورج حبش به من گفت: توزن هستی و لازم است درباره رفقا و خواهرانت در زندان و همین‌طور دیگر زنان فلسطین صحبت کنی. وگرنه من باید به جای تو این کار را انجام بدهم، در حالی کار، کار توست.

حرف‌های دکتر حبش درست بود و عرصه‌های جدیدی از مبارزه را در برابر چشمانم گشود. کارهای زیادی بود که باید برای آگاهی‌بخشی زنان و بسیج و سازماندهی و کمک به آنها و نیز کودکان شهدا و مادران و پدران زندانی مانند ایجاد «خانه مقاومت برای کودکان» انجام می‌گرفت. بدین ترتیب فرصتی پیدا شد تا چگونگی کنار آمدن با اختلافات بین رهبری و افرادی با دیدگاه‌های متفاوت را یاد بگیریم و با شرکت در کنفرانس‌ها و سمینارهای زنان با دنیای بیرون از فلسطین آشنا شوم. هم‌زمان، تحت رهبری سیاسی **جبهه...**، برای ایجاد رابطه با احزاب دیگر در جهان فعالیت می‌کردم. افراد زیادی از اروپا، آسیا، و آمریکای لاتین، مثلاً از ونزوئلا و ژاپن برای شرکت در مبارزات مردم فلسطین پیش ما می‌آمدند؛ برای مثال، در نتیجه رابطه ما با ساندینیست‌ها بود که رفیق من از نیکاراگوئه آمده بود و در هواپیمای آل آل به دست اسرائیلی‌ها کشته شد. از این رو، بی‌دلیل نیست که می‌گوییم، ما بخشی از انقلاب‌های مردمی در سراسر جهان هستیم. این روابط چشمان ما را، نه تنها به عنوان یک امر تئوریک، بازتر و بازتر کرد، بلکه نشان داد که ما تنها مردمی نیستیم که تحت تأثیری عدالتی نانوشته‌ای قرار گرفته‌ایم. مردمانی مانند سرخ‌پوستان در ایالات متحده، کانادا و استرالیا دچار همان نکبتی شده‌اند که ما در فلسطین: اروپاییان مهاجر آنها را به شکل فجیعی قتل عام و به زور از زمین‌هایشان بیرون کردند. پس لازم است تا یکدیگر را بیشتر بشناسیم و با تبادل تجارب، جنبش‌های مقاومت خود را قوی‌تر سازیم.

چرایی عملیات انتحاری

من آدم خشنی نیستم ولی وقتی مردم را می‌کشند، زنان ما مورد هتک حرمت و تجاوز قرار می‌گیرند، خانه‌های ما تخریب می‌شوند، در حالی که اشغالگران در خواب خوش خود هستند، آیا انتظار دارید ما به سوی آنان گل پرتاب کنیم؟

عملیات انتحاری را کودکان بزرگ شده در اردوگاه‌ها انجام می‌دهند. زندگی در آنجا بسیار غم‌انگیز است. مردم آینده نامعلومی دارند؛ از نظر سازمان ملل متحد همین که آنها زنده‌اند پس وضعیت‌شان رضایتبخش است، حتی اگر زندگی سگی داشته باشند. آنها مرگ هزاران فلسطینی را زیان‌های جنگ می‌دانند، ولی نگاه‌شان به مرگ اسرائیلی‌ها متفاوت است؛ اعمال اسرائیل علیه ما را قانونی می‌خوانند، و تنها یک طرف جنگ را به عنوان یک دولت ذی‌حق می‌شناسند. ما در دست‌هایمان تنها سنگ داریم، نه تانک داریم و نه موشک‌های بمب‌افکن. این بمب‌گذاری‌ها، به این دلیل است که فلسطینیان سلاح دیگری برای جنگیدن ندارند. بنابراین بدن‌هایشان را به عنوان سلاح به کار می‌برند. با این وجود، ما مردم سرخورده‌ای نیستیم و زندگی را دوست داریم نه مرگ را.

اتحاد برای مردم تحت اشغال نوعی سلاح است

ما برای زنان فلسطینی، به ویژه زنان در کرانه باختری و غزه و نقش آنها در متحد کردن جناح‌های مختلف به ویژه حماس و فتح، و روند آشتی و وحدت میان جناح‌های مختلف فلسطینی اهمیت بسیار تعیین‌کننده‌ای قائلیم. جبهه خلق برای آزادی فلسطین برای موفقیت این روند نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده است. در این مقطع سیاسی، مهم‌ترین مسئله، اتحاد همه مردم برای مقابله با ترور اشغال‌گران است. مبارزه با اشغالگری، مستلزم اتحاد همه جناح‌های فلسطینی است. درک نقش توده‌های فلسطینی در دستیابی به این وحدت، از طریق اعمال فشار و ابزارهای دموکراتیک و مدنی بر جناح‌های فلسطینی متمرکز بر حماس و فتح بسیار مهم است. زنان فلسطینی تحت تأثیر این شکاف‌ها، که بسیاری از خانواده‌ها را از هم جدا می‌سازد، در شرایط نامطلوبی قرار می‌گیرند. از این رو، من اصرار دارم که زنان فلسطین اهمیت وحدت در مبارزات ملی ما و نقش خود را در دستیابی به این وحدت درک کنند.

من تأکید می‌کنم که مردم ما از هم متفرق نیستند و در میدان همه باهم می‌رزمیم. از زمان انقلاب و انتفاضه که در سال ۱۹۸۷ آغاز شد، همواره همین‌طور بوده است. در واقع، پس از امضای پنهانی توافق اسلو توسط رهبری فلسطین، ما باید متحد می‌شدیم. ما همیشه خواهان وحدت ملی بوده‌ایم، زیرا اتحاد نیز برای مردم تحت اشغال نوعی سلاح است. ما الان به همان بزرگی هستیم، هرچند هنوز به وحدت سیاسی دست نیافته‌ایم، اما هنگام مقاومت در برابر حملات اسرائیل به وحدت عمل در میدان رسیده‌ایم.

منابع:

- A Life in Struggle: An Interview by Rania Khalek, December 7, 2022:

https://www.youtube.com/watch?v=JSv0Vqk_ILg

- <https://www.youtube.com/watch?v=zv4MerzIvU>

- <https://peoplesdispatch.org/2023/10/30/leila-khaled-when-people-rise-the-occupants-begin-to-shiver/>

- <https://mronline.org/2010/03/08/palestinian-revolutionaries-on-international-womens-day/>

- لیلا خالد با خبرنگاران در ژوهانسبورگ، ۱۴ اکتبر ۲۰۲۳:

<https://www.youtube.com/watch?v=BBvzyKL-G4&t=10=s>

- «ماجرای دختر فلسطینی که هواپیمای اسرائیلی را دزدید»، خبرگزاری مهر، اول آبان ۱۴۰۲

- «ما هم صدایمان را برای عفرین بلند می‌کنیم»، میدان، ۲۶ بهمن ۱۳۹۶

- «لیلا خالد: هواپیماری با «چهره معصومانه»!، انصاف نیوز، ۹ آبان ۱۴۰۲

- «زندگی از آن ماست» اتوبیوگرافی یک چهره انقلابی فلسطین، تبیان، ۲۶ خرداد ۱۳۹۲

- ما مردمی سرخورده نیستیم، آفتاب نیوز، ۱۳ مهر ۱۳۸۴

دختر نقاش فلسطینی در یکی از مراکز اسکان آوارگان فلسطینی در دیر البلح در مرکز نوار غزه، داستان درد و رنج مردمش را بر ویرانه‌ها به تصویر می‌کشد





سخنرانی پروفیسور پلد الہانان به مناسبت ۸ مارس در پارلمان اتحادیه اروپا

استراسبورگ، ۸ مارس ۲۰۰۵

برگردان: دانش و امید

نوریت پلد الہانان (Nurit Peled-Elhanan متولد ۱۹۴۹ در اورشلیم)، لغت‌شناس، استاد زبان و آموزش و پرورش در دانشگاه عبری اورشلیم، مترجم و از فعالان صلح در جهان و برنده جایزه ساخاروف برای آزادی اندیشه از طرف اتحادیه اروپاست. او از حامیان جنبش بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم اسرائیل است. پلد در یک خانواده روشنفکر اسرائیلی به دنیا آمد. پدر، همسر و برادر او (Miko Peled، مایکو پلد) نیز از فعالین صلح و هوادار حقوق مردم فلسطین هستند. سمادر، دختر سیزده ساله نوریت پلد در سال ۱۹۹۷، در نتیجه یک انفجار انتحاری فلسطینی کشته شد.

از اینکه در این روز مرا دعوت کردید، سپاسگزارم. حضور در اینجا و در میان شما همیشه باعث افتخار و خوشحالی است، اما، باید اعتراف کنم که معتقدم، شما باید یک زن فلسطینی را به جای من دعوت می‌کردید، زیرا زنانی که بیشترین آسیب را از خشونت در کشور من می‌بینند، زنان فلسطینی هستند و می‌خواهم سخنرانی خود را به میریام رعبان و همسرش کمال از بت لاهیه در نوار غزه تقدیم کنم، که پنج فرزند کوچک‌شان هنگام چیدن توت فرنگی در مزرعه خانوادگی توسط سربازان اسرائیلی کشته شدند. هیچ کس هرگز برای این قتل محاکمه نخواهد شد.

وقتی از کسانی که مرا به اینجا دعوت کردند پرسیدم چرا یک زن فلسطینی را دعوت نمی‌کنند، پاسخ این بود که این بحث را خیلی محلی می‌کنند! من نمی‌دانم خشونت غیرمحلی چیست؟ نژادپرستی و تبعیض ممکن است مفاهیم نظری و پدیده‌های جهانی باشند، اما تأثیر آنها همیشه محلی و واقعی است. درد موضعی است، تحقیر، سوءاستفاده جنسی، شکنجه و مرگ، همه بسیار محلی هستند و زخم‌ها نیز همین‌طور.

متأسفانه این درست است که خشونت محلی توسط دولت و ارتش اسرائیل بر زنان فلسطین وارد شده است، اما در واقع امروز خشونت دولتی و خشونت نظامی، خشونت فردی و جمعی علیه زنان مسلمان نه تنها در فلسطین، بلکه در هر نقطه‌ای که غرب متمدن پای بزرگ امپریالیستی‌اش را در سراسر جهان گذاشته، گسترش یافته است. این خشونتی است که به ندرت به آن پرداخته می‌شود و اکثر مردم

اروپا و ایالات متحده آن را با بی‌مهری می‌پذیرند. دلیل آن هم این است که دنیای به اصطلاح آزاد از رَحْم مسلمان می‌ترسد: فرانسه بزرگ آزادی و برادری از دختران کوچک با روسری می‌ترسد؛ اسرائیل بزرگ یهودی از رَحْم مسلمانان چنان می‌ترسد که وزیرایش آن را یک تهدید جمعیتی می‌نامند؛ آمریکای استثنایی و بریتانیای کبیر ذهنیت شهروندان خود را با ترس کورکورانه از مسلمانانی که گذشته از غیردموکراتیک،



شوونیست و مولدین تروریست‌های آینده بودن، افرادی پست، بدوی و تشنه خون معرفی می‌شوند. آلوده می‌کنند. این در حالی است که مردمانی که امروز جهان را ویران می‌کنند، مسلمان نیستند. یکی از آنها متدین مسیحی، یکی پیرو کلیسای انگلیس و دیگری یهودی غیرمتدین است.

من هرگز رنج زنان فلسطینی را که هر روز و هر ساعت متحمل آن می‌شوند، تجربه نکرده‌ام و نمی‌دانم چه نوع خشونت‌های زندگی یک زن را تبدیل به جهنم دائمی می‌کند: این شکنجه جسمی و روحی روزانه زنانی که از حقوق اولیه انسانی و نیازهای حریم خصوصی و حیثیتی محروم هستند؛ زنانی که در هر لحظه از شبانه‌روز در خانه‌هایشان را می‌شکنند و با تهدید مسلحانه به آنها دستور می‌دهند تا در مقابل غریبه‌ها و فرزندان خود برهنه شوند، خانه‌هایشان تخریب می‌شود، از معیشت و هر شکلی از زندگی عادی خانوادگی محروم می‌شوند. این بخشی از مصایب شخصی من نیست. اما من قربانی خشونت علیه زنان هستم، زیرا خشونت علیه کودکان در واقع خشونت علیه مادران است.

زنان فلسطینی، عراقی، افغانستانی، خواهران من هستند، زیرا همه ما در چنگال همان جنایتکاران بی‌وجدانی هستیم که خود را رهبران جهان روشنفکر آزاد می‌نامند و به نام این آزادی و روشنگری فرزندانمان را می‌ربایند. نه فقط این، بلکه اکثریت مادران اسرائیلی، آمریکایی، ایتالیایی و انگلیسی آنچنان خشونت‌بار کور و شستشوی مغزی شده‌اند که قادر به درک تنها خواهران خود نیستند. تنها متحدان آنها در جهان، مادران مسلمان فلسطینی، افغانستانی یا عراقی‌ای هستند که فرزندانشان به دست فرزندان ما کشته می‌شوند یا خود را با پسران و دختران ما [در انفجارهای انتحاری، م] یکجا تکه تکه می‌کنند. ذهن همه آنها با همان ویروس‌های تولید شده توسط سیاستمداران [ما] آلوده می‌شوند. و این ویروس‌ها، با وجود داشتن نام‌های فریبنده‌گونگون مانند دموکراسی، میهن‌پرستی، خداوند و وطن، همه یکسان هستند. همه این‌ها بخشی از ایدئولوژی‌های جعلی و دروغینی هستند که به معنای ثروتمندتر کردن ثروتمندان و قوی تر ساختن قدرتمندان است.

همه ما قربانی خشونت ذهنی، روانی و فرهنگی‌ای هستیم که ما را به گروه همگنی از مادران



داغ‌دیده یا بالقوه داغدار تبدیل می‌کند؛ به مادران غربی‌ای آموزش می‌دهند تا رَحِم خود را یک سرمایه ملی بدانند اما هم‌زمان باور کنند که رَحِم یک مسلمان یک تهدید بین‌المللی است. آنها چنان تربیت شده‌اند تا فریاد زنند: «من او را به دنیا آوردم، به او شیر دادم، او متعلق به من

است و نمی‌گذارم کسی باشد که زندگی‌اش از نفت ارزان‌تر و آینده‌اش کم‌بهارتر از یک تکه زمین باشد.» همه ما با آموزش‌های آلوده‌کننده ذهن، ترور مغزی شده‌ایم تا باور کنیم که تنها کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که یا برای پسرانمان دعا کنیم تا به خانه بازگردند یا به اجساد مرده‌شان افتخار کنیم. و همه ما طوری تربیت شده‌ایم تا همه این‌ها را بی‌صدا تحمل کنیم، ترس و ناامیدی‌مان را مهار کنیم، برای اضطراب خود [قرص] پرزاک (قرص آرام‌بخش، -م) مصرف کنیم، اما هرگز در جمعی برای مادرگوراژ درود نفرستیم و هرگز یک مادر واقعی یهودی یا ایتالیایی یا ایرلندی نباشیم. من قربانی خشونت دولتی هستم. حقوق طبیعی و مدنی من به عنوان یک مادر نقض شده و نقض می‌شود زیرا من باید از روزی بترسم که پسر من به هجدهمین سال تولد خود برسد و او را از من دور کنند تا ابزار بازی جنایتکارانی چون شارون، بوش، بلر و طایفه ژنرال‌های تشنه خون، تشنه نفت و تشنه زمین آنها شود.

با زندگی در دنیایی که من در آن زندگی می‌کنم، در کشوری که من در آن زندگی می‌کنم، در رژیمی که من در آن زندگی می‌کنم، به خود این جرأت را نمی‌دهم تا به زنان مسلمان ایده‌ای ارائه کنم که چگونه زندگی خود را تغییر دهند. من از آنان نخواهم خواست تا روسری‌های خود را بردارند، یا فرزندان‌شان را به گونه‌ای دیگر تربیت کنند. و از آنها نخواهم خواست تا دموکراسی‌هایی با الگوی دموکراسی‌های غربی، که آنها و هم‌نوعان‌شان را تحقیر می‌کنند، ایجاد کنند. من فقط با فروتنی از آنها می‌خواهم تا خواهان من باشند، و آنها را به خاطر پایداری و شجاعت‌شان برای ادامه زندگی، بچه‌دار شدن و حفظ یک زندگی خانوادگی آبرومندانه علیرغم شرایط طاقت‌فرسایی که دنیای من برای‌شان ساخته است، تحسین می‌کنم. می‌خواهم به آنها بگویم که همه ما یک درد را بهم پیوند داده‌ایم، همه ما قربانیان یک نوع خشونت هستیم، حتی اگر آنها بسیار بیشتر از این خشونت رنج ببرند، زیرا آنها، کسانی هستند که به دست دولت و ارتش من و با حمایت مالیات من مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند.

اسلام به خودی خود، مانند یهودیت به خودی خود و مسیحیت فی‌نفسه، تهدیدی برای من و هیچ کس نیست. تهدید برای همه، امپریالیسم آمریکاست؛ بی‌تفاوتی و همدستی اروپاست؛ ورژیم اشغالگر نژادپرست و ستمگر اسرائیل است. این نژادپرستی، تبلیغات آموزشی و بیگانه‌هراسی تلقین شده است که سربازان اسرائیلی را متقاعد می‌کند تا به زنان فلسطینی دستور بدهند که به دلایل امنیتی جلوی چشمان

فرزندان شان برهنه شوند. به زندان بانان اسرائیلی مجوز می دهد تا زنان جوان را در شرایط غیرانسانی، بدون وسایل بهداشتی لازم، بدون برق در زمستان، بدون آب تمیز یا تشک تمیز نگه دارند و آنها را از نوزادان و کودکان نوپا که از شیر مادر تغذیه می کنند جدا کنند؛ راه آنها به بیمارستان ها را مسدود کنند؛ راه شان به آموزش و پرورش را ببندند؛ زمین هایشان را مصادره کنند. درختان شان را ریشه کن کنند و از کشت مزارع شان جلوگیری کنند.

من قادر نیستم تا زنان فلسطینی یا رنج آنها را کاملاً درک کنم. من نمی دانم چگونه می توانستم از چنین تحقیر و این حد از بی حرمتی از تمام دنیا جان سالم به در ببرم. تمام چیزی که من می دانم این است که صدای مادران در این سیاره جنگ زده برای زمانی بسیار طولانی خفه شده است. گریه مادران شنیده نمی شود، زیرا این مادران به مجامع بین المللی مانند اینجا دعوت نمی شوند. این را من می دانم و بسیار ناچیز است. اما برای من همین بس که به یاد داشته باشم این زنان خواهران من هستند و این حق آنهاست که برایشان گریه کنم و برایشان بجنم و وقتی فرزندان شان را در مزارع توت فرنگی یا در جاده های کشیف کنار پاسگاه ها از دست می دهند، وقتی کودکان شان در راه مدرسه به دست کودکان اسرائیلی، که به آنها آموخته اند تا باور کنند که عشق و شفقت وابسته به نژاد و مذهب است، هدف گلوله قرار می گیرند، تنها کاری که می توانم انجام دهم، این است که در کنار آنها و نوزادانی که به آنها خیانت شده است، بایستم و بپرسم: چرا آن رگه خون، گلبرگ گونه تو را می شکافد؟

<http://www.miftah.org/Display.cfm?DocId&8003=CategoryId30=>



چند بحث و بررسی ویژه



مجموعه‌ای از صحنه‌های جنگ داخلی در اسپانیا

بازی بزرگ

به مناسب یکصدمین سال درگذشت ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لنین

اسلاوی ژیزگ؛ دلک دربار سرمایه‌داری

جنگ داخلی اسپانیا، هم‌دستی لیبرالیسم و فاشیسم در جنگ با انسانیت

پکن ۱۹۸۹ و میدان تیان‌آنمن

بازی بزرگ

پایان «دغل بازی» در نظام جدید جهانی

کوروش تیموری فر



روز دهم آذر ماه سال جاری، ۵ پیشنهاد پکن برای «حل و فصل مناقشه‌های اسرائیل و فلسطین» و پایان درگیری‌ها اعلام شد. بسیاری از دوست‌داران حقوق خلق فلسطین، از این بیانیه استقبال کردند. اما بسیاری دیگر هم این بیانیه را در حدی ندیدند که آبی بر آتش درد و رنج فلسطینیان -و بشریت- ریخته باشد. شدت ضایعات انسانی در نوار غزه، و زیر پا گذاشتن تمام معاهدات بین‌المللی و کنوانسیون‌ها در دفاع از حقوق مردم غیرنظامی توسط دولت اسرائیل، قلب هر انسان نوع‌دوستی را به درد می‌آورد. باید این وضعیت تغییر کند. اما تغییرات بزرگ در جهان، در مسیر برقراری صلح و عدالت و رفاه برای آدمیان روی کره زمین، خودبه‌خود پیش نخواهد رفت. حتی با اعمال اراده اکثریت انسان‌ها هم رخ نخواهد داد. علاوه بر قلب گرم، به مغزهای سردی نیاز داریم که در جستجوی مفردی در هزار توی لایبرنتی باشند که انسان‌ها، خود آفریده‌اند، اما نه بر اساس میل و اختیار خود، بلکه بر اساس مقدرات و محدودیت‌هایی که تاریخ بر آنها تحمیل می‌کند.

پیشنهاد پکن بر این اصول استوار است: (۱) برقراری آتش‌بس و پایان جنگ، از طریق اجرای تصمیمات مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد. شورای امنیت باید بر اساس قطعنامه ۲۷۱۲ مجمع عمومی، به همراه جامعه جهانی عمل کند و خواستار آتش‌بس و پایان جنگ باشد. (۲) حمایت از غیرنظامیان با برداشتن گام‌ها و اجرای طرح‌ها. شورای امنیت باید به‌طور واضح اعلام کند که مخالف هرگونه کوچ اجباری شهروندان فلسطینی است و همه غیرنظامیان و اسرا باید در اسرع وقت، آزاد شوند. (۳) تضمین کمک‌های انسانی. طرف‌های مربوطه باید طبق قطعنامه شورای امنیت، مانع محرومیت ساکنان غزه از خدمات و کمک‌های انسانی اولیه شوند. شورای امنیت باید

از جامعه جهانی بخواهد کمک‌های انسانی را افزایش دهد و تداوم آن را تضمین کند. (۴) حمایت از میانجی‌گری و راهکار دیپلماتیک. شورای امنیت باید نقش میانجی‌گری را بر اساس منشور سازمان ملل افزایش دهد و خواستار خویشتن‌داری و پرهیز از گسترش دامنه جنگ و درگیری شود. (۵) ایجاد راهکار سیاسی. طبق قطعنامه‌های شورای امنیت و توافقات بین‌المللی، اجرای راهکار تشکیل دو دولت، راه برون‌رفت از بحران فلسطین و بازگشت حقوق مشروع فلسطین و برپایی دولت مستقل فلسطین در مرزهای ۱۹۶۷- به پایتختی قدس شرقی - است.

تمام این سرفصل‌ها، حاوی تکیه بر خرد جمعی، و تشکیل اجماع جهانی بر سر غامض‌ترین مسئله امروز سیاست جهانی است. مهم‌ترین سیاست‌ها و گسترده‌ترین نیروهای جهانی باید بسیج شوند تا افسانه «مظلومیت قوم یهود» و ۱۰۰ سال شستشوی مغزی بر پایه این افسانه، به علاوه قدرت انحصارات جهانی امپریالیستی - که مدافع «برتری» نژادی اسرائیلیان هستند - را در هم بشکنند. انتظار اینکه راهکارهای پیشنهادی چین و روسیه، شامل قطع ارتباط با اسرائیل، اجرای مانورهای نظامی، و هشدارهای تهدیدآمیز علیه آن کشور باشد، نمی‌تواند اجماع جهانی را فراهم آورد، و برعکس، کمک مستقیمی به آمریکا و اسرائیل برای خروج از مخمصه‌ای است که در آن گرفتار شده‌اند. اینک، هر دو کشور در معرض خطر روزافزون انزوا و گوشه‌نشینی در جامعه جهانی‌اند. آنها تشنه جلب همدردی دیگران با خودند. امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها امروزه مجبور شده‌اند تا قوانین ضدبشری در کشورهای تابع امپریالیسم وضع کنند تا دفاع از مردم فلسطین، هم‌پایه دفاع از تروریسم ارزیابی شود. تصور آنکه توازن قوای بین‌المللی به آن مرحله از عدم تعادل کهن (جهان تک قطبی) رسیده است که با یک ضربت می‌توان تمامی معادلات جاری را به هم ریخت و یکباره از طریق حذف نظامی اسرائیل، و ممانعت از دخالت امپریالیسم در خاور میانه، صلح پایدار را در منطقه مستقر ساخت، چیزی جز ذهنی‌گرایی و اتکا به اقدامات اراده‌گرایانه نیست.

می‌توان بحث را در همین نقطه به پایان رساند. اما نتیجه‌ای عاید کسی نخواهد شد. جهان تحت سلطه مناسبات سرمایه‌داری، میراث خوارشیوه تقسیم کار بین قدرت‌هاست. برای خلق تصویری از یک جهان بزرگ‌تر، و انعکاس مناسبات پیچیده بین‌المللی، و توجه به ابعاد حیرت‌انگیز ارتباطات متقابل بین عناصر تشکیل‌دهنده سیاست خارجی قدرت‌ها، لازم است ابتدا به‌طور مختصر به تاریخ تکوین این روابط در سده‌های اخیر بپردازیم، تا از این طریق بهتر با پدیده «جهانی‌سازی» بورژوازی، و یک‌تازی‌ها در عرصه جهانی آشنا شویم. آنگاه، بیشتر و بهتر به امکانات و محدودیت‌های نیروهای مترقی در پیشبرد امر صلح و عدالت جهانی پی ببریم. برقراری نظم نوین بین‌المللی، بدون رجوع به تاریخ رقابت قدرت‌ها - چه در دوران مرکانتیلیسم (حمایت‌گرایی)، چه در دوران مستعمره‌داری، و چه در دوران تسلط امپریالیستی - و شناخت عناصر شکل‌دهنده به آن ممکن نیست.

پیشینه بازی بزرگ

سراسر قرون هجدهم و نوزدهم اروپا - و بعدتر، آسیای غربی - صحنه تاخت و تاز نیروهای بود که پس از تکمیل فرایند دولت-ملت در بسیاری از سرزمین‌های اروپای غربی و مرکزی (تا پایان قرن هجدهم) و ادامه این روند در شرق اروپا و شمال آفریقا و غرب آسیا (تا پایان قرن نوزدهم) به دنبال سرکردگی امر حکمرانی بر جهان، و تضمین انتقال ثروت به کشور خود - و بعدها، انحصارات ملی خود - بودند.

صحنه‌های درگیری، برای خواننده امروزی، بسیار مغشوش جلوه می‌کند، اما نیروهای درگیر، اصلاً سردرگم نبودند. نمایش جهانی تلاش برای سرکردگی، حاوی صحنه‌های بی‌شماری از زدوبندها و برخورد‌های سیاسی و نظامی بوده است. صحنه‌های متعددی از نمایش «ائتلاف و گسست» بین بازیگران اروپایی، برای فراهم آوردن شرایط راحت‌تر تسلط بر مستعمرات، از طریق جنگ در مرکز - یعنی اروپا - ثبت شده است. یکی از این صحنه‌ها را از زبان کارل مارکس مرور می‌کنیم.

مبارزه انگلستان و اتریش با لویی چهاردهم، با درنگ‌هایی کوتاه، از ۱۶۸۹ تا ۱۷۱۴ - یعنی نزدیک به ربع قرن - ادامه داشت. در جنگ «جانشینی اتریش» (۱۷۴۰-۱۷۴۸) انگلستان بیش و کم، شش سال همراه اتریش، با پروس و فرانسه جنگید. تنها با آغاز جنگ ۷ ساله (۱۷۵۶-۱۷۶۳) جنگی اروپایی میان انگلستان و متحدش پروس، با ائتلافی از کشورهای اتریش و فرانسه در افتاد. ولی لرد بیوت (نخست‌وزیر انگلستان) از همان سال ۱۷۶۳، فریدریش کبیر (پادشاه پروس) را تنها گذاشت و نخست با گالیتسین، وزیر مختار روسیه، و سپس با کانتیس، وزیر مختار اتریش، از «تجزیه پروس» سخن گفت.

سال ۱۷۹۰، انگلستان با پروس، به زیان روسیه و اتریش، پیمان بست. ولیکن هنوز سال به پایان نرسیده بود که این پیمان شکست. پروس در میانه جنگ با ژاکوبین‌ها ... با «پیمان بازل» از ائتلاف اروپایی خارج شد. از سوی دیگر، اتریش به انگیزش انگلستان، از ۱۷۹۳ تا ۱۸۰۹، با درنگ‌های کوتاه، جنگ را دنبال کرد. انگلستان همان دم که ناپلئون بر افتاد، یا حتی پیش از کنگره وین، به زیان روسیه و پروس، با اتریش و فرانسه، پیمانی پنهانی بست. (۲ ژانویه ۱۸۱۵) ... «(مارکس؛ ۱۴۱) ایده تسلط بر جهان از مسیر تسلط بر اروپا، تنها محدود به قرن هجدهم نماند. همان‌طور که فرانسه در پایان جنگ‌های هفت ساله، وادار به واگذاری کانادا به بریتانیا شد، در سراسر قرن نوزدهم - آن زمان که ملت‌های کمتری تحت ستم ملی نسبت به قرن قبل از آن در اروپا باقی مانده بودند - و حتی در طول جنگ جهانی اول، اختلافات بین‌گرایش‌های مختلف درون هیئت حاکمه دولت‌های استعماری اروپا سخت‌جانی می‌کرد. گروهی بر این عقیده بودند که نیروهای نظامی باید مستقیماً به تشبیت و گسترش سرزمین‌های مستعمره دور دست بپردازند، و گروهی دیگر خواهان به منقاد کشیدن

حکومت‌های رقیب در خود اروپا بودند تا به‌طور مستقیم مستعمرات‌شان را متصرف شوند. صحنه دیگری از این رقابت‌های ژئوپلیتیک را، ما به مدت یک قرن در جریان «بازی بزرگ» شاهدیم. از قرار معلوم، یک مفسر بریتانیایی به نام آرتور کونلی، نخستین بار اصطلاح «بازی بزرگ» را به‌کار برد. این اصطلاح از دل مبارزه‌ای بیرون آمد که انگلستان بعد از پایان جنگ‌های دوران ناپلئون در پیش‌گرفت تا راه دستیابی فرانسه - و بعداً روسیه - را به مسیرهای تسلط بر هند، ببندد. پس از اینکه در اثر ضعف نسبی فرانسه و قدرت‌گیری روسیه، این یک حریف اصلی بریتانیا شد، خنثی کردن نقشه‌های روسی، به هدف اصلی نسل‌هایی متوالی از مقامات نظامی و غیر نظامی بریتانیا تبدیل شد.

جرج کرزن - نایب‌السلطنه هند - این منافع را چنین تعریف می‌کند: «ترکستان، افغانستان، مناطق اطراف دریای خزر، ایران، ... این نام‌ها برای بسیاری، تنها حال و هوای مناطق بسیار دورافتاده را تداعی می‌کند. ولی باید اعتراف کنم که از نظر من، آنها مهره‌هایی بر صفحه شطرنج هستند که بازی بر سر تسلط بر جهان، روی آن انجام می‌شود». ملکه ویکتوریا این مسئله را حتی شفاف‌تر بیان کرده است. وی می‌گوید «مسئله بر سر برتری روسیه یا انگلستان بر جهان است». (فرامکین؛ ۳۶)

عوامل حکومت بریتانیا، نهایتاً این چنین توافق کردند که بهترین راه حفاظت هند، دور نگهداشتن روسیه از افغانستان خواهد بود. راهبرد بریتانیا از آن پس، به‌کارگیری رژیم‌های آسیای مسلمان به‌عنوان سپرهای بزرگ میان هند بریتانیا و مسیرهای منتهی آن به مصر، در برابر تهدید روس‌ها بود. او با تحریک شورش مسلمانان در مناطق بی‌ثبات خاورمیانه، علیه مداخله رقبای اروپایی، هدف روشنی را دنبال می‌کرد.

در آغاز قرن بیستم و با جنگ بین روسیه و ژاپن، صحنه شطرنج آسیایی بازچینی شد. روابط دوستی و دشمنی پیچیده بین بریتانیا و ژاپن، بریتانیا و فرانسه، روسیه و آلمان، بریتانیا و آلمان، به‌طور هم‌زمان آسیا، شمال و جنوب آفریقا، بالکان، آسیای صغیر و دیگر حوزه‌های نفوذ قدرت‌های تازه به میدان آمده را وادار به آرایش مجدد دیپلماتیک و نظامی کرد.

قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و بریتانیا در رابطه با ایران، افغانستان و تبت، انعکاس این وضعیت جدید بود. این قرارداد، تقسیم سرزمین‌های مذکور را به حوزه‌های نفوذ قدرت‌های خارجی، به دنبال داشت. در حالی که دورنمای جنگ بزرگ اروپایی (موسوم به جنگ جهانی اول) پدیدار می‌شد، دولت عثمانی به شدت از این قرارداد تأثیر می‌پذیرفت. آیا عثمانی حمایت بریتانیا را از دست می‌داد؟ در طول ۶۰ سال قبل از آن، بریتانیا تقریباً همواره از عثمانی به‌عنوان وزنه تعادل زیاده‌خواهی‌های روسیه، و کنترل عطش آن کشور در انضمام متصرفات عثمانی در شرق اروپا

استفاده کرده بود.

بازی بزرگ، با آغاز جنگ جهانی اول، به نقطه اوج خود رسید. فرانسه نیز مانند بریتانیا ترجیح می داد که امپراتوری ترک را در منطقه حفظ کند. اما پاسخ تازه به سؤالاتی که در مقابل هر دو کشور قرار گرفته بود، سرنوشت ائتلاف ها را دگرگون کرد: آیا باید قسطنطنیه را به روسیه داد تا در مقابل، دست بریتانیا در ایران بازتر شود؟ آیا در این صورت، امکان صلح جداگانه بین روسیه و آلمان را منتفی خواهند ساخت؟ آیا اصولاً تنگه داردانل اهمیت قدیم خود را از دست داده بود؟ سرانجام بریتانیا و فرانسه تصمیم گرفتند که رو در روی عثمانی قرار گیرند و متصرفات آسیایی امپراتوری ترک (خاور میانه) را اشغال و تقسیم کنند. قرارداد سایکس و پیکو، انعکاس این تصمیم، و البته سر حلقه زنجیر حوادث بی شماری بود که در ظرف ۳۰ سال بعد، نقشه امروزین خاور میانه را شکل داد.

اینجا، در میانه تصویربرداری که به دست می دهیم، یادآوری می کنیم که هدف شرح ماجراها، جلب توجه خواننده به ابعاد تصمیمی است که در یک سر دنیا گرفته می شود، در حالی که منشأ آن، تحرکاتی است که در گوشه دیگری از دنیا رخ داده است.

تمرکز مخاطب امروزین رسانه ها، معمولاً جغرافیا-محور است. بنا بر این به طور عادی، تنها متوجه وقایع رخ داده در نقاط الف و ب و ج - هر یک با هزاران کیلومتر فاصله از یکدیگر - است. ذهن نقاد و جامع الاطراف، نه فقط بر ارتباط تنگاتنگ بین این نقاط از نظر ژئوپلیتیک، و در حوزه های سیاسی و نظامی و دیپلماتیک، بلکه بر ارتباط تنگاتنگ با حوزه های دیگر - مانند تاریخ، اقتصاد سیاسی و حتی فرهنگ - تکیه می کند و خطوط ارتباطی را درمی یابد.

ذکر دو مثال در ادامه، تلاشی است برای نشان دادن ضرورت بررسی پیوندها در وقایع مختلف،



زمان های مختلف، مکان های متفاوت، و در حوزه های گوناگون، که منطق وابستگی و ارتباط درونی با یکدیگر دارند. لازم به ذکر نیست که از تمام تحلیل های مارکس و انگلس و لنین و دیگر پیشگامان سوسیالیسم علمی، که رابطه بین اقتصاد سیاسی با جنگ ها و کشورگشایی ها و زدوبندها را، نه تنها کشف کردند، بلکه مفهوم «دوران» و برآمدن دنیایی نو را از روی همان علامت، خلق کردند، باید گذشت.

همانطور که دیدیم، بخشی از بازی بزرگ، در شمال افغانستان جریان داشت: یک بازی در طول ۱۰۰ سال

چند بحث و بررسی ویژه

تاریخ. دیدیم که رخدادهای شمال افغانستان، مستقیم یا غیرمستقیم، با رخدادهای بالکان و شمال آفریقا مربوط بود. یکی از نقاط عطف این بازی - که روی هر دو بازیگر تأثیر گذاشت - جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۱-۱۸۶۵) بود. این جنگ باعث توقف صادرات پنبه شد. این وقفه، کشورهای عمده مصرف‌کننده این ماده خام را دچار بحران کرد و تبدیل به دلیل اصلی تحریک روسیه برای تصرف سرزمین‌هایی شد که قابلیت کشت پنبه داشتند. روسیه روبه سوی جنوب - حوزه‌های اورال و خزر - آورد. خانان بخارا و خیوه در سال‌های ۱۸۶۵ (تاشکند) و ۱۸۶۶ (بخارا) و خیوه (۱۸۷۳) را مطیع خود کرد. ترکمن‌ها که مقاومت بیشتری از خود نشان دادند، در سال ۱۸۸۱ شکست را پذیرفتند. جنگ داخلی آمریکا تأثیرات فراوان دیگری هم در اروپا و آسیا داشت، که از مرور آنها خودداری می‌کنیم.

مثال دوم، مربوط به مسئله ترکیه در جریان جنگ کریمه است. قبلاً در شماره ۱۲ مجله دانش و امید (تیرماه ۱۴۰۱) متن کامل مقاله انگلس را منتشر کرده‌ایم. اکنون به یادآوری یک پاراگراف آن اکتفا می‌کنیم. او می‌نویسد:

میدان نبرد تجاری بین انگلیس و روسیه از رود سند به ترابوزان منتقل شده است و تجارت روسیه که قبلاً تا مرزهای امپراتوری شرقی انگلیس پیش می‌رفت، اکنون در حالت دفاعی، تا آستانه خطوط گمرکی خود عقب نشسته است. اهمیت این واقعیت، با توجه به هر راه حل آتی مسئله شرق و نقشی که انگلیس و روسیه ممکن است در آن بازی کنند، آشکار است. آنها در شرق متخالف هستند و همیشه باید باشند.

اما اجازه دهید به برآورد قطعی تری از این تجارت در دریای سیاه بپردازیم. طبق گزارش لندن اکونومیست، صادرات بریتانیا به قلمروهای ترک، از جمله مصر و شاهزاده‌نشین‌های دانوب، عبارت بود از:

در سال	حجم صادرات (پوند)	در سال	حجم صادرات (پوند)	در سال	حجم صادرات (پوند)
۱۸۴۰	۱،۴۴۰،۵۹۲	۱۸۴۶	۲،۷۰۷،۵۷۱	۱۸۵۱	۳،۵۴۸،۹۵۹
۱۸۴۲	۲،۰۶۸،۸۴۲	۱۸۴۸	۳،۶۲۶،۲۴۱		
۱۸۴۴	۳،۲۷۱،۳۳۳	۱۸۵۰	۳،۷۶۲،۴۸۰		

از این مبالغ، حداقل دو سوم باید به بنادر دریای سیاه از جمله استانبول رفته باشد. همه این تجارت سریع‌آرشدیابنده به اعتمادی بستگی دارد که ممکن است قدرت حاکم بر داردانل و بسفر - کلید دریای سیاه - را جلب کرده باشد. هر کسی که این کلید را در دست داشته باشد، می‌تواند به میل خود، راه ورود به این مدخل

دریای مدیترانه را باز کند یا ببندد. اگر روسیه یک باره استانبول را در اختیار بگیرد، چه کسی از او انتظار دارد که دری را که انگلیس از طریق آن به قلمرو تجاری وی حمله کرده است، باز نگه دارد؟

خروج بریتانیا از خاورمیانه

در تمام فاصله بین پایان جنگ جهانی اول تا پایان جنگ دوم، رابطه فرانسه و بریتانیا، مبتنی بر رقابت شدید و در عین حال، همکاری مستقیم برای حفظ سرزمین های مستعمره خاورمیانه بود. در مراحل اوج این نوع همزیستی (۱۹۳۷-۱۹۴۷) فرانسه کمک های مالی و تسلیحاتی فراوانی به تروریست های صهیونیست می کرد تا بریتانیا را از صحنه خارج کند. بریتانیا متقابلاً امرککک به آزادی سرزمین های فرانسوی تحت اشغال نازی ها را به گروگان گرفته بود تا او را وادار به تمکین کند. بنابراین سرنوشت شرق فرانسه با سرنوشت شمال آفریقا و لوانت (شرق مدیترانه) پیوند می خورد.

خروج بریتانیا از خاور میانه، به مجموعه عوامل جهانی وابسته بود. فقط خشم ساکنان این سرزمین ها علیه سیاست های استعماری کافی نبود. بریتانیا در اوج قدرت خود، مالک ۲۵ درصد ثروت و قدرت جهان بود. اما وقتی صبح روز شنبه ۲۱ فوریه ۱۹۴۷، یک مقام سفارت انگلستان، به وزارت امور خارجه آمریکا رفت و به آپسن اطلاع داد که دولت انگلستان قادر نیست که ۲۵۰ میلیون دلار کمک نظامی و اقتصادی مورد نیاز دولت های ترکیه و یونان را تأمین کند، معلوم شد که «آن اقدام به معنی کناره گیری انگلستان از منطقه خاورمیانه بود و بعد معلوم شد که چه قدرتی جانشین می شد» (لاقه بر: ۶۴)

جنگ سرد، پس از جنگ جهانی دوم، زمانی آغاز شد که آمریکا ۴۲ درصد تولید ناخالص داخلی، و ۴۸ درصد تولیدات صنعتی جهان را در اختیار داشت. قطبی بود که قدرت جذب بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته را به سوی خود داشت. با وجود این، می بایست بر قدرت های رقیب نیز فائق می شد. به عنوان نمونه، باید به بحران کانال سوئز اشاره کرد.

پس از ملی شدن کانال سوئز، اسرائیل، بریتانیا و فرانسه، به مصر حمله کردند. اولتیماتوم اتحاد شوروی، دو امپریالیست اروپایی را در محاصره قرار داد. آمریکا تلاش کرد از وضعیت جدید، به سود خود بهره برداری کند. او نمی توانست مانع اتحاد شوروی گردد. اما می توانست از ضربه شدیدی که به اعتبار بریتانیا و فرانسه خورده بود، برای حذف دائم دو متحد - در عین حال رقیب - خود از صحنه فرمانروایی اروپا استفاده کند. موضع آمریکا در قبال بحران کانال سوئز، خودداری از دخالت مستقیم، و وارد کردن فشار جانبی به دو رقیب خود برای ترک منطقه، و سپردن نقش رهبری به آمریکا بود. این، آخرین تلاش دو قدرت اروپایی برای تأثیرگذاری مستقیم بر تحولات جهانی در قرن بیستم بود.



ناصر در سال ۱۹۶۰ در برابر جمعیت حاضر در منصوره

رهبری آمریکا بلامنازع شد. با تکیه بر نقش اصلی در ناتو، ذخایر طلا و دلار فراوان، و قدرت سیاسی، می‌توانست صدها پایگاه نظامی را در سراسر جهان اداره کند. اما با آغاز دهه ۸۰ قرن گذشته، زمانی که میزان بدهی خارجی، از مرز یک تریلیون دلار گذشت، زنگ‌های خطر به صدا درآمد. هر چند تخریب اردوگاه سوسیالیستی، دوره کوتاهی، به کسب و کار امپریالیست‌ها رونق بخشید، اما این مراسم شادمانی از «پایان تاریخ» چندان به درازا نکشید. اینک که سهم آمریکا از تولید ناخالص جهانی، به یک سوم میزان آن در «عصر طلایی» آمریکایی رسیده است، دیگر توان اداره ۸۰۰ پایگاه نظامی در سطح کره زمین را ندارد. نسبت بدهی دولت آمریکا به تولید ناخالص داخلی، ۴ برابر دهه ۸۰ است. پس باید به تدریج، بساطش را برچیند. همان‌گونه که پیش از این، پرتغال و اسپانیا و فرانسه و بریتانیا برچیده بودند. فرایندی است که قطعاً ویژگی‌های خود را دارد و کاریکی-دوروز نیست.

جهان چند قطبی

این بار دیگر قرار نیست امپریالیست دیگری جایگزین شود. و این، تفاوت ماهوی با دوران‌های پیشین است. در میانه جنگ دوم جهانی، روزولت برای خلاصی از تنگنای جنگی که وارد آن شده بود، اما نمی‌توانست از نتیجه نهایی آن (شکست فاشیسم توسط اتحاد شوروی) حداکثر نفع را ببرد، به شوروی‌ها پیشنهاد کرد که چهار «ژاندارم» - یعنی ایالات متحده، شوروی، بریتانیا و چین - ثبات دنیای بعد از جنگ را تضمین کنند. اما در اواخر سال ۱۹۴۳، مقامات وزارت امور خارجه، نظر روزولت را تغییر دادند. زیرا به عقیده آنان، مفهوم «چهار ژاندارم» نمی‌توانست فضای کافی برای امپریالیسم تأمین کند و خطر نفوذ مستقیم ژاندارم‌ها در همان منطقه پاسداری آنان وجود داشت.

امروزه اما، دیگر دنیای «ژاندارم»ها به سر رسیده است. این دنیا، نیاز به ژاندارم ندارد. دنیای جدید، دنیای شنیده شدن صداهای محذوف است. نه جنگ اقتصادی، نه گسترش پایگاه‌های نظامی، و نه مسابقه تسلیحاتی، مواردی نیستند که قطب‌های جدید برآینده، به دنبال آن باشند. این‌ها ابزارهای مفیدی برای گسترش امپریالیسم در قرون اخیر بوده‌اند.

حتی قرار گرفتن در نوک پیکان فعالیت‌های سیاسی و دیپلماتیک - به مثابه یک ابرقدرت - هدف کشوری چون چین نیست. امروز شاهد شکل گرفتن الگویی برای جایگزینی مدل‌های قبلی هستیم. این، نه چین، بلکه آفریقای جنوبی است که باید اقدام تاریخی شکایت از اسرائیل را در لاهه پیش ببرد. پیروزی و شکست در این کارزار، متعلق به همه جنوب جهانی است. امروز، اتحادیه عرب، که سال‌ها از صحنه فعالیت‌های جهانی غایب بود، باید در مقابل اقدام چند کشور امپریالیستی و جیره خوارانش در قطع جنایت‌کارانه کمک‌های انسانی به سازمان UNRWA (آژانس امداد رسانی و کارپناهندگان، وابسته به سازمان ملل متحد) بایستد و آن را محکوم کند، که کرد.

روز به روز بیشتر، باید جنوب جهانی در اتحادیه‌ها و تشکیلات جمعی متمرکز شود. اعتبار ده‌ها ساله فریب‌کاران امپریالیست غربی و مزدوران‌شان، در حال زوال است. تنها تکیه‌گاهشان برای حفظ نفوذ اخلاقی، ناتو و هزینه‌های نظامی‌شان است. هزینه نظامی سرانه آمریکا، ۱۶ برابر هزینه سرانه نظامی چین است. طبق مصوبات کنگره نوزدهم حزب کمونیست چین (سال ۲۰۱۷) تازه در سال ۲۰۳۵، چین وارد مرحله نوسازی ارتش خود خواهد شد. این، یک فرصت بی‌همتاست که باید از آن بهره برد. چرا باید مانع رشد انگلی شد که از درون، بافت فرسوده امپریالیسم را می‌جود؟ چین در دهه گذشته، به عنوان توسعه یافته‌ترین کشور در حال توسعه (با معیارهای بانک جهانی) مشغول اتحادیه‌سازی و تجمیع نیروهای کشورهای در حال توسعه بوده است. در حالی که مازاد تجاری عظیم او از بازرگانی با کشورهای پیشرفته، ذخیره قابل توجهی از ارزش‌های افزایش فراهم ساخته که آن را وسیعاً در امر سرمایه‌گذاری در راه توسعه صلح‌آمیز اقتصاد جهانی - به ویژه کشورهای عقب‌نگه داشته شده - به کار گرفته است، کم‌کم فعالیت‌های دلارزایانه‌اش را تشدید می‌کند. این، یک حرکت جهانی برای تسهیل رهایی اقتصاد کشورهای بسته به زنجیره امپریالیستی تأمین مواد خام و تولیدات تهی از فناوری‌های نوین، از بازی کردن در نقش زائده امپریالیسم است. اقدامات سیاسی چین در نزدیک کردن کشورهای جنوب جهانی به یکدیگر، تنش‌زدایی از مناسبات بین آنها، و نهایتاً بازگرداندن اعتماد به نفس جمعی آنان، در دراز مدت شکل جدیدی به مناسبات بین‌المللی می‌بخشد. هرگونه تندروری در این مسیر، به ثبات گام‌ها لطمه می‌زند.

دوران ائتلاف‌ها و زد و بندها میان قدرت‌ها برای تقسیم جهان به حوزه‌های نفوذ، رو به پایان است. همان‌گونه که شکست تحریم‌های روسیه به دلیل مقابله با ناتو از سال ۲۰۱۴ به این سو، با

رهبری اقتصادی-سیاسی چین، پایان دوران تحریم‌های یک‌جانبه را رقم زد، و ضربه سنگینی نیز به اعتبار و نقش رهبری امپریالیسم در مناسبات جهانی وارد ساخت. بزرگ‌ترین مسئولیتی که چین امروزه به عهده گرفته است، تلاش در جهت عادلانه‌سازی مناسبات جهانی، با تکیه بر نهادهای موجود و یا تازه تأسیس است. یکی از ویژگی‌های نظم نوین، شکل‌گیری «خوشه»‌هایی از کشورهای است که در مسیر کسب استقلال اقتصادی حرکت می‌کنند. خوشه‌های شکل‌گرفته کنونی، نوس‌اند. هنوز پخته نشده و معضلات فراوانی فرا راه تکامل آنان در انتظار است. قدرت‌هایی همچون چین، ترجیح می‌دهند که در قالب خوشه‌ها، در صحنه تحولات جهانی ظاهر شوند.

جهان بر سر نوشت یک و نیم میلیون آواره غزه، خون می‌گیرد. امروز فلسطین، کانون تجمیع تمامی جنایات دوران قدرت امپریالیستی در قرون گذشته و حال است. به همین دلیل، تلاش برای رهایی مردم فلسطین، آزمون انسانیت عصر ماست. اما امپریالیسم داس مرگ خود را در دیگر نقاط جهان از کار نینداخته است. با ۸ میلیون آواره سودانی ظرف یک سال گذشته چه باید کرد؟ با میلیون‌ها آواره سوری و یمنی و افغانستانی و میانماری چه باید کرد؟ آبادی خود را بر ویرانه‌های جهانی بنا کرده است. حل این مشکل، یک شبه و از غیب ظاهر نمی‌شود. تنها با به میدان کشیدن مردمان ستم‌دیده برای تعیین سر نوشت خود، از طریق تشکل و مشارکت فعال آنان در نظم نوین جهانی، «بازی بزرگ» به تاریخ خواهد پیوست.

برخی منابع:

- بر، جیمز؛ خطی بر شن؛ ترجمه هم‌کریمی راد، مؤسسه اطلاعات؛ ۱۳۹۷
- فرامکین، دیوید؛ صلح کردند که جنگ بماند؛ ترجمه داود حیدری؛ انتشارات دنیای اقتصاد؛ ۱۳۹۵
- کندی، پل؛ ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ؛ ترجمه محمد قائد و دیگران؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ ۱۳۸۲
- لافه‌بر، والتر؛ پنجاه سال جنگ سرد؛ ترجمه منوچهر شجاعی؛ نشر مرکز؛ ۱۳۷۶
- لاکوست، ایو؛ و دیگران؛ ژئوپلیتیک اتحاد جماهیر شوروی؛ ترجمه عباس آگاهی؛ نشر سروش؛ ۱۳۷۰
- مارکس، کارل؛ آقای فوکت؛ ترجمه محمدرضا شادرو؛ نشر نی؛ ۱۴۰۲

بزرگ‌ترین مسئولیتی که چین امروزه به عهده گرفته است، تلاش در جهت عادلانه‌سازی مناسبات جهانی، با تکیه بر نهادهای موجود و یا تازه تأسیس است. یکی از ویژگی‌های نظم نوین، شکل‌گیری «خوشه»‌هایی از کشورهای است که در مسیر کسب استقلال اقتصادی حرکت می‌کنند. خوشه‌های شکل‌گرفته کنونی، نوس‌اند. هنوز پخته نشده و معضلات فراوانی فرا راه تکامل آنان در انتظار است. قدرت‌هایی همچون چین، ترجیح می‌دهند که در قالب خوشه‌ها، در صحنه تحولات جهانی ظاهر شوند.

لنین و لنینسم، مظهر حماسه سوسیالیسم و معمار دوران انقلاب‌های سوسیالیستی

به مناسبت یکصدمین سال درگذشت ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لنین

علی پورصفر (کامران)

۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ برابر با ۱۲ جمادی الآخر ۱۳۴۴

«لنین معروف، مؤسس جمهوری شوروی، از اعظم داهیان این عصر وفات یافت، در سن ۵۴ سالگی.»
علامه محمد قزوینی، این عبارت را در همان روزی نوشت که خبر درگذشت لنین منتشر شد
و چون واکنشی بلافاصله نسبت به درگذشت لنین بوده، پس بدون هرگونه تأمل و کنکاشی با خود،
مفهومی را که دستکم و به احتمالی از فردای پیروزی انقلاب اکتبر و یا به طور قطع و یقین بعد از



نقاشی از لنین، اثر ایواک برودسکی

خاتمه جنگ داخلی در ذهنیت او شکل گرفته بود، با
قاطعیتی که در سیره علمی و تحقیقی اش، از جمله
استثنائات است، در باره لنین اعلام داشت. اینکه
پژوهش‌گری به غایت محتاط و در عرصه سیاسی و
اجتماعی تا حدودی سنت‌گرا، لنین را از اعظم دهه
این عصر می‌خواند در حقیقت عالی‌ترین صفات را
در ستایش کسی به کار گرفته که از بسیاری جهات
سنخیتی با آمال و آرزوهای سیاسی اجتماعی او
نداشته است.

اما قزوینی در وجود لنین دورانی را مشاهده
می‌کرد که بیشترین فرصت را برای رهائی مردم و
مملکت ایران از سیطره استعماری و امپریالیستی
روسیه تزاری و همدستان بین‌المللی اش فراهم
کرده و دروازه‌ای به عظمت همه جهان برای گذار
از گذشته به آینده‌ای درخشان برای او گشوده بود.
بدین سبب است که عارف قزوینی او را فرشته
رحمت می‌خواند و میرزا یحیی واعظ قزوینی بدو
لقب انسان کامل می‌دهد و علامه قزوینی از او

همچون یکی از اعظم داهیان عصرستایش می‌کند و فرخی یزدی در غزلی به افتخار دهمین سالگرد پیروزی انقلاب اکتبر او را چونان تمثال انقلاب جهانی می‌بیند و میرزاده عشقی در سه تابلوی مریم، او را مثال اعلای انقلاب و انقلابی‌گری می‌خواند.

ما می‌دانیم که انگیزه وطن‌دوستان ایرانی در اهدای عالی‌ترین صفات به لنین چه بوده است و این را می‌توان به وضوح در مقالات روزنامه جنگل ارگان نهضت جنگل گیلان به ویژه در شماره‌های ۲۳ و ۳۰ و ۳۱ سال اول آن نشریه مشاهده کرد که می‌گوید:

وقتی بیرق جمهوریت روسیه افراشته شد، قیام ملی شروع گشت، می‌شود گفت که ایرانیان حساس از این تجدد و انقلاب، به قدر روس‌ها بلکه بیشتر خوشحال شدند. امروز اغلب ایرانیان قائل به این هستند که انقلاب روسیه مقوی آزادی و استقلال است... باید انقلاب روسیه را اول قدم درباره اصلاح عمومی جهان حساب کرد... اراده خالق مهربان به سرنگونی تخت ظالمانه نیکلای مخلوع و واژگون شدن دولت مستبده روس تعلق گرفت. طریق ترقی را از خاشاک موانع صاف نمود و به ما آن را نمود. یک سال است که از تاریخ بروز این موهبت خدائی می‌گذرد...

این تلقی لطیف و عالی از انقلاب اکتبر و تشکیل دولت سوسیالیستی در روسیه به تقریب در میان همه مردمان نیک‌اندیش و خیر خواه عالم، به ویژه مردمانی که از نزدیک شاهد حوادث و تحولات دوران نمای اکتبر و نخستین سال‌های تشکیل جمهوری سوسیالیستی در روسیه بودند، مشترکاتی بالنسبه یکسان داشت. یکی از کسانی که در همان سال‌ها دیداری از روسیه سوسیالیستی داشته و رساله مختصر اما بسیار گویا و مفیدی درباره تاریخ انقلاب اکتبر نوشته، مورخ و متفکر فرانسوی اوسپ لوریه نویسنده کتاب تاریخ انقلاب کبیر روسیه بود. او نیز درباره لنین نوشته است:

انقلاب روسیه را یک اراده تغییرناپذیر و قادری اداره می‌کند که می‌توان او را اداره‌کننده حقیقی دانست و این اراده همانا اراده لنین است... لنین مظهر سعی و عمل است و به همین سبب محبوب‌القلوب عامه و مسلط بر اراده ملت می‌باشد... لنین مظهر شجاعت است و آرزو دارد که روح جدیدی در عالم تولید کند... می‌گوید که نباید بر بیچارگی بشر و فقر عالم عاجزانه گریست و ناله کرد. باید کارکرد و از بیچارگی و فقر کاست و بالاخره آن را برطرف نمود.

لنین می‌گوید بایستی آزادی اقتصادی در عالم مستقر شود ولی مقصود او غیر از آن چیزی است که امروزه در دنیا به این اسم نامیده می‌شود. آن چیزی را که امروزه ملل متمدنه دنیا آزادی اقتصادی می‌نامند، بدین قسم می‌توان تعبیر کرد که هرکس آزاد است افراد مردم جامعه را فریب داده و وسائل استفاده خود را فراهم آورد... عقیده لنین بیشتر متوجه است به اینکه انقلابی در اصول انسانیت امروزی تولید نماید. مقصود او فقط تغییر مملکت روسیه نیست.

لنین بر اثر چند عامل بسیار زودتر از موعد خود درگذشت و بی‌تردید گلوله‌های زهرآلودی که

فانیا کاپلان - زنی از فعالان گروه سوسیالیست‌های انقلابی - در روز ۳۰ اوت ۱۹۱۸ به او شلیک کرد، در مرگ پیش‌رس لنین تأثیرات جدی داشت. طی آنچه‌ای را که فانیا با آن به لنین شلیک کرد، بوریس ساوینکوف سرکرده سابق گروه «اس. ار»ها به او داده بود و دیگر آشکار شده که نولان سفیر وقت فرانسه در روسیه تأمین‌کننده اصلی پول و حوائج بوریس ساوینکوف بوده است و او با همین پول‌هائی که نخست سفارت فرانسه در اختیار او گذاشته بود، گروه ضد شوروی موسوم به جامعه تجدید حیات روسیه (این نام در برخی کتاب‌ها به صورت اتحاد برای دفاع از سرزمین پدری ضبط شده است) و همچنین گروه نبرد را که هر دو از جمله گروه‌های مخرب آدمکش بودند در همان نخستین ماه‌های بعد از پیروزی انقلاب اکتبر با هدف ترور رهبران طراز اول انقلاب و دولت سوسیالیستی در مسکو به راه انداخته بود.

اندکی بعد دولت انگلیس نیز بنا به توصیه‌های اکید سروان سیدنی جورج رایلی مأمور عالی‌رتبه اطلاعاتی انگلیس در روسیه و یکی از سرشناس‌ترین محرکان جنگ داخلی روس‌های سفید علیه دولت شوروی، ساوینکوف و آدمکشان او را تحت حمایت گرفت و برای مدتی طولانی بخش معتنابهی از هزینه‌های اقدامات ضد شوروی او را عهده‌دار شد. ساوینکوف در دولت موقت کرنسکی، معاون وزیر جنگ یعنی معاون خود کرنسکی بود و در انتخاب ژنرال کورنیلوف به فرماندهی ارتش روسیه دخالت اساسی داشت و در توطئه کودتای او علیه دولت موقت با کورنیلوف همراه شد. ساوینکوف پس از پیروزی انقلاب اکتبر، متواری شد و در ششم ژوئیه ۱۹۱۸ شورش گروهی از نظامیان را در شهر یاروسلاول رهبری کرد، اما در ۲۱ ژوئیه مغلوب ارتش سرخ شد و به سختی از معرکه گریخت. او از قرار با حمایت‌های رایلی، مخفیانه به مسکو بازگشت و طی آنچه‌ای که کاپلان داد تا لنین را هنگام خروج از کارخانه میخلسن به قتل برساند. یکی از حامیان سرشناس این آدمکش ضد شوروی، وینستون چرچیل بود که تا روزی که ساوینکوف خود را به دولت شوروی تسلیم کرد، همچنان حامی و همراه او بود.

لنین پس از این ترور دیگر نتوانست چون گذشته به فعالیت‌های فکری و اجتماعی خود ادامه دهد و پس از چندی دچار سکتة مغزی شد و به حالت نیمه فلج افتاد و سرانجام در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ درگذشت.

دولت شوروی روز بعد خبر مرگ او را به کنگره یازدهم شوراها که در مسکو برقرار بود، اعلام نمود و مراسمی را برای تدفین جسد لنین تعیین نمود. طبق این برنامه کلیه مراکز تفریحی و اغلب مغازه‌ها و بنگاه‌ها برای یک هفته تعطیل شدند و صدها هزار نفر از دهقانان و کارگران برای آخرین دیدار با لنین به آسایشگاه او رفتند و بسیار بیشتر از این نیز، هفته بعد در خیابان‌های مسکو حضور یافتند تا در تشییع و تدفین پیکر او حضور داشته باشند. وسعت و دامنه حضور مردم در

مراسم یاد شده به اندازه‌ای بود که خبرنگاران جراید خارجی مقیم مسکو، آن را رأی ملی به رژیم شوروی تعبیر کردند.

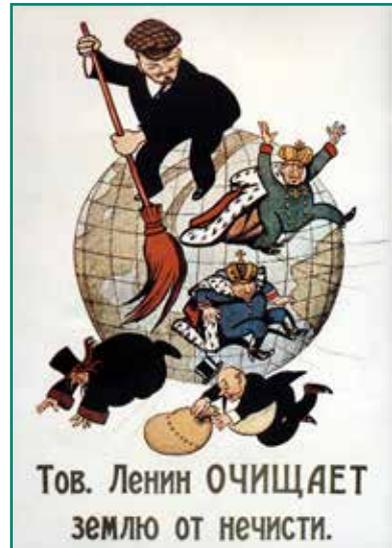
در مرگ لنین تنها مردم شوروی عزادار نشدند، بلکه کلیه احزاب کمونیست دنیا و اعضای آن در عزاداری‌های مردم شوروی شریک بودند و چند صباحی از این عزاداری‌ها نگذشته بود که میلیون‌ها نفر از مردم عالم، به ویژه کارگران و زحمتکشان، در زمره پیروان عقیدتی لنین قرار گرفتند. مفهوم لنینیسم هرچند از سال ۱۹۲۳ در شوروی تداول یافت، اما در طول یک قرن بعد از درگذشت لنین و علیرغم لطماتی که بر پیکر لنینیسم وارد آمده، هنوز قدرتمندترین آموزه سیاسی اجتماعی انقلاب ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی محسوب می‌شود و صدها میلیون نفر از مردم جهان را حول محور خود متشکل دارد.

لنینیسم، تئوری انقلاب و تئوری ساختمان سوسیالیسم است و با تحولات درونی ظرفیت‌های خود، تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری با سمت‌گیری سوسیالیستی را نیز تشکیل داده است. لنینیسم هرچند در میهن خود هبوط کرده، اما در جای دیگری تصاعد و ترقی افزون‌تریافته و نزدیک به دو میلیارد نفر تحت تأثیر خود به آینده انتقال داده است. لنینیسم شاید تنها مجموعه آموزه‌های غیر قدسی در تاریخ بشر باشد که این تعداد پیرو دارد.

لنین، کاشف اوضاع اساسی موجود در روندهای جاری اقتصادی سیاسی اجتماعی جهان سرمایه‌داری و بازگشاینده مفهوم پیچیده دوران است. خدمت او به ویژه از این جهت، نقشی اساسی در استقامت مبارزان ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی داشته و مانع از تخریب قابلیت‌ها و توانائی‌های آزادی‌خواهان عدالت‌طلب شده و می‌شود.

امید به آینده‌ای که پیدایش آن به قول معروف دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد، یکی از چند محرک همیشگی مبارزات سیاسی اجتماعی ترقی‌خواهانه بوده و هست. امیدواری به آینده آنگاه تشدید و تقویت می‌شود که تحقق آن در چارچوب مقتضیات جامعه بشری تشخیص داده شود و به درک و فهم درآید.

مفهوم دوران که لنین در تکمیل آن نقشی مؤثر داشته، یکی از ارکان بقای مبارزه علیه ستمگری و برای آزادگی را تشکیل می‌دهد. بنا بر این، لنینیسم، مروج آزادگی و استقامت در راه آن است.



نوشته پایین تصویر:

رفیق لنین زمین را از کثافات پاک می‌کند

اسلاوی ژیتک: دلک دربار سرمایه‌داری

گابریل راکهیل، مانتلی ریویو، اول دسامبر ۲۰۲۳

برگردان: فرشید واحدیان

گابریل راکهیل سرپرست کارگاه تئوری انتقادی (Atelier de Théorie Critique) و استاد فلسفه دانشگاه ویلانووا در پنسیلوانیا است. او در حال حاضر مشغول تکمیل پنجمین کتاب خود، «جنگ جهانی در جبهه روشنفکری: مارکسیسم در مصاف با صنعت نظریه‌پردازی امپراتوری» است (این کتاب به زودی توسط انتشارات مانتلی ریویو منتشر خواهد شد). تمرکز اصلی راکهیل نقد عقاید و گرایش‌های نظریه‌پردازان به اصطلاح «چپ» غربی است. قبلاً هم مقاله مفصلی از راکهیل در «دانش و امید» منتشر شده بود. ژانو دینگ شی، استادیار محقق در مؤسسه مارکسیسم، آکادمی علوم اجتماعی چین، و سردبیر «مطالعات سوسیالیستی در جهان» است. این مصاحبه در اصل به زبان چینی در جلد یازدهم، «مطالعات سوسیالیستی در جهان»، در سال ۲۰۲۳ منتشر، و برای بازانتشار در نشریه مانتلی ریویو، ویرایش شده است. در ادامه، بخش مربوط به نقد ژیتک را از این مصاحبه خواهید خواند.

ژانو دینگ شی:

اسلاوی ژیتک محققی صاحب نفوذ در محافل آکادمیک چپ جهان کنونی است و البته، حرف و حدیث‌های زیادی نیز در اطرافش وجود دارد. چرا او را یک «دلک دربار سرمایه‌داری» می‌دانید؟

گابریل راکهیل:

ژیتک محصول صنعت نظریه‌پردازی امپراتوری است. به قول مایکل پارنتی، واقعیت در نفس خود رادیکال است، یعنی زحمتکشان دنیای سرمایه‌داری با مبارزات مادی بسیار واقعی برای اشتغال، مسکن، درمان، آموزش، محیط زیست پایدار و غیره روبرو هستند. همه این‌ها مردم را به جنبش وامی‌دارد، و بسیاری را جذب مارکسیسم می‌کند، چراکه مارکسیسم در واقع جهانی را که در آن زندگی می‌کنند، و مبارزاتی را که در پیش رو دارند را توضیح داده و راه حل‌های عملی و روشنی را نیز به آنها ارائه می‌دهد. به همین دلیل است که دستگاه فرهنگی سرمایه‌داری باید با توجه به تمایل کاملاً واقعی توده‌های کارگر و مردم ستم‌دیده، با مارکسیسم، مقابله نماید. یکی از تاکتیک‌هایی که این دستگاه، به ویژه برای مخاطبان جوان و اقشار مدیران حرفه‌ای اتخاذ می‌کند، ترویج نسخه‌ای کالایی‌شده از مارکسیسم است که جوهره اساسی آن را تحریف کرده است. به این ترتیب تلاش می‌شود تا مارکسیسم را نه به عنوان یک چارچوب نظری و عملی جمعی برای رهایی از جامعه کالا محور،

بلکه در قالب یک مارک یا برند مد روز درآورده تا مانند هر کالای دیگری به فروش برسد. ژیک از بسیاری جهات برای این پروژه، انتخابی ایده‌آل است. او یک خبرنگار بومی ضدکمونیست است که در جمهوری سوسیالیستی فدرال یوگسلاوی سابق بار آمده است. او همیشه مدعی است که تجربه ذهنی‌اش به عنوان روشنفکری خرده‌بورژواکه به دنبال ارتقای جایگاه شخصی‌اش در غرب بوده است، به او حق ویژه‌ای بخشیده تا ماهیت واقعی سوسیالیسم را شهادت دهد. بنابراین روایت‌های شخصی او درباره تجربه‌اش در جمهوری سوسیالیستی یوگسلاوی، جای تحلیل عینی را می‌گیرد. جای تعجب نیست که ژیک - فرصت‌طلبی جویای نام و مال - میهن سوسیالیستی خود را پست‌تر از کشورهای سرمایه‌داری غربی بداند. همان میهنی که موجبات چنان پیشرفتی برای او فراهم کرد که اکنون مجله **فارین پالیسی** (بازوی مجازی وزارت خارجه ایالات متحده) او را به عنوان یکی از برترین متفکران جهانی قلمداد می‌کند.



ژیک آشکارا از نقشی که شخصاً در از میان بردن سوسیالیسم در یوگسلاوی ایفا کرد، می‌بالد. او مقاله‌نویس سیاسی اصلی یک نشریه مخالف برجسته به نام **ملادینا** بود. حزب کمونیست یوگسلاوی، این نشریه را متهم کرد که از سوی سازمان سیا حمایت می‌شود. او همچنین یکی از پایه‌گذاران حزب لیبرال دموکرات بود و در انتخابات ریاست جمهوری در اسلوانی، اولین جمهوری جدا شده از دولت فدرال، نامزد شد و قول داد که «در انحلال دستگاه ایدئولوژیک واقعاً سوسیالیستی دولت [عین عبارت اوست!] بکوشد». وی با وجود اینکه با تفاوت اندکی بازنده شد، آشکارا از دولت اسلوانی و حزب حاکم آن پس از احیای سرمایه‌داری حمایت کرد، و بنابراین بر روند بی‌رحمانه شوک درمانی سرمایه‌داری که منجر به کاهش فاجعه‌بار سطح زندگی برای اکثریت مردم شد (اما نه برای او!) صحنه گذاشت. حزب طرفدار خصوصی‌سازی که او از بنیان‌گذارانش بود، نیز علناً گرایش به سوی ادغام کشور در اردوگاه امپریالیستی داشت، و مدافع اصلی الحاق به اتحادیه اروپا و ناتو بود.

من این لیبرال اروپای شرقی را **دلچک** دربار سرمایه‌داری می‌دانم، زیرا مارکسیسم را به مضحکه‌ای تبدیل می‌کند، و درست به همین جهت نیروهای مسلط در جامعه سرمایه‌داری او را می‌ستایند. مارکسیسم آن گونه که او می‌فهمد، به جای آنکه دانش جمعی رهایی‌بخشی باشد که ریشه در مبارزات واقعی مادی دارد، گفتمان تحریک‌آمیزی است از مغالطه‌های روشنفکرانه که در موضع‌گیری‌های سیاسی خرده‌بورژوازی یک جنجال‌آفرین فرصت‌طلب خلاصه می‌شود. لودگی‌های

ابله‌ها نه‌اش در نقش یک کمونیست، بورژوازی را به وجد می‌آورد و نظر کم‌سوادان را چند صباحی به خود جلب می‌کند. او - درست مانند یک دلچک - استعداد برانگیختن یا خندانندن مردم را دارد که در زمانه دیجیتال کنونی به تعداد «لایک» ها و «بازدیدکننده‌ها» ترجمه می‌شود. او همچنین در فروش کالاها و هالیوود و به طور کلی دستگاه فرهنگی بورژوازی مهارت دارد. واضح است که امپراتوری سرمایه عاشق این شیاد است، که جیب‌هایش را هم در این میان پرمی‌کند. او مانند هر دلچک مؤدبی، محدودیت‌های آداب دربار را می‌شناسد و آنها را با تحقیر سوسیالیسم واقعاً موجود، ترویج سازش با سرمایه‌داری، و اغلب حتی حمایت علنی از امپریالیسم، پاس می‌دارد. اگر او - همان‌طور که مطبوعات بورژوازی گاهی خطابش می‌کنند - واقعاً «خطرناک‌ترین روشنفکر جهان» باشد، به این دلیل است که پروژه مارکسیستی مبارزه با امپریالیسم و ساختن یک جهان سوسیالیستی را به مخاطره می‌اندازد.

ژنرک با تأیید نسبت محرز میان ارتقای عینی با میزان گرایش ذهنی به سوی راست، در حمایت ضد کمونیستی خود از امپریالیسم، بیش از پیش ارتجاعی شده است. به قضاوت قاطع او در مورد تلاش‌های اخیر در به چالش کشیدن استعمار نو در آفریقا توجه کنید: «روشن است که قیام‌های «ضداستعماری» در آفریقای مرکزی حتی از استعمار نو فرانسه، بدتر هستند»

او در گفتگوی دیگری همین چندی پیش، نمونه روشنی از انقلاب مورد حمایت خود را ارائه کرد. در بحث پیرامون شورش‌های تابستان ۲۰۲۳ در فرانسه، در پی قتل ناهل مرزوق به دست پلیس، او که به روش همیشگی برای اثبات نظرات خود از مفاهیم مارکسیستی استفاده می‌کند، این‌طور اظهار نظر داشت: «این قیام‌ها به دلیل فقدان یک استراتژی سازمانی برای پیروزی، شکست خواهند خورد.» او سپس نمونه‌ای از یک انقلاب موفق را پیش کشید: «تظاهرات و قیام‌های عمومی در صورتی می‌توانند نقشی مثبت ایفا کنند که با حفظ چشم‌اندازی رهایی‌بخش مانند قیام ۲۰۱۳-۲۰۱۴ «میدان» در اوکراین، پیش بروند. همان‌طور که به طور گسترده مستند شده است، قیام «میدان» یک کودتای فاشیستی بود که توسط سازمان امنیت ملی ایالات متحده تحریک و حمایت شد.

این، یعنی ژنرک کودتای فاشیستی تحت حمایت امپریالیست‌ها را، که سمیر امین از آن به عنوان «کودتای اروپایی-نازی» یاد می‌کند، نمونه «مثبت» یک «چشم‌انداز رهایی‌بخش» می‌داند که به «انقلابی» موفق انجامیده است. این موضع و همچنین حمایت سرسختانه او از جنگ نیابتی ایالات متحده و ناتو در اوکراین، معنای لقب «خطرناک‌ترین روشنفکر جهان» را روشن می‌کند: او یک هوادار فاشیسم است که با نقاب کمونیسم ظاهر شده است.

جنگ داخلی اسپانیا، هم‌دستی لیبرالیسم و فاشیسم در جنگ با انسانیت

به مناسبت هشتاد و پنجمین سالگرد سرکوب جمهوری اسپانیا به دست فلانژها

علی یورصفر (کامران)



مقدمه

جمهوری اسپانیا همانند تحولات مشابه دیگر قبل و بعد از خود، نظیر انقلاب مشروطیت ایران به رهبری روحانیون و روشنفکران و سرداران وطن‌خواه؛ جمهوری چین به ریاست دکتر سون یات سن؛ نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق؛ دولت ملی و دموکراتیک سرهنگ جاکو بو آرنز در گواتمالا؛ دولت جبهه خلق در شیلی به ریاست دکتر سالوادور آلنده؛ و ده‌ها تجربه مشابه دیگر، روایت دیگری از قابلیت‌های جامعه بشری برای تأمین حدود قابل توجهی از آزادی ملی و عدالت اجتماعی بود و بشارت می‌داد که مجاری تحقق چنین مطالباتی، تنها جنگ و خونریزی نیست. وعده تحولات و تجارب یاد شده این بود که اگر نیروهای اجتماعی - به ویژه طبقات و هیئت‌های حاکمه - به تعهدات خود وفادار بمانند، دستیابی بشر به حدود مؤثری از خوشبختی و سعادت، می‌تواند از هرگونه هزینه انسانی بی‌نیاز باشد. اما با کمال تأسف همه این تجارب یا در خون خود غرق شدند و یا بر اثر تمهیدات همان طبقات و توالی اقتصادی اجتماعی آنان در زمان‌های بعد، طبیعت یا خصلت خود را از دست دادند و طبیعت یا خصلت مخالف وضع پیشین خود گرفتند. دگرگونی‌های اجتماعی قهقرائی بزرگی که در مراکش و الجزایر و تونس و لیبی و مصر

و سوریه و عراق و اندونزی و حتی هند پیش آمد - صرف نظر از پاکستان که تنها برای این تأسیس شد تا اشخاص و امیال و افکار ناشایست به حکومت برسند - و همچنین تغییراتی از همین قبیل که در تمامی مستعمرات سابق امپریالیسم در آسیا و آفریقا و آمریکای مرکزی و جنوبی پیش آمد، همگی - به جز چند استثنا - گویا جز برای این نبوده است که ثابت کند هر چند نطفه تغییرات مسالمت جویانه در زهدان روزگار منعقد شده است، اما هنوز فاصله زیادی دارد تا به جنین رشدیابنده برگشت ناپذیری تبدیل شود. اگر سرمایه داری و امپریالیسم، تحولاتی از این گونه را به خون می کشد و یا مستحیل می کند، بشریت مترقی و به ویژه زحمتکشانش اما، همچنان امیدوارند که آینده انسان و ترقیات جامعه بشری از این گونه مجاری به دست آید. این امیدواری حتی با تلخکامی های نابودکننده ای که شکست هائی نظیر سرنوشت جمهوری اسپانیا و سرگذشت جمهوری اندونزی به همراه داشته اند، همچنان یکی از دوسرلوحه تبدیل ناپذیر دفتر آرزوهای عملی بشریت - انقلاب و اصلاحات بنیادی - است. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که تحقق چنین سرلوحه ای الزاماتی دارد که اگر رعایت نشود، از دفتر خود فراتر نخواهد رفت. سرگذشت جمهوری اسپانیا و جمهوری اندونزی که از جمله بدترین و تلخ ترین ناکامی های جامعه بشری قرن گذشته در راستای چنین معادله بشردوستانه ای بوده، انعکاس آشکار پشت پا زدن به الزامات تحول و ترقی با کم ترین هزینه های انسانی است. پرداختن به آنچه که در اندونزی گذشت به زمان دیگری مؤکول می شود، اما امسال (۲۰۲۴) برابر ۸۵ سالگی اعدام جمهوری اسپانیا به دست فاشیسم و لیبرالیسم و کلیسای کاتولیک است و همین سالگرد فرصت مناسبی فراهم می کند که به آن شادمانی به ماتم نشسته، و آن فرصت از دست رفته، و آن روزگار سرشار از فداکاری های بین المللی برای انسان و انسانیت پرداخته شود.

یک شکست و آغاز دورانی به غایت سیاه

در آخرین روزهای مارس سال ۱۹۳۹، جنگ داخلی اسپانیا که با شورش ارتش آن کشور علیه جمهوری آغاز شده بود (۱۷ ژوئیه ۱۹۳۶) سرانجام به سود فاشیسم اسپانیا و متحدان بین المللی آن خاتمه یافت و بدترین مرحله تاریخ سیاهکاری های ضد انسانی طبقات حاکمه اسپانیائی و پیروان آنها علیه توده های مردم اسپانیا آغاز شد. دورانی که زمین داران قساوت پیشه و سرمایه داران بدتر از آنها، سنت مداران تجد دستیز، طرفداران سلطنت آلفونسوی سیزدهم و خانواده او، کارلیست های به غایت مرتجع و کهنه پرست، فالانژهای پلیدتر از هیتلر و موسولینی، اسقف ها و کشیشان کاتولیک که آینده را در گذشته جستجو می کردند، دست به دست یکدیگر دادند و ارتش گوش به فرمان و معتاد به جنایت را به جان مردم انداختند.

دورانی که پیروزمندان همگی جلا و سلاح بودند و شکست خوردگانش، همگی کشتنی

و پوست‌کندنی. دورانی که شکنجه زندانیان، لذتی بیشتر از قتل آنان نصیب قاتلان‌شان می‌کرد و دورانی که گروهی نامعلوم - چندصد یا چندهزار نفر- از دختران و پسران جوان و زنان و مردان اسپانیائی تنها به این سبب که بر شانه‌های‌شان ردی از بند تفنگ دیده می‌شد، اعدام شدند (مارو، ص ۲۹۰). فقط پس از این سؤال که اگر تفنگ بر دوش داشتی پس چرا هم‌اکنون در میان ما نیستی؟ دورانی که حتی معابد و کلیساهای مردم به سلاح‌خانه تبدیل شدند و به تقریب همه سردمداران آن دستگاه عریض و طویل، از اسقفان عالی‌مقام تا کشیشان خرده‌پا - به استثنای چند نفر به تعداد انگشتان فقط یک دست- خود در عداد جلادان و آمران و مأموران اعدام قرار گرفتند و به قول مونتالبان مسئولان کلیسائی این قصابی تقدیس شده بودند (ص ۳۰۶-۳۰۷). دورانی که صدها هزار انسان بی‌پناه و میهن‌دوست از بیم کینه‌توزی‌های مشتکی‌انسان‌نمای وحشی، در آن سرمای‌کشنده زمستان سال ۱۹۳۹ کوهستان یخ‌زده پیرنه را زیر پا نهادند تا دستکم از تجاوزات و قساوت‌های هولناک وحوش دوپا در امان بمانند (تامس، ص ۸۱۹-۸۲۴، سرکاس، ص ۷ و ۱۵). دورانی از حیوانی‌ترین خشونت‌ها و رذالت‌ها علیه توده‌های مردم اسپانیا که به فرمان انسان‌نمای فرومایه‌ای به نام فرانسیسکو فرانکو باهاموند و به دست کسانی به غایت بیگانه از انسانیت و دردهای انسانی صورت می‌گرفت. کسانی که تا روز مرگ آن لاشخور فرتوت همچنان مشغول شکنجه و آدم‌کشی بودند (تامس، ص ۲۳۴-۲۴۲، مونتالبان، ص ۷-۸، کاری‌یو، ص ۱۸۵).

کاتالیزوری که این دوران را قطعیت بخشید، خیانت یک گروه از به اصطلاح سوسیالیست‌های اسپانیائی بود که به فرماندهی ژنرال سگیسموندو کاسادو از فرماندهان ارتش جمهوری در روز ۵ مارس علیه جمهوری، شورش کرده و مادرید را به تصرف درآورده بود؛ به این امید که با اخراج کمونیست‌ها از ارتش و دولت و جبهه جمهوری خواهان، موافقت فرانکو را برای صلح و سازش جلب کند. در نتیجه مادرید، که از مدافعان خود محروم شده بود، در ظرف ۲۰ روز نخست در اختیار ستون پنجم فرانکو در مادرید قرار گرفت و سپس به خود او سپرده شد و باقیمانده جمهوری اسپانیا نیز به سرعت به دست ارتش او افتاد.

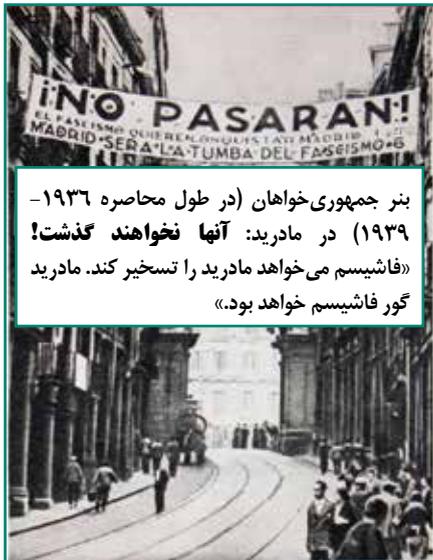
اسپانیا از این پس با چنان تروری روبرو شد که تنها با عملیات واحدهای مخصوص ارتش آلمان و سازمان اس‌اس در مناطق اشغال‌شده شوروی برابر بود. ترور ددمنشانه‌ای که فرانکو و پیروان او در جریان جنگ داخلی برپا کرده بودند، به ویژه عملیات سلاخانی همچون ژنرال مارتینز‌آنیدو - فرماندار اسبق بارسلون و سرکرده تروریسم دولتی ضدآنارشیستی کاتالان که صدها نفر از اعضا و طرفداران جنبش‌های آنارشیستی بارسلون و کاتالان و فعالان سندیکائی را در سال ۱۹۲۰ به قتل رسانیده بود (وودکاک، ص ۵۱۶) - حتی حزب فالانژ را به اعتراض کشانیده بود (تامس، ص ۷۷۳). یکی از این سلاخان، ژنرال سادیست خون‌آشامی به نام لیساردو دووال بود که حتی پس از خاتمه جنگ‌های

داخلی نیز، زندانیان را به دست خود شکنجه می‌کرد و فرانکو به دنبال انتشار اخبار جنایات وحشیانه این لاشخور، ناگزیر شد که او را با مبلغ کلانی پول به پاناما روانه نماید (مونتالبان، ص ۱۸۷).

گزارش‌های تکان‌دهنده‌ای که مورخان و گواهان معتبر از چهارگوشه جهان درباره آدم‌کشی‌های فرانکو و سلاخان اردوی او به دست داده‌اند، چنان هول‌آور و ترسناک است که غیرقابل باور می‌نماید. بخشی از این اخبار هولناک را در گزارش آرتور کوستلر از ایام ۱۰۲ روزه اسارتش در زندان ارتش فرانکو می‌خوانیم:

جوانی را که از پشت و سینه برهنه‌اش خون سرازیر بود، به اطاق آوردند. صورتش جای جای بریده، دریده و خرد و خمیر شده بود. یک لحظه گمان بردم که زیر لوکوموتیور رفته است. فالانژیست‌ها زیر بغلش را گرفته بودند و توی اطاق کشان‌کشان می‌بردند. داد می‌زد و شیون و زاری می‌کرد. در

پشت سرشان بسته شد و لحظه‌ای دیگر صدای ضربه‌ها و لگدها و صداهای گنگ دیگر بلند شد. مرد ضجه می‌زد و گهگاه زوزه می‌کشید. زوزه‌هایی در فواصل معین. چند ثانیه‌ای سکوت برقرار شد. نمی‌دانم در آن چند ثانیه با او چه کردند. سپس دوباره جیغ‌های تند و تیز و غیرطبیعی و بلندی کشید و آخر سر خاموش شد. آنگاه قربانی دوم را از داخل اطاق بردند تا همان معامله را با او هم بکنند. سپس



بنر جمهوری‌خواهان (در طول محاصره ۱۹۳۶-۱۹۳۹) در مادرید: آنها نخواهند گذشت! «فاشیسم می‌خواهد مادرید را تسخیر کند. مادرید گور فاشیسم خواهد بود.»

سومی را (ص ۷۷-۷۸).

این صحنه‌های حیوانی فلج‌کننده مربوط به چند ساعت از روز اول بازداشت او به تاریخ ۹ فوریه ۱۹۳۷ بود اما از این بدتر، گزارش او از روز شنبه ۱۳

فوریه همان سال است، یعنی فقط ۵ روز پس از سقوط شهر مالاگا به دست ژنرال کئیپو دلانو: آنچه نمی‌دانستم این بود که تا آن زمان - شنبه سیزدهم فوریه - پنج هزار نفر پس از سقوط شهر مالاگا اعدام شده بودند که تنها ششصد نفر از آنان از زندان من بودند (ص ۱۰۸). بله، ۵ هزار نفر در ۵ روز.

کوستلر، که چندی بعد، خود از دوستان آن دولت‌های بورژوائی شد که پشتیبان و پشتوانه خاموش و یابی‌سرو صدای چنین رژیم‌هایی بودند، به هنگام نوشتن گزارش خود در همان سال، ناتوان از مجازات آنانی که چنین سرگذشتی را برای اسپانیا مقدر کرده بودند، دردمندانه می‌نویسد: رهبران خطاکار شهر که افرادشان را گذاشتند و در رفتند، تسلیم دادگاه صحرائی شدند. دولت خطاکار لازگو کابلروکه مالاگا را به دست تقدیر سپرد، و ادار به استعفا شد، اما دولت‌های خطاکار

دموکراسی‌های غربی را که جمهوری اسپانیا را به دست تقدیر سپردند، نه می‌شد تسلیم دادگاه نظامی کرد و نه وادار به استعفا. تاریخ آنها را محاکمه خواهد کرد، اما آن هم نوشداروی پس از مرگ خواهد بود (ص ۶۲-۶۳).

بنا به نوشته جرالدر برنان عضو بریگاد بین‌المللی و نویسنده کتاب *هزار لای اسپانیائی (لابیرنت اسپانیائی)*، کشتار مالاگا در برابر حمام خونی که ژنرال کئیپو دلانو- معروف به «ژنرال رادیو» از بابت سخنرانی‌های رادیویی هر روزه‌اش (تامس، ص ۹۲۲) - که پیش از این در سویل و گرانادا و کوردوبا به راه انداخته بود، فقط رشحات خون بود (مونتالبان، ص ۲۴۹). این ژنرال که شدت وقاحت و درنده‌خوئی‌هایش در سخنرانی‌های رادیویی هر روزه علیه جمهوری خواهان و سرخ‌ها و دستوراتش برای تجاوز به زنان و دختران جمهوری خواه و سرخ‌ها، او را بیشتر از جنایاتش مشهور کرده بود، همان لاشخوری است که پس از اطلاع از بازداشت فدریکو گارسیا لورکا و پیش از آنکه اعدامش کنند، فرمان داده بود: تا می‌توانید به او نجاست بخورانید، نجاست بسیار (مونتالبان، ص ۲۳۶ و ۲۵۱).

ژنرال یاکوئه پس از تصرف شهر باداخوس فرمان داد همه جمهوری خواهان را از سرخ تا سبز اعدام کنند. تنها یک مورد از این سلاخی، انتقال قریب دوهزار نفر از بازداشتیان به استادیوم گابازی شهر و اعدام همه آنان با مسلسل بود. به جز این، قریب دوهزار نفر دیگر را نیز در داخل شهر تیرباران کردند. در این آدم‌کشی‌ها، بربرهای مراکشی و مزدوران ترسیو، دست بالا را داشتند و بیشترین کسان به دست همیان کشته شدند (مالرو، ص ۱۴۲-۱۴۳، مونتالبان، ص ۲۳۵-۲۳۶).

طبق برخی گمانه‌زنی‌ها، تا پیش از سقوط جمهوری، احتمالاً بین یک صد تا یک صد و پنجاه هزار نفر و طبق تخمین‌های دیگر نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر از جمهوری خواهان و اسیران جنگی در قلمرو فرانکو اعدام شده بودند (پاین، ص ۴۹، کاری یو، ص ۱۵۷، تامس، ص ۸۶۷) و این آدم‌کشی‌های لجام‌گسیخته پس از استیلای کامل فرانکو بر اسپانیا نیز با شدت هرچه تمام‌تر ادامه یافت. طبق گزارش‌های رسمی که رژیم فرانکو خود اعلام داشته بود، تعداد زندانیان سیاسی رژیم در اواخر سال ۱۹۳۹ بیش از ۲۷۰ هزار نفر بود و در همین سال قریب ۴۰۰ هزار نفر از اعضای سابق ارتش جمهوری نیز در اردوگاه‌های متعدد زندانی بودند (هارشانی، ص ۱۰۸). دولت فرانکو و گروه‌های شبه‌نظامی طرفدار او از فردای پیروزی بر جمهوری، به جان مردم افتادند و در کمتر از ۵ سال قریب ۲۰۰ هزار نفر از جمهوری خواهان را یا اعدام کردند و یا به بهانه فرار از زندان‌ها و اردوگاه‌ها و یا از مقابل مأموران دولت به قتل رسانیدند و یا شرایط مرگ‌شان را در زندان‌ها و اردوگاه‌ها فراهم آوردند. ادواردو آئونوس، وزیر دادگستری رژیم فرانکو در تابستان سال ۱۹۴۴ ضمن گفتگویی با مخبر آسوشییدپرس اظهار داشته بود که از آخرین روزهای مارس سال ۱۹۳۹ که شهر مادرید به تصرف ارتش فرانکو درآمد، تا ژوئن ۱۹۴۴، بالغ بر ۱۹۲۶۸۴ نفر در زندان‌های اسپانیا مردند (هارشانی، ص ۱۰۸) و کیست

که نداند چنین مرگ‌ومیرهایی در زندان‌های به شدت تحت نظر دولت‌ها و نیروهای مسلح آن فقط یک معنی دارد: قتل عام.

به نوشته کنت چیانو وزیر خارجه ایتالیا: تنها در ژوئیه سال ۱۹۳۹، بیش از ۲۰۰ هزار نفر از جمهوری خواهان اسپانیا زندانی رژیم فرانکو بودند. در همان زمان روزانه ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر در مادرید و ۱۵۰ نفر در بارسلون و ۸۰ نفر در شهر سویل اعدام می‌شدند (تامس، ص ۸۶۷). به دستور ژنرال فرانکو لیست سیاهی مشتمل بر اسامی دو تا سه میلیون شهروند اسپانیایی طرفدار جمهوری و حتی کسانی که به زعم فرانکو و آدم‌خواران دولت او، با اهمال‌های خود به تشکیل دولت جبهه خلق کمک کرده بودند، با هدف مجازات همه آنان تدوین شده بود و این عمل همان‌گونه که ایوان هارشانی نوشته است (ص ۱۰۷) چیزی جز یک آدم‌سوزان عظیم سیاسی نبود و با وجود چنین فجایعی، چمبرلن در پاسخ به رهبر حزب کارگر انگلیس و اعتراض او به شناسایی رژیم فرانکو توسط دولت انگلیس در ۲۷ فوریه سال ۱۹۳۹ - دولت فرانسه نیز در همان روز و دولت آمریکا در روز اول آوریل رژیم فرانکو را به رسمیت شناختند - اطمینان خاطر داد که: ژنرال فرانکو تعهد کرده است که با مخالفان خود به ترحم رفتار کند (همان، ص ۸۳۴).

سابقه تاریخی سفاکی و قساوت در اسپانیا

دولت اسپانیا و طبقه حاکمه این کشور از پایان قرون وسطی تا نیمه دوم قرن بیستم، نمونه و سرمشق سفاکی و قساوت قلب بودند و از هنگامی که رگونکیستا^۱ یا فتح دوباره تکمیل شد، آن را با سوزانیدن قریب سه هزار انسان از طریق دادگاه تفتیش عقاید وضوح بخشیدند. به نوشته خوان آنتونیو لورانتته، منشی آخرین دادگاه‌های تفتیش عقاید اسپانیا علاوه بر صدها هزار انسان که به دستور این دستگاه، شکنجه و مصادره اموال شده بودند، از روز شش فوریه سال ۱۴۸۱ که نخستین زنده‌سوزی صورت گرفت تا سال ۱۸۰۸ که این دستگاه به دستور ژوزف بناپارت، برادر ناپلئون و پادشاه منصوب او بر اسپانیا منحل شد، بالغ بر ۳۱۹۱۲ نفر فقط در اسپانیا زنده‌سوزی شدند و ۲۹۱۴۵۰ نفر نیز به مجازات‌های سنگین محکوم گردیدند (دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، ص ۲۴۸ - ۲۶۹، فونتانا، ص ۱۱۲ - ۱۱۴). پیامدهای اعمال این دستگاه خون‌پیمای، بی حساب است و یکی از بدترین پیامدهای آن عقب ماندگی اسپانیا از قافله عصر جدید بود. کشوری که در قرون ۱۶ و ۱۷ یکی از دو سلطنت بزرگ جهان به شمار می‌آمد، حتی در دوران امپریالیسم هنوز در سطوحی دوران نما از فتودالیسم دست و پا می‌زد.

۱. رگونکیستا (به اسپانیایی: Reconquista به معنای بازپس‌گیری)، جنبش استرداد یا سقوط آندلس، مجموعه‌ای از لشکرکشی‌های طولانی مدت مسیحیان اسپانیا و پرتغال در قرون وسطی به منظور بازپس‌گیری سرزمین‌های خود از مورهای مسلمانی بود که در اوایل سده هشتم میلادی، بیشتر شبه جزیره ایبری را به اشغال خود درآورده بودند.

دولت اسپانیا در هلند نیز مرتکب اعمالی شد که برخی از آنها هیچ‌گاه در آن اندازه‌ها دیده نشده بود و تمام آن اعمال ننگین به دستور فیلیپ دوم، پادشاه مسیحی کاتولیک تراز پاپ انجام گرفت. در سال‌هایی که مارگریت پارما نایب‌السلطنه فیلیپ در هلند بود (۱۵۵۹-۱۵۶۷) به تقریب هیچ روزی بدون چندین اعدام نمی‌گذشت. به سال ۱۵۶۱ دو نفر از بزرگان هلندی را به نام‌های ژن دومولر و تامس کالبرگ را زنده زنده در آتش سوزانیدند. یکی از منکران غسل تعمید را در حضور همسرش با هفت ضربه شمشیر زنگ‌زده قطعه قطعه کردند و همسرش از وحشت مشاهده آن منظره در همان محل درگذشت. مردی به نام برمران لوبلاکه به این رفتار اعتراض کرده بود، نخست چهار دست و پایش را تا آنجا که استخوان‌هایش دیده شود، سوزانیدند و زبانش را از ته بریدند و او را روی آتش ملایم آویزان کردند و سوزانیدند. در شهر لیل مردی به نام روبراویه را که پرستش نان مقدس را کفر می‌دانست، به همراه همسر و فرزندش به آتش انداختند و این وحشی‌گری‌های حیرت‌انگیز تا خروج اسپانیایی‌ها از هلند و خاتمه جنگ‌های ۳۰ ساله و صلح وستفالی به سال ۱۶۴۸ ادامه داشت (دورانت، ج ۷، ص ۵۱۹-۵۳۷).

اسپانیایی‌ها از روزی که پا به خاک آمریکا، به ویژه آمریکای لاتین نهادند، چنان نظام مخوفی بر پا داشتند که عملیاتش از توحش و بربریت انسان‌های نخستین فراتر می‌رفت. اسپانیایی‌ها در آمریکای لاتین، جهنمی ساختند که با هیچ وضع دیگری در همان زمان قابل قیاس نبود. نخستین اعتراضات به اعمال اسپانیایی از خود اسپانیا برخاست و کشیش شریف و بزرگوار اسپانیایی بارتولومه دلاس کاساس (۱۴۷۴-۱۵۶۶) آغازگر آن شد. او در رساله مختصر خود که به افسانه سیاه مشهور شده می‌نویسد: اسپانیایی‌ها از هنگامی که به میان بومیان مسالمت طلب صلح جوی نجیب فاقد روحیه انتقام و شرارت وارد شدند... همچون گرگ درنده و ببر وحشی که زمان زیادی غذا برای خوردن نیافته‌اند... از ۴۰ سال پیش تاکنون کاری غیر از دریدن و وحشی‌گری نکرده‌اند. امروز نیز آنها را می‌کشند و می‌آزارند و عذاب می‌کنند. کارهایی که تاکنون نه دیده‌ای و نه شنیده‌ای، در بالاترین مرتبه (ص ۶۲-۶۳).

طبقات حاکمه اسپانیا تا اواخر قرن بیستم نیز به همین‌گونه نمونه دوران‌نمای پلیدترین گرایش‌های ارتجاعی و ستیزه با هر شکلی از تجدد و ترقی اجتماعی بوده و دولت‌شان، به ویژه ارتش آن، پرورشگاه برخی از بدکارترین و بدخواه‌ترین گرایش‌های سیاسی و اجتماعی اروپای جدید نظیر کارلیست‌ها و فالانژیست‌ها به‌شمار می‌آمده است. رفتارهای نفرت‌انگیز این طبقات و نمایندگان سیاسی و نظامی آن با مبارزان نهضت استقلال طلب مردم مسلمان ریف به فرماندهی شیخ عبدالکریم خطابی و به‌ویژه فرزند نامدارش شیخ محمدبن عبدالکریم، مؤسس جمهوری روستائی ریف و همچنین با نهضت‌های آنارشیبستی و کارگری و دهقانی اسپانیا، طلیعه همه تبهکاری‌های

بعدی اروپای فاشیست بود و ترورهای بی‌پروائی که دولتیان و ارتشیان و کلیسائیان دشمن تجدد علیه هر کس و گروه و هر قوم و مذهب و هر طبقه‌ای در اسپانیا و مستعمرات آن به کار می‌بردند، چنان ظرفیتی برای جنایت و تجاوز در این طبقات و اجزایش فراهم کرده بود که حتی برای تجربه نیز حاضر به تحمل عصر جدید و الزامات اجتماعی و انسانی آن نشدند و جمهوری اسپانیا را که پاسخی انسانی به این استعداد جهنمی و یکی از زیباترین تحولات مسالمت‌آمیز و گذارهای اجتماعی صلح‌جویانه بشری به سوی آزادی و عدالت اجتماعی بود، در امواج شکنجه و تجاوز و قساوت و خونریزی غرق کردند.

پشیمانان جهانی فرانکو در سرکوب وحشیانه جمهوری اسپانیا

از عمر جمهوری دوم اسپانیا و دولت جبهه خلق که در فوریه ۱۹۳۶ تشکیل شده بود هنوز ۶ ماه نگذشته بود که سرداران خونخوار ارتش معتاد به جنایت، و همان کسانی که عکس‌های یادگاری‌شان با سرهای بریده جنگجویان ریف و بازی با این سرهای بریده در زمین فوتبال و یا ترورهای هر روزه آنان از سران و فعالان اتحادیه‌های کارگری و دهقانی کاتالان و ناوار مشهورشان کرده بود، نه با توان خود بلکه با همه توانائی‌های جبهه فاشیسم بین‌المللی و ارتجاع عرب مراکشی به جان جمهوری افتادند و یکی از خونین‌ترین جنگ‌های داخلی غرب اروپا را در عصر جدید برپا کردند و با همراهی‌های آشکار دولت‌های لیبرال به اصطلاح «دموکراسی‌های بورژوائی» که در ظاهر برای کاستن از طول جنگ و کاهش تلفات انسانی، شعار بی‌طرفی می‌دادند و سیاست بی‌طرفانه - البته به سود فرانکو - اتخاذ کرده بودند، آن را نابود کردند و قریب ۴۰ سال اسپانیا را همچون شکارگاه جرگه در اختیار خود گرفتند.

در این جنگ وحشیانه، دولت‌های ایتالیا و آلمان نازی و پرتغال و قبایل مسلمان بربر مراکش



موسوم به مورها و ترسیوها یا مزدوران خارجی که در خشونت و جنایت از همه اعضای ارتش فرانکو و جبهه فاشیستی پیشی داشتند (مارو، ص ۱۱ و ۲۸۷)، شریک تمام آدم‌کشی‌های فرانکو بودند. نظامیان ایتالیایی و خلبانان آلمانی و بربرهای مزدور مراکشی و سربازان به ظاهر داوطلب پرتغالی و ترسیوها، پنج گروه اصلی جبهه اسپانیایی به اصطلاح ناسیونالیست در جنگ علیه جمهوری اسپانیا به شمار می‌آمدند و تعدادشان به مراتب بیشتر از تعداد جنگجویان ناسیونالیست اسپانیایی بود تا آنجا که می‌توان گفت، دو نفر از هر سه کشته اسپانیایی جمهوری خواه، به دست اینان به قتل رسیده بودند. امروزه دیگر کسی تردید ندارد که شورش ارتش اسپانیا علیه جمهوری و جنگ داخلی اسپانیا، اگر با مداخله وسیع نیروی هوایی آلمان و نیروی دریایی ایتالیا همراه نمی‌شد، در همان روزهای اول درهم شکسته می‌شد. اما ده‌ها هواپیمای نفربر و بیشتر از آن هواپیماهای جنگنده آلمان هیتلری و نیروی دریایی ایتالیای موسولینی پس از آنکه نیروی دریایی جمهوری را در اطراف جبل الطارق نابود کردند، با ایجاد یک پل هوایی بزرگ که دیگر خطری آن را تهدید نمی‌کرد، از هفته آخر ژوئیه ۱۹۳۶/ هفته اول مرداد ۱۳۱۵ هزاران نظامی اسپانیایی و ایتالیایی و مزدوران مغربی و ترسیو را از اطراف تطوان در ساحل جنوبی جبل الطارق به داخل خاک اسپانیا منتقل کردند و این گروه خیانت و جنایت را تا هفته آخر سپتامبر ۱۹۳۶/ هفته اول مهر ۱۳۱۵ شمسی به ۶۰ کیلومتری مادرید رسانیدند.

در این جنگ (۱۹۳۶-۱۹۳۹) که بیش از یک میلیون کشته داشته است - جدا از نزدیک به دویست هزار نفر جمهوری خواه که بعد از پیروزی فرانکو اعدام شدند (پاین، ص ۳۲ و ۳۳ و ۴۹، کاریو، ص ۱۵۷، هارشان، ص ۱۰۸، تامس، ص ۸۶۷) - همواره ده‌ها هزار نفر از سربازان ایتالیایی در اردوی فرانکو حضور داشتند و این تعداد در میانه جنگ حتی از ۱۶۰ هزار نفر نیز فراتر رفته بود (کوستلر، ص ۱۸، تامس، ص ۵۶۸). مزدوران مغربی نیز همواره یکی از ارکان ارتش فرانکو بودند و در طول جنگ داخلی در مجموع بیش از ۷۰ هزار مزدور بربر در نبردهای آن حضور یافتند. گروه بزرگی از این مزدوران، کسانی بودند که پس از موافقت سلطان محمد پنجم، پادشاه مراکش از میان قبایل بربر به کودتاچیان پیوسته بودند و بسیاری نیز از قبایل بربر مراکش اسپانیا بودند که به دستور نماینده سلطان محمد در تطوان - مرکز مراکش تحت الحمايه اسپانیا - که او را خلیفه سلطان می‌نامیدند، به کودتاچیان پیوستند. سرکردگان این گروه از بربرها، در گذشته از مخالفان و دشمنان شیخ عبدالکریم و پسرش شیخ محمد خطابی سرکردگان مبارزه ضد استعماری مردم ریف مراکش علیه اسپانیا بودند و از همان روز اول کودتای ارتش در تطوان و مللیله و سبتوتا با دریافت پول و اسلحه به کودتاچیان پیوستند.

آلمان هیتلری یکی از واحدهای زبده هوایی خود را به نام گندر (به معنی لاشخور و کرکس) مشتمل بر ۱۳ تا ۱۴ هزار نفر نیروی جنگی و یک صد فروند هواپیمای جنگنده و بمب افکن در اختیار

کودتاچیان و ارتش فرانکو قرار داده بود تا هر جا را که او بخواهد، بمباران کنند. فاجعه گرنیکا که منبع الهام پابلو پیکاسو در ترسیم یکی از جهانی‌ترین نقاشی‌ها قرن بیستم شد، دستپخت همین لژیون بود. خلبان‌های این لژیون در روز ۲۶ آوریل سال ۱۹۳۷ به شهرک گرنیکا واقع در ایالت باسک اسپانیا حمله بردند و با پرتاب ده‌ها تن بمب و موشک و گلوله باران‌های بی‌هدف، صدها نفر را کشتند و شهرک گرنیکا را به ویرانه‌ای مشتعل تبدیل کردند (پاین، ص ۳۲-۳۳، مونتالبان، ص ۲۳۰). هواپیماها و کشتی‌های جنگی آلمان و ایتالیا بارها شهرها و بنا در جمهوری اسپانیا را بمباران کردند و هزاران نفر را به قتل رسانیدند و مجروح کردند (تامس، ص ۴۸۵-۴۸۶ و ۶۳۰-۶۳۲).

دولت شبه فاشیستی پرتغال به ریاست آنتونیو سالازار معروف از همان آغاز جنگ داخلی یک واحد جنگی بزرگ به استعداد ۲۰ هزار نظامی و غیرنظامی به ظاهر داوطلب در اختیار فرانکو قرار داد که تا پایان جنگ داخلی در خدمت فرانکو بودند و دستکم نیمی از آنان در طول جنگ داخلی به قتل رسیدند (دفیگرو، ص ۹۹). مرزهای پرتغال در تمام دوران جنگ داخلی به روی فاشیسم بین‌المللی و ارتش فرانکو باز بود و یکی از معابر انتقال تسلیحات و تجهیزات جنگی برای کودتاچیان بود (تامسن، ص ۱۰۴۲-۱۰۴۴).

اهمیت تعیین‌کننده و غیرقابل انکار حمایت فاشیسم و ارتجاع بین‌المللی را می‌توان در صف‌بندی و چینش نیروهای نظامی فرانکو به هنگام تصرف شهر مالاگا در فوریه ۱۹۳۷ مشاهده کرد: ارتش ناسیونالیست و نظامیان ضد جمهوری که به فرماندهی ژنرال کئیپودلانوشهر مالاگا را تصرف کرده بودند، از ۵۰ هزار سرباز ایتالیایی و ۱۵ هزار نفر موریاز مزدور مراکشی و سه‌گردان لژیون خارجی تشکیل شده بود و تنها ۱۰ درصد کل این سپاه، اسپانیایی بودند (تامس، ص ۲۹۰، کوستر، ص ۱۸). مزدوران مور و ترسیو حتی در تصرف کاتالان و مناطق شمالی اسپانیا نیز دخالت داشتند و با عملیات خود وحشت به جان مردم می‌انداختند (پاین، ص ۷۲، مونتالبان، ص ۲۸۳-۲۸۴). از اهمیت تعیین‌کننده حمایت‌های همه‌جانبه فاشیسم بین‌المللی، و به‌ویژه آلمان و ایتالیا در پیروزی فرانکو همین بس که حتی هواداران او نیز می‌گفتند که اگر این حمایت‌ها در کار نبود، فرانکو و هم‌دستان او حتی یک‌سال هم دوام نمی‌آوردند و تا دسامبر ۱۹۳۶ به‌طور قطع شکست می‌خوردند (مونتالبان، ص ۲۲۹).

هم‌دستی انحصارات مالی صنعتی جهان علیه جمهوری اسپانیا

عامل بسیار مؤثر دیگر در شکست جمهوری اسپانیا، خصومت دولت‌های به اصطلاح دموکراسی‌های بورژوائی با این جمهوری بود که از همان روزهای نخست جمهوری دموکراتیک و ملی اسپانیا (ژانویه ۱۹۳۶) خودنمائی می‌کرد. این در حالی بود که جمهوری اسپانیا از همان آغاز حیات خود، بیشتر از هر چیز دیگری مجری آراء اقتصادی جان مینارد کینز و تکرار

تجربه نیودیل آمریکا در قلمرو اسپانیا بود. اما ثروتمندان و کلیسای اسپانیا که حتی فکر تنعم احتمالی محرومان، خشمگین‌شان می‌کرد - چه رسد به تصور قدرت‌یابی زحمتکشان که آنان را به جنون می‌کشانید - این گونه اقدامات را پیشرفت بلشویسم می‌دیدند. آنان پول‌های خود را به بانک‌های خارجی انتقال دادند و هم‌بستگان بین‌المللی‌شان نظیر بانک مورگان، برای تنبیه جمهوری اسپانیا، پرداخت وام و تعیین اعتبار را برای جمهوری اسپانیا متوقف کردند. برخی انحصارات بزرگ بین‌المللی نظیر انحصارات نفتی، به‌ویژه پس از اقدام جمهوری اسپانیا به خرید نفت از دولت شوروی با قیمتی پائین‌تر از قیمت‌های بین‌المللی، بردامنه جنگ تجاری و تحریم‌های خود علیه جمهوری اسپانیا افزودند (وایس، ص ۱۱۳). شرکت‌های بین‌المللی پس از آغاز جنگ داخلی همانند دولت‌های خود از تحریم هر دو طرف جنگ سخن گفتند اما فقط دولت جمهوری را از خدمات و کالاهای خود محروم کردند.

در این میان تنها دولتی که با مقدمات محدود خود تمام قد، از دموکراسی اسپانیا حمایت می‌کرد، اتحاد شوروی بود (تامس، ص ۴۸۱ و ۴۸۷ - ۴۸۹). اگر انگیزه مقاومت جمهوری خواهان در برابر فاشیسم و ارتجاع بین‌المللی، برقراری آزادی و عدالت اجتماعی به ویژه به سود طبقات زحمتکش و مردم جمهوری خواه بود، حمایت‌های اتحاد شوروی از جمهوری، ابزار اصلی این مقاومت را در اختیار آنان قرار می‌داد و همین حمایت‌ها بود که تشکیل بریگاد بین‌المللی دفاع از جمهوری اسپانیا را مرکب از فعال‌ترین نیروهای ضدفاشیست - از کمونیست‌ها تا مسیحیان آزادی‌خواه - به دنبال داشت و همین حمایت‌ها بود که همراهی‌های انسانی دولت مکزیک و رئیس‌جمهوری شریف و ترقی‌خواه آن لازارو کاردناس را از جمهوری اسپانیا میسر کرد (پاین، ص ۳۹ - ۴۱، مالرو، ص ۱۲ - ۱۴ و ۱۴۶ و ۴۳۴ و ۴۳۵، تامسن، ص ۱۰۴۰ - ۱۰۴۸).

دموکراسی‌های بورژوازی و جمهوری اسپانیا، ادعای عدم مداخله در عین مداخله به نفع فاشیسم

اما دموکراسی‌های بورژوازی چه کردند؟ پاسخ تاریخ به این سؤال جز ننگ و بدنامی برای این به اصطلاح دموکراسی‌ها ندارد. آنان با اتخاذ سیاست به اصطلاح عدم مداخله - در حالی که به خوبی از میزان حیرت‌انگیز و بسیار آشکار مداخله فاشیسم اروپائی در این جنگ با خبر بودند - چشمان خود را بر روی تصفیه حساب درنده‌ترین نماینده سرمایه‌داری و سنت - یعنی همان فاشیسم - با نظام آزادی‌خواه و عدالت‌طلب جمهوری اسپانیائی، بسته بودند و حتی از ابراز خرسندی خود از چنین فجایعی خودداری نداشتند و همین امر، سبب شده بود که به هر بهانه‌ای از دموکراسی اسپانیا حمایت نکنند. این دولت‌ها نه فقط خود به جمهوری اسپانیا کمک نمی‌کردند، بلکه تا آنجا که می‌توانستند مانع از انتقال محموله‌های جنگی و نظامی شوروی به قلمرو جمهوری اسپانیا می‌شدند و به این

ترتیب موجب تسلط ارتش فرانکو بر قسمت‌های شمالی و شمال شرقی اسپانیا شدن: (کاری، ص ۱۰۴-۱۰۵).

دولت آمریکا از طریق سفیران خود در آلمان و ایتالیا به خوبی از میزان مداخلات این دو کشور در جنگ داخلی اسپانیا آگاه بود، اما مک‌دونالد هول وزیر خارجه آمریکا به این بهانه که واقعیت این دخالت‌ها، محل تردید است، تا پایان جنگ داخلی مانع از ارسال هرگونه سلاح و تجهیزات به جمهوری اسپانیا شد (تامس، ص ۴۸۴-۴۸۵) و هنگامی که دولت آمریکا تحت فشار برخی افکار عمومی، گفتگوهایی را برای تعیین تکلیف با سیاست عدم مداخله و لغو یا ادامه تحریم صدور اسلحه و تجهیزات به جمهوری اسپانیا آغاز کرد، محافل ارتجاعی آمریکا و علی‌الخصوص مخالفان شوروی که از دوستان فرانکو و از مخالفان جمهوری بودند، برای تحریک هرچه بیشتر ارتجاعیون و هم‌فکران خود، اخبار این گفتگوها را منتشر کردند و هم‌دستانشان - به ویژه بسیاری از کاتولیک‌ها - لغو چنین تحریمی را کمک به بلشویک‌های خدانشناس خواندند و جوزف گندی، پدرکندی‌های معروف و سفیر آمریکا در انگلیس که خود از چنین جانورانی بود، با اصرار از دولت آمریکا خواستار ادامه سیاست تحریم تسلیحاتی اسپانیا و در حقیقت تحریم جمهوری اسپانیا شد (تامس، ص ۷۶۵-۷۶۶ و ۸۷۵).

بازی‌ها و ریاکاری‌های کاملاً آشکار سیاست عدم مداخله در جنگ داخلی که همه دولت‌های به اصطلاح دموکراسی غربی با آن موافق بودند، برای جمهوری اسپانیا آمیزه‌ای از تحقیر و توهین و بی‌عدالتی بود و همه وجدان‌های آزاده بشری و نیروهای فعال ضدفاشیستی را خشمگین و متنفر کرده بود. برای جمهوری خواهان اسپانیا آشکار بود که دموکراسی‌های بورژوائی آنان را به فاشیسم فروخته‌اند. در نتیجه هنگامی که آلمان نازی و ایتالیای فاشیست به جان اروپا افتادند، جمهوری خواهان شکست خورده و متواری که قلب‌شان مملو از نفرت نسبت به این دولت‌ها بود، همان خشنودی‌ها را از خود نشان دادند که بورژواهای اروپائی و امریکائی به هنگام اعدام جمهوری اسپانیا (کاری، ص ۱۱۷).

جمهوری اسپانیا قربانی هراس از پیشروی سوسیالیسم

دولت‌های لیبرال غربی آگاهانه و آشکارا، جمهوری اسپانیا را قربانی هراس خود از پیشروی سوسیالیسم و اقتدار احتمالی شوروی کردند و آن را همچون شکاری دست‌وپا شکسته به فاشیسم تقدیم نمودند. این رژیم‌ها گمان داشتند پیروزی جمهوری اسپانیا، تقویت و تحکیم موقعیت کمونیست‌ها را به دنبال دارد و موازنه قوا را در جهان تغییر می‌دهد و به تشکیل دولتی متحد شوروی در غرب می‌انجامد. آنان نیز همانند سوسیالیست‌ها و سوسیال دموکرات‌های اسپانیا و کسانانی

همچون جولیان بستیرو- از رهبران بلندپایه حزب سوسیالیست اسپانیا و شریک ژنرال کاسادو در کودتای ضدکمونیست‌ها علیه جمهوری - می‌اندیشیدند که: پیروزی جمهوری اسپانیا، پیروزی کمونیست‌ها را به دنبال دارد و کشور نیز کمونیستی می‌شود و نباید چنین تحولی صورت بگیرد (ایباروری، ص ۳۷۳ - ۳۷۴). طراحان و طرفداران همین نظریه بودند که با همکاری و ریاست همان ژنرال که در این ایام برای جلب توجه فرانکو، درجه ژنرالی را که جمهوری به او داده بود، از خود سلب کرد و خود را سرهنگ ارتش اسپانیا می‌نامید - درجه‌ای که پیش از جنگ داخلی داشت - در پنجم مارس ۱۹۳۹ شورای دفاع ملی اسپانیا را در مخالفت با سایر مدافعان جمهوری تشکیل دادند و پس از یک جنگ برق‌آسا، مادرید را از دست جمهوری خواهان خارج کردند و خواستار مصالحه با فرانکو شدند (تامس، ص ۸۴۰ - ۸۶۱، ایباروری، ص ۳۷۳ - ۳۷۴، کاری‌یو، ص ۱۰۹ - ۱۱۳). اما او کم‌ترین اعتنائی



به خواسته‌های این شورای سوسیال دموکرات نکرد و با تشدید حملات به مادرید که دیگر مدافعان خود را از دست داده بود، در ۲۸ مارس این شهر را تصرف کرد و آن شورای خیانتکار نیز به دنبال کار خود رفت.

اطمینان خاطر فرانکو از ناحیه امپریالیسم لیبرال غربی، به‌ویژه پس از آنکه فرانکلین دلانو روزولت رئیس‌جمهوری آمریکا در نوامبر سال ۱۹۴۲ سفیر آمریکا در مادرید را با نامه‌ای رسمی به نزد او فرستاد تا مطمئنش کند که عملیات متفقین در شمال آفریقا به هیچ‌وجه علیه اسپانیا نیست و

متفقین قصد هیچ‌گونه مداخله‌ای در امور داخلی اسپانیا را ندارند، دوچندان شد و بر اعدام‌های بی‌پروای مبارزان و زندانیان جمهوری خواه قومی و ملی و خلقی و همچنین بر شکنجه بی‌امان چریک‌هایی که در جریان حملات و شبیخون‌های مسلحانه به نیروهای رژیم فرانکو اسیر می‌شدند و اعدام صحرائی آنان، افزود. این تصمیم در حالی اتخاذ شد که چندین هنگ ارتش اسپانیا و میلیشای فالانژ - جمعاً ۴۷ هزار نفر به ظاهر داوطلب - موسوم به لشکر آسول یا لژیون آبی پس از حمله آلمان به اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۱ به ارتش آلمان پیوستند و در جنگ‌ها علیه دولت شوروی که متحد آمریکا و انگلستان بود، شرکت فعال داشتند (پاپن، ص ۶۳، مونتلبان، ص ۲۷۰ و ۳۱۵ - ۳۱۶ و ۵۵۸، تامس، ص ۸۸۳). آنها همان انسان‌ستیزی‌هایی را که در طول جنگ داخلی مرتکب شده بودند، این بار در اندازه‌هایی وسیع‌تر و بدخیم‌تر نشان دادند. فرمانده این لشکر ژنرال آگوستین مونیوس

گRANDس از سال ۱۹۵۱ تا سال ۱۹۵۷ وزیر جنگ دولت اسپانیا و از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۷ معاون نخست‌وزیر آن دولت بود (تامس، ص ۸۸۳، مونتالبان، ص ۵۵۲).

البته فرانکو از انتشار چنین اخباری نگرانی نداشت، زیرا می‌دانست که همه امپریالیسم غرب، که خود را دولت‌های دموکراسی بورژوازی می‌نامیدند از اروپا تا امریکا، یا اعمالش را می‌پسندند و یا اینکه دست‌کم از آن چشم‌پوشی می‌کنند، چرا که او با این‌گونه اعمال، معادله‌ای را که از بیست سال پیش به زیان آنان برهم خورده بود، اصلاح می‌کرد.

واقعیت تلخ و ننگ‌آور همدلی این دولت‌ها با فرانکو، چنان جسارتی به ماشین آدم‌خواری او بخشید که ادواردو آتونوس، وزیر دادگستری دولت فرانکو در مصاحبه‌ای با مخبر آسوشییدپرس به سال ۱۹۴۴، قتل عام قریب به ۲۰۰ هزار زندانی در زندان‌های فرانکو را از مارس ۱۹۳۹ تا ژوئن ۱۹۴۴، مرگ در زندان‌ها اعلام کرده بود (هارشانی، ص ۱۰۸، مونتالبان، ص ۲۳۳).

کینه‌توزی‌های امپریالیسم نسبت به جبهه بین‌المللی کار و انقلاب از همان سال‌های اول جنگ سرد چنان بالاگرفت که «دموکراسی‌های بورژوازی» مؤسس پیمان ناتو و به ویژه کسانی همچون ژنرال آیزنهاور رئیس‌جمهوری امریکا، با رضایت تمام از هم‌نشینی با فرانکو و سالازار - این هم‌دستان قسم‌خورده هیتلر و موسولینی - در تالارهای مجلل ستاد مرکزی پیمان ناتو و عضویت‌شان در سازمان ملل متحد استقبال کرده بودند (پاپن، ۴۸ و ۶۶ و ۶۸ و ۷۰ و ۷۱).

رژیم فرانکو اقیانوسی از رذالت و پستی بود که در حوضچه متعفن فالانژیسم و کارلیسم و رویالیسم و کاتولیسیسم اسقف‌های سیاه‌دل عقده‌مند از حقارت شکست جنگ‌های صلیبی و ناکامی انکیزاسیون، فشرده شده بود و تا پایان عمر لحظه‌ای از بلعیدن انسان باز نایستاد. ماشین جنائی او پس از آنکه ژنرال آیزنهاور به سال ۱۹۵۹ در مادرید، فرانکو، آب‌سالار این حوضچه متعفن را در آغوش گرم خود مصونیتی دوچندان بخشید، جسارتی بیش از پیش یافت. فرانکو به اتکای سخن آیزنهاور که آن گفتار وحشی را خادم صلح نامیده بود (مونتالبان، ص ۴۲۸) دامنه آزارها و شکنجه‌های ضدانسانی نسبت به مخالفان را چنان افزایش داد که موجی از خودکشی در میان شکنجه‌شدگان به راه افتاد و تعدادی از آنان - تاریخ دست‌کم از چهار مورد آن با خبر است - برای نجات از شکنجه‌ها و صدماتی که در اطاق‌های بازجوئی بر آنان وارد می‌شد، با استفاده از کمترین فرصتی که پیش می‌آمد، خود را از پنجره اطاق‌های بازجوئی به بیرون پرتاب می‌کردند تا بمیرند و از شکنجه خلاص شوند. یکی از این‌گونه خودکشی‌ها در سال ۱۹۷۰ اتفاق افتاد و طی آن یک دانشجوی زندانی به نام روانو خود را از اطاق بازجوئی به بیرون پرتاب کرد و از رنج شکنجه خلاص شد (همان، ص ۳۶۳-۳۶۴). یادمان بیاید که بر گروهی از فعالان ضد رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی نیز، به ویژه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن گذشته چنین رفته بود.

جورج ادرول، آنارشئیست‌ها و تروتسکیست‌ها علیه جمهوری اسپانیا

فرانکوسرانجام به گوررفت و با کم‌ترین فاصله‌ای نظام او نیز به گورستان پیوست، اما آنچه که هنوز التیام نیافته است، خیانت لیبرالیسم بورژوائی اروپا و آمریکا به مردم اسپانیا و آرمان‌های دموکراسی است که همچنان به صورت‌های گوناگون علیه دموکراسی‌های مردمی و دولت‌های ملی و مستقل ادامه دارد. این خیانت‌ها منحصر به دولت‌ها و یا طبقات حاکمه نبود و نیست. گروهی از روشنفکران به اصطلاح دموکرات و سوسیالیست غرب از همان مراحل اولیه جنگ داخلی، برای کاستن از توانائی جبهه جمهوری خواهان، به حمایت از سکتاریسم آنارشئیست‌ها و حزب تروتسکیست پوم برخاستند و لحظه‌ای از تحریک تمایلات دم‌افزونشان علیه دولت شوروی و شخص استالین و همچنین حزب کمونیست اسپانیا همچون منظم‌ترین و مؤثرترین سازمان سیاسی نظامی ضد فاشیست در درون جمهوری اسپانیا (کلودین، ص ۲۶۸-۲۶۹) باز نماندند. این تحریکات بسیار مؤثر افتاد، زیرا هم‌زمان شد با حوادث موسوم به تصفیه‌های حزبی در شوروی و این به اصطلاح انقلابیون جهانی که نظریات‌شان را برتر از تاریخ می‌دانستند، برای حمایت از هم‌فکران خود در شوروی که برای حذف استالین حاضر به همکاری با هر کسی بودند، علیه جمهوری اسپانیای درگیر جنگ و گرفتار محاصره جنگی فاشیسم و لیبرالیسم، دست به کودتا زدند تا در صورت امکان، در پس پرده انقلابی‌گری و ارتقای جان‌مایه سوسیالیستی جمهوری و جنگ داخلی که به تصور آنان به سبب همکاری دولت شوروی و حزب کمونیست اسپانیا با نیروهای ملی و استیلیائی ائتلاف استالینی- بورژوائی (هابسبام، ص ۱۴۱) به خطر افتاده بود، جمهوری اسپانیا و میلیون‌ها مردم زحمتکش این مملکت را برای دفاع از هم‌فکرانشان در جای دیگری به گروگان بگیرند. آن به اصطلاح روشنفکران دموکرات و سوسیالیست، چنین خیانتی را همچون مقاومت برحق انقلابیون راستین در برابر استبداد استالینی ستودند و چون کودتا ناموفق از کار درآمد به تألیف رنج‌نامه‌های دروغین و آبکی پرداختند. یکی از بدترین و مشهورترین‌های آنها کتاب درود بر کاتالونیا نوشته جورج ادرول است. در نادرستی‌های این کتاب همین بس که هیو تامس، مورخ معروف تاریخ جنگ داخلی اسپانیا درباره آن نوشت: داستان او درباره اغتشاش‌هایی که اتفاق افتاده، هرچند بسیار خوب نوشته شده لیکن اغلب آنها اشتباه‌آمیز و نادرست است. بی‌تردید آنچه مربوط به عملیات جنگی است، درست‌تر از مطالبی است که درباره خود جنگ داخلی نوشته است (ص ۶۰۹).

می‌دانید چرا؟ برای اینکه ادرول درباره اصل داستان کودتای آنارشئیست‌ها و تروتسکیست‌های حزب پوم در کاتالان دروغ نوشته است. زیرا که آن کودتای پلید را مقاومت در برابر تحریکات کمونیست‌ها و مأموران اطلاعاتی شوروی می‌داند. زیرا که در اساس مخالف دموکراسی و عدالت و پای‌بند به مصالح همان امپراتوری استعماری بود که خود او چند سالی مأمور ناظر بر اجرای حکم

اعدام محکوم شدگان دادگاه‌های انگلیسی در برمه بوده است و اگر چنین نبود که به جمع‌آوری و پردازش و نگهداری اطلاعات درباره فعالان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ترقی‌خواه انگلیسی نمی‌کوشید. اورول، شبه‌تاریخ و شبه‌حقیقت را به شکل هنر درآورده و لاجرم شبه‌هنر آفریده است و کیست که نداند، آبخور مقاومت سرسختانه شبه‌علم و شبه‌هنر در کجاست: شبه‌خرد و خرده‌عقل و عواطف بیمار و مزدوری.

امروزه دیگر آشکار شده است که اقلیتی قدرت‌مند از اعضای تشکیلات آنارشیستی کاتالان و همچنین حزب پوم، فالانژیست‌هایی بودند که پس از شکست شورش ارتشیان و فالانژیست‌ها در بارسلون، و در آغاز جنگ داخلی برای حفظ جان خود به این دو تشکیلات فرقه‌گرا و سکتاریست پیوستند (تامس، ص ۶۱۱ - ۶۱۲) و هم‌اینان از جمله نیروهای بودند که تشکیلات یاد شده را به مقابله با جمهوری و به زعم آنان اتباع و مریدان استالین ترغیب می‌کردند، چون می‌دانستند که این فرقه‌گرایان بیشتر از آن‌که خصم فاشیسم باشند، دشمن شوروی و شخص استالین بودند.



آنارشیست‌ها و تروتسکیست‌های والنسیا و کاتالان، جمهوری اسپانیا را ائتلاف استالینی - بورژوائی می‌نامیدند و با کودتای خود می‌خواستند که از هم‌فکران خود در شوروی حمایت کنند و همچنین انقلاب اجتماعی اسپانیا را از چنگال این «ائتلاف ارتجاعی» نجات دهند (کلودین، ص ۲۷۰ -

۲۷۱) هم‌اینان بودند که با دست زدن به یک رشته عملیات افراطی ضد اجتماعی در روستاهای والنسیا و کاتالان نظیر اشتراکی کردن اجباری همه املاک، اراده روستائیان را که یکی از ارکان پیاده نظام ارتش جمهوری بودند، برای ادامه مقاومت در برابر فاشیسم تضعیف کردند (کاریو، ص ۹۱).

مجموعه اسنادی که پس از خاتمه حوادث کودتای آنارشیست‌ها و تروتسکیست‌ها در هتل‌های بارسلون به دست آمده و همچنین اسنادی که پس از خاتمه جنگ داخلی منتشر شده است، آشکار می‌کنند که فالانژیست‌های پنهان در آن دو تشکیلات و مأموران مخفی فرانکو در میان آنان چه نقش یگانه‌ای در بسیج فرقه‌گرایان علیه جمهوری اسپانیا و پیروان و متحدان آن داشته‌اند. ۱۳ نفر از آنان که شناسائی شده بودند، یک سال و نیم بعد، در اکتبر ۱۹۳۸ به مجازات مرگ رسیدند (تامس،

ص ۶۰۸-۶۱۵ و ۸۱۱، ایپاروری، ص ۳۴۰-۳۴۶). مأموران فرانکو بخشی از همان نیروهای بودند که با آموزه‌های خود، آنارشیست‌ها و تروتسکیست‌های فرقه‌گرا را به مخالفت و جنگ با دولت‌های محلی والنسیا و کاتالان، که هر دو در اختیار جمهوری خواهان غیرکمونیست قرار داشت، تحریک می‌کردند و بی‌دلیل نبود که در هفته اول ماه مه ۱۹۳۷ رادیوی ارتش فرانکو، مرتباً شورشیان را به ادامه کارشان ترغیب می‌کرد. زیرا این دولت‌ها هر دو از سیاست‌ها و افکار اقتصادی و نظامی حزب کمونیست حمایت و پشتیبانی می‌کردند. این فرقه‌گرایان به تصور قدرتی که در آن جمهوری‌ها، به ویژه کاتالان، داشتند، همه لجن‌پراکنی‌های سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی انگلیس و فرانسه و ایتالیا و آمریکا و پرتغال و احزاب دست راستی و سوسیال دموکرات غربی و به ویژه نظام فرانکو را درباره شوروی و حوادث آن کشور و پیروی حزب کمونیست اسپانیا از دولت شوروی و اراجیفی از این گونه را با گوش جان می‌نیوشیدند و گل‌ولای آن لجن‌ها را با خرسندی می‌بلعیدند تا حزب کمونیست اسپانیا و مأموران فرضی شوروی را از آن ایالت اخراج کنند. اما مأمور سابق نظارت بر اجرای حکم اعدام در مستعمره انگلیسی برمه - یعنی جورج اورول - تمام کوشش خود را به کار بست تا این فتنه‌گری را واکنش انقلابیون راستین در برابر رفتارهای استبدادی و ارتجاعی دولت شوروی و مریدان استالین قلمداد کند.

اورول تا هنگام مرگ لحظه‌ای از ستیزه با جبهه انقلاب باز نایستاد و حتی به جاسوسی علیه فعالان مترقی انگلیس افتاد و کارش به آنجا کشید که برای دلربایی از دختری به نام سلینا کپروان عضو یکی از سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی بریتانیا که به عشق او پاسخ منفی داده بود، تمام اطلاعاتی را که از فعالان مترقی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی انگلیس جمع‌آوری کرده بود، در اختیارش قرار داد تا شاید از این طریق در دل آن جاسوس زیبا جایی بیابد (گارتن‌اش، ص ۲۲-۲۵). وقاحت فرهنگ بورژوا- لیبرالی را ببینید: ایلیا کازان که مجبور به همکاری با تشکیلات ارتجاعی و استبدادی تحت فرمان سناتور جوزف مک‌کارتی موسوم به کمیته مبارزه با فعالیت‌های ضد آمریکائی شده بود، با وجود اینکه قریب ۷۰ سال از آن روزگار می‌گذرد، هنوز از بابت آن همکاری اجباری سرزنش می‌شود، اما جورج اورول که داوطلبانه و نخست برای گدائی عشق و محبت یک مأمور سرویس‌های مخفی دولت بریتانیا که کارکردهائی مشابه تشکیلات مک‌کارتی داشت، به دریوزگی آستان سرمایه‌داری رفته بود، مورد محبت و ستایش بورژوا- لیبرال‌های ضد انقلابی و اتباع‌شان و خرده بورژواهای شبه‌انقلابی و پیروان‌شان قرار دارد. می‌دانید چرا؟ چون که اورول همکار و هم‌فکر و همدست همه آنان است.

اورول و امثال او بدان سبب قادر به پیش بردن مقاصد خود هستند که می‌توانند، مردم و قهرمانان مصنوعی خود را مظلوم بنمایانند چرا که به قول سعدالدین وراوینی: ... عامه خلق ضعفا را به طبع

دوست دارند و اقویا را دشمن. پس بیائیم ظالمان و مظلومان را خوب بشناسیم و با ریاکاری‌ها در این باره مقابله کنیم و به ویژه امثال جورج اورول را افشاء نمائیم تا خیانت‌های خود و بزرگان خود را به خادمان و خدمتگزاران مردم نسبت ندهند. تا ستمدیدگان بار دیگر ملعبه دست کسانی قرار نگیرند که جهان را و نعمت‌های آن را، که برای همه آدمیان است، فقط برای خود می‌خواهند.

مسئولیت و تکالیف وجدان‌های آزاده بشری امروزه سنگین‌تر از گذشته شده است، زیرا که نمایانیدن سره از ناسره در روزگاری که اغلب دلالت‌های اجتماعی تحت تأثیر تحولات بزرگ پایان قرن گذشته، قهقرا را دام‌نگیر جهان کرده است، سخت دشوار شده است. راحت‌طلبان دنباله‌رو دلالتی شده‌اند که طرف پیروز آن شکست‌ها بوده است و پیرو همین تبعیت، آرزوهائی به برنامه ترقی اجتماعی تبدیل شده‌اند که تنها متعلق به بدکارترین طبقه اجتماعی در جهان امروز است.

فاشیسم اسپانیا جز با همراهی‌های آشکار لیبرالیسم بورژوائی و امپریالیسم بورژوا لیبرال پیروز نشد. امروزه نیز آن نظام ورشکسته و بدنام که در هیئت نئوفاشیسم درآمده است، همانند سلف خود از حمایت‌ها و همراهی‌های خلف بدخواه‌تر آن لیبرالیسم - یعنی همین نئولیبرالیسم امروزی - برخوردار است. این خلف بدخواه و بدنام که بی‌آبروتر از والدین خود به دنیا آمده، از همان لحظه ولادت پرچمدار حمایت و ستایش از فاشیسم شده است. اگر فون میزس در سال ۱۹۲۷ زوزه می‌کشید: فاشیسم و تمام تکاپوهای دیکتاتوری جویانه مشابهه پر از نیات خوبند و مداخله آنها در این مقطع زمانی منش متمدنانه اروپا را نجات داده است، خدمتی که فاشیسم با این کار خود انجام داد، در تاریخ جاودان خواهد ماند (فاشیسم و کاپیتالیسم، ص ۲۹۳). ۵۵ سال پس از او نیز، شاگرد و فرزند معنوی‌اش فون هایک در ستایش از آگوستو پینوشه قاتل جمهوری شیلی می‌نویسد که حتی بدخواه‌ترین کسان نیز باور دارند که آزادی‌های شخصی در حکومت پینوشه بسیار بیش از حکومت آئنده است (آریلاستر، ص ۵۲۷).

نئولیبرال‌ها که فاشیسم تمام عیار همچون ستون فقرات اندیشه‌ها و احساسات و برنامه‌های اجتماعی اقتصادی در زیر پوست و گوشت تن‌شان پنهان است، در تمام جهان، از جمله در میهن ما ایران، می‌کوشند تا همین تصورات بیمارگونه ضدبشری را به جای حقیقت بنشانند و از این طریق جامعه بشری، از جمله جامعه ایران را به قربانگاه‌هائی عظیم‌تر و خونین‌تر از گذشته‌های دور و نزدیک بکشانند.

مبارزه با این بدخواهان که همچون طفیلی در پناه دندان‌های تیز درندگان بزرگ آبی به نواله خرده‌غذاهای کنار دندان‌های آنان مشغولند، وظیفه عاجل جامعه بشری است. تاچرو وریگان و بوش و ترامپ، و تصاویر یک روی سکه امپریالیسم هستند و فون میزس و فون هایک و میلیتون فریدمن نیز تصاویر روی دیگر آن سکه. اما طنز زیبای دیالکتیک را ببینید که فون هایک به ظاهر متفکر، در فهم

حقایق زمان، حتی از مریدکودن و بی‌رحم خود مارگارت تا چرنیز نادان ترمی شود و درباره پیشنهادی که به تاچر ارائه کرده بود، پاسخی می‌شنود که عبرت‌انگیز است. فون هایک در سال ۱۹۸۱ و پس از بازگشت از سفر شیلی، مارگارت تاچر را با اصرار فراوان به اقتباس از مدل‌های اقتصادی اجتماعی پیوشه در شیلی دعوت کرد - جهالت و یاریکاری را ببینید. انگاری دولت انگلیس و سازمان M.I.6 که شریک همه تبهکاری‌های سازمان سیا در جهان است، از مدل‌های پیوشه‌ای خبر نداشته است - تاچر نیز در فوریه سال ۱۹۸۲ بدو پاسخ داد: اطمینان دارم تصدیق می‌فرمائید که به سبب وجود نهادهای دموکراتیک و ضرورت اجماع نسبتاً فراگیر، برخی از تمهیدات اتخاذ شده در شیلی، در بریتانیا غیر قابل قبول خواهد بود (کلاین، ص ۱۹۹ - ۲۰۰). این پاسخ البته تاچر را از زمره بدکارگان و بدخواهان جامعه بشری خارج نمی‌کند، اما از سوی دیگر غلظت تباهی‌ها و بدخواهی‌هایی را می‌نمایاند که در همه آموزه‌های فون هایک موج می‌زند و اینجاست که می‌توان او را مخاطب این ضرب‌المثل عربی دانست که می‌گوید: ویل لمن کفره نمرود.

کتاب‌شناسی

۱. آنتونی آربلاستر. ظهور و سقوط لیبرالیسم غربی، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز، ۱۳۶۸.
۲. جورج اورول. درود بر کاتالونیا، ترجمه تورج آرامش، تهران، آگاه، ۱۳۶۰.
۳. دولورس ایباروری (لاپاسیوناریا). زندگی دولورس ایباروری، ترجمه هادی لنگرودی و عباس راد، تهران، آگاه، ۱۳۶۲.
۴. استانیلی پابین. اسپانیای فرانکو، ترجمه ارسطو آذری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۵. هیو تامس. جنگ داخلی اسپانیا، ترجمه مهدی سمسار، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲.
۶. دیوید تامسن. اروپا از دوران ناپلئون (۱۷۸۹-۱۹۷۰)، ترجمه خشایار دیهیمی واحد علیقلیان، تهران، نشرنی، ۱۳۸۷.
۷. آنتونیو دیگودو. پرتغال و دیکتاتوری آن، ترجمه سروش حبیبی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶.
۸. باتولومه دلاس کاساس. افسانه سیاه، ترجمه جواد مزینانی، قم، معارف، ص ۱۳۹۴.
۹. ویل دورانت. تاریخ تمدن، ج ۶ و ج ۷، ترجمه از گروه مترجمان، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۰. خوسف فونتانا. گذشته تحریف شده؛ تفسیر دوباره اروپا، ترجمه افشین خاکباز، تهران، مینوی خرد، ۱۳۹۴.
۱۱. خاویر سرکاس. سربازان سلامیسم، ترجمه محمد جوادی، تهران، نیلوفر، ۱۳۹۷.
۱۲. فاشیسم و کاپیتالیسم. گردآوری و لنگانگ آبندرت، ترجمه مهدی تدینی، تهران، ثالث، ۱۳۹۴.
۱۳. سانتیاگو کاری بو. اسپانیا، تجربه دیروز و مسائل امروز، ترجمه ناصر ایرانی، تهران، گستره، ۱۳۵۹.
۱۴. آرتور کوستلر. گفتگو با مرگ؛ شهادت‌نامه اسپانیا، ترجمه نصرالله دیهیمی و خشایار دیهیمی، تهران، نی، ۱۳۹۲.
۱۵. نائومی کلاین. دکترین شوک، ترجمه مهرداد شهابی و میرمحمد نبوی، تهران، اختران، ۱۳۹۷.
۱۶. فرناندو کلودین. از کینتن تا کمینفرم، ترجمه فرشیده میریغدادآبادی و دیگران، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷.
۱۷. تیموتی گارتن اش. جرج اورول؛ نویسنده یا خبرنگار، ترجمه لیدا کاووسی، تهران، مجله هفت، ش ۵، مهر ۱۳۸۲.
۱۸. آندره مالرو. امید، ترجمه رضا سیدحسینی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳.
۱۹. مانوئل واسکز موتالیان. منم فرانکو، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، آگه، ۱۳۷۶.
۲۰. جورج وودکاک. آثار فاشیسم، ترجمه هرمز عبداللهی، تهران، معین، ۱۳۶۸.
۲۱. جان وایس. سنت فاشیسم، ترجمه عبدالمحمد طباطبائی یزدی، تهران، هرمس، ۱۳۸۰.
۲۲. اریک هاسباوم. یاغیان، ترجمه عطاءالله نوریان، تهران، قطره، ۱۳۹۰.
۲۳. ایوان هارشانی. فرانکو، ترجمه کمال طاهری، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۷.

پکن ۱۹۸۹ و میدان تیان آنمن^۱

بخش اول

ترجمه بیژن رحمانی



نویسنده مقاله ۴۵ توضیح به زبان انگلیسی دارد. علاقمندان می‌توانند برای مطالعه آنها به اصل کتاب که مترجم در پانویس این بخش معرفی کرده است، مراجعه نمایند.

با به قدرت رسیدن حزب کمونیست چین و اعلان رسمی تأسیس جمهوری خلق چین (PRC) در ۱۹۴۹، متعاقب وضعیت جدیدی که تقریباً بی‌درنگ به چین در کنار اتحاد شوروی برچسب دشمن بسیار مهم منافع غرب را زد، و از این روی مورد هدف قرار گرفت؛ روابط چین-ایالات متحده^۲ وارد مرحله جدیدی شد. عداوت و اشنگتن نسبت به جنبش کمونیستی چین قدمتی به مراتب طولانی‌تر از ۱۹۴۹ دارد، و ایالات متحده آمریکا چهار سال پیش از پیروزی حزب کمونیست، در هم‌سویی با دولت بسیار قدرتمند غرب‌گرای گومین دانگ^۳، علیه قوای کمونیست به صورت فعالانه‌ای در جنگ داخلی چین مداخله کرد. از ماه اوت ۱۹۴۵، از نیرو و ادوات نظامی دریایی و هوایی آمریکایی به منظور جابه‌جایی سریع و عظیم ۴۰۰ الی ۵۰۰ هزار نفر از قوای ارتش گومین دانگ استفاده شد و همچنین برای ممانعت از حضور ارتش آزادی بخش خلق (PLA)^۴ کمونیست در نقاط کلیدی در سرتاسر کشور، تفنگداران دریایی ایالات متحده به کار گرفته شدند. شهرهای پکن، شانگهای، و خطوط ریلی مهم، معادن زغال‌سنگ، بنادر و پل‌ها در بین اهداف شان قرار داشتند. از ۱۹۴۶، ۱۰۰ هزار نفر از قوای نظامی آمریکایی، از جمله ۵۰ هزار تن از تفنگداران دریایی، به چین منتقل شدند، همچنین گزارش‌های ارتش آزادی بخش مشخص می‌کند که آنها به شکل مجدانه‌ای یک نقشه از پیش طراحی شده برای حمله به مناطق تحت کنترل کمونیست‌ها را داشتند. پروازهای تجسسی دائمی توسط هواگردهای ایالات متحده اطلاعات بسیار مهمی را برای گومین دانگ فراهم کرد، همچنین

گزارش‌های متعددی وجود دارد که نشان می‌دهند هواگردهای امریکایی مواضع ارتش آزادی‌بخش خلق را بمباران و زیر آتش گرفتند؛ و مردمان شهرهای تحت فرمان کمونیست‌ها را قتل عام کردند. همان طور که قوای کمونیست خصوصاً از جانب اجتماعات روستایی از حمایت گسترده بهره‌مند می‌شدند، به همان سان نیز غالباً به مردمان آن نواحی به دیده دشمن نگریسته می‌شدند و بی‌مهابا مورد هدف قرار می‌گرفتند. یکی از تفنگداران دریایی ایالات متحده به عنوان مشتی نمونه خروار، به خاطر می‌آورد که واحد نظامی او «به طرز بی‌رحمانه‌ای» بی‌آنکه بدانند «چه تعداد از انسان‌های بی‌گناه سلاخی خواهند شد» یک روستای چینی را نابود کرد.

ایالات متحده امریکا، علاوه بر جنگیدن سپاه تفنگداران دریایی اش دوشادوش قوای گومین‌دانگ، تا پیش از خاتمه سال ۱۹۴۵ شروع به مسلح کردن نیروهای تسلیم‌شده امپراتوری ژاپن در چین کرد - آنچه که رئیس‌جمهور ترومن، آن را «استفاده از ژاپنی‌ها برای متوقف کردن کمونیست‌ها» نامید. از ۱۹۴۷، نخستین واحد هوایی سازمان سیا (CIA) به نام بیرهای پرنده^۵ برای یاری رساندن به نیروهای ضد کمونیست به چین منتقل شدند، و از ۱۹۴۹ ایالات متحده حدود ۲ میلیارد دلار به شکل کمک مالی و سپس تجهیزات نظامی به ارزش ۱ میلیارد دلار را به عنوان کمک نظامی برای گومین‌دانگ فراهم کرد و ۳۹ لشکر^۶ کامل از نیروهای آن را تعلیم داد. این موضوع که ایالات متحده برای شکست جنبش کمونیستی چین هر آنچه را که می‌توانست و لازم بود به انجام رساند، بازتاب اهمیت قائل شدن ایالات متحده برای اطمینان حاصل کردن از باقی ماندن چین در حوزه نفوذ غرب^۷ بود، و اینکه مطمئن شود که از همان لحظه‌ای که جمهوری خلق جدید پا به عرصه ظهور گذاشت، یعنی آن هنگام که گومین‌دانگ در جنگ داخلی قافیه را باخت، به طرز کارآمدی، امریکا و این جمهوری جدید در جنگ علیه یکدیگر به سر خواهند بُرد.

در خصوص دلایل شکست گومین‌دانگ و رهبر آن چیانگ کای‌شک،^۸ ویلیام بلوم کارمند سابق وزارت امور خارجه ایالات متحده خاطر نشان ساخت که نکته بسیار مهم در «عداوت عموم مردم چین نسبت به قدرت خودکامه چیانگ، رفتار به شدت قساوت‌آمیز وی، و فساد به غایت غیرمعمول، و زوال کلیت نظام اجتماعی و بروکراتیک اش» نهفته بود.^۹ سرکرده ماموریت نظامی ایالات متحده در چین^{۱۰} ژنرال دیوید بار^{۱۱} این‌گونه قضاوت کرد که گومین‌دانگ تحت زعامت «بدترین رهبر جهان قرار داشت». او بر «فساد و دغل‌کاری گسترده در جای‌جای ارتش» تأکید می‌ورزد. در زمانه حمایت از دیدگاه‌های دیوید بار، یک باور عمومی در بین تحلیل‌گران ایالات متحده وجود داشت، اما علیرغم آنکه ماهیت رهبری گومین‌دانگ به خوبی شناخته شده بود با این حال ایالات متحده برای تحمیل کردن چیانگ کای‌شک به چین از هیچ تلاشی فروگذاری نکرد. برخلاف گزارشات در خصوص گومین‌دانگ، گزارشات ارسال شده در ۱۹۴۴ درباره کمونیست‌ها

توسط هیئت اعزامی ارتش ایالات متحده به کلی مثبت بودند، همچنین فرمانده این هیئت اعزامی به نام جان سرویس^{۱۲} خاطر نشان می‌کند که: «در همه جا از مائو و سایر رهبران به احترام یاد می‌شود... رفتار این مردان دوستانه است و می‌توان به راحتی با آنها هم‌کلام شد، تملق و چاپلوسی در بین آنان جایگاهی ندارد... در یک نگاه گذرا هیچ پلیسی در پایتخت کمونیستی پینان^{۱۳} وجود ندارد... روحیه سلحشوری در بالاترین سطح است... در اینجا تفکر یا کنش ناامیدانه‌ای در کار نیست در عوض اما اعتماد به نفس وجود دارد». او به تندی این توصیفات را با روحیه کم، فساد زیاد و حاکمیت پلیس نظامی گومین دانگ مقایسه کرد.

متعاقب پیروزی کمونیست، فیلیکس گرین^{۱۴}، روزنامه‌نگار و محقق در حوزه چین نوشت: «امریکایی‌ها نمی‌توانستند به راحتی خود را متقاعد کنند که چینی‌ها، هر قدر هم که رهبران فاسد باشد، یک دولت کمونیستی را به آن ترجیح دهند». فلذا رویکرد واشنگتن نسبت به چین تا حد زیادی عداوتی تسکین‌ناپذیر بود، و به منظور تضعیف و منزوی کردن چین با این هدف که یک دولت متکی به غرب^{۱۵} را به قدرت برساند، طیف وسیعی از روش‌ها را علیه آن کشور به کار گرفت. هرچند که پس از ۱۹۴۹ وزیر امور خارجه چین چوئن (جوئن) لای^{۱۶} برای بهبود روابط پیشنهادات متعددی را به واشنگتن عرضه کرد، با این حال، تمامی این پیشنهادات با بی‌اعتنایی پذیرفته نشدند و در عوض آن، ایالات متحده برای به قتل رساندن وی تلاش‌های مکرری را به انجام رساند.

به دنبال آغاز یکباره جنگ کره در ژوئن ۱۹۵۰، همان‌طور که رهبری نظامی آمریکا رسماً به وعده خود برای «محدود کردن تأثیر» کمونیسم چینی ادامه داد، به همان سان نیز، قوای نظامی ایالات متحده وارد محدوده خط آتش قلمروی چین و زیرساخت مرزی بسیار مهم آن شدند و به نیروهای چینی که به منظور ایجاد یک منطقه حائل^{۱۷} در خاک کره به آنجا منتقل شده بودند، حمله کردند. به طرز قابل توجهی گزارشات درباره جابه‌جایی قوای چینی، که آغاز انتقال آنها بیش از یک هفته قبل از شروع خصومت‌ها روشن شده بود، از رسانه‌های امریکایی سانسور شد، از این رو، آن هنگام که نیروهای نظامی ایالات متحده در تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۵۰ به آنها یورش بردند، به گونه‌ای وانمود شد که چینی‌ها مسبب آغاز عداوت‌ها بودند. نتیجه آن شکستی سخت برای امریکا و سایر قوای متحده بود. حملات شدید آتی به مواضع چینی‌ها، عاقبت پکن را وادار کرد تا در دسامبر همان سال، به یک مداخله نظامی تمام‌قد دست یازد، همچنین چین و ایالات متحده در جنگی محدود، که به شبه جزیره کره خلاصه می‌شد با یکدیگر دست و پنجه نرم می‌کردند. بسیاری از فرماندهان در رهبری نظامی ایالات متحده، گسترش دادن جنگ^{۱۸} به سرزمین اصلی چین از طریق بمباران با تسلیحات راهبردی آتش‌زا^{۱۹} یا حتی حملات اتمی، مین‌گذاری و محاصره بنادر چین، و در نهایت یک مداخله تمام‌عیار حمایت‌شده توسط گروه‌های کوچک باقی مانده از گومین دانگ که به تایوان

گریخته بودند را پیشنهاد دادند. حضور نیروهای شوروی در چین، و خطر جنگ با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، دلایل بازدارنده اصلی نسبت به چنین اقداماتی بودند.

ایالات متحده جبهه‌های مختلف جنگ را علیه چین به راه انداخت، و فرای میدان‌های نبرد جنگ کُرّه آمریکا اسلوب‌های جنگ افروزی اقتصادی بسیار گسترده‌ای را علیه چین دنبال کرد، برای منزوی کردن پکن به لحاظ بین‌المللی تلاش زیادی را به کار گرفت، از گروه‌های باقی مانده گومین دانگ حمایت و برای شان تسلیحات هجومی فراهم کرد، و از حملات سهمگین گومین دانگ از تایوان علیه سرزمین اصلی چین، پشتیبانی به عمل آورد. سازمان سیا بعدتر برای گروه‌های باقی مانده از گومین دانگ در میان‌تسلیمات، آموزش نظامی، پشتیبانی لجستیکی، و مشاورین نظامی و مهندسان خودش را تدارک دید، که این نیروها مرتباً درون قلمروی چین تهاجمات ناگهانی را به قصد خرابکاری زیرساخت‌ها به راه انداختند و پکن را مجبور کردند تا منابع را برای دفاع از یک جبهه سومی به سمت آن منحرف کند. گرچه آنها متداوماً ظفر یافتند و چندین تن از مشاورین سازمان سیا کشته شدند، با این حال این عملیات‌ها ادامه داشت تا زمانی که ارتش آزادی بخش



خلق و قوای نظامی متعلق به میانمار، یک عملیات مشترک را برای خاتمه دادن به حضور سیا و بیرون راندن شبه نظامیان آن به راه انداختند. بنا به گزارشات آژانس امنیت مرکزی از تایوان به عنوان پایگاه عملیاتی برای بی‌ثبات سازی سرزمین اصلی استفاده کرد که مواردی از جمله فرود واحدهای

چتربازان شبه نظامی به منظور «ترفیغ عملیات‌های چریکی ضد دولتی محلی را در بر می گرفت. این دست از عملیات‌ها توسط گروه‌های کوچکی از مأموران چینی میسر می شد، این گروه‌ها عموماً از طریق هلی‌بُرُن^{۲۰} وارد سرزمین اصلی می شدند، همان‌هایی که با نیروهای چریکی محلی ارتباط بر قرار می کردند، دست به جمع‌آوری اطلاعات می زدند، امکان مشارکت در خرابکاری و جنگ افروزی روانی را بررسی می کردند، و به وسیله تماس رادیویی به مسئول مافوق گزارش می دادند». در حالی واشنگتن مکرراً ادعا می کرد که پکن به توهم دچار است و هنگامی که با این اقدامات مواجه می شد تمامی اتهامات را نادیده می انگاشت، که بعدتر اسناد از طبقه بندی خارج شده ثابت کرد که تمامی ادعاهای چین درست بود، به همان سان که ساقط کردن هواپیمای سازمان سیا و دستگیری خلبانان آن درستی این ادعا را به اثبات رساند.

چهارمین جبهه برای بی‌ثبات سازی چین در ایالت جنوب غرب تبت توسط سازمان سیا شروع به کار کرد.* هر چند که واشنگتن درخواست‌های گروه‌های جدایی طلب تبتی برای مشارکت در

به دست آوردن استقلال تحت حاکمیت گومین دانگ را نپذیرفت، و تصریح کرد که ایالات متحده حق حاکمیت چین بر این قلمرو را به رسمیت می‌شناسد؛ با این حال، این رویکرد ایالات متحده بلافاصله پس از تأسیس جمهوری خلق چین در اکتبر ۱۹۴۹ تغییر کرد. پس از آن بود که واشنگتن به منظور بی‌ثبات‌سازی چین، از این گروه‌های جدایی طلب به عنوان نیروهای کارآمد بیشترین بهره را بُرد. ** در اولین روز از ماه نوامبر ۱۹۴۹، رئیس‌جمهور هری ترومن رسماً به ضرورت ارسال «تسلیمات مدرن و مشاورین نظامی کافی» به قوای جدایی طلب تأکید کرد، و در ژوئن ۱۹۵۰ وزیر امور خارجه ایالات متحده دین اچسن^{۳۱} بیان کرد که لندن و واشنگتن به اتفاق هم در پی یافتن ابزارهایی برای «ترغیب مقاومت تبتی‌ها در برابر سلطه کمی‌ها»^{۳۲} بودند. از اواسط دهه ۱۹۵۰ تلاش‌ها بالا گرفت، در کنفرانسی چهار روزه بین جامعه اطلاعاتی ایالات متحده^{۳۳} و رهبر جدایی طلبان تبتی در ۱۹۵۵، نقشه راه مشترک ده ساله‌ای برای ترسیم نحوه بالکانیزه کردن چین و تأسیس تبت به عنوان یک حاکمیت جداگانه در راستای منافع غرب، در نظر گرفته شد. سازمان سیا از ۱۹۵۶ به شدت در آموزش نظامی و مسلح کردن نیروهای چریکی جدایی طلب سرمایه‌گذاری کرد، که وظیفه خرابکاری در زیرساخت، مین‌گذاری جاده‌ها، قطع خطوط ارتباطی و حمله غافلگیرانه به قوای ارتش آزادی‌بخش خلق را بر عهده داشتند.

در نتیجه مداخله ایالات متحده هم حاکمیت چین و هم اقلیت تبتی آن متحمل عذاب شدند، و حضور چهاردهمین دالایی لاما در بین جدایی طلبان برای تأکید بر همدستی جدایی طلبانه با سازمان سیا در راستای تضعیف چین «صرفاً سبب بیشتر شدن رنج مردم تبت شد». با عنایت به حسب حال دالایی لاما، حمایت غرب «نه به این خاطر بود که آنها به استقلال تبتی‌ها اهمیت می‌داند، بلکه حمایت آنها به عنوان بخشی از تلاش‌های همه‌جانبه برای بی‌ثبات‌سازی تمامی دولت‌های کمونیستی» صورت می‌گرفت. با حدوث جنگ کره احتمال حمله به چین ناممکن شد، سیاست ایالات متحده برای ربع قرن بعد از آن توسط والتر رابرتسون^{۲۴} دستیار وزیر امور خارجه در مسائل شرق دور به نحو احسن به قرار پیش روی خلاصه شده است: «امید ما برای حل مسئله سرزمین اصلی چین از طریق حمله به آن سرزمین نبود، بلکه امید ما بر اقداماتی بود که می‌توانست امکان تجزیه چین از درون را ارتقا دهد».

ایالات متحده در اواسط دهه ۱۹۷۰ به سمت سیاست تنش‌زدایی^{۲۵} و عادی‌سازی روابط با چین حرکت کرد، که این اقدام تا حد زیادی از مشکلات در جنگ ویتنام، رکود اقتصادی در امریکا، و اوج‌گیری مملوس در قدرت اتحاد شوروی ناشی می‌شد. متعاقب انشقاق میان چین - شوروی در ۱۹۶۰، در حالی پکن راساً اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را همچون تهدیدی قریب‌الوقوع برای امنیتش تلقی می‌کرد، که مصالحه^{۲۶} چین با ایالات متحده به انزوای سیاسی آن کشور خاتمه

داد و توسعه پیوندهای اقتصادی با جهان غرب را تسهیل کرد. برقراری رابطه با آمریکا، به قیمت کاستن از پیوندها با بلوک شوروی تمام شد، اقدامی که در آن زمان برای بهبود اقتصاد جنگ‌زده چین بسیار مهم بود. معهذاً، سیاست تنش‌زدایی عمر کوتاهی داشت و تنها یک دهه بعد از خاتمه جنگ سرد، با افول قدرت شوروی در قیاس با گذشته، و بهبود یافتن پیوندها چین- شوروی به این معنا بود که دیگر ایالات متحده به چین به‌دیده یک دارایی ارزشمند در راستای اهداف غرب برای محدود کردن تأثیر مخرب مسکو نمی‌نگرد. نتیجه آن از سرگیری تلاش‌ها برای هدف قراردادن چین به منظوری ثبات‌سازی آن بود، که اولین مورد آن در تابستان ۱۹۸۹ به خود جامه عمل پوشاند.

تظاهرات در ژوئن ۱۹۸۹: غرب مدعی کشتار دسته‌جمعی ۲۷ در پکن

در ۱۹۸۹ موقعیت چین برای مقاومت در مقابل براندازی از خارج در بسیاری از جهات ضعیف‌تر از موقعیت نظام چین در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود. اصلاحات اقتصادی که تحت فرمان هیئت دولت دنگ شیائوپینگ پیگیری شد به رشد اقتصادی شتاب بخشید، ولیکن این اصلاحات



با نابرابری همراه بود و به‌طرز روزافزونی به‌شکل گاه و بی‌گاه علائم بدیهی از فساد منقلب‌کننده را از خود نشان می‌داد. این روند اصلاحات اقتصادی هم با ایده‌آل‌های کمونیستی که دونسل از چینی‌ها با آن رشد و نمو یافتند، و هم با سیاست مجازات حداکثری^{۲۸} در عصر مائو در قبال اعمال مفسدانه، مغایرت داشت. نتیجه‌اش

رشد نارضایتی علی‌الخصوص در بین جوانان شهری بود، همانانی که احساس می‌کردند که از ایشار والدین‌شان برای ساخت چینی نوین توسط طبقه جدیدی از مقامات فاسد که کشور را به بی‌راه می‌برند، سوء استفاده شده است.

تعدیل کوتاه‌مدت در کنترل قیمت‌ها تا حد زیادی به‌روزی جماعت روستایی چین را بهبود بخشید و میزان تولیدات محصولات غذایی در حجم انبوه^{۲۹} و بهره‌وری را افزایش داد، اما این اقدام به هزینه حیات جماعت شهری یورش برد، همان‌هایی که با بالارفتن قیمت‌های مواد غذایی اصلی مواجه بودند. شوک‌های تورمی در تمامی دهه ۱۹۸۰ وضع را بدتر کرد، همچنین میانگین نرخ‌های تورم در سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ حدوداً ۱۹ درصد بود. به نخست‌وزیر و دبیرکل اسبق حزب کمونیست چین ژائو ژیانگ^{۳۰} به‌دیده نمادی از فساد جدید در دولت نگریسته می‌شد و خود او بود که فرایند اصلاحات را پیشنهاد داد، اصلاحاتی که مستقیماً هیزم در آتش تورم می‌ریخت. در ۱۹۸۹ با پخش کردن اعلامیه‌هایی در بین مردم که در آن این سؤال مطرح شد که «ژائو ژیانگ چه مقدار

بابت بازی گلف هزینه می‌کنند؟»، او اولین فردی بود که مورد هدف خشم عمومی قرار گرفت. در غرب برای تحریک اذهان، از او به عنوان «گورباچف چینی» نام برده شد، و پس از خاتمه ریاست جمهوری گورباچف، برای دهه بعدی، به دلایل تمایلات شدیداً غربی وی، و تعهدش به غربی‌سازی نظامات سیاسی و اقتصادی چین، از ژائو به طور غیر مستقیم به عنوان «یلتسین چین» یاد شد. در ماه مه ۱۹۸۸ ژائو شدیداً به دنبال اصلاح قیمت‌ها پیش از موعد مقرر آن بود، که این اقدام منجر به نارضایتی‌های گسترده و تقاضا برای بازگشت به تمرکزگرایی^{۳۱} در کنترل اقتصاد شد. این اقدام به شکل غیر قابل انتظاری مباحثه‌ای جدی را در میان مردم برانگیخت که تا ۱۹۸۹ به درازا کشید. در ماه مه ۱۹۸۹ دانشجویان چینی در میدان اصلی پایتخت، تیان‌آنمن، در تحصنی اعتراضی^{۳۲} علیه فساد دولت و فاصله گرفتن از ایده‌آل‌های انقلاب ۱۹۴۹ دست به تجمع گسترده زدند. یکی از دانشجویان سابقاً معترض از شهر پکن، که در آن هنگام به معلمی مشغول بود، در سال ۲۰۱۹ با نویسنده کتاب، ای. بی. ایپرامز مصاحبه کرد، او در خصوص این جنبش به خاطر آورد که (ترجمه از نویسنده کتاب):

از دوره زعامت دنگ شیائوپینگ تمامی ما شاهد بودیم که چین در حال تبدیل شدن به کشوری است که بسیار متفاوت تر از آن چیز است که والدین ما از صمیم قلب آرزوی ساختن آن را داشتند. تحت رهبری صدر مائو هرگز حتی کوچک‌ترین فساد هم پذیرفتنی نبود، هر فردی از آحاد جامعه کم‌وبیش به صورت برابر می‌زیست، و ما کشور را دوشادوش یکدیگر ساختیم. اما در عصر دنگ شیائوپینگ طبقه جدیدی از انسان‌های انگل‌وار به چشم می‌خوردند که لزوماً از قوانین پیروی نمی‌کردند و علی‌الخصوص یا انسان‌هایی صادق نبودند یا تن به کار سخت نمی‌دادند، بیشترین منفعت از رشد کشور نصیب اینان می‌شد، منفعتی که حاصل از کار مردم بود. در نتیجه ما نه از برای چیزی بیش از این دست به اعتراض زدیم. ما اعتراض کردیم تا به دولت بگوییم که از نحوه حکمرانی رضایت خاطر نداریم. تمامی حرف و حدیث‌های بعدی در رسانه‌های غربی درباره اینکه چگونه ما خواهان دموکراسی غربی بودیم به کلی پوچ و احمقانه هستند، ما به انقلاب ۱۹۴۹ وفادار بودیم و علیه حرکت به سمت نظام سرمایه‌داری غربی به اعتراض متوسل شدیم. ولیکن دشمنان چین عمده‌اً توصیف غلطی از این اعتراضات مسالمت‌آمیز کردند تا ما را به سان ضد انقلابیونی به تصویر کشند که در طلب وارونه ساختن انقلاب ۱۹۴۹ بودند. این چیز است که مردم در غرب راجع به ما فکر می‌کنند، حقیقتاً این تصویری تأسف‌بار است، واقعاً نامعقول است.^{۳۳}

گروگان گرفتن هر حالتی از نارضایتی عمومی برای به تصویر کشیدن آن به عنوان خواسته‌ای برای غربی‌سازی سیاست، علی‌الخصوص پس از جنگ سرد، اقدامی مشترک در غرب بود. خواه معترضان مصری باشند که در سال ۲۰۱۱ در طلب «نان، آزادی، و صحت قوانین ناظر بر دولت» دست

به اعتراض زدند، خواه‌کشوری همانند سودان در مجاورت مصر که در ۲۰۱۹ علیه بالارفتن قیمت‌ها، و در اعتراض به شرایط زندگی به تظاهرات عمومی متوسل شدند، یا خواه تظاهرات علیه بدرفتاری دولت باشد، جملگی را حول محوری کاملاً یکسان به چرخش درآوردند تا رخساره‌ای از خواست تظاهرات‌کنندگان را برای شیوه دموکراسی لیبرال غربی^{۳۴} به تصویر کشند. آنگاه کنش‌گران حرفه‌ای تعلیم‌دیده غربی در اغلب مواقع به سمت تصاحب مواضع رهبری این جنبش‌ها حرکت و نارضایی عمومی را به این سمت و سوی منحرف می‌کنند. اینان، غربی‌سازی توأمان سیاست و اقتصاد را به عنوان یک راه‌حل و جبرگرایی تاریخی^{۳۵} ارائه می‌دهند. چنین تصویرهایی در کنار جهان‌بینی غربی پسا جنگ سرد از «پایان تاریخ» پنداشت‌هایی تغییرناپذیر بودند، که شیوه حکمرانی نظامات غرب را به سان حقیقتی غائی و نتیجه لامحاله توسعه سیاسی در سرتاسر جهان عرضه کردند. روایت غربی اعتراض‌چینی‌ها که «با استفاده از ایده‌آل‌های والای غربی» شکل‌گرفت و توسط «مخالفتان حامی دموکراسی» رهبری شد پایه و اساس حقیقت‌اندکی در واقعیت داشت. در میدان تیان‌آنمن در ۱۹۸۹ بخش‌های قلیلی از کلیت معترضان بودند که به غربی‌سازی امید داشتند، اما خواست اینان بازتاب‌دهنده هدف این جنبش نبود. معهدا، باورهای غربی عمیقاً قوی و صلب در خصوص نظامات سیاسی و اقتصادی متعلق به خودشان مدینه فاضله‌ای همه‌شمول در بین تمامی حاکمیت‌های غربی بود تا این عقیده را برای مردمان غرب تا حد ممکن ساده‌سازی کنند که هر نارضایتی‌ای در نتیجه فقدان غربی‌کردن اصلاحات «حامی دموکراسی» بود.

نوری ویتاچی روزنامه‌نگار تقدیرشده^{۳۶} هنگ‌کنگی با اصلتی سریلانکایی، یکی از بسیاری بود که در مورد اینکه چگونه اعتراضات دانشجویان در غرب شناسانده شد، بیان کرد که: این‌طور نگویید که تظاهرات دانشجویان تقاضایی برای آزادی بود. می‌بینید که در همه جا این‌گونه نوشته شده، اما محققان متفق‌القول هستند که این دانشجویان به فساد گسترده‌ای معترض بودند که آن را همچون مانعی می‌دیدند که از دستیابی آنها به آنچه که می‌خواستند جلوگیری می‌کرد: انصاف و جامعه کمونیستی برابر. این دانشجویان شدیداً میهن‌پرست بودند و به چین و به باور اجتماعی خودشان افتخار می‌کردند... این‌طور نگویید که این اعتراضات تقاضایی برای دموکراسی بود. در حقیقت، آنها خواهان اصلاح در کمونیسم بود. تنها آن هنگام دانشجویان دیده شدند که گزارشگران بین‌المللی در عکاسی از شعارنوشته‌هایی با کلمات انگلیسی همچون «آزادی در سبک زندگی»^{۳۷} از یکدیگر پیشی جستند. این‌گونه بود که دموکراسی را تا جایگاه موضوع اصلی بالابردند.

به‌رغم آنکه مهم‌ترین منتقد پکن، یعنی روزنامه لندن^{۳۸} گاردین و رای میل باطنی‌اش پذیرفت که وقایع میدان تیان‌آنمن بیش از حد معمول «توسط لابی حقوق بشری غرب - متداوماً و به‌شکلی

افراطی - تحریف شده است»، با این حال از «یادآوری گزینشی خبرنگارانِ منتفذ و کنش‌گران حقوق بشری...» به سختی انتقاد می‌کند چرا که «آنها از خاطره واقعه ژوئن ۱۹۸۹ سوءاستفاده کردند، تا آن را بدل به سلاحی کنند تا در خصوص چین از آن به عنوان بخشی از مقاصد حقوق بشری‌شان بهره‌گیرند».

متعاقب خالی‌شدن میدان تیان‌آنمن از معترضین در چهارم ژوئن ۱۹۸۹، به سرعت روایتی غربی از آن پدیدار شد که این واقعه را این‌گونه به تصویر می‌کشید که مقامات رسمی چین نسبت به این تحصن، از طریق گسیل سربازان برای آتش‌گشودن بر ازدحام معترضان و قتل عام دانشجویان در اعتراضی صلح‌آمیز و غیرتحریک‌آمیز از خود واکنش نشان دادند. این روایت غربی به گونه‌ای عرضه شد که همانند بازتابی از عدم احترام حزب کمونیست و نیروی نظامی آن به حیات مردمان‌شان باشد، و نحوه به تصویر درآوردن این واقعه و هم به طور عمومی تر نحوه به تصویرکشیدن چین سریعاً بدل به مهم‌ترین موضوع اصلی در غرب شد که بر روی این فراروایت^{۳۹} تأثیری گذاشت که برای دهه‌ها چین را احاطه کرد. مدیر ارشد اداره واشنگتن شبکه تلویزیونی ان بی سی^{۴۰} تیم راسرت^{۴۱} یکی از بسیاری بود که در یادداشتی از مرگ «ده‌ها هزار نفر» در میدان تیان‌آنمن صحبت کرد. حکایت ریچارد راث^{۴۲} خبرنگار شبکه سی بی سی^{۴۳} که در صحنه اعتراضات میدان تیان‌آنمن بازداشت و مانع از حضور وی در آنجا شدند، از «آتش قدرتمند سلاح‌های خودکار، و شلیک‌های مکرر بی‌امان به مدت یک دقیقه و نیم» سخن می‌گفت که «به مانند یک کابوس می‌مانست». روزنامه‌نگار استرالیایی آدرین پراون، که بعدتر به ارشدترین خبرنگار شبکه الجزیره^{۴۴} در حوزه چین بدل شد، واقعه را بدین شرح توصیف کرد: «یک تانک از روی بدن‌های دو انسان بر زمین افتاده عبور می‌کند، یک نفر بر نظامی به طور کامل سوخته و جنازه جزغاله شده یک سرباز در داخل آن» به چشم می‌خورد. او دهه‌ها پس از واقعه میدان تیان‌آنمن ادعا کرد که حضور ادامه‌دار نیروی پلیس در خیابان‌های چین به منظور جلوگیری و ارباب مردمان‌شان برای ممانعت از تهدید یک واقعه مشابه بود. روزنامه‌وال استریت ژورنال در یادداشتی از «سرکوب خشن اعتراضات حامی دموکراسی در میدان تیان‌آنمن سخن گفت - واقعه‌ای که مخاطبان تلویزیونی در گوشه و کنار جهان را منقلب کرد، و سبب انزوای جهانی رهبران عالی‌رتبه چین شد». نسخه غربی از این وقایع دقیقاً همانطوری است که نوری ویتاچی آن را خلاصه کرده: «دولت شما تمامی آن دانشجویان بی‌پناه را به خاک و خون کشید، همان‌هایی که در میدان تیان‌آنمن در طلب آزادی و دموکراسی بودند؛ آنها انسان‌های جوان بسیار شجاعی بودند، فردی در مقابل یک تانک ایستاد، اما ده‌ها هزار نفر قتل‌عام شدند». اساساً، غرب حکایتی از خیر علیه شر را به مردم حُقنه کرد: «این جوانان چینی خواهان غربی‌سازی نظام سیاسی کشورشان بودند، همان‌هایی که توسط دولتی «تمامیت‌خواه» و «بی‌رحم» سرکوب شدند، دولتی که از حرکت رو

به جلوی چین ممانعت می‌کرد». هر چند که این روایت از منظر دستاورد جذب افکار عمومی غرب بسیار جالب توجه و خاطره‌انگیز است، اما مدارک قابل قبول این روایت را نقض می‌کنند.

ادامه دارد

یادداشت‌های مترجم

۱. مقاله پیش‌رو ترجمه‌ای است از فصل سوم کتاب دروغ‌پراکنی شنیع و پیامدهای آن، چگونه اخبار دروغین به نظم جهانی شکل می‌دهند، اثر ای. بی. ایبرامز. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

Atrocity Fabrication and Its Consequences: How Fake News Shapes World Order, By A.B. Abrams, Clarity Press, March 15, 2023.

این اثر در ده فصل به مداخلات کشورهای غربی در سایر کشورها پرداخته که در خارج از حوزه نفوذ غرب قرار داشته و دارند؛ من جمله کوبا، ویتنام، جنگ کره، عراق، سوریه، و... علی‌الخصوص تمرکز عمده آن بر روی عملیات‌های پرچم دروغین است و سعی در بر ملا کردن و تفکیک بین حقیقت ماجرا و دروغ‌پراکنی رسانه‌های جریان اصلی دارد. مطالعه این اثر کمک بسیار شایانی به شناخت این قبیل عملیات‌ها در زمانه کنونی می‌کند.

2. Sino-U.S. relations

3. The Kuomintang (KMT) or the Guomindang (GMD)

کومین‌تانگ یا گومین‌دانگ (هر دو نوع خوانش صحیح است)، حزب ملی چین که در ۱۸۹۴ توسط دکتر سون یات‌سن پایه‌گذاری شد. در خصوص خط‌سیر انقلاب چین، مبارزات حزب کمونیست علیه گومین‌دانگ، و دو اتحاد موقتی حزب کمونیست با گومین‌دانگ، و... نگاه کنید به کتاب انقلاب چین (با عنوان اصلی مائو و انقلاب چین)، اثر جروم چان، ترجمه ضیاء شفیعی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۵۷.

همچنین در خصوص مداخله امپریالیستی ایالات متحده در روند انقلاب چین، نگاه کنید به کتاب انقلاب چین، پایگاه انقلابی منچوری و اتحاد شوروی (۱۹۴۵-۱۹۴۹)، اثر او. بوریسوف، مترجم رضا رضائی ساروی، نشر آذرنوش، چاپ اول ۱۳۶۰، فصل دوم، دخالت امپریالیستی ایالات متحده در چین.

4. People's Liberation Army

5. Flying Tigers

6. division

7. western sphere of influence

8. Chiang Kai-shek

۹. این اثر در دو ترجمه به فارسی برگردانده شده است. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به کتاب کشتن امید: مداخلات ارتش آمریکا و «سیا»، نوشته ویلیام بلوم، ترجمه منوچهر بیگدلی خمسه، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۸۶، فصل اول: چین از ۱۹۴۵ تا دهه ۱۹۶۰.

10. U.S. Military Mission in China

11. David Goodwin Barr

12. John Stewart Service

13. Yan'an or Yanan

این گزارش مربوط به مدت زمان اقامت مائو و یاران او در منطقه ینان در سال ۱۹۳۵، یعنی در خاتمه راهپیمایی طولانی در اکتبر همان سال است. برای به دست آوردن تصویر ذهنی مختصری از شرایط ینان در مدت زمان اقامت مائو، نگاه کنید به کتاب ۸۰۰ میلیون مردم چین، اثر راس تریل، ترجمه حسن کامشاد، نشر خوارزمی، چاپ دوم مرداد ماه ۱۳۵۷، صفحات ۷۸-۸۳.

14. Felix Greene

15. Western client government

16. Zhou Enlai

17. buffer

18. war effort

19. strategic firebombing

20. airdrop

مقصود از هلی‌برن، جابه‌جایی ادوات، تجهیزات، نیروهای نظامی، و... در یک عملیات به وسیله هواگردهای نظامی است که عموماً با هواگردهای عمود پرواز مانند هلیکوپتر یا از طریق فرود چتربازان پشت خطوط دشمن صورت می‌پذیرد.

*. سندی مربوط به سال ۱۹۶۴ توزیع تأمینات مالی را به شرح پیش‌روی نشان داد: ۵۰۰ هزار دلار برای حمایت از ۲۱۰۰ جنگجوی مستقر در نیبال، ۴۰۰ هزار دلار برای مخارج یک مقر آموزشی مخفی در [ایالت] کلرادو و ۱۸۵ هزار دلار برای نقل و انتقال این کارآموزان نظامی از کلرادو به هندوستان، [و] سپس برای انتقال تدریجی آنها به چین توسط گروه بلک ایر [احتمالاً منظور از گروه بلک ایر، همان گروه هوانوردان تاسکیگی (Tuskegee Airmen) است]. همچنین دالایی لاما شخصاً به صورت سالانه مبلغ ۱۸۰ هزار دلار کمک مالی دریافت می‌کرد.

(United States of America Department of State, Office of the Historian, Historical Documents, Foreign Relations of the United States, 1964-1968, Volume XXX, China, 337. Memorandum for the Special

چند بحث و بررسی ویژه

Group, Washington DC, January 9, 1964.)

** همچنین در عملیات سن بیلی (St. Bailey) [سن بیلی، اسم پوششی سازمان سیا برای عملیات تبلیغاتی محرمانه در تبت بود]، ایالات متحده ناظر بر روند پروپاگاندا به منظور اشاعه طرز فکر جدایی طلبی در میان اجتماعات تبتی بود و آن را مدیریت می کرد، و با عنایت به سند وزارت امور خارجه ایالات متحده: «اهداف [این عملیات] معطوف به کاستن از تأثیر و قابلیت های رژیم چین، در بین تبتی ها و [سایر] ملل خارجی، از طریق حمایت از مفهوم تبتی مستقل تحت زعامت دالایی لاما؛ در جهت خلق توانایی ای برای مقاومت در برابر امکان توسعه سیاسی در داخل تبت؛ و ایجاد محدودیت در مقابل توسعه کمونیست چینی بود- مطابق با اهداف سیاسی ایالات متحده».

(‘Memorandum for the 303 Committee,’ Office of the Historian, Historical Documents, Foreign Relations of the United States, 1964–1968, Volume XXX, China, United States of America Department of State, January 26, 1968.)

21. Dean Gooderham Acheson

وی پنجاه و یکمین وزیر امور خارجه ایالات متحده بین سال های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ بود.

22. Commie

کمی اسم تصغیر، و مصغر شده کلمه کمونیست (communist) است.

23. United States Intelligence Community (IC)

24. Walter Spencer Robertson

والتر اسپنسر رابرتسون، از ۱۹۵۳ الی ۱۹۵۹ دستیار وزیر امور خارجه ایالات متحده در مسائل شرق دور بود. نویسنده متن اصلی به اشتباه از وی به نام والتر رابینسون یاد کرده است.

25. détente

26. rapprochement

27. mass slaughter

28. zero tolerance

29. crop yields

۳۰. Zhao Ziyang) یا ژائو ژیانگ، سومین نخست وزیر جمهوری خلق چین از ۱۹۸۱-۱۹۸۲ و دبیر کل حزب کمونیست از ۱۹۸۷-۱۹۸۹ بود.

31. centralisation or centralization

32. sit-in protest

۳۳. در خصوص نحوه تفکر قاطبه مردم چین به وقایع میدان تیان آنمن، نگاه کنید به کتاب دولت و جامعه در گذار چین به دموکراسی، فصل چهارم، مردم و روشنفکران در چین پس از ۱۹۸۹، اثر شیائو جین گوئو، ترجمه پرویز علوی، نشر اختران، چاپ اول ۱۳۹۹. گرچه در کلیت این اثر تا حدی پیش پا افتاده است، نسبت به مانو و دستاوردهای وی نگاهی نکوهش گر دارد و گاهی اوقات از زاویه ایی تقدیرگرا به مردم چین می نگرند، ولیکن بعضاً حاوی اطلاعات مفیدی است.

34. Western-style liberal democracy

35. historical inevitability

36. Award winning

37. liberty

38. London-based

39. metanarrative

40. NBC News

41. Timothy John Russert

42. Richard Roth

43. CBC

44. Al Jazeera



مبارزه و مقاومت خلق فلسطین تا پیروزی



ارزش‌های ما حکم می‌کند تا برای حق زندگی کسانی بجنگیم که هرگز آنها را ندیده‌ایم

رنج‌ها و امیدها

روایت حماس از ۷ اکتبر

آفریقای جنوبی عضو بریکس صهیونیسم را به دادگاه کشید

حکم دادگاه لاهه علیه اسرائیل و حکم سال ۱۹۸۴ علیه ایالات متحده

حتی نسل‌کشی هم متوقف نخواهد شد

چگونه یمن مانع سلطه‌جویی آمریکا در غرب آسیا می‌شود؟

رنج‌ها و امیدها

درآمدی بر خاستگاه و پسینگاه «دولت-ملت» اسرائیل

مرنضی محسنی



یک نفس زندگی!
نوزادی که زیر
بمباران‌ها به دنیا آمد و
در بمباران کشته شد.

«من آمده‌ام تا بر زمین آتش افروزم، وای کاش که تاکنون فروخته شده باشد.» (انجیل لوقا آیه ۴۱)
«پس یهودیان تمامی دشمنان‌شان را به ضربت تیغ فروکوفتند و آنان را قتل عام کردند و نابودشان ساختند و هر آنچه می‌خواستند با ایشان کردند. تنها در ارگ شوش، پانصد تن را به هلاکت رساندند و از میان برداشتند... آنان هفتاد و پنج هزار تن از دشمنان‌شان را گردن زدند و بدین سان از مخالفان خویش آسوده گشتند.» (کتاب استراژ عهد عتیق)

«حال برو و مردم عمالیق را قتل عام کن. بر آنها رحم نکن، بلکه زن و مرد و کودک شیرخواره، گاو و گوسفند، شتر و الاغ، همه را بکش.» (کتاب اول سموئیل ۱۵/۳) و (بنیامین نتانیا هو نخست‌وزیر اسرائیل ۲۸ اکتبر ۲۰۲۳)

بررسی پیشینه آنچه که اکنون «اسرائیل» و به تعبیر خودشان «دولت یهود»، نامیده می‌شود، ما را به این نتیجه می‌رساند که این کشور با طرح و نقشه‌ای کاملاً حساب شده، از طرف کشورهای امپریالیستی، با توسل به قطعنامه ۱۸۱ سال ۱۹۴۷ (با ۳۳ رأی مثبت، ۱۳ منفی و ۱ غایب) مجمع عمومی سازمان ملل متحد تأسیس شد. (همان سازمانی که بعد از آن ۵۱۳ قطعنامه مجمع عمومی

۵۵ قطعنامه شورای امنیتش در محکومیت اقدامات این «دولت» یا به کلی نادیده انگاشته شده و یا توسط آمریکا و تو شده است.) «دولت بحران زیستی» که اکنون اکثریت قاطع مردم جهان در برابر آن قرار گرفته اند، دولتی که صرفاً با دستاویز قرار دادن انبوهی از افسانه‌ها و اساطیر پدید آمده و تا زمانی که با یک اراده جمعی جهانی این سرچشمه بحران به طریقی انسانی حل و فصل نگردد، می‌تواند تمامی بشریت را دچار آسیب‌های جدی و جبران‌ناپذیر سازد. نکته جالب اینجاست که کنکاش درباره چند و چون پیدایش این «دولت» و بحران‌های متعاقب آن، بیشتر توسط پژوهشگران یهودی یا یهودی تبار مخالف صهیونیسم پیگیری می‌شود و بیشتر منابع دست اول را هم می‌توان در میان نوشته‌های این گروه یافت.

برخلاف تمامی جار و جنجال‌های تبلیغاتی رژیم اسرائیل و رسانه‌های جریان اصلی، شکل‌گیری این «دولت-ملت» در تاریخ، منحصر به فرد و استثنایی است و به منظور دستیابی به اهدافی خاص و ایجاد نوعی جای پای همیشگی برای استعمار و امپریالیسم در قلب منطقه‌ای فوق راهبردی از جهان (از نظر جغرافیای سیاسی، منابع عظیم سوخت فسیلی نفت و گاز، گذرگاه‌های دریایی و زمینی میان قاره‌ای، ...) یعنی غرب آسیا و شمال آفریقا و یا با تعریف استعماری آن «خاورمیانه»، با برنامه‌ریزی دولت بریتانیا و همدستی ایالات متحده آمریکا، فرانسه و ... و زمینه‌سازی «سازمان جهانی صهیونیسم» (World Zionist Organization) به نمایندگی از سرمایه‌داری استعماری-امپریالیستی که سرمایه صهیونیستی در آن جایگاهی تعیین‌کننده دارد، صورت گرفته است. همچنین در تاریخ نمی‌توان نمونه دیگری از دولتی با این کیفیت یافت که جمعیتی بسیار ناهمگون در جوهی که بر اساس آن به تعریف مدرن دولت-ملت و حتی قومیت می‌رسیم، در سرزمینی متعلق به مردمان و ملتی دیگر، با زور و اجبار تحمیل کرد، آن هم زمانی که امپراتوری استعمارگر بریتانیا در حال افول بوده و به داشتن پایگاهی دائمی برای ادامه سلطه، با هزینه‌ای بسیار کم‌تر از دوران استعمار نیاز داشت.

در این نوشته تلاش شده بر روند شکل دادن این «دولت-ملت» و غیرطبیعی و غیرتاریخی بودن و سپس تحمیلی بودن این عملکرد استعماری-امپریالیستی نگاهی گذرا انداخته تا در چارچوب یک گفتار مطبوعاتی، چند و چون این پدیده نامیمون توضیح داده شود. مسئله‌ای که نزدیک به یک سده است که نه تنها مردم فلسطین بلکه تمامی جوامع غرب آسیا و شمال آفریقا و با در نظر گرفتن نسل‌کشی سازمان‌دهی شده و جنایات غیرقابل تصور اخیر اسرائیل در فلسطین و به ویژه در باریکه غزه، بعد از اقدام شجاعانه و در عین حال پیشگیرانه ۷ اکتبر ۲۰۲۳، تمامی جهان را تحت الشعاع خود قرار داده است. نبردی قهرمانانه از سوی فلسطینی‌ها و به دنبال آن جنایات غیرقابل وصف دولت و ارتش اسرائیل که تبعات هراسناک آن دهه‌ها و سده‌ها بر ذهن و روح مردم این منطقه و حتی

جهان سایه خواهد انداخت.

نادرستی فرضیه دولت - ملت اسرائیل

نخست بر این نکته تأکید می‌شود که بر ساخت دولت-ملت، امری سرمایه‌دارانه است که با شروع این مناسبات در جوامع انسانی، با تعریف مدرن رایج در ادبیات سیاسی، شکل گرفته است. مفهوم دولت-ملت در تمامی دوران طولانی پیشاسرمایه‌داری به صورت مقوله‌ای غیر دقیق و آسان‌گیرانه برای تعریف اجتماعات بزرگ انسانی دارای تشابهاتی در نژاد، قومیت، زبان، اقلیم، فرهنگ، مذهب و... با حاکمیتی عموماً غیر متمرکز، به کار می‌رفته که با آنچه در تعریف سرمایه‌دارانه آن مورد نظر است، کاملاً متفاوت است. با توجه به مطالعات و بررسی‌ها در این زمینه می‌توان دریافت که این واژه‌ها به صورتی تساهلی در جای جای نوشته‌های سیاسی، تاریخی، اجتماعی،... برای جوامع مختلف انسانی با هر درجه و سطحی از مناسبات اقتصادی-اجتماعی به کار رفته است. دولت-ملت در دوران پیشاسرمایه‌داری هرگز واجد تمامی آنچه اکنون از آن تعبیر و تفسیر می‌گردد، نبوده و صرفاً، با تسامح بسیار می‌تواند بر جمعی از مردم با اشتراکاتی که ذکر شد، ذیل انواعی از حکومت‌هایی بیشتر مستبدانه دلالت کند و درست‌تر و بهتر آن است که بر این نوع «دولت-ملت»ها نام اقوام، طوایف و قبایل یا اجتماعی از آنان با منافع کمابیش مشترک و دائماً در معرض تغییر نهاد تا منظور، با دقت بیشتری حاصل گردد. این اقوام و قبایل نیز با توجه به اختلاط و امتزاج‌های فراوانی که به ویژه در دوران پیشاسرمایه‌داری در جنگ‌های بزرگ و کوچک دائمی و به دنبال آن مهاجرت‌های خواسته و ناخواسته‌ای که در بیشتر این جوامع رخ داده، بسیار سیال بوده و نام بردن از «ملت»، «قوم»، «قبیله» یکدست و واحد بیشتر در قالب افسانه‌ها و اساطیر قابل توجیه است. بنابراین استفاده از مفاهیم و مقولات دولت-ملت، حتی قومیت واحد برای یهودیان ساکن در اسرائیل با یهودیان ساکن در سایر مناطق جهان (آن چنان که اسرائیل مدعی است) امر نادرستی است. یهودیان هم مثل سایر جوامع انسانی نباید و نمی‌توانند با تعاریف امروزی دولت-ملت و حتی قومیت برای گذشته‌های دور خود، به این مقولات استناد کنند. چون، چنان که گفته شد میزان آمیختگی‌ها در تاریخ چند هزار ساله به قدری زیاد بوده است که فقط با تکیه بر افسانه‌ها و اساطیر می‌شود از واژه نژاد یا «قوم واحد» برای جوامع کنونی استفاده کرد.

می‌توان به دو نمونه از جنگ‌های بزرگ تاریخی که موجب پدید آمدن جوامعی انسانی با زبان و هویتی نسبتاً همسان، اشاره کرد. نخست حمله اعراب که کشورهای متعدد عرب زبان غیر عرب (مستعرب) را به وجود آورد و سپس حمله مغول که چندین کشور ترک زبان غیر ترک را پدید آورد، این‌ها مصادیقی است برای نشان دادن اصرار بی‌جا و بی‌مورد بر «قوم واحد» و بسیار نابجاست

«قوم برگزیده» یا «فرزندان اسرائیل» و از این دست تعابیر افسانه‌ای برای جمعی که با وجود بسته بودن و غیر تبلیغی - ترویجی دین یهود باز دچار آمیختگی‌های فراوان شده‌اند. به همان اندازه که مثلاً تشکیل نخستین دولت‌ها و امپراتوری‌های پیشدادی، کیانی و... در ایران باستان مبتنی بر افسانه‌ها و اساطیر هستند، وجود «قوم واحد یهود» و دولت‌های یهودی «سامرا» و «یهودا» در بیش از سه هزار سال قبل، در سرزمین کنعان یا فلسطین کنونی، افسانه‌هایی هستند که تنها می‌تواند وجوه اندکی از واقعیت تاریخی در هر کدام از آنها وجود داشته باشد.

«قومی» که بر اساس نوشته‌ها و ادعاهای ظاهراً «ابطال‌ناپذیر» یهودیان، ابتدا از سرزمینی دیگر (اور) و سپس مصر به این ناحیه (فلسطین) مهاجرت کرده‌اند. پس باید گفت این «قوم» از ابتدا مهاجر به این سرزمین و نه «تبعیدی» (Galut) و «آواره» یا همان دیاسپورا (Diaspora) که اکنون ادعا می‌کنند، بوده‌اند. ادعایی که دستاویزی شده بر تصویب «قانون بازگشت» به «ارض موعود» در سال ۱۹۵۰ که به هر یهودی از هر جای جهان این حق را می‌دهد که به اسرائیل مهاجرت و تابعیت آن کشور را اخذ کند، «قانونی» که با توسعه آن در سال ۱۹۷۰ شامل بستگان این افراد هم می‌شود.

از طرف دیگر، اکنون بر اساس همان تصورات مبهم اساطیری-افسانه‌ای، مدعی تشکیل دولت - ملتی از مردمی هستند که سده‌ها در نقاط دیگری از جهان زندگی کرده‌اند و پس از دوران طولانی چند هزار ساله، با سلب مالکیت عمومی و قهری از مردمی ساکن در جای دیگری از جهان، خود را محق می‌دانند و ساکنین اصلی را بدون حق می‌خوانند. بنابراین هم استفاده از مفهوم و مقوله دولت-ملت و حتی قومیت برای یهودیان کنونی امری غیرتاریخی و غیرواقعی است و هم «حقی» که با سلطه استعمار و امپریالیسم، به صورتی ظالمانه، با سهل‌انگاری برخی کشورها در سال ۱۹۴۷، از مردمی صاحب حق، سلب و به صهیونیست‌ها داده شد. حتی اگر بپذیریم که در آن قطعنامه برای ساکنین عرب هم حقوقی هرچند اندک در نظر گرفته شده است، به دلیل همان «اشتباه» بزرگ تاریخی اکنون نیز باید با یک عزم و اراده جهانی این «قضیه» به صورتی عادلانه حل شود.

سرزمینی برای همه با ساکنینی برابر حقوق

در شرایط کنونی و با توجه به واقعیاتی که دیگر به امری غیرقابل انکار بدل شده است، در بدبینانه‌ترین حالت باید حقوقی متساوی برای همه ساکنان در فلسطین و رانده‌شدگان به اجبار، در نظر گرفت و در یک طرح جامع این «حقوق» را به صورتی همسان به تمامی فلسطینی‌ها از هر نژاد، قوم، مذهب، زبان، ... همراه با مهاجرین یهودی سده بیست و بیست‌ویک داده شود و غرامت حقوق پایمال‌شدگان نیز پرداخت گردد تا این بحران جهانی خاتمه یابد. البته در شرایط سلطه امپریالیستی سرمایه، این موضوع فقط در حد یک طرح خواهد بود، ولی باید با تلاش فراوان فکری و عملی،

زمینه این تحول را در چارچوب «دگرگونی بزرگ» جهانی و فروپاشی هژمونی ایالات متحد آمریکا، فراهم ساخت، چراکه با واقعیات کنونی راه دیگری برای حل مسئله فلسطین (قضیه الفلستینیه) قابل تصور نیست. آنچه اکنون در مورد وجود «دولت- ملت اسرائیل» گفته می‌شود فقط می‌توان با آسان‌گیری در مورد یهودیان مهاجر و هم‌زمان به رسمیت شناختن حقوق کامل تمامی فلسطینی‌های ساکن یا رانده شده در نظر گرفت و در تمامی گفته‌ها و نوشته‌ها و اقدامات رسمی و غیررسمی بر آن تأکید ورزید تا به تدریج شرایط تحول بنیادی ایجاد شود و تا آن زمان چه بهتر که برای یهودیان واژه‌هایی همچون پیروان یک مذهب و یا حداکثر قوم و نه دولت- ملت به کار برد تا با رشد مناسبات اقتصادی- اجتماعی امکان تحول بنیادی فراهم گردد و در این فاصله تمرکز نیروهای پیشرو و مترقی جهان، به ویژه کشورهای تأثیرگذار بر روند تحولات جهانی باید بر این قرار گیرد که با ابزارهای سیاسی و حقوقی در سازمان‌های بین‌المللی و حتی اعمال قهر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ...، به صورتی همه‌جانبه از مبارزات مردم فلسطین با هرگرایش سیاسی و مذهبی و ... دفاع کرد تا حقوق زیر پا نهاده شده آنان به شیوه‌ای عادلانه تامین گردد.

دستاویزهای فریبکارانه امپریالیستی - استعماری

اما با نگاه به آنچه اکنون مورد ادعای دولت اسرائیل و دولت‌های امپریالیستی است، با در نظر گرفتن مفاهیم دور از ذهنی همچون افسانه «آوارگی»، «تبعید»، «برگزیدگی قوم یهود»، «ارض موعود» و ... که دستاویز صدور «اعلامیه بالفور» بوده و بر واقعیات تاریخی قابل اعتنایی هم استوار نیست، می‌توان به نتایجی جز آنچه شاهد هستیم، رسید. ضمن آنکه اگر صرف آوارگی و یا «یهود ستیزی» و قتل عام قومی می‌تواند مبنای اشغال سرزمین‌های دیگران و تشکیل حکومت باشد، «کولی‌ها» که هم به راستی آواره‌اند و هم در همان دوران آلمان نازی مثل یهودیان قتل عام شده‌اند، باید در اولویت قرار گیرند.

پس با توجه به آنچه از تاریخ قابل درک و دریافت است، امتزاج و اختلاط نژادی، قومی، ... در میان تمامی جوامع انسانی از جمله یهودیان امری غیر قابل اجتناب و انکار بوده و در کتب (اسفار) پرشمار یهودیان (مجموعه عهد عتیق) هم به کرات به آن اشاره شده است. پس سخن گفتن از «ملت یهود» و یا «کشور یهود» توسط دولت اسرائیل امری غیر واقعی، غیر علمی و غیر تاریخی است و چنان که گفته شد به دفعات توسط پژوهشگران یهودی تبار و دیگر متفکرین، مورد تردید و حتی انکار قرار گرفته، چراکه با هیچ منطق و برهانی جز اموری واهی و تخیلی و یا بهتر است گفته شود، نژادپرستانه پذیرفتنی نیست. آوارگی و قتل عام هم هرگز نمی‌تواند مبنایی برای تشکیل یک حکومت باشد. پس این دلایل از اساس بی‌پایه می‌باشد، چرا که ده‌ها از این نمونه

را در تاریخ می‌توان نشان داد که اگر قرار بر استناد به آن باشد باید کلیت مقوله دولت- ملت و مرزهای جغرافیایی کشورها را از نو تعریف کرد.

تناقض در «قانون» حق بازگشت

در مورد وجود تاریخی «قوم واحد یهود» چه رسد به «ملت واحد اسرائیل» هم برخلاف ادعاهایی که مدام صهیونیست‌ها بر آن تأکید می‌کنند، هزار اما و اگر وجود دارد. چنان که پیش‌تر آمد، یکی از تناقضات نژادپرستانه اسرائیل را می‌توان در «قانون بازگشت» دید که بر اساس آن هر یهودی از هر جای جهان می‌تواند به این کشور مهاجرت کرده و حق تابعیت با همه امکانات سلب‌شده از فلسطینی‌ها را دریافت کند. ولی همان فرد اگر نتواند ثابت کند که از نسب مادری اش یهودی است باز هم در تمامی اوراق و اسناد شناسایی فرد نام کشوری که در آن متولد شده به عنوان «ملیت» وی ثبت می‌شود. به بیان دیگر، ملیت یک روس یا ایرانی که مذهب یهودیش را از پدر غیریهود (جنتیل) و نه مادر یهود به ارث برده و یا یک نوکیش، یهودی شناخته نمی‌شود، حتی اگر به صورتی قانونی موضوع را از طریق دیوان عالی اسرائیل یعنی بالاترین مرجع قانونی این کشور (توجه شود که اسرائیل قانون اساسی ندارد) پیگیری کند و باقی عمرش را هم در آن کشور سپری کند، باز نمی‌تواند «ملیت یهودی» خود را در مدارک شناسایی اش ثبت کند، هر چند که از تمامی مزایای تابعیت سود می‌برد و حق مالکیتش هم حتی در حالی که در آن کشور زندگی نکند، محفوظ می‌ماند. بر عکس کسی که نسب مادری اش یهودی باشد نه تنها از همان ابتدا تابعیت اسرائیلی- یهودی اش پذیرفته شده، بلکه ملیتش نیز برخلاف شکل اول، در مدارک شناسایی فرد، یهودی ذکر می‌شود. این تناقضات عجیب و غریب را فقط می‌توان در اسرائیل مشاهده کرد که بنیانش بر برتر دانستن نژادپرستانه «قوم یهود» بر دیگر مردم جهان استوار است.

انواع یهودی و اعمال تبعیض بین آنها

همین موضوع اثبات می‌کند که یهودیان کنونی نیز باور دارند که امتزاج و اختلاط گسترده‌ای در طول این چند هزار سال در «نژاد»، «قومیت»، «مذهب» و... آنان پدید آمده است، پس هرگز نمی‌توان بر هویت خالص یهودی تأکید ورزید. این نکته اثبات‌کننده این موضوع است که اساساً نمی‌توان از یک «نژاد» و «قوم» یهودی سخنی گفت، چرا که علاوه بر امتزاج و اختلاطی که به صورت طبیعی و با وجود بسته بودن این «کاست مذهبی» در دورانی طولانی پدید آمده، می‌توان با مستندات فراوان از چندین و چند جامعه یهودی با فواصل زمانی و مکانی بسیار در نقاط مختلف جهان نام برد که توسط پژوهشگران و مورخین شناسایی شده‌اند. یهودیانی که هیچ ارتباط نژادی، قومی و حتی مذهبی

کاملاً یکسان میان آنها با یهودیان ساکن در کشور باستانی یهودی مورد ادعای صهیونیست ها وجود نداشته و بر اساس شرایط آن روزگار، نمی توانسته پیوندی میانشان برقرار باشد. از جمله معروف ترین اقوامی که کاملاً دور از سرزمین های «کشورهای یهودی باستانی» می زیسته اند و برای خود صاحب کشور و دولت با همان مفاهیم تاریخی بوده اند، می توان از «خزری» های یهودی ساکن در شمال شرق دریای خزر (کاسپین)، «بربر» های یهودی شمال آفریقا، «حمیری» های یهودی ساکن در یمن، «فلاشا» های یهودی حبشه یا اتیوپی کنونی، «بیدیش» زبان های یهودی شرق اروپا و حتی یهودی های ژرمن و دیگر جماعات یهودی جهان نام برد که با هیچ سند علمی- تاریخی نمی توان آنان را با یهودیان اولیه ساکن در دو «کشور» باستانی «یهودا» و «سامرا» مرتبط دانست؛ بلکه می توان تصور کرد که چون مذهب یهود نخستین مذهب یکتاپرست و از نظر تاریخی متأخرتر و بنابراین جذاب تر از ادیان طبیعی و یا بت پرست بوده، از طرف این مردم به صورت اختیاری و یا سلطه «فرهنگ تبعی» از سلاطین (امری شایع در دوران باستان و سده های میانه) پذیرفته شده است، بدون اینکه هیچ وجه اشتراک نژادی، قومی، زبانی، اقلیمی و... با دیگر یهودیان داشته باشند. برعکس در مناطقی که ادیانی مانند مانوی، زرتشتی، بودایی،... که متأخرتر از ادیان طبیعی هستند، رایج بوده، یهودیت هرگز جایگاه در خوری کسب نکرده مگر با اعمال زور و اجبار که نمونه های متعددی از آن را می توان در عهد عتیق، از جمله در بخش هایی از ایران (افسانه استر، مردخای و هامان) نام برد.

اکنون نیز، یهودیان ساکن در اسرائیل حداقل در چهار گروه یهودیان مهاجر از اروپای غربی و بیشتر آلمانی (اشکنازی)، آسیایی - شرقی (سفاردی - میزراحی)، اتیوپیایی (فلاشا)، یهودیان اسپانیایی و پرتغالی (مارانو) و ده ها فرقه «غیررسمی» از جمله قرائی ها، مسورتی ها، فلاشاهای مورا، یهودیان یسوعی و حتی نوکیشان سیاه پوست آمریکایی و ... دسته بندی می شوند که هیچ



مبارزه و مقاومت خلق فلسطین تا پیروزی

قربانیت نژادی، قومی، زبانی، فرهنگی و ... با هم ندارند و حتی از نظر مذهبی نیز در فرق بعضاً متعارض قرار می‌گیرند. البته میزان دسترسی این گروه‌ها و فرق مذهبی به تسهیلات و امکانات در اسرائیل نیز متفاوت است و این تفاوت‌ها و در واقع تبعیض‌ها به‌ویژه در دوران کودکی آنان بسیار مشهود و آزار دهنده است؛ مثلاً یک یهودی اوکراینی، روس، ایرانی، عراقی و به ویژه یهودیان آفریقایی و یمنی نسبت به یک یهودی متولد اسرائیل (Sabra) یا مهاجر از اروپای غربی در رتبه پایین‌تری قرار دارد.

حال می‌توان تصور کرد، اعراب غیریهودی، «مسلمان»، «مسیحی»، «دروز»، ... ساکن در سرزمین‌های اشغالی پس از سال ۱۹۶۷ که بیش از ۲۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، با وجود داشتن تابعیت اسرائیلی و داشتن چندین نماینده در مجلس (کنست)، در چه وضعیتی قرار دارند. نکته دیگر اینکه بیشتر یهودیان مهاجر در زمان ورود به اسرائیل توانایی سخن گفتن و خواندن به زبان عبری که از شاخصه‌های «قوم یهود» شناخته می‌شود و بنا به ادعای آنان «زبان خداوند» است، ندارند و این زبان را در مدارس می‌آموزند.

نقش مناسبات اقتصادی - اجتماعی در حل مسئله فلسطین

اما مهم‌ترین و بنیادی‌ترین عاملی که موجب تبعیض، تعارض و تضاد و در نتیجه تکامل و تحول اساسی و رشد و توسعه و استحکام و تعمیق روابط انسانی در جوامع مختلف می‌شود، مناسبات اقتصادی - اجتماعی است که طبیعتاً جامعه اسرائیل نیز از این قاعده مستثنا نیست. بنابراین مردم ساکن در سرزمینی که اکنون اسرائیل و فلسطین خوانده می‌شود، در نهایت از این حکم تاریخی تبعیت خواهند کرد.

از این رو می‌توان امیدوار بود که پس از فائق آمدن بر مرحله اول تحول، یعنی ایجاد جامعه‌ای برابر حقوق از اعراب و یهودیان با هرگرایش مذهبی و سیاسی، که در پرتو عزم و اراده‌ای جهانی شدنی است و می‌تواند آزادی و رهایی ملی برای فلسطینی‌ها در سرزمین مادری‌شان همراه با یهودیان را ممکن سازد، مرحله دوم تحول که در راستای «دگرگونی بزرگ» جهانی به سوی جامعه‌ای عدالت‌محور و انسان - طبیعت‌گراست، پیش خواهد آمد. طبیعی است که مرحله اول این تحول، بسیار سخت و زمان‌بر بوده و با توجه به شرایط حادث کنونی قطعاً موجب تلفات و خسارات بسیاری خواهد شد. ولی، با واکنشی که مردم در سراسر جهان در مقابل نسل‌کشی و جنایات هولناک اسرائیل پس از اقدام قهرمانانه ۷ اکتبر فلسطینی‌ها، از خود نشان داده‌اند، می‌توان امیدوار بود که همچون رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی، اسرائیل نیز ناچار شود، قوانین برابری حقوق انسان‌ها را در سرزمین فلسطین بپذیرد تا گام دوم تحول، امکان‌بروز یابد.



رزمندگان از گروه‌های مختلف فلسطینی در جنبش مقاومت فلسطین

۷ اکتبر و امیدها برای تحقق «دگرگونی بزرگ»

نکته دیگر اینکه برخلاف بسیاری از گرایش‌های اسلامی، در فلسطین یا لبنان، هم‌زیستی و ظرفیت پذیرش دگراندیشان از ابتدا و حتی پیش از تأسیس کشور اسرائیل، بسیار بالاتر از دیگر جوامع مسلمان غرب آسیا و شمال آفریقا بوده و در مبارزات اخیر نیز می‌بینیم که گروه‌هایی که دارای تفکراتی به ظاهر متعارض اند در کنار هم به مبارزه با دولت نژادپرست اسرائیل پرداخته‌اند تا جایی که در ۲۸ دسامبر ۲۰۲۳ گروه‌های فلسطینی اسلام‌گرا، ملی‌گرا و سوسیالیست، نشست مشترکی در لبنان برای ادامه نبرد داشته‌اند. هر چند که در دوره پس از شوروی، اثرگذاری نیروهای مترقی و عدالت‌محور طرفدار تحول بنیادی کاهش یافته است، اما همچنان این ظرفیت در فلسطین بالاتر از دیگر کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا است.

بنابراین، می‌توان امیدوار بود که با تبعات بسیار منفی سیاست‌های موسوم به نتویبرال دولت‌های منطقه و ناتوانی در پاسخ‌گویی به خواست اکثریت جامعه، در اسرائیل و فلسطین هم واکنش عمومی در مقابل این مرحله از سرمایه‌داری افزایش یافته و جایگاه خود را از میان تفاوت‌ها و تعارضات مبتنی بر نژاد، قوم، اقلیم، مذهب و ... بازیابد. پس باید امیدوار بود و شعله‌هایی که در میان تمامی جنایات غیرانسانی حاکمان اسرائیل، همان نمایندگان سیاسی سرمایه‌داری امپریالیستی، خود را نشان می‌دهند به مثابه نطفه‌ها و ریشه‌هایی با پشتوانه‌ای تاریخی دانست که همچون اخگری درخشان توانایی خاکسترنشین ساختن صهیونیسم و در نتیجه امپریالیسم و سرمایه‌داری را دارند. از این رو، توجه به نکات زیر حائز اهمیت است:

۱- وجود رواداری در میان نیروهای مبارز فلسطینی برخلاف بیشتر کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا با توجه به سابقه تاریخی و رشد سیاسی بالای مردم فلسطین، به گونه‌ای است که در نبرد

کنونی «طوفان الاقصی» حداقل ۱۰ گردان و تیپ نظامی وابسته به احزاب و سازمان‌های سیاسی فلسطینی اسلام‌گرا، ملی‌گرا و سوسیالیستی با یک «اتاق عملیات مشترک» در کنار هم در حال مبارزه‌اند که این موضوع، نویدبخش آینده‌ای روشن است.

۲- تضاد و تفرقه میان جریان‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی اسرائیل پیش و به ویژه پس از ۷ اکتبر، در حال افزایش است و اکنون انتقاد از دولت مستقر و مهم‌تر از آن انگشت گذاشتن بر بنیادهای شکل‌گیری این «کشور» جدی شده است و بنابراین نتایج آن در میان روشنفکران، دانشگاهیان و یهودیان غیرصهیونیست یا ضد صهیونیست و مطمئناً طبقه کارگر هم کارکردی چشمگیر می‌یابد. پس از ظهور گروه‌های یهودی موسوم به «پسا صهیونیست‌ها»، ضد صهیونیست‌ها نیز در داخل و خارج اسرائیل حضوری قابل توجه یافته‌اند. این موضوع شکلی فزاینده دارد و قطعاً در آینده به نیرویی قابل توجه تبدیل خواهد شد که می‌تواند در صورت پیوند با نیروهای مترقی فلسطینی نقشی تعیین‌کننده ایفا کند.

۳- جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه با وجود برخی مواضع محافظه‌کارانه یا بهتر است گفته شود عمل‌گرایانه، به عنوان دو نیروی تعیین‌کننده در «دگرگونی بزرگ»، به تدریج در مورد «قضیه فلسطین» به مواضع بهتری دست خواهند یافت. درست است که در حال حاضر این دو کشور مواضع قاطعی در مورد «قضیه فلسطین» نگرفته‌اند، ولی مطمئناً در تقابل برای شکل‌دهی جهانی جدید پس از سلطه هژمونیک ایالات متحده آمریکا، راهی جز ایستادن در کنار این جنبش و جنبش‌های مشابه نخواهند داشت. طلوع این چرخش از مدت‌ها پیش آشکار شده و با وجود برخی تزلزل‌ها به سرعت رو به پیش دارد. سخنان رئیس‌جمهور چین در شروع سال ۲۰۲۴ که آشکارا از چین واحد و الحاق تایوان در آینده نزدیک گفت، می‌تواند مقدمه فهم کامل از درهم تنیدگی مسائل جهان و از جمله «قضیه فلسطین» باشد چرا که تحقق این موضوعات نیاز به همبستگی جهانی دارد. مطمئناً این موضوعی نیست که از نگاه حاکمیت در چین پنهان باشد، همچنان‌که در مورد رویدادهای اوکراین شاهد افزایش حمایت از روسیه در کشورهای جنوب جهانی هستیم، پیوند «قضیه فلسطین» با تحولات در اوکراین هم غیرقابل انکار است. مسلماً روند تاریخ این امر را برای تمامی نیروها، جریان‌ها و کشورهای که اراده‌ای برای تغییر نظم ظالمانه کنونی و برقراری نظم نو و عادلانه دارند، ناگزیر خواهد ساخت.

۴- کشورهای دیگری در جنوب جهانی از جمله آفریقای جنوبی با شکایت رسمی از اسرائیل به دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه (ICJ) مبنی بر «نسل‌کشی» این دولت در فلسطین و حمایت ده‌ها کشور در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا، مُهر خود را بر این مسئله جهانی خواهد زد. در شمال جهانی هم آشکارا تردید و تزلزل‌ها نمودار شده و نشانه‌هایی از ایستادن در سمت درست

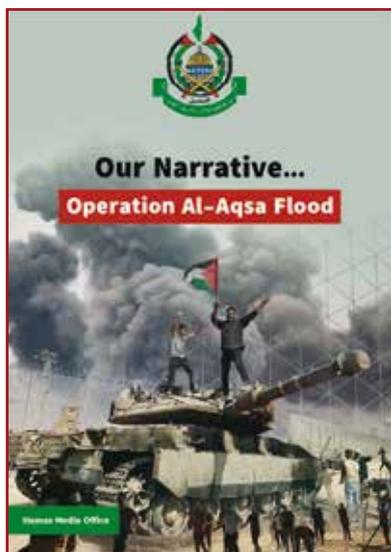
تاریخ دیده می‌شود. همه این تغییر و تحولات در کنار خیزش میلیونی مردمی در سراسر جهان در مخالفت با نسل‌کشی اسرائیل در فلسطین و هم‌چنین حملات جنایتکارانه آمریکا و انگلیس به همراه چند کشور دیگر به یمن و مردم سزاوار ستایش یمنی، همان همراهی با «موش کور تاریخ» است که سرانجام خود را از جایی نمایان خواهد ساخت.

عوامل دیگری در این چرخش و «دگرگونی بزرگ» و رها ساختن جهان از سلطه هژمونیک ایالات متحد آمریکا قابل ذکرند که صرفاً ضرورتی تاریخی برای بقا نیست بلکه گرایش به تغییر بنیادی شرایط موجود را درون خود نهفته دارند. همه آنها در کلیت خود چشم‌اندازی امیدوارکننده برای میهن‌دوستان، زحمتکشان، نیروهای کار و تولیدکنندگان اصلی نعمات مادی و معنوی و مردم دیگری که تاکنون سهمی عادلانه از جهان نبرده‌اند، می‌گسترانند که در صورت تلاش و کوششی همسو، دستیابی به آن نه تنها مقدور که حتمی است. هر چند که باید دائماً سرمایه امپریالیستی زخم‌خورده با توان هسته‌ای هولناکش را هم در نظر گرفت که با افزایش تنش در همه نقاط جهان و نیز اعلام نیمه رسمی مقابله نظامی با محور چین، روسیه و حتی ایران در سال‌های آینده، نیم‌نگاهی به جنگ جهانی دیگری که همان «ساعت صفر آخرالزمان» است، داشت و برای خنثی کردن آن باید همبستگی هر چه گسترده‌تری میان نیروها و جریان‌هایی با منافع مشترک، پدید آورد تا راه برای مراحل بعدی بازگردد. «قضیه فلسطین» هم یکی از مسائلی است که باید در این چارچوب دیده و حل شود.

منابع:

- انجیل لوقا، ترجمه هزاره نو، بریتانیا، انتشارات ایلام، ۲۰۱۰
- کتاب‌هایی از عهد عتیق (کتاب‌های قانونی ثانی)، ترجمه پیروز سیار، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳
- شلوموند، اختراع قوم یهود، ترجمه فهیمه چاکرال‌حسینی ابرقوئی، تهران، نشر اختران، ۱۴۰۱
- دیوید فرامکین، صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد، حسن افشار، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۸
- ادوارد سعید، بی‌درکجا (خاطرات)، علی اصغر بهرامی، تهران، ویستار، ۱۳۸۱
- آرتور کستلر، خزران، ترجمه محمد علی موحد، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵
- د.م. دانلپ، تاریخ خزران، محسن خادم، تهران، ققنوس، ۱۳۸۲
- آرتور کستلر، قبیله سیزدهم، جمشید ستاری، تهران، آلفا، ۱۳۶۱
- دکتر حمید احمدی، سیاست و حکومت در خاورمیانه (غرب آسیا) و شمال آفریقا، تهران، نشر نی، ۱۴۰۱





روایت ما... .

روایت حماس از عملیات الاقصی

در ۷ اکتبر ۲۰۲۳

۱۹ ژانویه ۲۰۲۴

برگردان: دانش و امید

مردم شکست‌ناپذیر فلسطین؛ ملت‌های عرب و مسلمان با توجه به ادامه تجاوز اسرائیل به نوار غزه و کرانه باختری، و نیز تداوم نبرد مردم ما برای استقلال، حرمت انسانی و رهایی از طولانی‌ترین اشغال تا امروز، نبردی که نمایشی از عالی‌ترین نمونه‌های شجاعت و قهرمانی در برابر ماشین جنایت و سرکوب بوده است، ما برآنیم تا حقیقت آنچه را که در هفتم اکتبر روی داد و بسترهای محرک آن، رابطه‌اش با آرمان ملی فلسطین؛ و نیز نادرستی ادعاهای صهیونیستی به مردم خود و مردمان آزاده جهان بازگو کنیم و تصویری متکی بر واقعیات ترسیم نماییم.

چرایی نبرد طوفان اقصا

۱. نبرد مردم فلسطین علیه اشغال و استعمار در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ آغاز نشد، بلکه ۱۰۵ سال پیش با ۳۰ سال استعمار بریتانیا و ۷۵ سال اشغال صهیونیست‌ها آغاز شد. مردم فلسطین در سال ۱۹۱۸، در مقایسه با یهودیان و آنچه در اختیار داشتند، مالک ۹۸/۵ درصد از سرزمین فلسطین بودند و از اکثریت ۹۲ درصد جمعیت برخوردار بودند. در حالی که یهودیان تا سال ۱۹۴۸، پیش از اعلام تأسیس رژیم صهیونیستی، طی مهاجرت انبوه تحت هدایت استعمار بریتانیا و جنبش صهیونیستی به فلسطین، با رساندن جمعیت خود به ۳۱ درصد ساکنین، کنترل ۶ درصد خاک فلسطین را در اختیار داشتند. در آن زمان، باندهای صهیونیست ضمن نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین، دست به کار پاکسازی قومی علیه فلسطینیان و بیرون راندن آنها از زمین‌های‌شان شدند. در نتیجه، باندهای صهیونیست در حالی کنترل ۷۷ درصد سرزمین فلسطین را به زور در اختیار گرفتند که با ده‌ها کشتار جمعی و تخریب بیش از ۵۰۰ روستا و شهرک فلسطینی، بیش از ۵۷ درصد فلسطینی‌ها

اخراج شده بودند؛ مجموعه عواملی که زمینه ایجاد دولت صهیونیستی در ۱۹۴۸ را فراهم کرد.

۲. مردم ما در طول دهه‌ها از تمام اشکال سرکوب، بی‌عدالتی، پایمال شدن حقوق بنیادی خود و سیاست‌های نژادپرستانه رنج برده‌اند. برای نمونه، نوار غزه از سال ۲۰۰۷ از محاصره خفه‌کننده‌ای رنج می‌برد که بیش از ۱۷ سال ادامه داشته و آن را به بزرگ‌ترین زندان رو باز جهان تبدیل کرده است. مردم فلسطین در نوار غزه همچنین از پنج جنگ ویرانگر رنج می‌برند که آغازگر تمامی آنها اسرائیل بوده است. مردم غزه در سال ۲۰۱۸ به راهپیمایی بزرگ بازگشت دست زدند تا با اعتراض به محاصره، و شرایط فلاکت‌بار انسانی زندگی خود، به شکلی مسالمت‌آمیز حق بازگشت به میهن خود را مطالبه نمایند. اما نیروهای اشغالگر اسرائیلی تنها در طول چند ماه در کشتن بیش از ۳۶۰ فلسطینی و زخمی کردن بیش از ۱۹ هزار نفر از جمله حدود پنج هزار کودک تردید نکرد.

۳. اشغالگران اسرائیلی در فاصله ژانویه ۲۰۰۰ تا سپتامبر ۲۰۲۳، مطابق آمار رسمی، ۱۱،۲۹۹ فلسطینی را کشتند و ۷۶۸،۱۵۶ نفر دیگر - اکثریت قریب به اتفاق غیرنظامیان - را زخمی کردند. متأسفانه آمریکا و متحدانش بدون توجه به درد و رنج فلسطینیان در سال‌های گذشته، همواره برستم صهیونیست‌ها سرپوش گذاشته‌اند. آنها در ۷ اکتبر، با اظهار تأسف برای سربازان اسرائیلی کشته شده، بدون هیچ تلاشی برای یافتن حقیقت آنچه روی داده بود، با نادرستی ضمن محکوم کردن هدف قرار دادن غیرنظامیان اسرائیلی، به حمایت از روایت اسرائیل برخاستند. [و] دولت ایالات متحده با تدارک انواع کمک‌های مالی و نظامی برای اشغالگران اسرائیل از کشتار جمعی غیرنظامیان فلسطین و سرکوب خونین در غزه حمایت کرد و همچنان به نادیده گرفتن قتل عام مردم فلسطین توسط نیروهای اشغالگر اسرائیل ادامه می‌دهد.

۴. جنایات اشغالگران اسرائیلی توسط نهادهای سازمان ملل متحد، کمیسیون‌های تحقیق، دادگاه‌های بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر مانند عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر و حتی گروه‌های حقوق بشری اسرائیلی مستند شده‌اند. اما این گزارش‌ها و شهادت‌ها نادیده گرفته شده‌اند، در حالی که اشغالگران اسرائیل باید مسئول شناخته شوند. برای مثال، گیلاد اردان، سفیر اسرائیل در سازمان ملل متحد در تاریخ ۲۹ اکتبر ۲۰۲۱، در سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، با توهین به ساختار این سازمان، گزارش شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد را پاره کرد و پیش از ترک تریبون آن را به سطل زباله انداخت. جالب آنکه وی سال بعد - ۲۰۲۲ - به معاونت مجمع عمومی سازمان ملل متحد انتخاب شد.

۵. ایالات متحده آمریکا و متحدان غربی آن، همواره با اسرائیل به عنوان «دولتی فراقانونی» رفتار کرده‌اند و پوشش‌های لازم برای ادامه اشغال و سرکوب مردم فلسطین، مصادره بیشتر زمین‌ها و مکان‌های مقدس فلسطینی‌ها و یهودی‌سازی آنها را فراهم می‌کنند. علی‌رغم این واقعیت که

سازمان ملل در طول ۷۵ سال گذشته بیش از ۹۰۰ قطعنامه به نفع مردم فلسطین تصویب کرده است، «اسرائیل» به هیچ یک از این قطعنامه‌ها پایبند نبوده است، و تودر شورای امنیت سازمان ملل نیز همواره مانع محکومیت سیاست‌ها و نقض قوانین «اسرائیل» بوده است. از این روست که ما، ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی را همدست و شریک اشغال‌گری اسرائیل در جنایات آن و تداوم رنج مردم فلسطین می‌شناسیم.

۶. در رابطه با «روند برقراری صلح»، علی‌رغم این واقعیت که توافقنامه اسلومبنی برتشکیل دولت مستقل فلسطینی در کرانه باختری و نوار غزه با سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) در سال ۱۹۹۳، امضا شد؛ «اسرائیل» به‌طور سیستماتیک با تشدید شهرک‌سازی و یهودی‌نشین کردن بخش‌هایی از کرانه باختری و بیت‌المقدس هرگونه امکان استقرار دولت فلسطین را نابود کرده است. پشتیبانان روند صلح بعد از ۳۰ سال فهمیده‌اند که به بن‌بست رسیده‌اند و چنین روندی نتایج فاجعه‌باری برای مردم فلسطین رقم زده است.

مقامات اسرائیل بارها در موقعیت‌های مختلف، بر مخالفت قاطعانه خود با تشکیل یک دولت فلسطینی را تأیید کرده‌اند. تنها یک ماه پیش از عملیات طوفان الاقصی، بنیامین نتانیا هو، نخست‌وزیر اسرائیل در سخنرانی در سازمان ملل متحد، نقشه به اصطلاح «خاورمیانه جدید» شامل «اسرائیل» گسترش یافته از رود اردن تا دریای مدیترانه شامل کرانه باختری و نوار غزه را نشان داد. در آن محضر - مجمع عمومی سازمان ملل - همه جهان در برابر سخنرانی سراسرگستاخانه و قلدرمنشانه او علیه حقوق مردم فلسطین ساکت ماندند.

۷. پس از ۷۵ سال اشغال ظالمانه و درد و رنج، و بعد از شکست تمام ابتکارات برای آزادی و بازگشت مردم ما، و نیز پس از پیامدهای فاجعه‌بار به اصطلاح روند صلح، جهان انتظار چگونه پاسخی از مردم فلسطین در مواجهه با موارد زیر دارد:

- نقشه یهودی‌سازی مسجد مقدس الاقصی، تقسیم زمانی و مکانی مسجد الاقصی، و همچنین تشدید تعرض و تعدی شهرک‌نشینان اسرائیلی به این مکان مقدس؛
- فعالیت‌های دولت افراطی و دست راستی اسرائیل و اقدامات عملی در راستای نقشه مقامات اسرائیل برای الحاق سراسر کرانه باختری و اورشلیم به مثلاً «حکومت مستقل اسرائیل» با اخراج فلسطینیان از خانه‌ها و مناطق خود؛
- وجود هزاران فلسطینی در زندان‌های اسرائیل که تحت نظارت مستقیم ایتمار بن‌گوریر، وزیر فاشیست اسرائیل در محرومیت از حقوق اساسی خود و نیز توهین و تجاوز به آنها؛
- تحمیل بیش از ۱۷ سال محاصره ناعادلانه زمینی، دریایی و هوایی بر نوار غزه؛
- گسترش شهرک‌سازی در سراسر کرانه باختری با سرعتی بی‌سابقه و نیز ارتکاب خشونت و

جنایت شهرک نشینان علیه فلسطینیان و زمین های آنها؛

• زندگی ۷ میلیون فلسطینی، که ۷۵ سال پیش از سرزمین خود اخراج شدند، در شرایط به شدت

دشوار اردوگاه ها و جاهای دیگر در آرزوی بازگشت به زمین های خود؛

• بی توجهی جامعه جهانی و همدستی با ابرقدرت ها برای جلوگیری از تشکیل یک کشور فلسطینی.

با وجود همه این ها، چه انتظاری از مردم فلسطین می رود؟ همچنان انتظار کشیدن و حساب باز کردن روی سازمان ناتوان ملل! یا دست زدن به ابتکاراتی برای دفاع از مردم فلسطین، زمین ها، حقوق و مقدسات؛ نظر به اینکه عمل دفاعی به عنوان یک حق در قوانین، هنجارها و معاهدات بین المللی تضمین شده است.

بنا بر موارد برشمرده بالا، عملیات طوفان الاقصی در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، گامی ضروری و پاسخی طبیعی برای مقابله با تمام توطئه های اسرائیل علیه مردم فلسطین و آرمان آنها بود. این یک عمل دفاعی در چارچوب رها شدن از اشغال اسرائیل، بازپس گیری حقوق فلسطینیان و در راه آزادی و استقلال بود، همانند آنچه همه مردمان جهان انجام داده اند.

رویدادهای ۷ اکتبر و پاسخ به اتهامات اسرائیل

با توجه به اتهامات ساختگی اسرائیل درباره عملیات طوفان الاقصی در ۷ اکتبر و پیامدهای آن، ما در جنبش مقاومت اسلامی (حماس) موارد زیر را تصریح می کنیم:

۱. عملیات طوفان الاقصی در ۷ اکتبر، مناطق نظامی اسرائیل را هدف قرار داد و به دنبال دستگیری سربازان دشمن به منظور آزادی هزاران زندانی فلسطینی در زندان های اسرائیل در فرایندی برای مبادله زندانیان بود. بنابراین، این عملیات بر نابودی واحدهای ویژه نظامی اسرائیل برای غزه و پایگاه های نظامی اسرائیل نزدیک شهرک های اطراف غزه متمرکز بود.

۲. اجتناب از صدمه زدن به غیرنظامیان، به ویژه زنان، کودکان و سالمندان، یک تعهد مذهبی و اخلاقی برای رزمندگان بریگاد القسام است. ما تصریح می کنیم که مقاومت فلسطین با جدیت و تعهد کامل به ارزش های اسلامی در طول عملیات همراه بود و رزمندگان فلسطینی تنها سربازان اشغالگر و افراد مسلح علیه مردم خود را هدف قرار دادند. با توجه به این واقعیت که ما فاقد سلاح های دقیق هستیم، رزمندگان فلسطینی هم زمان، تلاش کردند تا از آسیب رسیدن به غیرنظامیان اجتناب شود. به علاوه، در شرایط رویارویی با نیروهای اشغالگر، اگر در مواردی غیرنظامیان هدف قرار گرفته باشند، تصادفی بوده است.

جنبش حماس از زمان تأسیس خود در ۱۹۸۷، متعهد به اجتناب از آسیب دیدن غیرنظامیان

بوده است. بعد از جنایت صهیونیستی باروخ گلدشتاین در سال ۱۹۹۴ و قتل عام نمازگزاران در مسجد ابراهیمی در الخلیل، جنبش حماس برای جلوگیری از خسونت علیه غیرنظامیان در جنگ از طرف‌های [درگیر]، یک پیشنهاد عملی را اعلام کرد، اما اشغالگران اسرائیل، حتی بدون اعلام نظر، آن را رد کردند. جنبش حماس بارها چنین خواستی را تکرار کرده است، اما، اشغالگران اسرائیل با ناشنیده گرفتن آن، به هدف قرار دادن عمدی و کشتن غیرنظامیان فلسطینی ادامه داده‌اند.

۳. در جریان اجرای عملیات طوفان الاقصی، در نتیجه فروپاشی سریع سیستم امنیتی و نظامی اسرائیل احتمال دارد خطاهایی روی داده و هرج و مرجی در امتداد مرز با نوار غزه، به وجود آمده باشد.

بنا بر تأیید بسیاری، حماس با همه غیرنظامیانی که در نوار غزه نگهداری شده‌اند، برخورد خوب و مهربانی داشته و از اولین روزها به دنبال آزادی آنها بود. و همان‌طور که در طول آتش‌بس بشردوستانه یک هفته‌ای اتفاق افتاد، غیرنظامیان در برابر آزادی زنان و کودکان فلسطینی از زندان‌های اسرائیل مبادله شدند.

۴. ادعاهای اشغالگران اسرائیلی در مورد هدف قرار دادن غیرنظامیان اسرائیلی توسط بریگادهای القسام در حمله ۷ اکتبر، چیزی جز مشتکی دروغ محض و ساختگی نیست. منبع اطلاعاتی این اتهامات، روایت رسمی اسرائیل است و هیچ منبع مستقلی آنها را تأیید نکرده است. این واقعیتی کاملاً شناخته شده است که روایت رسمی اسرائیلی به دنبال شیطان‌نمایی مقاومت فلسطین، و هم‌زمان توجیه تجاوز و وحشیانه خود علیه غزه است.

برخی جزئیات مبنی بر نادرستی اتهامات اسرائیل بدین قرارند:

• ویدیوهای گرفته شده در آن روز - ۷ اکتبر - در کنار انتشار شهادت‌های بعدی خود اسرائیلی‌ها، نشان می‌دهند که رزمندگان القسام غیرنظامیان را هدف قرار نداده‌اند و بسیاری از اسرائیلی‌ها در نتیجه سردرگمی به دست پلیس و ارتش اسرائیل کشته شده‌اند.

• همچنین ادعای «سر بردن چهل نوزاد» به دست رزمندگان فلسطینی قاطعانه تکذیب شده است. حتی منابع اسرائیلی آن را رد کردند. [اما] بسیاری از رسانه‌های غربی از این ادعا استقبال کرده و آن را اشاعه می‌دهند.

• ادعای تجاوز به زنان اسرائیلی توسط رزمندگان فلسطینی، از جمله از طرف جنبش حماس کاملاً رد شده است. از میان منابع گوناگون، گزارشی در تارنمای موندوایز نیوز به تاریخ ۱ دسامبر ۲۰۲۳، می‌گوید، هیچ شاهدی برای ادعای «تجاوز جمعی» توسط اعضای حماس در ۷ اکتبر وجود ندارد و چنین اتهاماتی تنها بهانه‌ای برای «افروختن آتش نسل‌کشی در غزه» توسط اسرائیل هستند.

• بر اساس دو گزارش روزنامه‌های اسرائیلی یدیعوت احرونوت ۱۰ اکتبر ۲۰۲۳ و هاآرتص ۱۸ نوامبر ۲۰۲۳، بسیاری از غیرنظامیان اسرائیلی توسط یک هلی‌کوپتر نظامی اسرائیلی کشته شدند، به ویژه ۳۶۴ غیرنظامی که در جشنواره موسیقی نوا نزدیک غزه کشته شدند. این دو گزارش می‌گویند، رزمندگان حماس پیش از رسیدن به این کنسرت، جایی که هلی‌کوپتر اسرائیلی به روی رزمندگان حماس و شرکت‌کنندگان در جشن آتش گشود، هیچ اطلاعی از آن نداشتند. یدیعوت احرونوت همچنین می‌گوید، ارتش اسرائیل برای جلوگیری از ورود رزمندگان از غزه و نیز جلوگیری از اسارت اسرائیلی‌ها به دست رزمندگان فلسطینی، حدود ۳۰۰ هدف در اطراف نوار غزه را بمباران کردند

• شاهدان اسرائیلی دیگری نیز تأیید می‌کنند که تعداد زیادی از اسرای اسرائیلی و اسیرکنندگان آنها در نتیجه حملات ارتش اسرائیل و عملیات سربازان آن کشته شدند. ارتش اشغالگر اسرائیل، با اجرای قاطعانه فرمان شناعت بار «دستورالعمل هانیبال»، خانه‌هایی در شهرک‌ها را که رزمندگان فلسطینی و اسرائیلی‌ها در آنها بودند، بمباران کرد. بنا بر این قانون برای جلوگیری از مبادله اسرا با مقاومت فلسطین، «اسیر نظامی یا غیرنظامی اسرائیلی بهتر است بمیرد تا زنده بماند».

• به علاوه، مقامات اشغالگر بعد از کشف ۲۰۰ جسد سوخته متعلق به رزمندگان فلسطینی در میان اجساد اسرائیلی، تعداد سربازان و غیرنظامیان کشته شده خود را از ۱۴۰۰ به ۱۲۰۰ نفر تغییر دادند. بدین ترتیب، با توجه به اینکه هواپیماهای نظامی که در ۷ اکتبر در مناطق اسرائیلی کشتند و آتش زدند، تنها در مالکیت ارتش اسرائیل است، پس همان کسی که رزمنده فلسطینی را کشته همان هم اسرائیلی را کشته است.

• حمله گسترده اسرائیل در سراسر نوار غزه که به کشته شدن ۶۰ اسیر اسرائیلی منجر شده است نیز ثابت می‌کند که اشغالگران اسرائیل اهمیتی به زندگی اسرای خود در غزه نمی‌دهند.

۵. نکته حائز اهمیت دیگر اینکه در ۷ اکتبر، تعدادی از شهرک‌نشینان اسرائیلی در اطراف نوار غزه، که مسلح هستند، با اعضای مقاومت درگیر شدند. این شهرک‌نشینان در حالی به عنوان غیرنظامی ثبت می‌شوند، که در واقع افراد مسلحی هستند که در کنار ارتش اسرائیل می‌جنگند.

۶. زمانی که صحبت از غیرنظامیان اسرائیلی می‌شود، باید توجه داشت که در اسرائیل همه افراد بالای ۱۸ سال، مردان ۳۲ ماه و زنان ۲۴ ماه مکلف به خدمت اجباری سربازی هستند و همه اجازه حمل و استفاده از اسلحه را دارند. این مجوز بر اساس تئوری امنیتی اسرائیل پیرامون «مردم مسلح» است که دولت اسرائیل را به «یک ارتش منضم به یک کشور» تبدیل کرده است.

۷. کشتار وحشیانه غیرنظامیان رویکرد جا افتاده‌ای در حاکمیت اسرائیل است و از روش‌های

تحقیر و تطمیع مردم فلسطین است. انبوه کشته‌شدگان فلسطینی در غزه، شاهد روشنی از چنین رویکردی می‌باشد.

۸. ارقام منتشر شده توسط خبرگزاری الجزیره نشان می‌دهند، در طول یک ماه از حمله اسرائیل به غزه، در حالی متوسط تعداد کودکان کشته‌شده فلسطینی در هر روز ۱۳۶ نفر است که در جنگ اوکراین - در مناقشات روسیه اوکراین - کمتر از یک کودک در روز کشته می‌شود.

۹. کسانی که مدافع تجاوزهای اسرائیل دفاع هستند، نگاه واقع‌بینانه‌ای به وقایع ندارند، و ترجیح می‌دهند کشتار دسته‌جمعی فلسطینیان به دست اسرائیل را با این گفته که حمله به رزمندگان حماس، می‌تواند تلفاتی هم در میان غیرنظامیان داشته باشد، توجیه نمایند؛ اما وقتی نوبت به رویداد طوفان الاقصی در ۷ اکتبر می‌رسد، از چنین فرضی استفاده نمی‌کنند.

۱۰. ما اطمینان داریم که یک تحقیقات عادلانه و مستقل صحت روایت ما و میزان دروغ‌ها و اطلاعات انحرافی طرف اسرائیلی را تأیید خواهد کرد. این همچنین شامل اتهامات اسرائیل در رابطه با استفاده مقاومت فلسطینی از بیمارستان‌ها به عنوان مقر فرماندهی در غزه است؛ اتهامی که اثبات نشده و توسط بسیاری از آژانس‌های مطبوعاتی غرب نیز رد شده است.

به سوی یک بررسی شفاف بین‌المللی

۱. فلسطین عضو دولتی دادگاه جنایی بین‌المللی است و در سال ۲۰۱۵ به اساسنامه رم پیوست. زمانی که فلسطین تحقیق درباره جنایات جنگی اسرائیل در اراضی خود را تقاضا کرد، با نارضایتی و انکار اسرائیل روبه‌رو شد، فلسطینیان به خاطر این تقاضا تهدید به تنبیه شدند. این نیز باید گفته شود که متأسفانه این قدرت‌های بزرگ، که مدعی پرچمداری ارزش‌های عادلانه‌اند، بودند که از روایت اشغالگران پشتیبانی کردند و علیه تلاش‌های فلسطین در نهاد بین‌المللی عدالت موضع گرفتند. این قدرت‌ها مصمم‌اند «اسرائیل» را به عنوانی دولتی بالاتر از قانون حفظ کنند و راه‌گریز از مجازات آن را تضمین نمایند.

۲. ما از این کشورها، به‌ویژه دولت ایالات متحده، آلمان، کانادا و بریتانیا می‌خواهیم، اگر بنا بر ادعای خود به برقراری عدالت اهمیت می‌دهند، باید حمایت خود از روند تحقیقات پیرامون ارتکاب تمامی جنایات در فلسطین اشغالی را اعلام کنند و از دادگاه‌های بین‌المللی در انجام مؤثر وظایف‌شان پشتیبانی به عمل آورند.

۳. علیرغم تردیدها نسبت به جانبداری این کشورها از عدالت، ما همچنان از دادستان دادگاه جنایی بین‌المللی، و تیم تحقیقاتی او می‌خواهیم تا به جای نظارت اوضاع از راه دور و تسلیم شدن به محدودیت‌های اسرائیل، برای مشاهده جنایات و اقدامات خشونت‌بار در فلسطین اشغالی فوراً

به اینجا بیایند.

۴. در دسامبر ۲۰۲۲ مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌ای را برای درخواست نظر دادگاه بین‌المللی دادگستری (ICJ) پیرامون پیامدهای قانونی اشغال غیرقانونی اراضی فلسطینی به دست «اسرائیل» به تصویب رساند. همین چند کشور حامی «اسرائیل» با اقدامی که توسط نزدیک به صد کشور تأیید شده بود، مخالفت کردند. و وقتی مردم ما - و گروه‌های قانونی و حقوقی آنها - به فکر تعقیب جنایتکاران جنگی اسرائیل در دادگاه‌های محلی کشورهای اروپایی - مطابق نظام صلاحیت جهانی - بودند، کشورهای اروپایی به نفع جنایتکاران اسرائیل برای ادامه آزادانه جنایات خود، از این اقدام جلوگیری کردند.

۵. وقایع ۷ اکتبر را باید با در نظر گرفتن تمام موارد مبارزه علیه استعمار و اشغال، در مفاهیمی وسیع‌تر ارزیابی کرد. تمام تجارت‌نشان می‌دهند که سرکوب به هر میزان اشغال‌گران، با پاسخ درخور مردم تحت اشغال مواجه خواهد بود.

۶. مردم فلسطین و مردم سراسر جهان، میزان دروغ و فریب این دولت‌ها برای حمایت از روایت اسرائیل را به عنوان تلاش برای توجیه هواخواهی کور از اشغال‌گران و لاپوشانی جنایات اسرائیل درک می‌کنند. این کشورها از ریشه عوامل این مناقشه که اشغال‌گری و انکار حق زندگی شرافتمندانه فلسطینیان در سرزمین خود است، آگاه‌اند. این کشورها به ادامه محاصره ناعادلانه میلیون‌ها فلسطینی در غزه، و نیز هزاران فلسطینی در زندان‌های اسرائیل که اغلب اساسی‌ترین حقوق انسانی‌شان پایمال می‌شود، کم‌ترین توجهی نشان نمی‌دهند.

۷. ما به همه مردم آزاده جهان، از همه ادیان، ملیت‌ها و با هر پیشینه‌ای که در تمام پایتخت‌های جهان به خیابان آمده‌اند تا جنایات و کشتار جمعی اسرائیل را محکوم کنند و از حقوق مردم فلسطین و آرمان عادلانه‌شان دفاع نمایند، درود می‌فرستیم.

یادآوری به جهان: حماس کیست؟

۱. جنبش مقاومت اسلامی «حماس»، یک جنبش مقاومت اسلامی رهایی‌بخش ملی است. هدف آن آزادی فلسطین و مقابله با پروژه صهیونیستی است. پایه و اساس آن که اصول، اهداف و شیوه‌های مبارزه آن را تعیین می‌کند، برگرفته از اسلام است. حماس آزار و اذیت هراسانی یا پایمال کردن حقوق او به دلایل ملی، مذهبی یا فرقه‌ای را رد می‌کند.

۲. حماس تأکید دارد که جنگ آن با پروژه صهیونیست‌هاست و نه با یهودیان به دلیل مذهب آنها. حماس جنگی با یهودیان به دلیل یهودی بودن ندارد، اما علیه صهیونیست‌ها که فلسطین را اشغال کرده‌اند، اعلام جنگ می‌کند. در نتیجه، این صهیونیست‌ها هستند که دائماً یهودیت و

یهودیان را با پروژه استعماری و موجودیت غیرقانونی خود، هم هویت می خوانند

۳. مردم فلسطین همواره علیه ظلم، بی عدالتی و کشتار دسته جمعی غیرنظامیان، صرف نظر از اینکه چه کسی عامل آنها باشد، مقاومت کرده اند. و ما بنا بر ارزش های مذهبی و اخلاقی خود، جنایات و آزار و اذیت یهودیان به دست آلمان نازی را به صراحت محکوم کرده ایم. لازم به یادآوری است که مشکل یهودیان اساساً یک مشکل اروپایی است، در حالی که -در طول تاریخ- محیط عربی و اسلامی پناهگاه امنی برای یهودیان و همه مردم از ادیان و ملیت های دیگر بوده است. محیط عربی و اسلامی نمونه ای از همزیستی، مناسبات فرهنگی و آزادی های مذهبی است. سرچشمه مناقشه کنونی رفتار تهاجمی صهیونیست ها و اتحاد آنها با قدرت های استعماری غربی است. بنابراین، ما بهره برداری از رنج یهودیان در اروپا را برای توجیه سرکوب مردم خود محکوم می کنیم.

۴. جنبش حماس بر اساس قوانین و اصول بین المللی، یک جنبش آزادی بخش ملی با اهداف و برنامه های روشن است. این جنبش مشروعیت خود را از مقاومت علیه اشغال؛ حقوق مردم فلسطین برای دفاع از خود، آزادی و تعیین سرنوشت خود کسب کرده است. حماس همواره تعهد خود را به نبرد و مقاومت علیه اشغالگران اسرائیل در سرزمین های اشغالی فلسطین محدود کرده است، در حالی که اشغالگران صهیونیستی به چنین امری پایبند نبوده، و دست به کشتار جمعی و قتل فلسطینیان خارج از سرزمین فلسطین نیز می زنند.

۵. ما تأکید می کنیم که مقاومت در برابر اشغال در همه اشکال، از جمله مقاومت مسلحانه، حقی مشروع بنا بر همه پرنسب ها، قوانین ادیان و بین المللی شامل کنوانسیون های ژنو و پروتکل الحاقی اول، و قطعنامه های مربوطه سازمان ملل متحد و... است. قطعنامه ۳۲۳۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۹ مین اجلاس خود در ۲۲ نوامبر ۱۹۷۴، حقوق غیرقابل انکار مردم فلسطین در فلسطین شامل حق تعیین سرنوشت و حق بازگشت «به خانه های خود و زمین هایی که از آن اخراج، آواره و سرگردان شده اند» را تأیید کرده است.

۶. مردم صبور فلسطین ما و مقاومت آنها نبردی قهرمانانه برای دفاع از سرزمین و حقوق خود علیه طولانی ترین و خونین ترین اشغال استعماری است. مردم فلسطین با تجاوز بی سابقه اسرائیل و کشتار جمعی وحشیانه علیه غیرنظامیان، اکثراً زنان و کودکان، مقابله می کنند. در جریان تجاوز به غزه، اشغالگران اسرائیل مردم ما در غزه را از غذا، آب، دارو و سوخت، در واقع از همه ضروریات زنده بودن محروم کرده اند. در این میان، هواپیماهای جنگی اسرائیل تمامی زیرساخت ها، ساختمان های عمومی شامل مدارس، دانشگاه ها، مساجد، کلیساها و بیمارستان های غزه را وحشیانه مورد حمله قرار داده اند، تلاشی که به روشنی هدف پاکسازی قومی با بیرون راندن فلسطینیان از غزه را دنبال می کند. با این حال، حامیان اشغالگران اسرائیل نه تنها کاری نکرده اند، بلکه اجازه داده اند تا این

نسل‌کشی علیه مردم ما ادامه یابد.

۷. اسرائیل «حق دفاع از خود» به عنوان بهانه‌ای برای توجیه سرکوب مردم فلسطین در روندی از دروغ و تحریف برای وارونه ساختن واقعیت‌ها استفاده می‌کند. در حالی که مردم فلسطین حق دارند تا اشغالگر را به پایان دادن به اشغال وادار سازند، دولت اسرائیل هیچ حقی برای دفاع از جنایات و اشغالگری ندارد. دادگاه بین‌المللی دادگستری (آی.سی.جی) در سال ۲۰۰۴، در رابطه با «پیامدهای قانونی ساخت دیوار در اراضی اشغالی» با بیان اینکه «اسرائیل - نیروی وحشی اشغالگر- نمی‌تواند به حق دفاع از خود برای ساختن چنین دیواری در اراضی فلسطینی استناد کند، نظر مشورتی خود را ارائه کرد. به علاوه، غزه بنا بر قوانین بین‌المللی هنوز یک سرزمین اشغال شده محسوب می‌شود، از این رو، توجیحات حمله به غزه، بی‌اساس، فاقد ظرفیت قانونی، و نیز تهی از مضمون واقعی ایده دفاع از خود هستند.

به چه چیزی نیاز داریم؟

اشغال اشغال است، صرف نظر از اینکه چگونه توصیف شود یا خود را بنامد، و همچنان وسیله‌ای برای شکستن اراده مردم و سرکوب آنهاست. از طرف دیگر تجارب مردم / ملت‌های در طول تاریخ پیرامون چگونگی رها شدن از اشغال و استعمار نشان می‌دهند که مقاومت رویکردی استراتژیک و تنها راه برای رهایی و پایان دادن به اشغال است. آیا هیچ ملتی بدون مبارزه، مقاومت و فدکاری از اشغال رها شده است؟

ملزومات بشر دوستانه، اخلاقی و قانونی ایجاب می‌کند تا کشورهای جهان بجای درهم شکستن مقاومت مردم فلسطین، از آن حمایت نمایند. انتظار می‌رود آنها هم‌زمان با مقابله با جنایات و خشونت اشغالگرانه، از مبارزه مردم فلسطین برای رهاسازی زمین‌های خود و عملی ساختن حق تعیین سرنوشت‌شان، مانند همه مردم در سراسر جهان حمایت نمایند. بنا بر این ما خواسته‌های ما از این قرارند:

۱. توقف فوری تجاوز اسرائیل علیه غزه، کشتار و عملیات پاکسازی قومی علیه همه جمعیت غزه، بازکردن راه‌ها و اجازه ورود کمک‌های بشر دوستانه شامل ابزار بازسازی به داخل غزه.

۲. مجازات قانونی اشغال‌گران اسرائیلی به خاطر تمام رنج‌های انسانی تحمیل شده بر مردم فلسطین، و پرداخت غرامت به خاطر جنایات علیه غیرنظامیان، [تخریب] زیرساخت‌ها، بیمارستان‌ها، تأسیسات آموزشی، مساجد و کلیساها.

۳. حمایت از مقاومت فلسطین در برابر اشغال‌گران اسرائیلی با تمام ابزارهای ممکن، به عنوان حقی مشروع مطابق با قوانین و پرنسپ‌های بین‌المللی.

۴. ما از مردمان آزاده جهان، به ویژه مردمان تحت استعمار در گذشته که درد و رنج مردم فلسطین را درک می‌کنند، می‌خواهیم تا علیه سیاست‌های مبتنی بر استانداردهای دوگانه قدرت‌ها/کشورهای حامی اشغال اسرائیل مواضع مؤثر و جدی اتخاذ نمایند. ما از این ملت‌ها می‌خواهیم تا با سازماندهی جنبش جهانی همبستگی با مردم فلسطین، بر ارزش‌های عدالت و برابری و حق مردم برای زندگی در آزادی و کرامت تاکید نمایند.

۵. قدرت‌های بزرگ، به ویژه ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و دیگران باید لاپوشانی مسئولیت‌پذیری رژیم صهیونیستی، و روابط با آن به عنوان یک «دولت فراقانونی» را متوقف نمایند. چنین رفتار ناعادلانه توسط این کشورها در طول ۷۵ سال به اشغالگران اسرائیل اجازه داده است تا بدترین جنایت‌ها علیه مردم فلسطین، زمین‌ها و مقدسات آنها را مرتکب شوند. ما امروز، و بیش از هر زمان دیگری، از کشورها در سراسر جهان می‌خواهیم تا به مسئولیت خود مطابق قوانین بین‌المللی و قطعنامه‌های مربوطه سازمان ملل متحد برای پایان دادن به اشغال عمل نمایند.

۶. ما، مشخصاً هرگونه پروژه بین‌المللی یا اسرائیلی با هدف تصمیم‌گیری برای آینده نوار غزه را که تنها در خدمت طولانی کردن اشغال است، رد می‌کنیم. ما تأکید می‌کنیم که مردم فلسطین دارای قدرت تصمیم‌گیری برای آینده و اداره امور داخلی خود هستند، و از این رو، هیچ کس دیگری در جهان حق تحمیل هر نوعی از قیمومیت بر مردم فلسطین و تصمیم‌گیری برای آنها را ندارد.

۷. ما خواهان ایستادگی در برابر تلاش‌های اسرائیل که موجب موج دیگری از اخراج - یا نکبت جدید - برای فلسطینی‌ها به ویژه در سرزمین‌های اشغال شده در سال ۱۹۴۸ و کرانه باختری هستیم. ما تأکید می‌کنیم که هیچ خروجی به [صحرائ] سینا یا اردن یا هر مکان دیگری صورت نخواهد گرفت و چنانچه در قطعنامه‌های سازمان ملل تأیید شده است، هرگونه جابه‌جایی فلسطینیان، تنها به سمت خانه‌ها و مناطقی خواهد بود که در سال ۱۹۴۸ از آنجا اخراج شدند.

۸. ما خواهان ادامه فشارهای مردمی در سراسر جهان برای پایان دادن به اشغال هستیم. ما خواهان تحریم مجدانه اسرائیل اشغالگر و حامیان آن؛ و ایستادگی علیه عادی‌سازی روابط با رژیم اسرائیل هستیم.



آفریقای جنوبی عضو بریکس صهیونیسم را به دادگاه می‌کشد

پیه اسکوبار (کریدل، ۱۰ ژانویه ۲۰۲۴ / ۲۰ دی ۱۴۰۲) / برگردان: طلیمه حسنی



دادگاه نسل‌کشی پر تور با علیه اسرائیل، نه تنها برای پایان دادن به کشتار جمعی از تل‌آویو تا غزه، بلکه از نظر برافراشتن اولین پرچم چندقطبی در دادگاه‌های سراسر جهان، بسیار مهم است: این اولین محاکمه از یک روند طولانی است که هدف آن پایان دادن به مصونیت غرب از مجازات و احیای حقوق بین‌الملل منطبق بر مفاد پیش‌بینی‌شده در منشور ملل متحد است.

آنچه که این هفته در لاهه مورد قضاوت قرار خواهد گرفت، چیزی کم‌تر از کل مفهوم حقوق بین‌الملل نیست. تمام دنیا نگاه می‌کنند. یک کشور آفریقایی، نه یک کشور عربی یا مسلمان، مهم‌تر از همه، یک عضو بریکس، در تلاش است تا زنجیر آهنین حاکم به واسطه ارباب، قدرت مالی و تهدیدهای بی‌وقفه صهیونیسم را بشکند و نه تنها فلسطین، بلکه اقصی نقاط این سیاره را از بردگی برهاند.

آفریقای جنوبی، کشوری که خود آپارتاید را تجربه کرده است، از چنان سطح بالایی اخلاقی برخوردار است تا با حرکتی شاعرانه از عدالت تاریخی اولین کسی باشد که علیه اسرائیل نژادپرست به دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) شکایت می‌کند. این دادخواست ۸۴ صفحه‌ای که در ۲۹ دسامبر ۲۰۲۳ (۸ دی ۱۴۰۲) به ثبت رسید، تماماً مستند و همراه با یک ارزیابی جامع است. این دادخواست، حاوی جزئیات تمام حوادث هولناکی است که در نوار غزه اشغالی رخ داده و همه مردم روی کره زمین با یک گوشی هوشمند آنها را دنبال کرده‌اند.

آفریقای جنوبی از دادگاه بین‌الملل - یک نهاد سازمان ملل متحد - چیز بسیار ساده‌ای

می‌خواهد: اعلام کند که دولت اسرائیل از ۷ اکتبر (۱۵ مهر) تمام مسئولیت‌های خود را بر اساس قوانین بین‌المللی نقض کرده است. و این به‌ویژه شامل نقض کنوانسیون نسل‌کشی ۱۹۴۸ می‌شود که بنا بر آن نسل‌کشی شامل «اعمالی است که به قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی انجام می‌شود».

آفریقای جنوبی حمایت اردن، بولیوی، ترکیه، مالزی و به شکل قابل توجهی سازمان همکاری اسلامی (OIC) را با خود دارد. سازمان همکاری اسلامی، متشکل‌کننده سرزمین‌های اسلامی، دارای ۵۷ کشور عضو است که ۴۸ تای آنها از اکثریت مسلمان برخوردارند. می‌توان گفت، این کشورها نماینده اکثریت قاطع جنوب جهانی هستند.

آنچه در لاهه روی خواهد داد، می‌تواند فراتر از محکومیت احتمالی اسرائیل برای نسل‌کشی باشد. پرتوریا و تل‌آویو هر دو اعضای دیوان بین‌المللی دادگستری هستند که تصمیمات آنها الزام‌آور است. در تئوری، دیوان بین‌المللی دادگستری نسبت به شورای امنیت سازمان ملل از اهمیت بیشتری برخوردار است، جایی که ایالات متحده هر واقعیت ملموسی را که بتواند تصویری راکه اسرائیل با دقت برای خود ساخته، خدشه‌دار کند، و تومی‌کند.

تنها مشکل این است که دیوان بین‌المللی دادگستری قدرت اجرایی ندارد. از این رو، آفریقای جنوبی از این دادگاه مشخصاً می‌خواهد که به اسرائیل دستور دهد تا فوراً به تهاجم - و نسل‌کشی - پایان دهد. این باید اولویت اول باشد.

قصد صریح برای تخریب

خواندن کل پرونده آفریقای جنوبی تمرین وحشتناکی است. این به معنای دقیق کلمه نوشته شدن تاریخ در قرن بیست و یکم و دوران جدیدی است که با اعتیاد به تکنولوژی نوین، یک نسل‌کشی در محلی نه چندان دور در کره زمین، و نه در یک داستان علمی-تخیلی در نقطه‌ای دور از جهان را در برابر چشمان خود دارد. دادخواست پرتوریا تصویر جامع ارزشمندی را «در چارچوب وسیع تر رفتار اسرائیل در قبال فلسطینی‌ها در طول ۷۵ سال آپارتاید، ۵۶ سال اشغال خصمانه سرزمین فلسطین و ۱۶ سال محاصره غزه» ارائه می‌دهد.

علت، معلول و مقصود، فراتر از اعمال هولناکی که از زمان عملیات توفان الاقصی مقاومت فلسطین در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ انجام گرفته است، به روشنی تعریف شده است: «این اعمال و قانون‌شکنی‌های اسرائیل می‌توانند نقض قوانین بین‌المللی باشند». آفریقای جنوبی آنها را «نسل‌کشی» توصیف می‌کند، زیرا آنها با التزام به هدف خاص (ترفند خاص) (dolus specialis) مصمم‌اند تا فلسطینیان غزه را به عنوان بخشی از گروه ملی، نژادی و قومی فلسطینی در معنایی

گسترده‌تر از بین ببرند.»

حقایق ارائه شده در صفحه ۹ دادخواست، از کشتار بی‌مهابای غیرنظامیان تا اخراج دسته جمعی مردم اعمال جنایتکارانه‌اند: «تخمین زده می‌شود که بیش از ۱/۹ میلیون فلسطینی از ۲/۳ میلیون ساکن غزه - حدود ۸۵ درصد از جمعیت - مجبور به ترک خانه‌های خود شده‌اند. آنهایی که نمی‌توانند بروند یا از رفتن امتناع می‌کنند، یا کشته شده‌اند یا در معرض خطر بالایی کشته شدن در خانه‌هایشان هستند». و هیچ بازگشتی وجود نخواهد داشت: «همانطور که گزارشگر ویژه درباره حقوق بشر آوارگان داخلی یادآور شده است، زیرساخت‌های مسکونی و غیرنظامی غزه با خاک یکسان شده است. با تکرار تاریخ طولانی آواره کردن گسترده فلسطینیان با زور توسط اسرائیل، مانع داشتن هر چشم‌انداز واقعی برای بازگشت ساکنان آواره غزه به خانه‌هایشان است.»

هژمون همدست

ماده ۱۴۲ دادخواست می‌تواند خلاصه تمامی این درام باشد: «کل جمعیت در معرض خطر قحطی هستند: ۹۳ درصد از جمعیت غزه با سطوحی از یک بحران قحطی مواجهند و بیش از یک چهارم آنها در وضعیت فاجعه‌باری قرار دارند» - یعنی مرگ قریب‌الوقوع. در این مورد، بنیامین نتانیا هو، نخست‌وزیر اسرائیل در ۲۵ دسامبر، روز کریسمس، لاف‌های نسل‌کشانه خود را تکرار کرد و وعده داد: «ما متوقف نخواهیم شد، به جنگ ادامه می‌دهیم و در روزهای آینده جنگ را عمیق‌تر خواهیم کرد، این جنگ طولانی خواهد بود و هنوز تمام نشده است». بنابراین، آفریقای جنوبی «در حالی که منتظر دادگاه است تا در مورد این پرونده بر اساس



صلاحیتش دآوری کند»، «با فوریت» اقدامات احتیاطی را درخواست می‌کند که اولین آن این است: «دولت اسرائیل بلافاصله عملیات نظامی خود را در داخل و علیه غزه متوقف کند.»

این یک آتش‌بس دائمی است. همه ذرات شن از نقب تا عربستان می‌دانند که روانی‌های نومحافظه‌کار مسئول سیاست خارجی آمریکا، از جمله حیوان خانگی سالخورده‌شان با کنترل از راه دور که در کاخ سفید جا خوش کرده است، نه تنها در نسل‌کشی اسرائیل شریکند، بلکه با هرگونه احتمال آتش‌بس مخالفت می‌کنند.

این همدستی نیز طبق کنوانسیون نسل‌کشی مجازات قانونی دارد. بنابراین بدیهی است که واشنگتن و تل‌آویو برای جلوگیری از محاکمه عادلانه در برابر دیوان بین‌المللی دادگستری، با استفاده از همه ابزارهای فشار و تهدید موجود، از هیچ اقدامی کوتاهی نخواهند کرد. این همچنین با قدرت بسیار محدود به اجرا گذاشته شده توسط هر دادگاه بین‌المللی برای اعمال حاکمیت حقوق بین‌الملل بر ترکیب استثنایی واشنگتن-تل‌آویو همراه است.

در حالی که جنوب جهانی علیه حمله نظامی بی‌سابقه اسرائیل به غزه، جایی که بیش از یک درصد از جمعیت آن در کمتر از سه ماه کشته شده‌اند، به شکل هشداردهنده‌ای بسیج می‌شود، وزارت خارجه اسرائیل سفارتخانه‌های خود را به صف کرده است تا دیپلمات‌ها و سیاستمداران کشورهای میزبان را وادار به انتشار «یک بیانیه فوری و صریح به قرار زیر» نماید: «به طور علنی و صریح اعلام کنید که کشور شما اتهامات رسوا، پوچ و بی‌اساس علیه اسرائیل را رد می‌کند.» دیدن اینکه کدام کشورها از این دستور پیروی می‌کنند بسیار روشن‌تر خواهد بود.

چه تلاش‌های کنونی پرتوریا به نتیجه برسد یا نه، این پرونده احتمالاً اولین مورد از نوع خود خواهد بود که در ماه‌ها، اگر نگوئیم سال‌های آینده، در دادگاه‌های سراسر جهان ثبت می‌شود. برعکس - که آفریقای جنوبی یک عضو دولتی اصلی آن است - بخشی از موج جدید سازمان‌های بین‌المللی است که هژمونی غرب و «نظم مبتنی بر قوانین» آن را به چالش می‌کشد. قوانینی که هیچ معنایی ندارند و هیچ‌کس تا به حال آنها را ندیده است.

چند قطبی‌گرایی به سهم خود برای جبران این واقعیت که، ما دهه‌هاست از منشور ملل متحد دور شده و به آنارشی تجسم یافته توسط این «قوانین» تخیلی هجوم برده‌ایم، به وجود آمده است. نظام دولت-ملت که زیربنای نظم جهانی است، نمی‌تواند بدون قوانین بین‌المللی ضمانت‌کننده آن عمل کند. بدون قانون، ما با جنگ، جنگ و جنگ بیشتر روبرو هستیم. جهان ایده‌آل هژمون در واقع جنگ بی‌پایان است. دادگاه نسل‌کشی آفریقای جنوبی علیه اسرائیل به صراحت برای برانداختن این نقض فاحش نظام بین‌المللی ضروری است و تقریباً به ضرر قاطع، اولین محاکمه از این قبیل محاکمه‌ها علیه اسرائیل و متحدانش خواهد بود که جهان را به ثبات، امنیت و عقل سلیم باز می‌گرداند.

حکم دادگاه لاهه علیه اسرائیل و حکم سال ۱۹۸۴ علیه ایالات متحده

نات پری؛ کنسرسیوم نیوز؛ ۹ بهمن ۱۴۰۲ / ترجمه کورش تیموری فر

نویسنده این مقاله، در مسیر ارزیابی نحوه اجرای پرونده نسل‌کشی آفریقای جنوبی علیه اسرائیل، به پرونده‌ای که ۴۰ سال پیش، نیکاراگوئه علیه واشنگتن در همین دادگاه طرح کرد، برمی‌گردد.

اکنون که دیوان بین‌المللی دادگستری (از این به بعد: د.ب.د) اعلام کرده است که ادعاهای آفریقای جنوبی در مورد نسل‌کشی علیه اسرائیل مورد پذیرش بوده و به اسرائیل دستور داده است که «تمام اقدامات در حد توانش را برای جلوگیری از ارتکاب به همه‌اعمالی اتخاذ کند» که در محدوده کنوانسیون ملل متحد در مورد نسل‌کشی قرار می‌گیرد، این سؤال مطرح است که اسرائیل و حامیانش چگونه پاسخ خواهند داد. اسرائیل یک ماه فرصت دارد تا گزارشی در مورد اقداماتی که برای اجرای دستورات دادگاه انجام می‌دهد، ارائه کند. اگرچه دادگاه مکانیسم اجرایی ندارد، اما این دستورات اجباری هستند و فشار بین‌المللی بر اسرائیل و حامیان آن را به میزان قابل توجهی افزایش می‌دهند. احکام د.ب.د، قطعی و غیر قابل تجدید نظر است.

اگر اسرائیل توجهی نشان ندهد، موضوع ممکن است به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع شود. آن وقت است که ایالات متحده باید در مورد اعمال وتوی خود تصمیم بگیرد. اگر این تلاش شکست بخورد، آنگاه پرونده به مجمع عمومی می‌رود، جایی که ایالات متحده حق وتو ندارد، و نتیجه می‌تواند یک رأی قاطع - و عمیقاً شرم‌آور - در حمایت از حکم د.ب.د باشد.

برخی از متحدان اسرائیل، خواستار رعایت آن شده‌اند. آنالنا بائربوک، وزیر امور خارجه آلمان گفت: «دیوان بین‌المللی دادگستری درباره ماهیت این پرونده حکمی صادر نکرد، اما دستور اقدامات موقت در میانه روند رسیدگی را داده است. اینها طبق قوانین بین‌المللی الزام‌آور هستند. پس اسرائیل نیز باید از آنها تبعیت کند».

از سوی دیگر، ایالات متحده این تصور را که اقدامات در نوار غزه به منزله نسل‌کشی است، رد کرد. سخنگوی وزارت امور خارجه گفت: «ما همچنان معتقدیم که ادعای نسل‌کشی بی‌اساس است و توجه داریم که دادگاه در حکم خود نتیجه‌ای در مورد نسل‌کشی یا آتش بس نگرفته است و خواستار آزادی بی‌قید و شرط و فوری همه‌گروگان‌های حماس شده است».

اما واکنش اسرائیل - همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد - ستیزه‌جویانه بوده است. بنیامین نتانیا هو، نخست‌وزیر، روز شنبه (۷ بهمن) گفت، اتهامات نسل‌کشی علیه اسرائیل «مضحک»

است و نشان می دهد «بسیاری در جهان، چیزی از هولوکاست نیا موخته اند». او گفت که درس اصلی هولوکاست این است که «فقط ما به تنهایی از خود دفاع خواهیم کرد. هیچ کس این کار را برای ما انجام نخواهد داد».

نگاه به گذشته

برای درک چگونگی انجام این امر، ممکن است نگاهی به گذشته، به ویژه پرونده دادگاه جهانی مربوط به ۴۰ سال پیش، مفید باشد. در سال ۱۹۸۴، نیکاراگوئه پرونده‌ای در د. ب. د علیه سیاست‌های ایالات متحده در تسلیح، آموزش و تأمین مالی شورشیان «کنترا» (شبه نظامیانی که برای سرنگونی دولت نیکاراگوئه می‌جنگیدند) و همچنین مین‌گذاری بنادر این کشور کوچک آمریکای مرکزی، گشود. ایالات متحده در توجیه سیاست‌های خود مدعی شد که در نیکاراگوئه فقط در «دفاع از خود» عمل می‌کند، توجیهی که دادگاه با رأی ۱۲ به ۳، آن را رد کرد. دادگاه همچنین با اکثریت قاطع حکم داد که ایالات متحده، «با آموزش، تسلیح، تجهیز، تأمین مالی و تدارکات نیروهای مخالف علیه جمهوری نیکاراگوئه، تعهداتش بر اساس قوانین بین‌الملل عرفی مبنی بر عدم مداخله در امور کشور دیگر را نقض کرده است».

دادگاه تأیید کرد که ایالات متحده با «استفاده غیرقانونی از زور»، در حمله به تأسیسات و کشتی‌های دریایی نیکاراگوئه، تهاجم به فضای هوایی نیکاراگوئه و آموزش و تسلیح کنترها دست داشته است. دادگاه همچنین دریافت که رئیس‌جمهور رونالد ریگان به سازمان سیا مجوز داده است «تا به مین‌گذاری در بنادر نیکاراگوئه بپردازد» و «نه قبل از مین‌گذاری، و نه پس از آن، دولت ایالات متحده هیچ هشدار عمومی و رسمی به کشتیرانی بین‌المللی در مورد وجود و محل مین‌ها صادر نکرده و باعث صدمات جانی و مادی ناشی از انفجار مین‌ها شده است». به ایالات متحده



سخنرانی رونالد ریگان،

در مجمع عمومی سازمان ملل، ۱۹۸۳



۲۶ نوامبر ۱۹۸۴: دادگاه بین‌المللی لاهه در جریان

رسیدگی به پرونده ارجاعی نیکاراگوئه علیه دخالت‌های

نظامی و شبه‌نظامی آمریکا علیه آن کشور

دستور داده شد که فعالیت های خود را متوقف کند و غرامت بپردازد.

موضوع رضایت

واکنش آمریکا به این حکم، افشاگر بود. ایالات متحده اساساً رأی دیوان بین‌المللی دادگستری را به این دلیل رد کرد که آمریکا باید «این اختیار را برای خود محفوظ نگه دارد که تشخیص دهد آیا دادگاه در مورد ما، و آنچه اساساً در صلاحیت داخلی ایالات متحده قرار دارد، صلاحیت دارد یا نه». به عبارت دیگر، دولت ریگان حملات مسلحانه علیه کشور مستقل نیکاراگوئه را در «صلاحیت داخلی» خود در نظر گرفت. نیکاراگوئه بدون دلسردی موضوع را به شورای امنیت سازمان ملل برد. در آنجا، که نماینده نیکاراگوئه استدلال کرد که توسل به دیوان بین‌المللی دادگستری یکی از ابزارهای اساسی برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات است و بر اساس منشور سازمان ملل متحد ایجاد شده است. وی همچنین تأکید کرد که ضروری است شورای امنیت و جامعه بین‌الملل، به ایالات متحده یادآوری کنند که به تعهد خود مبنی بر تسلیم به حکم دادگاه و توقف جنگ علیه نیکاراگوئه، پای بند باشد.

ایالات متحده پاسخ داد که صلاحیت د. ب. د یک موضوع مبتنی بر رضایت است و ایالات متحده با صلاحیت د. ب. د در این مورد موافقت نکرده است. سفیر تأکید کرد که سیاست ایالات متحده در قبال نیکاراگوئه، صرفاً بر اساس منافع امنیت ملی ایالات متحده تعیین می‌شود و خاطرنشان کرد که نیکاراگوئه روابط امنیتی نزدیکی با کوبا و اتحاد جماهیر شوروی دارد.

در ۲۸ اکتبر ۱۹۸۶، ایالات متحده قطع‌نامه‌ای را که خواستار تبعیت کامل و فوری از حکم دیوان بین‌المللی دادگستری بود و توکرده. فرانسه، تایلند و بریتانیا هم رای ممتنع دادند.

به دنبال این تصمیم، نیکاراگوئه به مجمع عمومی مراجعه کرد و مجمع عمومی با تصویب قطع‌نامه‌ای، با رأی ۹۴ به ۳، خواستار تبعیت از حکم دادگاه جهانی شد. تنها دو کشور اسرائیل و السالوادور در کنار آمریکا قرار گرفته بودند.

یک سال بعد، در ۱۲ نوامبر ۱۹۸۷، مجمع عمومی دوباره خواستار «پای‌بندی کامل و فوری» به تصمیم د. ب. د شد. این بار تنها اسرائیل در مخالفت با این رأی، به آمریکا پیوست.

نیازی به گفتن نیست که ایالات متحده هرگز تعهد خود را برای پای‌بندی به این حکم به رسمیت نشناخته و همچنان تأکید می‌کند که با صلاحیت د. ب. د موافقت نکرده است.

این پرونده به انبوهی از انتقادات کارشناسان حقوق بین‌الملل منجر شد و خانم نورین تاما (حقوق‌دان مشهور بین‌المللی) در مجله حقوق بین‌الملل پن استیت نوشت که «دیوان بین‌المللی دادگستری، مرجع نهایی در مورد صلاحیت خود است». وی خاطرنشان کرد که «دادگاه به وضوح از

مبارزه و مقاومت خلق فلسطین تا پیروزی

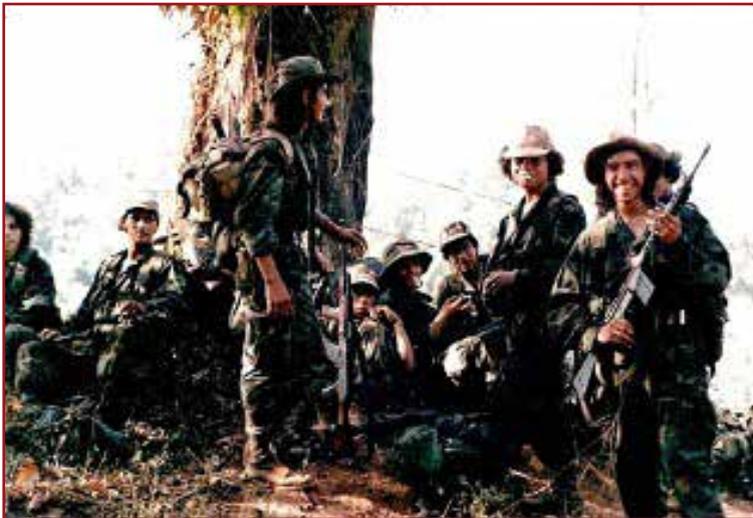
صلاحیت ضمنی خود، در ابلاغ اقدامات ضروری در پرونده نیکاراگوئه علیه ایالات متحده استفاده کرد.»

آنتونی داماتو، که برای مجله آمریکایی حقوق بین الملل می نویسد، استدلال می کند که: «اگر تنها زمانی بتوان از متهمانی شکایت کرد که خودشان راضی به شکایت باشند، قانون فرومی پاشد. نتیجه این فروپاشی، نه تنها کاهش شدید تعداد پرونده ها است، بلکه سیستم گسترده معاملات و روابط حقوقی - که براساس آن، دادگاه ها به عنوان آخرین راه حل، در دسترس قرار می گیرند - باید بازنگری شوند.» او گفت که این، «بازگشت به قانون جنگل» خواهد بود.

این که آیا پرونده کنونی علیه اسرائیل، مشابه پرونده ۱۹۸۴ خواهد شد یا نه، آزمون بزرگی برای نظام بین الملل است. چه چیزی حاکم است: قانون جنگل یا «نظم بین المللی مبتنی بر قوانین» که ایالات متحده اغلب، ادعای حمایت از آن می کند.

- نات پری، نویسنده مقاله، فرزند روبرت پری (۱۹۴۹-۲۰۱۸)، خبرنگار شجاع و مستقلمی است که به واسطه تحقیقات گسترده اش در زمینه دخالت سیا در نیکاراگوئه، و درگیر بودن آن سازمان در قاچاق کوکائین به نفع شورشیان کنترا، مشهور شده بود. او، راه پدر را در کشف حقایق ادامه می دهد.

<https://consortiumnews.com/2024/01/29/icj-israel-ruling-and-the-1984-judgment-against-the-us/>



اعضای ARDE (ائتلاف انقلابی دموکراتیک)
بخشی از شبکه کنترا، در جنوب شرقی نیکاراگوئه، ۱۹۸۷

حتی نسل کشی هم متوقف نخواهد شد

کریس هجز؛ کنسرسیوم نیوز؛ ۶ بهمن ۱۴۰۲

ترجمه کورشی تیموری فر



حکم دیوان بین‌المللی دادگستری، یک پیروزی حقوقی برای آفریقای جنوبی و فلسطینی‌ها بود، اما کشتار را متوقف نمی‌کند.

دیوان بین‌المللی دادگستری (د.ب.د) از اجرای حیاتی‌ترین خواسته حقوق دانان آفریقای جنوبی امتناع کرد: «دولت اسرائیل باید فوراً عملیات نظامی خود را در غزه متوقف کند». اما در همان زمان، ضربه‌ای ویرانگر به اسطوره بنیادی اسرائیل وارد کرد. اسرائیل که خود را مظلوم، و مورد آزار و اذیت دائمی نشان می‌دهد، جداً به ارتکاب نسل‌کشی علیه فلسطینیان در غزه متهم شده است.

فلسطینی‌ها قربانی «جنایت جنایت‌ها» هستند، نه عاملان آن. مردمی (اسرائیلیان) که زمانی نیاز به محافظت در برابر نسل‌کشی داشتند، اکنون عملاً خود مرتکب آن می‌شوند.

حکم دادگاه، دلیل وجودی «دولت یهود» را زیر سؤال می‌برد و معافیت اسرائیل از مجازات - از زمان تأسیس آن در ۷۵ سال پیش - را به چالش می‌کشد. دیوان بین‌المللی دادگستری به اسرائیل دستور داد تا شش اقدام لازم برای جلوگیری از نسل‌کشی انجام دهد؛ اقداماتی که انجام آنها اگر اسرائیل به بمباران متراکم غزه و هدف قرار دادن زیرساخت‌های حیاتی آن ادامه دهد، اگر نگوییم غیرممکن، بسیار دشوار خواهد بود.

دادگاه از اسرائیل خواست تا از تحریک مستقیم و علنی برای ارتکاب نسل‌کشی جلوگیری، و خاطیان را مجازات کند. این بیانیه از اسرائیل خواسته است که «اقدامات فوری و مؤثری را برای فراهم کردن خدمات اولیه ضروری و کمک‌های بشردوستانه اتخاذ کند».

به اسرائیل دستور داد از غیرنظامیان فلسطینی محافظت کند. این سازمان از اسرائیل خواست از حدود ۵۰ هزار زنی که در غزه زایمان می‌کنند محافظت کند.

دادگاه به اسرائیل دستور داد تا «اقدامات مؤثری را برای جلوگیری از تخریب شواهد و تضمین حفظ آن‌ها، مربوط به ادعاهای مرتبط با ماده دوم و ماده سوم کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی علیه اعضای گروه‌های فلسطینی در نوار غزه انجام دهد».

دادگاه به اسرائیل دستور داد تا «تمام اقداماتی را که در ید قدرتش است» برای جلوگیری از جنایاتی که به نسل‌کشی منجر می‌شود، مانند «قتل، ایجاد صدمات جدی جسمی و روحی، تحمیل شرایط زندگی گروهی که موجب نابودی فیزیکی -چه تماماً و چه جزئاً- و یا مانع تولد فرزندان می‌شود، انجام دهد».

به اسرائیل دستور داده شد که ظرف یک ماه گزارش توضیحی ارائه دهد که برای اجرای اقدامات موقت چه کرده است.

غزه هنگام قرائت این حکم در لاهه با بمب، موشک و گلوله‌های توپ در هم کوبیده شد: حداقل ۱۸۳ فلسطینی در ۲۴ ساعت گذشته کشته شده‌اند. به گفته وزارت بهداشت فلسطین، از ۷ اکتبر تاکنون بیش از ۲۶۰۰۰ فلسطینی کشته، و حدود ۶۵۰۰۰ نفر زخمی شده‌اند. هزاران نفر دیگر مفقودند. کشتار همچنان ادامه دارد. این، واقعیت عینی است.

به زبان ساده، دادگاه می‌گوید که اسرائیل باید به قربانیان غذا بدهد و مراقبت‌های پزشکی ارائه کند، اظهارات عمومی در مورد حمایت از نسل‌کشی را متوقف کند، شواهد نسل‌کشی را حفظ کند و کشتار غیرنظامیان فلسطینی را متوقف کند. یک ماه دیگر بیا و گزارش بده.

به سختی می‌توان گفت که اگر کشتار غزه ادامه یابد، چگونه می‌توان به این اقدامات موقت دست یافت. نالدی پاندور، وزیر روابط بین‌الملل آفریقای جنوبی، پس از صدور حکم به صراحت گفت: «بدون آتش‌بس، دستور عملاً کارساز نیست».

زمان به نفع فلسطینیان نیست. هزاران فلسطینی ظرف یک ماه خواهند مرد. بر اساس گزارش سازمان ملل متحد، فلسطینی‌های غزه ۸۰ درصد از مردمی را تشکیل می‌دهند که در سراسر جهان با قحطی یا گرسنگی فاجعه‌بار مواجه هستند. بر اساس طبقه‌بندی مرحله یکپارچه امنیت غذایی، که بر اساس داده‌های آژانس‌های سازمان ملل متحد و سازمان‌های غیردولتی تهیه شده است، پیش‌بینی می‌شود که کل جمعیت غزه تا اوایل فوریه فاقد غذای کافی باشد و نیم میلیون نفر از گرسنگی رنج ببرند. قحطی توسط اسرائیل مهندسی شده است.

در بهترین حالت، دادگاه - در حالی که برای چند سال آینده در مورد اینکه اسرائیل مرتکب نسل‌کشی شده است یا خیر، حکمی نخواهد داد- مجوز قانونی استفاده از عبارت «نسل‌کشی» را برای توصیف آنچه اسرائیل در غزه انجام می‌دهد، صادر کرده است. این بسیار مهم است، اما با توجه به ابعاد فاجعه انسانی در غزه کافی نیست.

اسرائیل تقریباً ۳۰،۰۰۰ بمب و گلوله بر روی غزه انداخته است؛ هشت برابر بیشتر از بمب‌هایی که ایالات متحده در طول شش سال جنگ روی عراق پرتاب کرده است. این کشور از صدها بمب ۱۰۰۰ کیلویی برای از بین بردن مناطق پرجمعیت، از جمله کمپ‌های پناهندگان استفاده کرده است.

شعاع کشتار این بمب‌های «سنگر شکن» سیصد متر است. از زمان جنگ ویتنام به این سو، ما شاهد هیچ حمله هوایی مشابه حملات اسرائیل نبوده‌ایم. غزه که تنها ۳۴ کیلومتر طول، و ۱۰ کیلومتر عرض دارد، به سرعت در حال تبدیل شدن به سرزمینی غیرقابل سکونت است.

اسرائیل بدون شک به حمله خود ادامه می‌دهد و استدلال می‌کند که این اقدام ناقض دستورالعمل‌های دادگاه نیست. علاوه بر این، دولت بایدن بدون شک قطعنامه شورای امنیت را که از اسرائیل خواسته است اقدامات موقت را اجرا کند، و تو خواهد کرد. مجمع عمومی، در صورتی که شورای امنیت این حکم دادگاه را تأیید نکند، می‌تواند مجدداً به آتش بس رأی دهد، اما قدرتی برای اجرای آن ندارد.

مرکز حقوق بنیادی در پرونده‌ای به نام دفاع برای کودکان بین المللی - فلسطین علیه بایدن در ماه نوامبر، علیه رئیس جمهور جو بایدن، وزیر امور خارجه آنتونی بلینکن و وزیر دفاع لوید آستین اقامه دعوا کرد. این پرونده، شکست دولت ایالات متحده در جلوگیری از همدستی در نسل کشی مردم فلسطین توسط اسرائیل را به مطرح می‌کند. در این پرونده از دادگاه خواسته شده که به دولت بایدن دستور دهد حمایت دیپلماتیک و نظامی را متوقف کند و به تعهدات قانونی خود بر اساس قوانین بین المللی و فدرال عمل کند.

تنها مقاومت فعال برای توقف نسل کشی غزه، محاصره دریای سرخ یمن است. یمن که به مدت هشت سال در محاصره عربستان سعودی، امارات متحده عربی، فرانسه، بریتانیا و ایالات متحده بود، بیش از ۴۰۰,۰۰۰ مورد مرگ ناشی از گرسنگی، کمبود مراقبت‌های بهداشتی، بیماری‌های عفونی و بمباران عمدی مدارس، بیمارستان‌ها، و زیرساخت‌ها، مناطق مسکونی، بازارها، تشییع جنازه و عروسی را تجربه کرده است.

یمنی‌ها به خوبی می‌دانند که فلسطینی‌ها چه می‌کشند، چرا که حداقل از سال ۲۰۱۷ به این سو، چندین آژانس سازمان ملل، یمن را به عنوان مرکز «بزرگترین بحران انسانی در جهان» توصیف کرده‌اند. مقاومت یمن - زمانی که تاریخ این نسل کشی نوشته شود - آن را تقریباً از هر ملت دیگری متمایز خواهد کرد. بقیه جهان، از جمله جهان عرب، یا به محکومیت‌های لفاظانه بی‌خاصیت بسنده می‌کنند، یا فعالانه از نابودی غزه و ۲/۳ میلیون ساکن آن توسط اسرائیل حمایت می‌کنند.

روزنامه اسرائیلی دیدیوت آحارونوت گزارش داد که ایالات متحده از زمان حملات ۷ اکتبر که در آن حدود ۱۲۰۰ اسرائیلی کشته شدند، ۲۳۰ هواپیمای باری و ۲۰ کشتی پر از گلوله‌های توپخانه، خودروهای زرهی و تجهیزات جنگی را به اسرائیل فرستاده است.

به گفته وبسایت تحقیقاتی بریتانیایی Declassified UK، تسلیحات و تجهیزات نظامی ایالات متحده از پایگاه نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا واقع در Akrotiri قبرس - که مهمات آن در

حال اتمام است- به اسرائیل ارسال می‌شود. روزنامه اسرائیلی هاآرتص گزارش داد که بیش از ۴۰ هواپیمای ترابری آمریکایی و ۲۰ هواپیمای انگلیسی به همراه هفت هلیکوپتر سنگین از آنجا پرواز کردند. فاصله هوایی تا تل‌آویو، تنها ۴۰ دقیقه است.

طبق گزارش‌ها، آلمان قصد دارد ۱۰،۰۰۰ گلوله ۱۲۰ میلی متری دقیق را در اختیار اسرائیل قرار دهد. اگر دادگاه علیه اسرائیل حکم صادر کند، این کشورها توسط مهم‌ترین دادگاه بین‌المللی جهان، به عنوان شریک نسل‌کشی شناخته خواهند شد.

حکم دادگاه توسط رهبران اسرائیل رد شد. نخست‌وزیر بنیامین نتانیا هو که به دنبال این بود که تصمیم برای عدم درخواست آتش‌بس را به عنوان یک پیروزی برای اسرائیل ترسیم کند، گفت: «مانند هر کشوری، اسرائیل نیز حق ذاتی دارد که از خود دفاع کند. تلاش بدخواهانه برای ممانعت اسرائیل از این حق اساسی، تبعیض آشکار علیه دولت یهود است و این درخواست به درستی رد شد. اتهام نسل‌کشی علیه اسرائیل نه تنها نادرست است، بلکه ظالمانه است و مردم شریف در همه جا باید آن را رد کنند».

ایتا مار بن‌گوریر، وزیر امنیت ملی گفت: «تصمیم دادگاه یهودی ستیز در لاهه آنچه را که قبلاً شناخته شده بود ثابت می‌کند: این دادگاه به دنبال عدالت نیست، بلکه به دنبال آزار و اذیت یهودیان است. آنها در جریان هولوکاست سکوت کردند و امروز به نفاق ادامه می‌دهند و قدمی دیگر به جلو می‌برند».

دادگاه بین‌المللی لاهه، در سال ۱۹۴۵ پس از هولوکاست نازی‌ها تأسیس شد. اولین پرونده در سال ۱۹۴۷ به دادگاه ارائه شد.

بن‌گوریر افزود: «تصمیم‌هایی که ادامه حیات اسرائیل را به خطر می‌اندازند، نباید مورد توجه قرار گیرند.» ما باید تا پیروزی کامل، به دشمن ضربه بزنیم.

دادگاه که استدلال اسرائیل برای توقف رسیدگی به پرونده را رد کرد، اذعان کرد که «عملیات نظامی که توسط اسرائیل پس از حمله ۷ اکتبر ۲۰۲۳ انجام شد، از جمله منجر به ده‌ها هزار کشته و زخمی و تخریب خانه‌ها، مدارس، تأسیسات پزشکی و سایر زیرساخت‌های حیاتی و همچنین جابجایی در مقیاس وسیع شده است.»

این حکم شامل بیانیه‌ای از سوی معاون دبیرکل سازمان ملل در امور بشردوستانه و هماهنگ‌کننده امداد اضطراری، مارتین گریفیث بود که در ۵ ژانویه غزه را «سرزمین مرگ و ناامیدی» خواند. سند دادگاه ادامه می‌دهد:

«... با کاهش شدید دما، خانواده‌ها در فضای باز می‌خوابند. مناطقی که به عنوان مناطق

امن به غیرنظامیان معرفی شده بود، مورد بمباران قرار گرفته است. مراکز درمانی تحت

حملات بی‌امان قرار دارند. معدود بیمارستان‌هایی که تا حدی کار می‌کنند، مملو از زخمیان هستند، به شدت با کمبود همه تجهیزات مواجه هستند و توسط افراد ناامیدی که به دنبال امنیت هستند، پر شده‌اند.

یک فاجعه بهداشت عمومی در حال رخ دادن است. در پناهگاه‌های پرازدحام، با سرریز فاضلاب، بیماری‌های عفونی در حال گسترش هستند. در میان این هرج و مرج، روزانه حدود ۱۸۰ زن فلسطینی زایمان می‌کنند. مردم با بالاترین سطح ناامنی غذایی که تاکنون ثبت شده است مواجه هستند. قحطی در هر گوشه و کنار موج می‌زند. به‌ویژه برای کودکان، ۱۲ هفته گذشته آسیب‌زا بوده است: بدون غذا، بدون آب، بدون مدرسه. روز به روز تنها با صداهای وحشتناک جنگ به سر می‌برند.

غزه به‌سادگی غیرقابل سکونت شده است. مردم آن هر روز شاهد تهدیدهایی علیه موجودیت خود هستند، در حالی که جهان تنها نظارت می‌کند. دادگاه اذعان‌کردکه:

«۹۳ درصد از جمعیت غزه با سطح بحرانی گرسنگی، غذای ناکافی و سطح بالای سوء تغذیه مواجه هستند. از هر ۴ خانوار، حداقل یک خانوار با شرایط فاجعه آمیز روبرو است: کمبود شدید غذا و گرسنگی و متوسل شدن به فروش دارایی‌های خود و دست زدن به هراقدامی برای تهیه یک وعده غذایی ساده. گرسنگی، فقر و مرگ مشهود است».

این حکم به نقل از فیلیپ لازارینی، کمیسرکل آژانس امداد و کار سازمان ملل متحد برای آوارگان فلسطینی در خاور نزدیک (UNRWA) ادامه داد:

«پناهگاه‌های پرجمعیت و غیربهداشتی آنرا اکنون به خانه بیش از ۱/۴ میلیون نفر تبدیل شده است. آنها فاقد همه چیز هستند، از غذا گرفته تا بهداشت و حریم خصوصی. مردم در شرایط غیر انسانی زندگی می‌کنند، جایی که بیماری‌ها از جمله در بین کودکان در حال گسترش است. آنها در شرایط غیرقابل تحمل زندگی می‌کنند و زمان به‌سرعت به سمت قحطی کامل می‌رود. وضعیت اسفبار کودکان در غزه به‌ویژه دلخراش است. یک نسل کامل از کودکان آسیب دیده‌اند و سال‌ها طول می‌کشد تا درمان شوند. هزاران نفر کشته، معلول و یتیم شده‌اند. صدها هزار نفر از تحصیل محروم هستند. آینده آنها در خطر، و پیامدهای بلندمدتی در انتظارشان است».

دادگاه همچنین به اظهارات چند مقام ارشد دولت اسرائیل که از نسل‌کشی حمایت می‌کردند، از جمله رئیس‌جمهور و وزیر دفاع اشاره کرد. اظهارات بیان شده توسط دولت و سایر مقامات، یک عنصر حیاتی از مؤلفه «قصد» را در تلاش برای اثبات جرم نسل‌کشی تشکیل می‌دهد.

یکی از این اظهارات توسط وزیر دفاع اسرائیل، یوآگا لانت، دو روز پس از حمله ۷ اکتبر به رهبری حماس اظهار شده بود که اعلام کرد دستور «محاصره کامل» شهر غزه را «بدون برق، بدون غذا، و بدون سوخت» صادر کرده است. او گفت: «من تمام محدودیت‌ها را زیر پا گذاشته‌ام... شما دیدید که ما با چه چیزی می‌جنگیم. ما با حیوانات انسان‌نما می‌جنگیم. آنان داعش غزه هستند». گالانت روز بعد به سربازان اسرائیلی که در اطراف غزه جمع شده بودند، گفت: «این چیزی است که ما با آن می‌جنگیم... غزه به آنچه قبلاً بوده باز نخواهد گشت. حماس وجود نخواهد داشت. ما همه چیز را حذف خواهیم کرد. اگر یک روز طول نکشد، یک هفته طول می‌کشد، هفته‌ها یا حتی ماه‌ها طول می‌کشد، ما به همه جا دست خواهیم یافت».

دیوان بین‌المللی دادگستری به نقل از اسحاق هرتزوغ، رئیس‌جمهور اسرائیل گفت: «این لفاظی‌ها درباره غیرنظامیانی که بی‌خبرند و درگیر نیستند، صحت ندارد. مطلقاً درست نیست. می‌توانستند قیام کنند. آنها می‌توانستند علیه رژیم شیطانی که غزه را در یک کودتا تصرف کرد، مبارزه کنند. اما ما در جنگ هستیم. ما در جنگ هستیم. ما از خانه‌هایمان دفاع می‌کنیم». هرتزوغ ادامه داد: «ما از خانه‌های خود محافظت می‌کنیم. این حقیقت است. و وقتی ملتی از خانه خود محافظت می‌کند، می‌جنگد. و ما تا زمانی که ستون فقرات آنها را بشکنیم مبارزه خواهیم کرد».

تصمیم امروز توسط قاضی جوان دونوهو، رئیس فعلی دیوان بین‌المللی دادگستری، وکیل آمریکایی که پیش از پیوستن به دادگاه جهانی در سال ۲۰۱۰ در وزارت امور خارجه و وزارت خزانه‌داری کار می‌کرد، قرائت شد.

در این بیانیه آمده است: «از نظر دیوان، حقایق و شرایط ذکر شده در بالا برای این نتیجه‌گیری کافی است که حداقل برخی از حقوقی که آفریقای جنوبی در حمایت از آنها طرح دعا کرده است، قابل قبول است. این مورد در مورد حق فلسطینی‌های غزه برای محافظت در برابر اقدامات نسل‌کشی و اعمال ممنوعه مرتبط با آن که در ماده ۳ ذکر شده است، و حق آفریقای جنوبی برای پیگیری اجرای تعهدات اسرائیل به کنوانسیون، صادق است».

از این حکم مشخص است که دادگاه از ابعاد جنایات اسرائیل کاملاً آگاه است. این باعث می‌شود که تصمیم برای عدم درخواست برای تعلیق فوری فعالیت‌های نظامی اسرائیل علیه غزه بیش از پیش ناراحت‌کننده باشد.

اما دادگاه ضربه مهلکی به افسانه خود ساخته اسرائیل وارد کرد که از زمان تأسیسش برای اجرای پروژه استعماری شهرک‌نشینان خود علیه ساکنان بومی فلسطین تاریخی استفاده کرده است. دادگاه، عبارت «نسل‌کشی» را که در مورد اسرائیل به کار می‌رفت، معتبر ساخت.

<https://consortiumnews.com/2024/01/26/chris-hedges-even-genocide-wont-be-stopped/>

چگونه یمن مانع سلطه جویی آمریکا در غرب آسیا می شود؟

ویلیام فن واگن (کریدل، ۲۹ دسامبر ۲۰۲۳) / برگردان: شبگیر حسنی



ائتلاف جدیدی که به رهبری ایالات متحد در دریای سرخ تشکیل شده، برای غلبه بر محاصره دریایی یمن علیه اسرائیل تلاش خواهد کرد، زیرا انصارالله توانسته با استفاده از پهپادها و موشک‌های ارزان قیمتی که در داخل کشور تولید می‌شوند، در حوزه فن‌آوری توازنی را برقرار کند. با توجه به تمرکز مجدد بر دولت مستقر در یمن به رهبری انصارالله و نیروهای مسلح آن، زمان آن فرارسیده که توصیف ساده‌انگارانه از حوثی‌ها به عنوان یک گروه «شورش» یا یک بازیگر غیردولتی، تغییر کند.

از زمان آغاز جنگ ائتلاف، تحت رهبری عربستان سعودی، علیه انصارالله در سال ۲۰۱۵، جنبش مقاومت یمن به یک نیروی نظامی مهیب تبدیل شده است که نه تنها عربستان سعودی را تحقیر کرده، بلکه اکنون در حال به چالش کشیدن اقدامات نسل‌کشی اسرائیل در غزه و همچنین قدرت آتش برتر و منابع نیروی دریایی آمریکا در مهم‌ترین آبراه جهان است.

بیامدهای اقتصادی عملیات دریایی یمن

نیروهای مسلح انصارالله یمن در واکنش به اعمال خشونت بی‌سابقه اسرائیل در غزه و کشته شدن بیش از ۲۰۰۰ نفر، عمدتاً زن و کودک، در ۱۴ نوامبر اعلام کردند که قصد دارند هر کشتی مرتبط

با اسرائیل را که از تنگه استراتژیک باب المندب عبور می‌کند، هدف قرار دهند. دریای سرخ، این آبراه مهم به عنوان دروازه ورود به کانال سوئز عمل می‌کند که تقریباً ده درصد تجارت جهانی و ۸/۸ میلیون بشکه نفت در روز از آن مسیر عبور می‌کنند.

در ۹ دسامبر، انصارالله اعلام کرد که عملیات خود را برای هدف قرار دادن تمام کشتی‌هایی که در دریای سرخ که به سمت اسرائیل حرکت می‌کنند، صرف نظر از ملیت آن‌ها، گسترش خواهد داد. سخنگوی نیروهای مسلح انصارالله در بیانیه‌ای اعلام کرد: «اگر غزه غذا و داروی مورد نیاز خود را دریافت نکند، همه کشتی‌هایی که در دریای سرخ به مقصد بنادر اسرائیل حرکت می‌کنند، بدون توجه به ملیت‌شان، هدف نیروهای مسلح ما خواهند بود».

انصارالله تا به امروز با موفقیت ۹ کشتی را با استفاده از پهپاد و موشک هدف قرار داده و یک کشتی وابسته به رژیم صهیونیستی را نیز در دریای سرخ توقیف کرده است. این عملیات باعث شده است که بزرگترین شرکت‌های کشتیرانی بین‌المللی، از جمله CMA CGM و MSC، و غول‌های نفتی BP و Evergreen، مسیر کشتی‌های خود را که به مقصد اروپا در حرکت بودند، به سمت شاخ آفریقا تغییر دهند و ۱۳۰۰۰ کیلومتر مسیر و البته هزینه سوخت قابل توجهی را نیز به هزینه سفر اضافه کنند.

تاخیرها، زمان‌های حمل و نقل و هزینه‌های بیمه برای تردد تجاری به شدت افزایش یافته است که این موضوع باعث ایجاد تورم در سراسر جهان می‌شود. این امر به ویژه برای اسرائیل که در حال حاضر با عواقب اقتصادی طولانی‌ترین و مرگبارترین درگیری خود با مقاومت فلسطین در تاریخ مبارزه می‌کند، نگران‌کننده است. علاوه بر این، انصارالله حملات موشکی و پهپادی متعددی را به شهر بندری ایلات در جنوب اسرائیل انجام داده است که ترافیک کشتیرانی تجاری آن را به میزان هشتاد و پنج درصد کاهش داده است.

اختلال در دریای سرخ، مستقیماً یکی از عناصر کلیدی استراتژی امنیتی ملی ۲۰۲۲ کاخ سفید را تضعیف می‌کند: این اصل به صراحت بیان می‌کند که ایالات متحده به هیچ کشوری اجازه نمی‌دهد تا «آزادی دریانوردی از طریق آبراه‌های خاورمیانه، از جمله تنگه هرمز و باب المندب را به خطر بیندازد».

ائتلافی از امتناع‌کنندگان

در ۱۸ دسامبر، در پاسخ به عملیات صنعا، لوید آستین، وزیر امور خارجه، تشکیل یک ائتلاف دریایی به نام عملیات نگهبان رفاه را اعلام کرد که حدود ۲۰ کشور برای مقابله با حملات یمن و تضمین عبور امن کشتی‌ها از دریای سرخ فراخوانده شدند. آستین اعلام کرد که ائتلاف دریایی

جدید شامل بریتانیا، کانادا، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، نروژ، هلند، سیشل و بحرین خواهد بود. در واکنش به این اعلامیه، عضو دفتر سیاسی انصارالله، محمد البخیتی، قول داد که نیروهای مسلح یمن عقب نشینی نخواهند کرد. اکنون یمن در انتظار ایجاد کثیف‌ترین ائتلاف تاریخ برای شرکت در مقدس‌ترین نبرد تاریخ است. کشورهایی که برای حمایت از عاملان نسل‌کشی اسرائیل به ائتلاف بین‌المللی علیه یمن تشکیل می‌پیوندند، چگونه قضاوت خواهند شد؟

شرمندگی برای آستین وزیر و جیک سالیوان مشاور کاخ سفید بسیار سریع بود. مدت کوتاهی پس از اعلام ائتلاف، متحدان کلیدی ایالات متحده، عربستان سعودی و مصر از مشارکت خودداری کردند. متحدان اروپایی دانمارک، هلند و نروژ حداقل پشتیبانی را ارائه کردند و تنها تعداد انگشت شماری از افسران نیروی دریایی را برای شرکت در ائتلاف گسیل کردند.

فرانسه موافقت کرد که در این اقدام مشارکت کند اما از اعزام کشتی‌های جدید به منطقه و یا حتی قرارداد کشتی موجود خود در منطقه تحت فرماندهی ایالات متحده خودداری کرد. ایتالیا و اسپانیا ادعاهای مشارکت خود را رد کردند و هشت کشور دیگر مشارکت‌کننده در ائتلاف نیز ناشناس باقی ماندند که این امر اصولاً وجود چنین کشورهایی را در این ائتلاف مورد تردید قرار می‌دهد. بنابراین انصارالله یکی دیگر از ستون‌های استراتژی امنیت ملی کاخ سفید را که به دنبال ارتقای یکپارچگی منطقه‌ای از طریق ایجاد ارتباطات سیاسی، اقتصادی و امنیتی از جمله از طریق ساختارهای یکپارچه دفاع هوایی و دریایی است، بین شرکای ایالات متحده، نابود کرده است.

انقلاب در جنگ دریایی

پنتاگون قصد دارد با استفاده از سامانه‌های دفاع موشکی موجود بر روی ناوهای دریایی ایالات متحده و متحدانش که در منطقه مستقر هستند، از کشتی‌های تجاری دفاع کند. اما ابرقدرت جهان، قابلیت نظامی لازم برای مقابله با حملات یمن جنگ‌زده، فقیرترین کشور غرب آسیا را ندارد. دلیل این امر این است که ایالات متحده برای مقابله با شمار انبوه پهپادها و موشک‌های ارزان قیمتی که انصارالله در اختیار دارد، به موشک‌های رهگیرگران قیمتی متکی است که تولید آن‌ها نیز دشوار است.

مدت کوتاهی پس از اینکه ناوشکن یواس اس کارنی، ۱۴ پهپاد تهاجمی یک طرفه را تنها در یک روز یعنی ۱۶ دسامبر رهگیری کرد، آستین اعلامیه‌ای در این باره صادر کرد.

به نظر می‌رسید که این عملیاتی موفقیت‌آمیز بود، اما پولیتیکو به سرعت گزارش داد که به گفته سه مقام وزارت دفاع ایالات متحده، هزینه مقابله با چنین حملاتی «یک نگرانی فزاینده است».

موشک‌های SM-2 مورد استفاده توسط ناوشکن یواس اس کارنی، تقریباً ۲/۸ میلیون دلار

قیمت داشتند، در حالی که پهپادهای تهاجمی یک طرفه انصارالله هر کدام تنها ۲۰۰۰ دلار هزینه داشتند. این بدان معناست که برای سرنگونی پهپادهای ۲۸۰۰۰ دلاری در ۱۶ دسامبر، ایالات متحده تنها در یک روز حداقل ۲۸ میلیون دلار هزینه کرد.

انصارالله اکنون بیش از ۱۰۰ حمله پهپادی و موشکی انجام داده که طی آن‌ها ده کشتی تجاری از ۳۵ کشور را هدف قرار داده است و این بدان معنی است که هزینه موشک‌های رهگیر آمریکا به تنهایی از ۲۰۰ میلیون دلار فراتر رفته است.

اما هزینه تنها محدودیت نیست. اگر انصارالله بر استراتژی فعلی پافشاری کند، نیروهای آمریکایی به سرعت ذخایر موشک‌های رهگیر خود را که نه تنها در غرب آسیا بلکه در شرق آسیا نیز مورد نیاز است، مصرف خواهند کرد.

مطابق ارزیابی فورتیس آنالیز (Fortis Analysis)، ایالات متحده دارای هشت رزمناو و ناوشکن با موشک هدایت‌شونده در دریای مدیترانه و دریای سرخ است که در مجموع ۸۰۰ موشک رهگیر SM-2 و SM-6 برای دفاع از کشتی‌ها در آنها وجود دارد. فورتیس آنالیز همچنین خاطر نشان می‌کند که تولید این موشک‌ها زمان‌بر است، به این معنی که هرگونه عملیات نظامی مداوم برای مقابله با انصارالله به سرعت ذخایر موشک‌های رهگیر ایالات متحده را به سطوح خطرناکی کاهش می‌دهد. این در حالی است که، شرکت آمریکایی تولیدکننده تسلیحات Raytheon می‌تواند سالانه کمتر از ۵۰ موشک SM-2 و کمتر از ۲۰۰ موشک SM-6 تولید کند.

کاهش این ذخایر موشکی، نیروی دریایی ایالات متحده را نه تنها در دریای سرخ و مدیترانه - که روسیه نیز در آن فعال است - بلکه در اقیانوس آرام نیز که چین با موشک‌های مافوق صوت و بالستیک خود تهدیدی قابل توجه است، آسیب‌پذیر می‌کند.

فورتیس آنالیز با بررسی این مسئله نتیجه می‌گیرد که هر چه انصارالله به مدت طولانی‌تری به «گلوله باران» دارایی‌های تجاری، نیروی دریایی ایالات متحده و اموال دریایی متحدانش ادامه دهد، «محاسبات بدتر می‌شوند. زنجیره‌های تامین، برنده جنگ‌ها هستند و ما در حال از دست دادن این حوزه حیاتی هستیم».

وانصارالله هنوز حملهٔ پُر تعداد با هواپیماهای بدون سرنشین را امتحان نکرده است که طی آن کشتی‌های آمریکایی را مجبور به مقابله با ده‌ها تهدید هم‌زمان کند.

سالواتوره مرکولیانو، کارشناس نیروی دریایی و استاد دانشگاه کمپیل در کارولینای شمالی، یادآوری کرد: «یک حملهٔ پُر تعداد می‌تواند توانایی‌های یک کشتی جنگی را کاهش دهد، اما مهم‌تر از آن، می‌تواند به این معنا باشد که پرتابه‌ها از کنار آن‌ها عبور می‌کنند تا به کشتی‌های تجاری ضربه بزنند». علاوه بر این، کشتی‌های جنگی ایالات متحده نیز با این مسئله مواجه خواهند شد که چگونه

موجودی موشک خود را دوباره جایگزین کنند.

ظرفیت موشک‌های یو اس اس جان فین و یو اس اس پورتر

او گفت: «تنها سایتی که می‌توان تسلیحات را در آنجا بارگیری کرد در جیبوتی (یک پایگاه آمریکایی در شاخ آفریقا) قرار دارد و این پایگاه به منطقه عملیات نزدیک است.»

کارشناسان دیگر پیشنهاد می‌کنند که این کشتی‌ها یا به دریای مدیترانه بروند تا از پایگاه‌های آمریکا در ایتالیا و یونان بارگیری کنند، یا به جزیره خلیج بحرین که دارای فعالیت پشتیبانی دریایی است و محل استقرار فرماندهی مرکزی نیروی دریایی ایالات متحده و ناوگان پنجم ایالات متحده است مراجعه کنند.

یک متعادل‌کننده عالی

به عنوان یک نتیجه، عبدالغنی العریانی، محقق ارشد در مرکز مطالعات استراتژیک صنعا، وضعیت یمن را موردی توصیف کرد که در آن فناوری به عنوان یک «تعادل‌کننده عالی» عمل می‌کند.

او به نیویورک تایمز گفت: «اف-۱۵ شما که میلیون‌ها دلار قیمت دارد معنایی ندارد، زیرا من پهباد خود را دارم که چند هزار دلار قیمت دارد و به همان اندازه آسیب می‌رساند.»

در حالی که ارتش ایالات متحده در تولید سیستم‌های تسلیحاتی گران قیمت و از نظر فنی پیچیده موفق است که سود بسیار خوبی برای صنعت تسلیحات فراهم می‌کنند (مانند هواپیماهای جنگی F-15)، اما قادر به تولید سلاح‌های مورد نیاز برای مبارزه واقعی و پیروزی در جنگ‌های واقعی نیست. آن سوی دنیا، جایی که دسترسی به زنجیره‌های تامین حیاتی ترمی شوند.

ایالات متحده در یمن با همان مشکلی مواجه است که پیش‌تر در جنگ نیابتی در اوکراین علیه روسیه با آن مواجه بود، جنگی که پس از تقریباً دو سال، مقامات ایالات متحده اذعان می‌کنند که تماماً شکست خورده است.

مسکو پایگاه صنعتی و زنجیره تامین را برای تولید صدها هزار گلوله توپ اولیه ۱۵۲ میلی متری ارزان قیمت - سالانه دو میلیون - برای موفقیت در یک جنگ فرسایشی چند ساله که عمدتاً در سنگرها انجام می‌شود، در اختیار دارد. ایالات متحده، به سادگی، قادر به انجام این کار نیست: مجتمع صنعتی جنگ و اشنگتن در حال حاضر، در بهترین حالت، سالانه ۲۸۸۰۰۰ گلوله تولید می‌کند و به دنبال تولید یک میلیون گلوله تا سال ۲۰۲۸ است که هنوز تنها نیمی از توانایی تولید روسیه است.

علاوه بر این، به گفته کارشناسان غربی، تولید یک گلوله توپ ۱۵۲ میلی متری برای روسیه ۶۰۰ دلار هزینه دارد، در حالی که تولید هر گلوله ۱۵۵ میلی متری، برای یک کشور غربی هزینه‌ای بین ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ دلار خواهد داشت.

ورود ایران

در صورتی که ایران در حمایت از انصارالله وارد درگیری شود، وضعیت امنیتی برای آمریکا بدتر می‌شود، که نشانه‌های آن در حال ظهور است.

در ۲۳ دسامبر، ایالات متحده برای اولین بار از زمان آغاز جنگ در غزه، آشکارا ایران را به هدف قرار دادن کشتی‌های تجاری متهم کرد و مدعی شد که یک نفتکش شیمیایی متعلق به ژاپن در سواحل هند مورد هدف پهپادی قرار گرفته که «از ایران شلیک شده است».

در همان روز، تهران این اتهامات را رد کرد، اما تهدید کرد که اگر اسرائیل جنایات جنگی خود در غزه را متوقف نکند، سایر خطوط مهم کشتیرانی دریایی را به اجبار می‌بندد.

محمدرضا نقدی از مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هشدار داد که با تداوم این جنایات، آمریکا و متحدانش باید منتظر ظهور نیروهای جدید مقاومت و بسته شدن آبراه‌های دیگر باشند.

برای یادآوری، ایران دارای بزرگترین و متنوع‌ترین زرادخانه موشکی در غرب آسیا با هزاران موشک بالستیک و کروز است که برخی از آنها قادر به حمله به اسرائیل هستند.

در ۲۴ دسامبر، ایران اعلام کرد که به نیروی دریایی خود موشک‌های کروز «کاملاً هوشمند» را



اضافه کرده است، از جمله یکی با برد ۱۰۰۰ کیلومتر که می‌تواند اهداف را در طول سفر تغییر دهد و دیگری با برد ۱۰۰ کیلومتر که می‌تواند روی کشتی‌های جنگی نصب شود. در شرایطی که نیروهای آمریکایی و اسرائیلی از قبل از سوی نیروهای محور مقاومت در لبنان، سوریه، عراق، فلسطین و اکنون یمن تحت فشار قرار دارند، ورود احتمالی ایران به این مناقشه وضعیت را برای واشنگتن، به‌ویژه در سال انتخابات، وخیم‌تر خواهد کرد.

نسل‌کشی به عنوان یک سیاست خارجی

بنا به آنچه که گفته شد، جو بایدن، آنتونی بلینکن و جیک سالیوان تا چه اندازه مایلند برای تسهیل کشتار مداوم اسرائیل در نوار غزه پیش بروند؟

تعهد این سه نفر به بسته‌های کمک نظامی به اسرائیل و اوکراین، علیرغم نگرانی‌های قریب الوقوع بدهی، سولاتی را در مورد اولویت‌های آنها ایجاد می‌کند.

خطر احتمالی برای امنیت نیروی دریایی ایالات متحده در اقیانوس آرام ممکن است به زودی موجب شود که وضعیت مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد. این امرگزینۀ مداخله نظامی مستقیم در یمن را برای ایالات متحده باقی می‌گذارد؛ اقدامی با پیامدهای اخلاقی و ژئوپلیتیکی خاص خود.

با درک دشواری مقابله با انصارالله از موضع تدافعی، حداقل برخی از نهادهای امنیت ملی ایالات متحده از نیروهای آمریکایی می‌خواهند که به سمت حمله مستقیم به یمن بروند.

در ۲۸ دسامبر، نایب دریاسالارهای سابق مارک آی فاکس و جان دبلیو. میلر استدلال کردند که «بازدارندگی و کاهش» توانایی ایران و انصارالله برای انجام این حملات مستلزم ضربه زدن به نیروهایی در یمن است که مسئول انجام این عملیات هستند، «چیزی که هنوز هیچکس تمایلی به انجام آن ندارد».

خود یمن به تازگی از جنگ هشت ساله عربستان و امارات با حمایت آمریکا خارج شده است که به بدترین بحران انسانی در جهان منجر شد. هر دو کشور خلیج فارس از بمب‌های ایالات متحده برای کشتن ده‌ها هزار یمنی استفاده کردند، در حالی که محاصره‌ای را اعمال کردند که منجر به مرگ صدها هزار نفر دیگر بر اثر گرسنگی و بیماری شد.

به گفته جفری باخمن از دانشگاه آمریکایی، عربستان سعودی و امارات «کمپین نسل‌کشی را با حمله هم‌زمان به تمام جنبه‌های زندگی در یمن» انجام دادند که «تنها با همدستی ایالات متحده و بریتانیا امکان‌پذیر بود.» و با این حال انصارالله از آن درگیری، از نظر نظامی، قوی‌تر بیرون آمد.

اگر حمایت آمریکا از دو نسل‌کشی در جهان عرب کافی نباشد، شاید سومی به اندازه کافی جذابیت داشته باشد.

امپریالیسم و ضد امپریالیسم



دنیا در آستانه دگرگونی سیاست قدرت‌های جهانی

۲۹مین کنفرانس بین‌المللی روزا لوکزامبورگ

بحران در قلب صنعتی اروپا

جان پیلجر، ۱۹۳۹-۲۰۲۳: بیگانه‌ای در میان ما!

جان پیلجر: دیدار با زندانی سیاسی بریتانیا

۹۰۰ روز محاصره لنینگراد در تصاویر

دنیا در آستانه دگرگونی سیاست قدرت‌های جهانی

ویکتور میخین (نیو ایسترن آونلوک / ۳۱ ژانویه ۲۰۲۴) / برگردان: م البرزی



بخش اول

در حالی که دنیای تک قطبی ساخته غرب آهسته ولی پیوسته به ورطه سقوط می‌لغزد، اکنون بیش از پیش روشن‌تر می‌شود که ایالات متحده «هژمون» از کدام جنس است. امروز، همچون گذشته، این کشور از تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی که خود ایجاد کرده است تبعیت نمی‌کند و هر مشکلی را تنها با توسل به نیروی بیرحم نظامی حل می‌کند. هم‌زمان واشنگتن و نیروهای مسلح آن صدها هزار نفر را در سرتاسر جهان مصون از مجازات و بی‌هیچ شرمی می‌کشند و معلول می‌کنند.

کافی است به خاطر آوریم که ایالات متحده «دموکراتیک» در طول جنگ دوم جهانی در ژاپن و در آلمان چه کرد، و پس از آن در ویتنام، سراسر کشور را با سلاح‌های شیمیایی (عامل نارنجی، سم گیاه‌کش) غرق و آلوده کرد. کافی است به یاد آوریم چگونه ارتش ایالات متحده در سرتاسر جهان از یوگسلاوی، گرانادا، پاناما و نیکاراگوئه گرفته تا افغانستان، عراق، سوریه و لیبی مرتکب جنایت شده است. مجمع عمومی سازمان ملل تهاجم ایالات متحده به تمام کشورهای یاد شده را غیرقانونی و نقض آشکار قوانین بین‌المللی تشخیص داده است. میلیون‌ها نفر از این اقدامات آمریکا آسیب دیده‌اند. اما این - هژمون، یا بهتر است بگوئیم دسته تروریست‌ها و دزدان بین‌المللی - از بابت این جنایات خود مورد هیچ مجازاتی قرار نگرفته است. به علاوه، آمریکا به طور یکجانبه از همه

معاهدات بین‌المللی مربوط به تسلیحات خارج شده است.

هر روز تعداد بیشتری از دانشمندان علوم سیاسی، دیپلمات‌ها و روزنامه‌نگاران به‌وضوح از مضر بودن این سیاست‌های آمریکا آگاه می‌شوند. و مقالات بیشتر و بیشتری در مطبوعات منتشر می‌شوند که به‌شدت از این سیاست انتقاد می‌کنند و خواهان ایجاد جهان چندقطبی می‌شوند. در این ارتباط، مقاله پروفیسور محی‌الدین آتمان استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه علوم اجتماعی آنکارا و سردبیر اینسایت ترکیه شایان توجه است. وی به‌ویژه، وی به‌درستی یادآور می‌شود که پس از فروپاشاندن اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، کشورهای غربی به سازمان‌ها و قوانین بین‌المللی کم‌تر اهمیت دادند. به عبارت دیگر، هر زمان که تصمیمات آنها با منافع کشورهای غربی مطابقت نداشت به سادگی آنها را نادیده گرفتند. پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱، به‌خصوص پس از تجاوز به عراق در سال ۲۰۰۳، آمریکا سازمان‌های بین‌المللی، قوانین بین‌المللی و قواعد بین‌المللی را نادیده گرفت و در عوض سیاست‌های یک‌جانبه‌ای را برگزید. از آن هنگام به بعد، کشورهای غربی در عرصه سیاست بین‌الملل هر چه بیشتر با چالش‌ها و مشکلات مواجه شدند و تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی و اصول حقوق بین‌الملل را بیشتر نادیده گرفتند.

سرانجام لحظه‌ای فرا رسید که سازمان‌های بین‌المللی ایجاد شده از سوی غرب دیگر منافع کشورهای دیگر را در نظر نمی‌گرفتند، بلکه منافع آنها را محدود می‌کردند. ظهور جنوب جهانی و افزایش شمار کشورهای مخالف سیاست‌های غرب تعادل قدرت را در سازمان‌های بین‌المللی برهم زد. آمریکا و دیگر کشورهای غربی در درون سازمان ملل و بسیاری از سازمان‌های دیگر به اقلیت تبدیل شدند. برای نمونه، واشنگتن از تصمیم و فعالیت‌های آژانس‌های تخصصی سازمان ملل ناخرسند است. خروج آمریکا از عضویت سازمان یونسکو به برخی از تصمیمات این سازمان درباره اماکن میراث فرهنگی فلسطین مربوط می‌شد.

در حالی که کشورهای جنوب جهانی می‌کوشند مسائل جهانی را از طریق مکانیسم‌های مبتنی بر قانون حل و فصل کنند، کشورهای غربی به‌طور دائم اصول حل و فصل سازمان‌های بین‌المللی را نقض، و تنها سیاست‌های مفید به منافع خود را دنبال می‌کنند.

پروفیسور محی‌الدین آتمان در مقاله یادشده با اشاره به اقدامات جنایت‌کارانه جاری اسرائیل و سیاست‌های نسل‌کشی مورد حمایت آمریکا و اتحادیه اروپا می‌افزاید: «این آخرین میخ بر تابوت سازمان‌های بین‌المللی، عمدتاً به‌خاطر سیاست‌های این کشورها است. نخست، واشنگتن اشغال اورشلیم شرقی و بلندی‌های جولان را در نقض قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل و اصول قوانین بین‌المللی به رسمیت می‌شناسد. سپس، کشورهای غربی از همه خط قرمزهای جاری نظام بین‌المللی و ارزش‌های جهانی بشر تخطی می‌کنند و نسبت به همه

جنايات اسرائیل نرمش نشان می دهند.»

نویسنده معتقد است که «غرب یک دوره ویرانگر را در سازمان های بین المللی آغاز کرده است و حفاظت تنها از یک منطقه غیرممکن است، زیرا همه ما به هم پیوند خورده ایم. غرب دیگر قادر نیست این دور جدید خشونت را مهار کند. لازم است دولت های جهان به ویژه کشورهای غربی به هنجارها و قوانین جا افتاده پیشین بازگردند. هم زمان، افکار عمومی جهان، از جمله افکار عمومی در کشورهای غربی باید اقدامات عاجل علیه اسرائیل و نگهبانانش انجام دهند.»

امروز، اسرائیل با رضایت غرب هرچه از دستش بر می آید در نوار غزه انجام می دهد. نیروهای مسلح اسرائیل با بمباران تمام فرس غزه و با استفاده از پیشرفته ترین سلاح های تکنولوژیکی به کشتار نوزادان، کودکان، زنان، سالمندان، دانشجویان، روزنامه نگاران و رهبران مذهبی ادامه می دهند. آنها همه چیز را، بدون استثنا، بمباران می کنند: آپارتمان ها، بیمارستان ها، آمبولانس ها، مدارس، مساجد و کلیساها. سازمان های بین المللی هرگز این چنین ضعیف و بی اثر نبوده اند. متأسفانه هیچ سازمان بین المللی قادر به جلوگیری از نسل کشی زنده و بلاوقفه علیه فلسطینیان نیست. به نظر می رسد که اصل نسبتاً مؤخر R2P «مسئولیت محافظت» نیز اکنون جای خود را در قفسه های غبار آلود تاریخ خواهد یافت.

ظاهراً، هدف آمریکائی ها چون قصد دارند «شکل نظامی» خود را حفظ کنند، مرتب به حملات موشکی، هرچند ناموفق، دست می زنند. وزیر خارجه روسیه، سرگی لاورف، می گوید: «هیچ کس به کسی اجازه نداده است تا یمن را بمباران کند. اظهارات تیره کننده ای که از واشنگتن منتشر می شود، بسیار رقت انگیز هستند.» پیش بینی در مورد امکان گفت و گو بین حوثی ها و واشنگتن در حال حاضر دشوار است. به نظر بسیاری از سیاستمداران، نکته مهم توقف تجاوز به یمن است زیرا هرچه آمریکائی ها و انگلیسی ها بیشتر یمن را بمباران کنند، حوثی ها تمایل کمتری به گفتگو برای توافق نشان می دهند.

ایون بلارا دبیرکل حزب پودموس، پدرو سانچس، نخست وزیر اسپانیا را به خاطر «درگیر کردن» کشورش در «جنگ علیه یمن» محکوم کرد. وی گفت، موضع رسمی مادرید، حمایت از عملیات آمریکا و بریتانیا علیه حوثی ها در دریای سرخ است. اظهارات شدید وی در تظاهرات مردم در مرکز پایتخت اسپانیا در حمایت از فلسطین ایراد شد. بر اساس نظر مقامات رسمی بیش از ۲۵،۰۰۰ نفر در تظاهرات مادرید شرکت داشتند. هم زمان گردهمائی هایی نه تنها در مادرید بلکه در ده ها شهر دیگر در سراسر اسپانیا برگزار شد.

از آغاز نسل کشی اسرائیل تا به حال، کل غرب، به استثنای چند مورد، درباره کشتار در غزه سکوت اختیار کرده است. جوزف بورل، رئیس روابط خارجی اتحادیه اروپا، یکی از کسانی بود



که سکوت را شکست و گفت، «فکر می‌کنم محروم کردن غیرنظامیان از نیازهای اولیه - آب، غذا، دارو، و همه چیز - این به نظر می‌رسد نقض قوانین بین‌المللی باشد.» خب، این یعنی چه؟ واشنگتن و خود جو بایدن به دنیا اعلام می‌کنند که تنها «اسرائیل حق دفاع از خود را دارد»، در حالی که همین رئیس‌جمهور ترجیح می‌دهد در مورد مردم صلح‌جوی فلسطین سکوت کند، و هر روز محموله‌های سلاح‌های بیشتر و بیشتری برای بمباران شهرها، شهرک‌ها، اردوگاه‌های پناهندگان و حمله به کاروان‌های کمک‌های انسان‌دوستانه به غزه، برای اسرائیل بفرستد. بسیاری از دولت‌های آمریکا به ریاکاری و انحراف در اقدامات آشکار متوسل شده‌اند، اما آنچه دولت فعلی جو بایدن انجام می‌دهد کاملاً غیرمنتظره است.

اودو جود ایلو، مدیر اجرایی سازمان غیرنظامیان در جنگ، متولد نیجریه، تنها یکی از چهره‌های آفریقائی است که این هشدار را داده است. وی می‌گوید: «اکنون ما در وضعیتی به سر می‌بریم که هویت متجاوز یا هویت قربانی تجاوز تعیین می‌کند که دنیا چگونه واکنش نشان دهد، و نمی‌توان حافظ یک سیستم دفاعی بین‌المللی بود که در آن استتار وجود داشته باشد.» وی می‌افزاید، در نتیجه احترام به قوانین بین‌المللی به خاطر سیاست‌های غرب، به خصوص آمریکا، از بین خواهد رفت.

وزیر خارجه مصر، سامح شُکری، به زبان آرام‌تری گفت: «جنوب جهانی تحولات در این درگیری را که از سوی غرب به رهبری آمریکا به راه افتاده است، از نزدیک زیر نظر دارد و مقایسه می‌کند و به باور من، اعتماد خود را نسبت به ارزش‌هایی مورد ادعای شمال جهانی، از دست می‌دهد. این وضعیت بسیار خطرناکی است، زیرا می‌تواند به فروپاشی نظم جهانی منجر شود.»

لئوئیس ایناسیو لولادا سیلوا، رئیس‌جمهور برزیل و رئیس‌فعلی جی ۲۰ به شبکه صدای جنوب جهانی در ماه نوامبر گذشته گفت که لازم است «اولویت حقوق بین‌الملل، از جمله حقوق بشر دوستانه

بدون استانداردهای دوگانه یا اقدامات یک جانبه‌ای که آمریکا در تلاش است انجام دهد، برای همه به طور مساوی اعاده و اعمال شود.»

جولین بارنز - دیسی از شورای روابط خارجی اروپا معتقد است که آسیبی که خود ایالات متحده به اعتبار آمریکا وارد کرده است ممکن است در نهایت نه در جنوب جهانی بلکه در خود غرب احساس شود.

امروز ایالات متحده حکم ساز قوانین و معاهدات بین‌المللی است. آنها حامی سرسخت اجرا و پایبندی به آن (قوانین) هستند. اما، خودشان مشکل ساز اصلی هستند. آمریکائی‌ها برای این باورند که اگر یک معاهده یا یک سند، آنها را دچار مشکل سازد، حق دارند آن را به دلخواه خود بازسازی کنند یا به طور کلی سند را فسخ کنند. اما، همان‌طور که پوتین اشاره کرد، جهان دستخوش تغییرات اساسی است. ماهیت تغییرات این است که جهان تک قطبی گذشته با نظم جهانی جدید، عادلانه‌تر و چند قطبی جایگزین می‌شود. فکر می‌کنم این دیگر برای همه روشن شده است. طبعاً یک چنین فرایند اساسی‌ای آسان نخواهد بود، اما عینی است، و مایلم تأکید کنم، غیر قابل بازگشت است.

بخش دوم

بسیاری از سیاستمداران به خوبی آگاهند که غرب با سیاست‌های خود خواهانه‌اش، به ویژه در تحریم‌های ضد روسیه، و مبارزه با آن چه ضربه شدیدی به خود وارد کرده و اعتبارش را در میان بسیاری از کشورهای جهان تضعیف کرده است. کارین کنسیل، وزیر امور خارجه اتریش، پیامدهای تحریم‌های غیر قانونی ضد روسیه را در شبکه تلویزیونی تی‌آرتی ترکیه برشمرد. بنا بر اظهارات کنسیل، بسیاری از کشورها با مشاهده تحریم‌ها علیه روسیه، چنین فرض می‌کنند که این اتفاق



می‌تواند برای آنان نیز رخ دهد. وی با گفتن اینکه: «من می‌گویم که اعتماد به بسیاری از نهادها از بین رفته است. و این‌ها ضررهای اصلی هستند. زیرا اعتماد را نمی‌توان خرید. این چیزی است که باید کسب شود» و علیرغم همه تلاش‌های آمریکا و اقماران، هدف اصلی محدودیت‌ها علیه روسیه محقق نشده است. به گفته وی، روسیه رفتار خود را تغییر نداده است و قاطعانه به مسیر دوستی خود با سایرکشورها و مردم، برای حل و فصل هرگونه اختلاف بر سر میز مذاکره ادامه می‌دهد، نه در میدان جنگ، آن‌طور که آمریکا در اولین فرصت انجام می‌دهد. کارین کنسیل در دسامبر گذشته گفت که کشورهای خلیج (فارس) و چین از تحریم‌های غرب علیه روسیه و مسدود کردن دارائی‌های روسیه متحیر و آزرده خاطر شده‌اند. به همین نحو، ریاکاری آشکار ملی آمریکا می‌تواند بهای گزافی را در قالب اعتماد از دست رفته، آسیب به اعتبار جهانی، و کاهش عزت نفس برای هژمون سابق جهانی در پی داشته باشد.

روسیه در ماه مارس گذشته، بر مبنای وضعیت نوین، سیاست جدیدی تحت عنوان «مفهوم سیاست خارجی» اتخاذ کرد. وجه تمایز این ایده این است که، برای نخستین بار، این سند برنامه به صراحت و بدون ابهام مبارزه با ایالات متحده را به عنوان یکی از مهم‌ترین وظایف خود ثبت کرده است. به منظور تسهیل انطباق نظم جهانی با واقعیت‌های یک جهان چند قطبی، فدراسیون روسیه در نظر دارد به موارد زیر توجه داشته باشد.

از میان بردن بقایای تسلط ایالات متحده و سایر کشورهای غیردوست در امور جهانی، شرایطی را برای هرکشوری فراهم می‌آورد تا از جاه‌طلبی‌های نواستعماری و هژمونیک دست بردارد. سرگی لاورف، وزیر امور خارجه روسیه، در یک کنفرانس مطبوعاتی درباره نتایج دیپلماسی روسیه در سال ۲۰۲۳ گفت: روسیه در سال ۲۰۲۴ قصد دارد از هرگونه وابستگی به غرب خلاص شود.

آزادی بیان برای کاخ سفید و وزارت خارجه مدت‌هاست که واژه‌ای خالی از معنا بوده است. رسانه به اصطلاح آزاد و مستقل یک ماشین تبلیغاتی برای «شستشوی مغزی» آمریکائی‌ها و کسانی در جهان است که هنوز به مزخرفات آمریکائی باور دارند. دسترسی به اطلاعات و کثرت افکار برای شرکت‌های خصوصی که به‌طور کامل از سوی نمایندگان سرویس‌های اطلاعاتی کنترل می‌شوند، اهمیتی ندارد. برای آنان هیچ هزینه‌ای ندارد که حتی مفاد کلیدی قوانین داخلی را نقض کنند، در حالی که نخستین متمم قانون اساسی آمریکا دولت فدرال را از ممانعت از ابراز عقیده، یا مجازات کسی به خاطر آنچه می‌گوید، منع می‌کند.

این موضوع به ویژه حالا در جریان سانسور برنامه تلویزیونی بسوگون از نیکیتا میخالکوف رئیس اتحادیه سینماگران و هنرمندان مردم روسیه با اتهامات سیاسی از سوی یوتیوب، خود را نشان داد. به گفته وی، علیرغم اینکه موضوعات مطرح شده در این برنامه برای غرب جمعی حاد،

ناراحت‌کننده و حتی ترسناک بوده است، جای شگفتی است که این برنامه توانست برای مدتی طولانی در یوتیوب دوام داشته باشد.

بر اساس این واقعیت، واشنگتن به تعهدات بین‌المللی برای تضمین آزادی بیان «اهمیتی قائل نیست.» و تصمیم مدیریت یوتیوب تحت فشار مقامات رسمی آمریکا، نمونه کلاسیک سانسور سیاسی و تجلی عدم تحمل آسیب‌شناختی غرب نسبت به عقاید دیگران است.

سرگی لاورف در دسامبر گذشته در گردهم‌آیی دوحه گفت، در زمانی که بسیاری از کشورهای در حال توسعه به «نظم بین‌المللی مبتنی بر قانون» مشکوک هستند، «قوانینی که هرگز منتشر نشده‌اند، و هرگز از سوی کسی اعلام نشده است، بسته به این که غرب در چه مقطع خاصی از تاریخ مدرن دقیقاً به چه چیزی نیاز دارد، اعمال می‌شود.» عملکرد گزینشی آمریکا، در بسیاری از کشورهای جنوب جهانی چنین درک می‌شود که احتمالاً منجر به بازنگری گسترده‌تری خواهد شد. در گذشته، اغلب به مسئله فلسطین به عنوان یک مورد خاص تاریخی در سیاست جهانی و به عنوان یک حق ویژه شناخته شده برای آمریکا نگاه می‌شد. اما اکنون، چنان که کارشناس اسرائیلی دانیال لوی می‌گوید، این مسئله «به مرکز آنچه برخی آن را بحران چند وجهی می‌نامند، تبدیل شده است.» لوی می‌گوید: «انحصار آمریکا [بر سرنوشت غزه] با دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم و ژئوپلیتیک مدرن همخوانی ندارد. اتفاق مهم و جالبی که در این زمینه رخ داده است و حتی شاید مایه امیدواری باشد، این است که برای بسیاری از مناطق به اصطلاح جنوب جهانی و در بسیاری از شهرهای غرب، فلسطین اکنون به نوعی فضای نمادین تبدیل شده است. این نوعی تجسم قیام علیه ریاکاری غرب، علیه نظم غیرقابل پذیرش جهانی، و علیه نظم پسا استعماری است.»

اما دیگر اثری از دوران استعماری و پسا استعماری گذشته باقی نمانده است. کشورهای جنوب جهانی و کسانی که آنها را رهبری می‌کنند، بیش از پیش در یک مارش سرنوشت‌ساز و پیروزمند به صحنه جهانی وارد می‌شوند. در این راستا، گروه کشورهای موسوم به بریکس، گردهم‌آیی غیررسمی کشورهای عمدتاً در حال توسعه و پویا که تحت هدایت پوتین ایجاد شده است، نقش ویژه‌ای ایفا می‌کنند. به عبارت دیگر، این پلاتفرمی است برای تحکیم همکاری‌های همه‌جانبه میان کشورهایی که اقتصادشان توان بالایی برای رشد دارند. در حال حاضر این گروه شامل ده کشور برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی، امارات، عربستان سعودی، ایران، مصر و اتیوپی می‌شود. هم اکنون شاهد ظهور مراکز قدرت در آسیا، آمریکای لاتین و غرب آسیا هستیم. به طور کلی دنیا دستخوش دگرگونی‌های اساسی است، و عراق نیست اگر بگوئیم که سرنوشت آینده نظم جهان در حال شکل گرفتن است. مدل مصرف‌گرایانه تمدن غرب که رونق آن برای سال‌های متمادی به هزینه سایر کشورها با از بین بردن منابع و با بی‌توجهی کامل به منافع کشورهای صاحب آن منابع تضمین می‌شد، به

گذشته تعلق دارد. در این راستا، کشورهای بریکس برخلاف کشورهای عضو ناتو به رهبری آمریکا، می‌توانند نقش تثبیت‌کننده مهمی در روابط بین‌الملل داشته باشند.

ائتلاف آتلانتیک شمالی، اکنون در حال اجرای بزرگ‌ترین رزمایش نظامی پس از جنگ سرد به نام «مدافع مصمم ۲۰۲۴» در اروپا است تا عملاً سناریوی یک جنگ تمام‌عیار با روسیه را بررسی کند. احتمال یک چنین رخداد فاجعه‌باری از سوی مقامات بالایی رسمی ناتو بیش از پیش بیان می‌شود، و مردم کشورهایشان را به سمت روان‌پریشی پیش از جنگ سوق می‌دهند. این شرایط، گستردگی مانورهای ناتو، و نیت استراتژیک آنها نگرانی منطقی مسکو را که از نزدیک روند تحریک‌آمیز بروکسل را زیر نظر دارد، موجب می‌شود.

ژنرال کریستوفر کاوولی، فرمانده عالی متحدین اروپا، آغاز رزمایش را اعلام کرد. بنا بر گفته وی، این مانورها تا ماه مه ادامه خواهد داشت و «بزرگ‌ترین رزمایش ناتو در چند دهه گذشته خواهد بود، رزمایشی که در آن تقریباً ۹۰،۰۰۰ پرسنل نظامی شامل همه ۳۱ کشور متحد و شریک خوب مان سوئد خواهد شد.» چنان‌که در تارنگاشت رسمی ناتو به شکل مبهمی بیان شده است، هدف از مانورها «نشان دادن قابلیت تقویت اروپا-آتلانتیک از طریق انتقال نیروها از منطقه آمریکای شمالی به ماورا آتلانتیک» برای «دفاع از یکدیگر، ارزش‌های خود و یک دنیای مبتنی بر قانون است.»

تقویت قابلیت‌های نظامی اتحاد اروپا «در قالب جنگ شبیه‌سازی شده با رقیب تقریباً به همان اندازه قدرتمند» صورت خواهد گرفت. به عبارت دیگر، ناتو تنها «با اعصاب بازی نمی‌کند»، بلکه در واقع آشکارا برای جنگ با روسیه آماده می‌شود. که البته به خودی خود کشف تازه‌ای نیست، چراکه منطق وجود بلوک سیاسی نظامی غرب که در سال ۱۹۴۹ به وجود آمد - بازمانده‌ای از جنگ سرد - همیشه مقابله با روسیه بوده است. این نمونه بارز دیگری از فعالیت‌های کشورهای ناتو به رهبری آمریکای «دموکراتیک» برای به دست گرفتن کنترل کامل است.

به گفته پروفیسور محی‌الدین آتامان، سال ۲۰۲۴، برای همه کشورها سال بسیار دشواری خواهد



«پارتنون کتاب‌ها» اثر هنرمند آرژانتینی مارتا مینوژین، در همان مکانی که نازی‌ها در سال ۱۹۳۳ کتاب‌های نویسندگان یهودی یا مارکسیست را به آتش کشیدند.

بود. به هر حال کشورهای غربی دوران مخربی را در سیاست‌های بین‌الملل آغاز کرده‌اند. در دنیای وابسته امروز، محدود کردن رنج و بی‌عدالتی به یک منطقه یا ناحیه غیرممکن است. دیر یا زود موج جدیدی از خشونت به گوشه و کنار جهان خواهد رسید. در نهایت، بدون شک همه کشورها تحت تأثیر این واقعیت‌های جدید قرار خواهند گرفت. غرب، برخلاف انتظارش، قادر نخواهد بود دور جدید خشونت‌ها را کنترل کند. سیاست‌های غرب به بازگشت به حالت عادی، یعنی عقلانیت، نیاز فوری دارد. غرب آسیا، آفریقا و دریای سرخ نیاز میرمی به بازگشت به ثبات سیاسی دارند.

این‌ها دو مفهوم کاملاً متضاد از زندگی و رفتار سیاست بین‌الملل هستند. آمریکا و اقمار غربی آن مشتکی دزدند که به بهای کشورهای دیگر زندگی می‌کنند، غارت می‌کنند و منابع طبیعی و دیگر منابع آنها را به جیب خود سرازیر می‌کنند. یکی از به اصطلاح غنی‌ترین موزه‌های بریتانیا در لندن است که حتی یک قلم از اشیای به نمایش درآمده در آن متعلق به خود بریتانیا نیست، همه اشیای از کشورهای دیگر آورده شده‌اند، یعنی: دزدیده شده‌اند. هنگامی که مردم هند تقاضا کردند تا تاج معروف امپراتوری بریتانیا، تماماً ساخته شده از جواهرات هندی ساخته بازگردانده شود، پاسخ منفی بی‌ادبانه‌ای دریافت کردند. شبیه این ضرب‌المثل روسی که می‌گوید، «هر چه از واگن افتاده دیگر گم شده».

از سوی دیگر، کشورها و مردمی که قرن‌ها مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند، به طور فزاینده‌ای راه خود را بازمی‌یابند. این‌ها کشورهایی هستند که به اشکال مختلف در اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌هایی متحد می‌شوند تا با شجاعت بیشتری از منافع ملی خود دفاع کنند؛ اساس سیاست‌های خود را بر اصول حُسن همجواری و زندگی مسالمت‌آمیز قرار دهند؛ و همه مشکلات نوظهور را با توجه به منافع همه طرف‌های ذی‌نفع و به اتفاق هم در پشت میز مذاکره پیگیری و حل و فصل کنند. در چنین دنیایی هرگز امکان نخواهد داشت که کشوری جمعیت صلح‌جوی کشور دیگری را در مقابل چشم همه جهانیان از بین ببرد و در آینده نیز چنین حقی را برای خود قائل باشد. نمونه‌های فراوانی وجود دارد: نابودی مردم صلح‌جوی فلسطین از سوی اسرائیل، تجاوزهای غیرقانونی آمریکا به ده‌ها کشور جهان با اختیاراتی فرا قانونی بین‌المللی.

در دنیای چند قطبی ملت‌ها خواهند آموخت که بدون جنگ و تجاوز زندگی کنند و با هزینه منابع طبیعی خود توسعه یابند و با به‌کارگیری ابزارهای مدرن در اقتصاد و علوم، سطح مناسبی از رفاه را برای مردم خود ایجاد کنند. سیاره ما در حال ساختن چنین دنیایی است، زمان آن فرا رسیده است که به سلطه غرب به رهبری آمریکا پایان دهیم.

- <https://journal-neo.su/2024/01/31/the-world-on-the-edge-of-changing-global-power-politics-part-1/>

- <https://journal-neo.su/2024/02/02/the-world-on-the-edge-of-changing-global-power-politics-part-ii/>

۲۹مین کنفرانس بین‌المللی روزا لوکزامبورگ

هوشمند انوشه



کنفرانس‌های بین‌المللی روزا لوکزامبورگ از سال ۱۹۶۶ هر ساله در ماه ژانویه با هدف بررسی چالش‌های مطرح در مبارزات جنبش چپ، حول عدالت اجتماعی و علیه نظامی‌گری و برای افشای امپریالیسم به ابتکار روزنامه یونگه ولت (دنیاوی جوان) در آلمان برگزار می‌شود. تعداد شرکت‌کنندگان در این کنفرانس از تعداد حدود ۶۰۰ نفر در سال‌های نخست به ۳۲۰۰ نفر در سال گذشته افزایش یافته است. علاوه بر شرکت‌کنندگان حاضر در محل کنفرانس حدود ۱۰ هزار نفر هم از سراسر جهان از طریق اینترنت در این کنفرانس شرکت می‌کنند.

کنفرانس‌های روزا لوکزامبورگ همواره محل ملاقات شخصیت‌های برجسته از سراسر جهان بوده‌اند که برای آرمان‌کارگران و زحمتکش‌ان و علیه امپریالیسم مبارزه می‌کنند. یکی از نقاط اوج این کنفرانس شرکت آنجلا دیویس، مبارز آمریکایی برای حقوق بشر و عضو رهبری حزب کمونیست آمریکا در کنفرانس سال ۲۰۰۵ بود. این کنفرانس هر ساله هم‌زمان با سالروز قتل دو مبارز بزرگ راه سوسیالیسم یعنی روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت برگزار می‌شود و با یک راه‌پیمایی به این مناسبت پایان می‌یابد.

ما در این نشریه گزارشی در مورد برگزاری این کنفرانس در سال گذشته منتشر کردیم. امسال این کنفرانس روز ۱۳ ماه ژانویه در شهر برلین تحت این شعار برگزار شد: **جهان متعلق به کیست؟** این شعار از یکی از اشعار پرتولت برشت گرفته شده است، آنجا که می‌گوید: «فردا، فردای چه کسی است؟ **جهان، جهان چه کسی است؟**»

مطرح شدن این پرسش از آن جهت اهمیت دارد که نیروهای جنگ طلب منابع با ارزشی را که باید در راه بهبود محیط زیست به کار گرفته شود، برای اهداف تسلیحاتی و برای نابودی بشریت به

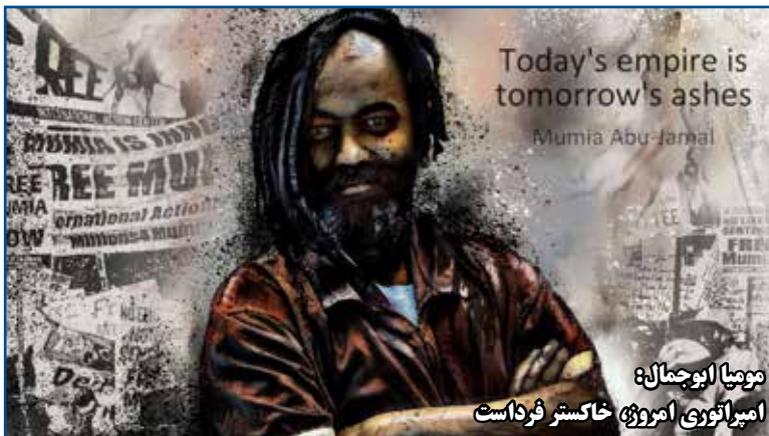
کار می‌گیرند. در حالی که کره زمین امکان تغذیه همه ساکنین این کره را دارد، میلیون‌ها نفر به دلیل سودجویی انحصارات امپریالیستی محکوم به گرسنگی هستند و یا آن‌گونه که ناظم حکمت، شاعر معروف، در شعر هفتمین نامه به تارانتا باو گفته بود: در حالی که ماهی‌ها قهوه می‌نوشند، بچه‌ها از شیر محروم‌اند. آری به این پرسش باید پاسخ گفت: جهان متعلق به کیست؟ آیا این جهان متعلق به کنسرن‌های تسلیحاتی و جنگ‌افروزان است و یا متعلق به مردم زحمتکشی است که خواهان زندگی در صلح و صفا هستند؟

کنفرانس با نمایشی بر روی صحنه با شعار جنگ‌افروزان را نمی‌خواهیم آغاز شد. تبلیغات دولت‌های عضو ناتو چنین وانمود می‌کند که گویا ناتو طرفدار صلح است. باید با این تبلیغات مبارزه کرد و واقعیات را به مردم گفت. سخنرانان از حزب چپ و از دیگر گروه‌های جنبش چپ در آلمان، خواهان تولد دوباره جنبش صلح شدند: باید از خلع سلاح سخن گفت و نه از افزایش تسلیحات.

مومیا ابوجمال

مومیا ابوجمال یکی از میهمانان این کنفرانس متأسفانه هنوز پس از ۴۰ سال در ایالت پنسیلوانیای آمریکا در زندان است و به همین دلیل نتوانست حضوراً در این کنفرانس شرکت کند. پیام او به کنفرانس توسط نماینده او که عضو گروه رادیوی زندان است، خوانده شد. سخنران پیش از خواندن پیام، مومیا ابوجمال را به حاضران معرفی کرد. وضع سلامتی ابوجمال خوب نیست و او هنوز در زندان انفرادی به سر می‌برد. اسنادی که بی‌گناهی او را ثابت می‌کنند از سوی دادگاه‌های آمریکا مورد توجه قرار نمی‌گیرند. ابوجمال را زندانی کرده‌اند تا توهم دموکراسی آمریکایی خدشه دار نشود.

ابوجمال در پیام خود در مورد جنگ در خاورمیانه می‌گوید: «جهان این بار مجدداً شاهد جنگ



دیگری شده است. جنگی استعماری علیه مردمی بی سلاح.» او در پیام خود در مورد جنگ افروزی امپریالیستی گفت، جنگ در غزه خاخره دخالت‌های نظامی آمریکا در افغانستان و عراق را در او زنده می‌کند. به نظر او این عملیات نظامی نتیجه‌ای جز فاجعه نداشته است و دلیل دیگری بر حقانیت مردمی است که در آن سال‌ها علیه این جنگ‌ها دست به تظاهرات زدند. این واقعیت نشان می‌دهد که دخالت‌های نظامی نمی‌توانند به اهداف خود دست یابند.

۱۱ سپتامبر دیگر: ما فراموش نمی‌کنیم

گروه هنری موسیقی از شیلی به نام موزیکاندس قطعاتی را تحت عنوان ۱۱ سپتامبری دیگر به یاد سالوادور آلنده و ویکتو خارا اجرا کرد. منظور از ۱۱ سپتامبر دیگر، تاریخ کودتای ارتجاعی-امپریالیستی علیه دولت قانونی سالوادور آلنده در شیلی است. پیش از اجرای موسیقی فیلمی از لحظه اعلام پیروزی سالوادور آلنده در انتخابات شیلی بر روی اکران نمایش داده شد و هم‌زمان رهبر این گروه، دانیل اوزوریو، از آن لحظه تاریخی سخن می‌گوید:

«صدایشان از دور شنیده می‌شود؛ هزاران نفر در خیابان‌های شیلی؛ جشنی برپاست؛ در نقطه‌ای بسیار دور از اینجا صدای رفقا به گوش می‌رسد. رفقای ما هستند که پیروز شده‌اند. آنها در طول سال‌های متمادی بر روی ۴۰ دستورالعمل کار کردند تا بتوانند یک دولت واقعاً خلقی را به قدرت برسانند؛ دولتی برای کارگران و دهقانان. آنها روز و شب کار کردند تا رفیق مان با یک روش دموکراتیک به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شود. خیابان‌ها مملو از موج مردمی است که غرق شادی‌اند؛ باورش‌شان نمی‌شود که رویای‌شان به واقعیت پیوسته است.

در آلامدا (خیابان اصلی پایتخت شیلی) صدها هزار کارگر غرق در جشن شادی هستند؛

همه یکدیگر را از شادی در آغوش گرفته‌اند؛ مادرها، جوانان، بچه‌ها، کارگران، دهقانان، معلم‌ها، روشنفکرها، هنرمندان همه آواز می‌خوانند، می‌خندند و گریه می‌کنند.

سالوادور دیگر رفیق آلنده نیست، او رفیق رییس‌جمهور شده است.»

پس از این سخنان گروه هنری شیلی تعدادی از ترانه‌های خود را به یاد سالوادور آلنده و ویکتور خارا همراه با پخش فیلم‌هایی از صحنه‌های مباران کاخ ریاست جمهوری توسط کودتاچیان و دستگیری جوانان در کوچه و خیابان، اجرا کرد. یکی از ترانه‌ها به نام چه سخت است خواندن بر روی شعری ساخته شده، که ویکتور خارا در زندان کودتاچیان در فاصله دو شکنجه، مخفیانه نوشت و توسط رفقاییش به بیرون از زندان فرستاد.

دانیل اوزوریو تحصیلات خود را در رشته موسیقی در شیلی آغاز کرد و سپس در آلمان ادامه داد. او اکنون همراه با گروه موسیقی خود در آلمان زندگی می‌کند. دانیل اوزوریو در مورد آثار خود

چنین می‌گوید: «در آلمان آثار من را آثار مدرن می‌دانند ولی هدف ما از این کار جمعی هنر برای هنر نیست. هدف ما خلق آثاری است با محتوای اجتماعی و سیاسی. اگر غیر از این باشد، کار بیهوده‌ای خواهد بود. هدف ما این است تا با موسیقی‌دانان در سراسر جهان و خارج از اروپا ارتباط برقرار کنیم. بزرگ‌ترین مشکل موسیقی‌دانان پیشگام این است که هنرشان فقط محدود به اروپا شده است. موسیقی آکادمیک چشم خود را به جهان خارج از اروپا بسته است. به همین دلیل بود که ما با موسیقی سوریه و مغولستان آشنا شدیم.

ما با تکیه به سنت موسیقی شیلی و آثاری که در دهه ۱۹۷۰ خلق شده بودند، کار خود را آغاز کردیم. من در دهه ۱۹۸۰ با موسیقی جنبش مقاومت که آن زمان ممنوع بود، بزرگ شدم. وقتی به آلمان مهاجرت کردم، این پروژه را شروع کردم تا بتوانم تمام آن موسیقی جنبش مقاومت را اجرا کنم.»

افشای ناتو

بر روی پرچم‌ها شعارهایی علیه جنگ افروزی و برای صلح و در افشای کنفرانس امنیتی مونیخ که در روز ۱۷ ماه فوریه برگزار خواهد شد، دیده می‌شوند. سخنرانی‌هایی از گروه‌های مختلف جنبش صلح در مورد لزوم تجدید حیات جنبش صلح، ایراد می‌شود، سخنرانان از اینکه تبلیغات دولتی افکار عمومی را به سوی جنگ طلبی سوق داده است، اظهار تاسف می‌کنند. سخنرانان از همه می‌خواهند تا با استفاده از برگزاری کنفرانس مونیخ، افکار عمومی را به سوی مخالفت با ناتو تغییر جهت بدهند: «امروزه ما به همکاری در اروپا نیاز داریم و نه درگیری... باید به سوی تشنج‌زدایی گام برداریم.»

دفاع از غزه

همایش طرفداری از غزه با حمل پرچم‌هایی با شعارهای آتش‌بس فوری و شعارهای دیگری در دفاع از صلح و علیه جنگ آغاز شد.

نخستین سخنران در دفاع از مردم فلسطین جرمی کوربین، رئیس پیشین حزب کارگر بریتانیا، سخنرانی خود را از طریق اینترنت از شهر لاهه ایراد کرد. او به علت شرکت در دادگاه لاهه و پشتیبانی از شکایت آفریقای جنوبی علیه اسرائیل نتوانست مستقیماً در این کنفرانس حضور یابد. او در پیام خود به کنفرانس ضمن بزرگداشت روز ۱۳ ژانویه که به عنوان روز همبستگی با خلق فلسطین نام گرفت، یادآور شد که تاکنون طبق آمار رسمی ۲۳ هزار نفر در غزه کشته شده‌اند و اجساد هزاران نفر نیز هنوز زیر خرابه‌های جنگ مدفون است. او سپس اضافه کرد: «ما تنها خواهان پایان جنگ نیستیم. ما خواهان پایان اشغالگری هستیم. ما خواهان عدالت برای خلق فلسطین هستیم.»



پس از خواندن شعری از برتولت برشت به نام ترانه‌ای از دورانی تاریک توسط کالوم بیرد، خواننده اسکاتلندی، نوبت به سخنرانی ویلند هوبان، رییس سازمان صدای یهود برای صلح از بریتانیا رسید. او سخنان خود را چنین آغاز کرد: «باید خیلی واضح بگوییم که در حال حاضر در غزه یک نسل‌کشی در جریان است.»

سپس فیلمی از تظاهرات در همبستگی با خلق فلسطین در روز ۱۰ نوامبر سال گذشته در شهر نیویورک همراه با سخنرانی پر شور روشنفکر انقلابی آمریکایی، کورنل وست، پخش شد. کورنل وست، فیلسوف، فعال سیاسی و سوسیالیست آمریکایی، که خود را از زمره پیروان مارتین لوتر کینگ می‌داند، در سخنرانی پر شور خود از جمله به این نکته اشاره کرد که: «ما از برادران و خواهران یهودی خود متنفر نیستیم. ما از اشغالگری اسرائیل متنفر داریم.» او سپس در ادامه با اشاره به استفاده آمریکا از حق وتو علیه برقراری آتش‌بس در غزه گفت: «امپراتوری آمریکا با بی‌شرمی به خود اجازه داد، در شورای امنیت پیشنهاد برقراری یک آتش‌بس انسانی برای خلق فلسطین که زیر بمباران به سر می‌برد، را وتو کند.»

سپس نوبت به رئیس اتحادیه سراسری انجمن‌های عربی در آلمان رسید. او طی یک سخنرانی خطاب به کنفرانس گفت: «ما حق نداریم در آلمان پرچم فلسطین را در تظاهرات حمل کنیم. ما حق نداریم حتی دستمال گردن (چفیه)های خود را برگردن داشته باشیم. تنها در شهر برلین ۳۵۰ فلسطینی به جرم حمل پرچم و یا چفیه فلسطینی تحت پیگرد قرار گرفته‌اند. فرزندان مان حق ندارند در مدارس نشانه‌های فلسطینی بر لباس‌شان داشته باشند. آنها حتی حق ندارند در مورد فلسطین صحبت کنند... دوستان عزیز، ما به شما نیاز داریم. ما فلسطینی‌ها در آلمان و در فلسطین به جنبش صلح نیاز داریم. بدون شما برای ما بسیار دشوار خواهد بود. ما باید با فشار به دولت آلمان بتوانیم در آلمان نظرات خودمان را آزادانه بیان کنیم.»

در خاتمه تصنیف همبستگی که شعر آن از برتولت برشت است و هانس آیسلر بر روی آن آهنگ

نهاده بود، توسط جمعیت حاضر در کنفرانس خوانده شد.

سوسیالیسم راه نجات است

سودا کاراجا، نماینده حزب کار در پارلمان ترکیه، از اهمیت طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی برای رسیدن به سوسیالیسم سخن گفت. او با ذکر مثال های زیادی از سراسر جهان، از بریتانیا و فرانسه تا ترکیه و... به بالاگرفتن نارضایتی و تظاهرات مردم اشاره کرد. او اضافه کرد که در ترکیه نیز علی رغم فشارهای موجود، اعتراضات و اعتصابات افزایش یافته اند. او ضعف کنونی طبقه کارگر را در تشکل در حزب مستقل خود دانست و با اشاره به لنین اضافه کرد که در شرایط کنونی مبارزات اقتصادی را باید به مبارزات سیاسی ارتقا داد. او اعتصاب و جلوگیری از بارگیری اسلحه برای اسرائیل در بلژیک را نمونه ای از سازماندهی مبارزات کارگری علیه سرمایه دانست. او در خاتمه سخنان خود، از همه خواست تا تنها به فضای مجازی اکتفا نکنند، بلکه در جستجوی تماس مستقیم با توده های زحمتکش باشند تا در گفتگوهای مستقیم با آنها بتوانند اعتمادشان را جلب کنند. او با این جمله به سخنان خود پایان داد: «بربریت خاتمه خواهد یافت و طبقه کارگر پیروز خواهد شد.»

ماشین سرمایه داری

سخنران بعدی **تورکیل لاوسن**، فعال سیاسی کمونیست و نویسنده چند کتاب در مورد مبارزات ضد امپریالیستی کشورهای در حال رشد، که خود را از شهر کپنهاک پایتخت دانمارک به برلین رسانده بود. یکی از آخرین کتاب های او با عنوان **دورنمای جهانی: تفکراتی در مورد امپریالیسم و مقاومت** به چندین زبان ترجمه شده است. او در سخنان خود تحت عنوان چگونه می توان ماشین سرمایه داری را از کار انداخت سرمایه داری را همچون ماشینی برای انباشت سرمایه در سطح جهانی تعریف کرد. او در ابتدا گفت که عنوان «چگونه می توان ماشین سرمایه داری را از کار انداخت» برای بسیاری تعجب برانگیز است، ولی باید گفت که خود سرمایه داری در حال از کار انداختن خود است. این آمریکا است که در حال از کار انداختن این ماشین است. آمریکا در حال از کار انداختن بازار جهانی نظام نئولیبرالی است که ۴۰ سال تمام با تولید سودهای بالا و عرضه کالاهای ارزان برای جهان غرب خدمات زیادی انجام داده است. این تخریب با جنگ های تجاری و تحریم ها انجام می شود. ولی چرا آمریکا از این ابزار استفاده می کند؟ آمریکا همواره از سلاح رقابت اقتصادی برای تداوم برتری خود استفاده کرده است. ولی اکنون می بینیم که آمریکا دیگر قادر نیست برتری خود را در دنیا حفظ کند. سقوط تسلط آمریکا با رشد روزافزون جهان جنوب به رهبری جمهوری خلق چین همراه شده است. این تضاد زمینه خوبی است برای مبارزات ضد امپریالیستی.

این مبارزه در جهان غرب به دو دلیل لازم است: نخست اینکه این شیوه زندگی افراطی در غرب بوده که بحران محیط زیست را ایجاد کرده است. و دوم اینکه سلاح‌های کشتار جمعی که در دست قدرت‌های غرب قرار دارد، می‌تواند پایان تسطّ امپریالیستی را به نابودی بشریت تبدیل کند. جبهه کشورهای جنوب نیروی اصلی در این مبارزه است. به همین دلیل باید به این جبهه از طریق مبارزه کارگران در سراسر جهان در سراسر زنجیره تولید و برای تقویت جنبش محیط زیست و ضد جنگ یاری رساند.

کوبا

معاون بخش روابط بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا در سخنرانی خود درباره مشکلات کشور کوبا صحبت کرد و این مشکلات را ناشی از سیاست تحریم تجاری و مالی از سوی آمریکا دانست. کمبود مواد غذایی، دارویی، سوختی، وام و فن آوری همه ناشی از این تحریم‌هاست. او سپس با اشاره به تولید واکسن ساخت کوبا برای مبارزه با اپیدمی کرونا، تأکید کرد که در یک نظام سوسیالیستی درمان بیماری‌ها و همچنین آموزش و پرورش برای همه رایگان است.

بحث گروهی در باره مبارزه با رشد راست افراطی

مطابق سنت هر ساله آخرین بخش کنفرانس بین‌المللی روزا لوکزامبورگ همراه است با یک بحث گروهی در مورد یکی از مسایل مبرم و مطرح در جنبش چپ. امسال موضوع مقابله با گرایش راست افراطی مورد بحث قرار گرفت. گرداننده این بحث گروهی سردبیر روزنامه «یونگه ولت» بود که در ابتدا به تشریح رشد حزب آ.اف.د. در آلمان پرداخت. نمایندگان این حزب با گرایش راست افراطی و فاشیستی یک جلسه پنهانی به منظور مذاکره در مورد تدوین برنامه‌ای برای اخراج مهاجرین مقیم آلمان، حتی با پاسپورت آلمانی از کشور تحت عنوان مهاجرت وارونه برگزار کردند. برنامه اخراج مهاجرین البته تازگی ندارد و توسط چهره‌های سرشناس این حزب سال‌ها پیش مطرح شد. علنی شدن این موضوع در رسانه‌های آلمان انزجار عمومی را برانگیخت. این حزب راست افراطی در حال گسترش نفوذ خود در نهادهای مختلف کشور آلمان است. مطابق نظرخواهی‌های اخیر این حزب می‌تواند در انتخابات آتی پارلمان سراسری به دومین حزب بزرگ تبدیل شود. فضای آلمان بیش از پیش رنگ و بوی نژادپرستانه به خود می‌گیرد. گرداننده برنامه، رشد فاشیسم را در ارتباط با عدم توجه به عدالت اجتماعی و همچنین جنگ افروزی می‌داند و این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه می‌توان این ریشه را خشک کرد؟

او سپس شرکت‌کنندگان در این بحث را بدین ترتیب معرفی کرد:

الف بهادیر (از خانواده مهاجری از ترکیه): رییس بخش جوانان فدراسیون انجمن‌های کارگری دموکراتیک در ایالت بایرن آلمان و همچنین سردبیر نشریه **ینی حیات** (زندگی جدید) که به دو زبان ترکی و آلمانی منتشر می‌شود.

ژاکلین نستیچ (از خانواده مهاجری از لهستان): از فعالین سندیکایی و انجمن‌های ضدفاشیست و تا سال ۲۰۲۳ نماینده پارلمان آلمان از حزب چپ، و در حال حاضر عضو حزب نو تأسیس اتحاد سارا واگن‌کنشت.

شبنم شریعت پناهی (از خانواده مهاجری از ایران): عضو حزب کمونیست آلمان و از فعالین در جنبش صلح آلمان که در سن ۱۲ سالگی به آلمان مهاجرت کرد و دارای درجه فوق لیسانس در رشته آموزش و پرورش است.

لوکا استون: عضو سازمان دورنمای کمونیستی.

گرد ویگل: نویسنده و از مسئولین حزب چپ در پارلمان آلمان در رابطه با راست افراطی و مبارزه با فاشیسم و همچنین مسئول بخش مربوط به دموکراسی، مهاجرت و ضد نژادپرستی در هیئت رئیسه اتحادیه سراسری سندیکاهای کارگری آلمان (دگ ب).

خلاصه‌ای از نکات مطرح شده در این بحث:

الف بهادیر:

«افزایش محبوبیت حزب آ.اف.د به هیچ وجه تعجب‌آور نیست. سیاست نئولیبرالی در چند دهه اخیر در آلمان زمینه را برای رشد این حزب راست افراطی آماده کرده است. سال ۲۰۲۴ نیز همچون سال‌های گذشته با کاهش قدرت خرید اقشار کم درآمد همراه خواهد بود. در بحران اقتصادی دوراه حل بیشتر وجود ندارد. یا نیروهای چپ موفق خواهند شد با روشنگری در مورد ریشه‌های نارضایتی، راه حل مناسبی ارائه دهند و یا این نیروهای دست راستی خواهند توانست با استفاده از این بحران، سیاست‌های خود را پیش ببرند. حزب آ.اف.د تلاش می‌کند تا در میان مهاجرین ترک نفوذ کند. در میان مهاجرین ترک نیز طرفداران این حزب به چشم می‌خورند. طبقه حاکمه تلاش می‌کند تا از مهاجران به عنوان ابزاری برای فشار به طبقه کارگر استفاده کند. یعنی افرادی از خانواده‌های مهاجر که در آلمان متولد شده‌اند را علیه مهاجرانی که به تازگی به آلمان می‌آیند، تحریک کند. نیروهای ارتجاعی در میان جمعیت ترک زبان فعال هستند. طبقه حاکمه آلمان از ایجاد شکاف در میان طبقه کارگر سود می‌برد.»

گرد ویگل: بله جنبش سندیکایی کارگری نیز متأسفانه در سال‌های گذشته تا حدی با سیاست‌های نئولیبرالی همگام بوده است. باید برنامه حزب آ.اف.د را مورد بررسی قرارداد و به

چالش کشید. این حزب هیچ برنامه‌ای برای بهبود زندگی زحمتکشان ندارد. ولی الان وضع طوری شده است که برخی از اعضای سندیکا‌های کارگری در شرق آلمان از حزب آ.اف.د طرفداری می‌کنند. به همین دلیل سندیکا‌های کارگری باید در محل کار برنامه حزب آ.اف.د را مورد بحث و بررسی قرار بدهند. از این طریق می‌توانیم بسیاری که فریب شعارهای این حزب راست افراطی خورده‌اند را از آنها جدا و به سوی خودمان جلب کنیم.

سندیکا‌های کارگری بزرگ‌ترین سازمان در میان مهاجرین در آلمان هستند. سندیکا‌های کارگری در سال‌های اخیر سیاست خود را تغییر دادند و فقط به دنبال اعضای آلمانی تبار نیستند. سندیکا‌های کارگری هنوز راه درازی را باید طی کنند. شرایط کار در میان بسیاری از کارگران به گونه‌ای است که موجب افتراق می‌شود. مسئله روز ما موضوع نیاز به کارگران خارجی است. از یک طرف نیروی کار برای سرمایه‌داری گران‌تر می‌شود. کار می‌بینیم که همه جا به دنبال کارگر می‌گردند. به همین دلیل سرمایه‌داری نیاز به کارگر دارد. ولی از سوی دیگر طبقه کارگر در همه کشورها وجود دارد و تفاوت سطح زندگی در کشورهای مختلف باعث می‌شود که کارگران به سوی مناطقی با سطح زندگی بالاتر مهاجرت کنند. وظیفه سندیکا‌های کارگری جلوگیری از تبعیض میان کارگران به دلیل تبارشان است. همبستگی طبقاتی و سندیکایی را نمی‌توان بر اساس تبار تعریف کرد. کارگران در محل کار همه منافع مشترکی دارند و برای این منافع مشترک همه باهم، جدا از اصل و نسب‌شان، مبارزه می‌کنند. سندیکاها بحث در مورد مواضع راست افراطی را باید به محل کار ببرند. باید مواضع چپ را به عنوان یک راه بهتر به روشنی در مقابل مواضع راست افراطی مطرح کرد. سندیکاها باید در این مورد موضع‌گیری بسیار روشنی کنند که منافع مشترک کارگران در محل کار علیه سرمایه‌داری است و نه علیه کارگران ترک و یا لهستانی.

ژاکلین نستیج:

مبارزه علیه راست باید همه‌جانبه باشد. نباید فقط با فاشیسم در آلمان مبارزه کرد. ما با فاشیسم در همه کشورها مخالفیم. شعار طرفداری از باندر و طرفداران او در اوکراین هم یک شعار فاشیستی است. با این فاشیسم هم باید مخالفت و مبارزه کرد. دولت آلمان از فاشیست‌های «خوب»، مانند نمونه اوکراین، طرفداری می‌کند. برای افشای آ.اف.د باید سیاست‌های حاکم در آلمان را نیز افشا کرد.

یکی از دلایل خروج ما از حزب چپ مخالفت با دادن چک سفید به دولت آلمان برای هزینه‌های تسلیحاتی بود. ما دیدیم حزبی که از ارسال هر چه بیشتر اسلحه به اوکراین و با اعزام نیروهای ارتش آلمان به مرزهای شرق ناتو حمایت می‌کند، نمی‌تواند حزب ما باشد. به همین دلیل ما در حزب چپ با ارسال اسلحه به اوکراین و جنگ اقتصادی با روسیه مخالفت کردیم. ما به یک سیاست دیگر در

مقابل سیاست هیئت حاکمه نیاز داریم. به همین دلیل ما از حزب چپ خارج شدیم. ما در تظاهرات صلح در شهر هامبورگ دیدیم که اعضای حزب چپ با شعارهای صلح خواهی ما مخالفت می‌کنند. ما از خودمان پرسیدیم، چگونه می‌توان چپ و در عین حال مخالف صلح بود؟
شب‌نم شریعت‌پناهی:

تجربه ما در شهر دویسبورگ آلمان مثال خوبی است از همکاری میان جنبش ضد سرمایه‌داری و جنبش ضد فاشیستی. نمی‌توان تنها با مسائل نظری مردم را قانع کرد. این کار را فقط می‌توان در خیابان و در کنار مردم انجام داد. ما در شهر دویسبورگ که یک شهر کارگری است و مظاهر فقر را در بسیاری از مناطق این شهر به طور عیان می‌توان دید، با شعارگرم‌ها، نان و صلح به خیابان رفتیم. (هزینه گرم کردن منازل و مواد غذایی در سال گذشته در آلمان بسیار افزایش یافته است). بسیاری از امکانات شهری قربانی سیاست‌های ریاضت اقتصادی دولت شده‌اند. تعداد پزشک کودکان کاهش یافته؛ برای کودکان در کودکانستان‌ها جای کافی نیست؛ تعداد معلم‌های مدارس به حدی کاهش یافته که در آغاز سال تحصیلی جدید هزاران محصل امکان نام‌نویسی در مدارس را نداشتند. دولت آلمان ۱۰۰ میلیارد یورو برای تسلیحات هزینه می‌کند. این مبلغ می‌تواند برای بهبود زندگی زحمتکشان به کار گرفته شود.

ما واقعاً وقت می‌گذاریم و با مردم صحبت می‌کنیم. ما فقط در مورد مشکلات حاد صحبت نمی‌کنیم، بلکه صحبت‌مان را ادامه می‌دهیم و به علل این مشکلات می‌پردازیم. ریشه‌ها را می‌کاویم و آنها را روشن می‌کنیم. بله این کار ساده‌ای نیست. باید وقت گذاشت و با مردم تماس برقرار کرد. ما سعی می‌کنیم ریشه‌های مشترک مشکلات اقشار مختلف را در میان کارگران پیدا



کنیم. کارگران آلمانی، کارگرانی که از کشورهای مجاور در اینجا کار می‌کنند و همچنین مهاجرین، همه مشکلات مشابهی دارند. هیچ مهاجری با میل خود سرزمین مادری اش را ترک نمی‌کند. جنبش چپ باید از این مهاجرین حمایت کند.

لوکا استونون:

با استفاده از نمونه جنبش ضد فاشیسم در جنوب آلمان می‌توان دید که چگونه باید در این شرایط کار کرد. در شرایطی که جنبش ضد فاشیسم ضعیف است می‌توان با اتحاد نیروهای مختلف ضد فاشیسم قدرت بیشتری کسب کرد. برای مبارزه با راست باید ابعاد مختلفی را در نظر داشت. نخست باید تضادهای نظام سرمایه‌داری و همچنین سیاست‌های طبقه حاکمه برای مقابله با بحران سرمایه‌داری را نشان داد. این سیاست‌ها زمینه‌گرایش به راست در سازمان‌های سیاسی و در میان مردم هستند. ما باید سیاست‌های دست راستی را از موضع طبقاتی افشا کنیم و نشان دهیم که آنها دشمن طبقاتی کارگران هستند. سیاست‌های راست را باید از دید طبقاتی افشا کرد تا امکان مانور آنها کاهش یابد. ما نباید تنها خودمان را به بیان مواضع چپ محدود کنیم. ما باید در رویارویی با راست‌گراها مواضع آنها را به چالش بکشیم و آنها را وادار به عقب نشینی کنیم. باید از پیشروی راست جلوگیری کنیم. پیشروی راست به معنای کاهش امکانات جنبش چپ خواهد بود.**

سرود انترناسونال

در خاتمه شرکت‌کنندگان در ۲۹مین کنفرانس بین‌المللی روزا لوکزامبورگ در برلین پس از خواندن سرود انترناسیونال محل را ترک کردند.

در رابطه با پاسخ به این پرسش کنفرانس که «جهان متعلق به کیست؟»، در طول کنفرانس روشن شد که آگاهی روزافزون افکار عمومی در جهان به سود نیروهای طرفدار صلح در حال تغییر است و این نیروها هستند که آینده جهان را شکل خواهند داد.

* -The Global Perspective: Reflections on Imperialism and Resistance

by Torkil Lauesen, Gabriel Kuhn, et al. | May 16, 2018

** قدرت گرفتن جریان‌هایی با خصلت‌های فاشیستی در غرب انعکاسی است از بحران درمان‌ناپذیر سرمایه‌داری. باید توجه داشت که در شرایط فعلی توازن میان کار و سرمایه، هر چند امکان بازگشت به نظام‌هایی از نوع فاشیسم هیتلری، وجود ندارد، اما این جریان‌ها توسط طبقات حاکم برای دامن زدن به تفرقه میان اقشار مختلف طبقه کارگر تقویت می‌شود. طبقه کارگر در مقابل می‌تواند و باید در میان اقشاری از خرده‌بورژوازی و مالکین سرمایه کوچک که به دنبال جریان‌هایی هم چون حزب آ.اف.د در آلمان و یا طرفدار ترامپ در آمریکا هستند، متحدانی برای انجام وظیفه تاریخی خود یعنی کندن گور بورژوازی بیابد. (تحریریه «دانش و امید»)

بحران در قلب صنعتی اروپا

چرا کشاورزان و کامیون‌داران آلمان به خیابان‌ها آمده‌اند؟

هوشمند انوشه



یادداشت تحریریه «دانش و امید»

مقاله زیر به وضعیت اقتصادی - سیاسی آلمان پرداخته و در ادامه تحلیلی از اعتصاب کشاورزان و گروه‌هایی دیگر از طبقات زحمتکش و خرده‌بورژوا چون کامیون‌داران و رانندگان کامیون و لکوموتیورانان را به دست می‌دهد. نیروی اصلی در رهبری این اعتصاب‌ها، نمایندگان مالکان زمین‌های کوچک کشاورزی هستند که به افساری از خرده‌بورژوازی کشور تعلق دارند. این کشاورزان اغلب با تلاش همه اعضای خانواده و استخدام تعداد اندکی کارگر (عمدتاً مهاجر) با ارائه محصولات خود به بازار شدیداً تحت کنترل شرکت‌های بزرگ امرار معاش می‌نمایند. این خرده‌مالکان در تمام کشورهای اروپای هم‌اوازه زیر تهدید انحصارات بزرگ کشاورزی قرار داشته و اغلب ناچارند زمینی را که نسل اندر نسل کاشت و برداشت کرده‌اند را به ثمن بخش به انحصارات و اگذار نمایند. دولت‌ها و در راس آنها اتحادیه اروپا نیز با ایجاد محدودیت‌های مختلف از جمله به بهانه حفاظت از محیط زیست به این روند انحصاری شدن هرچه بیشتر صنعت کشاورزی و به‌ضرر خرده‌مالکان کشاورزی کمک می‌کنند. اجرای قریب‌الوقوع حذف یارانه سوخت به دلیل کسر بودجه دولت در قالب بسته ریاضتی، موجب شروع دور جدیدی از اعتصابات شده است.

کشاورزان ضمن اعلام مخالفت منطقی و برحق خود با حذف یارانه‌های دولتی برای کشاورزان، خواهان لغو قانون تعیین حداقل دستمزد شده‌اند که این خواسته از جهت بیگانگی و مخالفت با منافع و مصالح زحمتکشان شهری و روستائی، خواستی ارتجاعی و ضد انسانی است و بی تردید مانع اتحاد زحمتکشان، به‌ویژه کارگران کشاورزی با آنان می‌شود و جنبش مبارزه با سرمایه‌داری کلان و انحصاری را دچار تفرقه می‌کند.

دولت به موازات ادامه مذاکره با رهبران اتحادیه‌های کشاورزان سعی دارد با ارتجاعی خواندن کشاورزان به تفرقه در میان زحمتکشان دامن بزند. برخی از مسئولین دولتی تا آنجا پیش رفتند که اعتصاب را «تحریکی از سوی پوتین و روسیه» برای بی‌ثبات سازی دولت آلمان اعلام کردند. نکته قابل توجه موضع حزب دست راستی آ.اف.د مدعی طرفداری از منافع مردم آلمان در حمایت از حذف این یارانه‌هاست. دولت در آخرین مذاکرات سعی کرد که امتیازاتی به کشاورزان بدهد، و با ادامه معافیت مالیات بر ماشین‌آلات کشاورزی، حذف یارانه سوخت را مرحله به مرحله اجرا نماید. این امتیازات مورد قبول اتحادیه‌ها قرار نگرفت و اعتصاب ادامه دارد.

مورد قابل ذکر دیگر در مقاله، اشاره به تأسیس حزب جدید به رهبری خانم واگن‌کنشت به نام «ائتلاف واگن‌کنشت برای عدالت و تدبیر» است. با شدت گرفتن گرایش‌های دست راستی در حزب «چپ» آلمان، این حزب امیدوار است تا با اتخاذ سیاست‌های رادیکال‌تر بتواند بخش بیشتری از مردم، به خصوص زحمتکشان ساکن در بخش شرقی آلمان را به خود جلب نماید. برای مثال در این بیانیه‌ها بازگشت به سیاست‌های سوسیال دموکرات دوران ویلی برانت به عنوان هدف ایده‌آل ترسیم شده است. بازگشت به سیاست‌های نگاه به شرق دوره ویلی برانت در این مرحله از حیات سیاسی آلمان، حرکتی مثبت برای جهان و اقدامی با ارزش علیه استیلائی تام و تمام امپریالیسم آمریکا و رهبری کنونی اتحادیه اروپا است. بنابراین اتخاذ چنین سیاستی می‌تواند به تضعیف توانائی‌ها و سیاست‌های ارتجاعی کنونی حاکم بر آلمان منجر شود. این جریان با تحریم‌ها علیه روسیه مخالف است، زیرا آنها را ناکارآمد دانسته و در نهایت به نفع روسیه و به ضرر دولت آلمان می‌داند. مخالفت با تحریم روسیه و عمل به آن، با هر انگیزه و دلیلی، به سود جهان و علیه امپریالیسم است.

با این حال، اظهارات یکی از رهبران این جریان در ارتباط با کشتار اسرائیل در فلسطین مناقشه‌برانگیز است: «اگر کسی ضمن طرفداری از مبارزه فلسطینی‌ها، عملیات حماس را محکوم نکند، مرتکب جرم سیاسی شده است.» البته این نظر رسمی این جریان نیست و می‌توان آن را نتیجه فشار شدید حکومت بر افکار عمومی در جلوگیری از حمایت از فلسطین دانست. فضای ضد فلسطینی در آلمان نسبت به دیگر کشورهای غربی شدت بیشتری دارد. در هر صورت قضاوت درباره این جریان تازه تأسیس را باید به آینده عملکرد آن در جامعه آلمان واگذار کرد.

بحران در قلب صنعتی اروپا

آلمان به عنوان سومین اقتصاد بزرگ جهان، قلب صنعتی اروپا و بزرگ‌ترین و قوی‌ترین اقتصاد اروپا به شمار می‌رود. این کشور اکنون تعادل خود را از دست داده و بحران زده شده است. این بحران به چه اشکالی خود را نشان می‌دهد و دلایل آن کدامند؟

تغییر در ترکیب احزاب سیاسی

در آلمان دهه‌های پیش دو حزب بزرگ یعنی حزب سوسیال دموکرات و حزب دموکرات مسیحی در کنار سه حزب کوچک یعنی حزب لیبرال، حزب سبزها و حزب چپ در پارلمان حضور داشتند. دولت‌ها نیز همواره با رهبری یکی از این دو حزب بزرگ تشکیل می‌شدند. پس از تصمیم دولت خانم مرکل در بازکردن مرزهای آلمان به روی موج فزاینده پناهنده‌ها در سال ۲۰۱۵ ترکیب احزاب تغییر کرد و حزب نو تأسیس آ.اف.د موفق شد با تبلیغات عوام‌فریبانه علیه پناهندگان آرای خود را افزایش دهد. قوی شدن این حزب راست افراطی با تضعیف حزب چپ همراه بود. بسیاری از اقشار کم‌درآمد که به حزب چپ تمایل داشتند، تحت تأثیر تبلیغات عوام‌فریبانه حزب آ.اف.د سمت‌گیری سیاسی خود را تغییر دادند.

این تغییر همراه بود با رشد سریع حزب سبزها و کاهش آرای حزب سوسیال دموکرات. حزب سبزها موفق شد با تکیه بر بحران اقلیمی و ایجاد ترس و وحشت از نابودی کره زمین، محبوبیت خود را به ضرر حزب سوسیال دموکرات افزایش دهد. در این چارچوب بود که انتخابات پارلمانی سال ۲۰۲۱ صورت گرفت. در نتیجه این انتخابات یک دولت ائتلافی برای نخستین بار از سه حزب سوسیال دموکرات، حزب سبزها و حزب لیبرال تشکیل شد.

بحران در رهبری سیاسی

با آنکه صدراعظم در دولت جدیدالتأسیس از حزب سوسیال دموکرات است و این حزب قاعدتاً می‌بایست ابتکار رهبری در دولت را در دست داشته باشد، ولی عملاً این حزب سبزه‌است که با شعارها و برنامه‌های خود دولت را در دست گرفته است. وزرای حزب سبزها در کابینه که بسیار تازه کار و در عین حال بسیار طرفدار سیاست‌های آمریکا هستند اما بسیار طرفدار همراهی با سیاست آمریکا می‌باشند، با تصمیمات ضد مردمی، عجولانه و افراطی مردم را سر درگم می‌کنند. این تصمیمات عجولانه که پاسخگوی نیازهای توده مردم نیست و پس از برخورد با مقاومت مردم ناگزیر مرتب دستخوش تغییرات است، همه این‌ها در کنار رهبری ضعیف صدراعظم و اشکال‌تراشی‌های حزب لیبرال‌ها موجب عدم اعتماد مردم به این دولت شده است.

دولت با مجموعه‌ای از پروژه‌های نفس‌گیر جامعه آلمان را عملاً فلج کرده است. این پروژه‌ها از این قرارند:

ایجاد تب نظامی‌گری و افزایش هزینه‌های ارتش و خرید نجومی تسلیحات. وزیر دفاع آلمان، که شعارهای جنگ‌طلبانه وزیر دفاع آمریکا را تکرار می‌کند، تصمیم گرفت تا ارتش آلمان، برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم، در شرق اروپا و در کشور لیتوانی مستقر شود. این پروژه بار سنگینی بر بودجه وارد می‌کند. کمک‌های تسلیحاتی و مالی بی‌حساب به دولت اوکراین به منظور ادامه جنگ با روسیه. این پروژه نیز فشار زیادی بر بودجه دولت وارد کرده است.

قطع گاز وارداتی ارزان قیمت از روسیه و جایگزینی آن با گاز بسیار گران قیمت که از آمریکا و یا کشورهای عربی خلیج فارس تأمین می‌شود. گران شدن قیمت گاز همه مصرف‌کنندگان، به ویژه صنایع انرژی بر در آلمان را دچار بحران کرده است. به منظور کاهش فشار بر مصرف‌کنندگان دولت تصمیم گرفت تا بخشی از این اضافه قیمت را خود به عهده بگیرد. این مسئله نیز بار دیگری است بر بودجه دولت.

تعطیل کردن نیروگاه‌های هسته‌ای تولید برق: در شرایطی که آلمان با کمبود برق مواجه است و مجبور است برق از کشورهای دیگر اروپا وارد کند، تعطیل کردن سه نیروگاه هسته‌ای موجود با مخالفت همه احزاب سیاسی و تنها به علت فشار سبزه‌ها عملی شد.

جایگزین کردن دستگاه‌های گرمایش ساختمان‌ها با دستگاه‌های برقی: این پروژه سردرگمی و نگرانی زیادی در میان مردم آلمان ایجاد کرده است. این پروژه علاوه بر عجولانه و افراطی بودن، هزینه بسیار زیادی برای همه خانواده‌ها ایجاد خواهد کرد به علاوه اینکه نیاز آلمان به انرژی برق را بسیار بالا خواهد برد. به دلیل فشار از سوی مردم و احزاب سیاسی، حزب سبزه‌ها مجبور شد در مورد این پروژه تا اندازه زیادی عقب‌نشینی کند.

جایگزین ساختن سوخت‌های فسیلی در کارخانجات با انرژی سبز: این پروژه نیز بار زیادی بر بودجه دولت وارد آورده چرا که دولت کمک‌های مالی زیادی به کارخانجات انرژی بر کرده است تا راه‌های نوینی برای استفاده از انرژی سبز بیابند.

تعویض اتوموبیل‌های با سوخت فسیلی با اتوموبیل برقی: این پروژه که از سوی اتحادیه اروپا نیز تصویب شده، صاحبان و خریداران اتوموبیل در آلمان را دچار سردرگمی کرده است. خرید اتوموبیل‌های برقی مورد استقبال قرار نگرفته است چرا که از یک سو این اتوموبیل‌ها بسیار گران‌تر از اتوموبیل‌های سنتی هستند و از سوی دیگر امکانات برای شارژ باطری این اتوموبیل‌ها بسیار محدود است.

خودداری از تأمین بودجه لازم برای پناهندگانی که هر روزه وارد آلمان می‌شوند. این مسئله

فشار شدیدی بر بودجه شهرهایی که پذیرای پناهندگان هستند وارد می‌کند و در نتیجه موجب کاهش امکانات و نارضایتی شهروندان می‌شود.

بحران اقتصادی و دورنمای صنعت آلمان

افزایش هزینه و خرید تسلیحات برای ارتش آلمان و کمک‌های مالی و تسلیحاتی بی‌حساب به دولت اوکراین از یک سو و جایگزین کردن گاز ارزان قیمت روسیه با گاز مایع وارداتی بسیارگران‌تر به علاوه پروژه‌های عجولانه و افراطی بر هزینه موجب بحران اقتصادی و ایجاد خشم در آلمان شده است. هزینه تراشی‌های بی‌حساب دولت ائتلافی اقتصاد آلمان را عملاً فلج کرده است.

بحران انرژی و ممنوعیت خرید اتومبیل‌های غیربرقی دورنمای صنعتی آلمان را تیره کرده است. بحران انرژی ناشی از خرید گاز مایع از آمریکا و کشورهای خلیج فارس به قیمتی بسیار بالا تر از گاز روسیه، از جذابیت کشور آلمان برای صنایع انرژی‌بری مانند صنایع شیمی و یا فولاد کاسته است. بهای انرژی در آمریکا بسیار پایین‌تر از آلمان است و به همین دلیل آن کشور جذابیت بیشتری برای سرمایه‌گذاری پیدا کرده است. بسیاری از صنایع بزرگ انرژی‌بر در فکر انتقال بخشی یا تمام تولیدات خود به خارج از آلمان هستند.

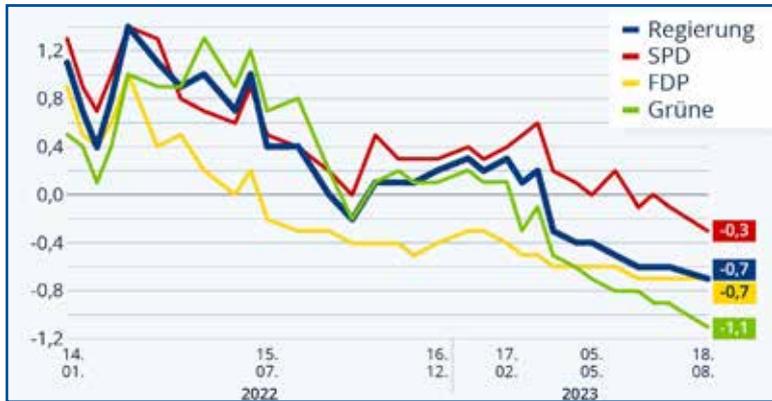
مشکل دوم صنایع اتوموبیل‌سازی است که با حدود یک میلیون شاغل، همواره قلب صنعت آلمان به شمار می‌رفته است. پس از تصمیم اتحادیه اروپا مبنی بر ممنوعیت خرید اتوموبیل‌های با سوخت فسیلی از سال ۲۰۳۵ و همچنین رقابت شدید در تولید اتوموبیل‌های برقی از سوی جمهوری خلق چین و آمریکا، دورنمای این صنعت در آلمان بسیار تیره شده است.

به همین دلیل اقتصاد آلمان وارد یک دوره رکود شده و سال گذشته آلمان به عنوان تنها کشور در میان کشورهای صنعتی پیشرفته از رشد اقتصادی منفی برخوردار بود. خوشبختانه ابزارهای دموکراتیک هنوز در آلمان کارکرد دارند و مردم می‌توانند با استفاده از این ابزار به اشکال مختلف مخالفت خود را با سیاست‌های دولت اعلام دارند.

توده زحمتکش آلمان که در این دو سال حکومت دولت ائتلافی مجبور شدند بار افزایش هزینه زندگی را که به دلایل مختلف از سوی دولت بر سرشان فرو می‌ریخت تحمل کنند، به تدریج صدای مخالفت خود را با این سیاست‌های ضد مردمی به گوش دولت می‌رسانند.

کاهش محبوبیت احزاب حاکم

دولت ائتلافی آلمان تمام فشار کمبود بودجه ناشی از هزینه تراشی‌های خود را بر دوش اقشار کم‌درآمد وارد می‌کند. در واقع این توده زحمتکشان و اقشار کم‌درآمد هستند که چوب این بی‌تدبیری



نمودار کاهش محبوبیت احزاب در دولت ائتلافی
 قرمز: حزب سوسیال دموکرات، زرد: حزب لیبرال، سبز: حزب سبزها

و دنباله روی دولت از سیاست آمریکا را می‌خورند. مردم آلمان چه در منازل خود و چه در محل کار، افزایش هزینه انرژی به دلیل قطع واردات گاز ارزان قیمت از روسیه را با گوش و پوست خود حس می‌کنند. این افزایش هزینه در کنار تورم بی سابقه برای اقشار کم درآمد نفس گیر شده است. تورم بی سابقه سال گذشته در اروپا که از یک سو نتیجه سیاست های مالی بانک مرکزی اروپا و از سوی دیگر نتیجه دوران رکود پاندمی بود، فشار را بر اقشار کم درآمد افزایش داده است. آلمان در اروپا به علت سیاست های افراطی ضد مردمی رکورددار تورم بود و در حالی که تورم عمومی به ۹ درصد رسید، تورم در کالاهای مربوط به مواد غذایی که سبب اصلی خرید اقشار کم درآمد را تشکیل می‌دهد، از ۳۰ درصد عبور کرد. قیمت بسیاری از مواد غذایی در فروشگاه های آلمان امروزه بیش از ۵۰ درصد بالاتر از قیمت ۲ سال پیش است. کارگران و کارمندان در مقابله با این امر ناگزیر خواهان افزایش دستمزد مناسبی شدند. در طرح بودجه برای سال جدید که دولت برای تصویب به مجلس پیشنهاد کرده است، ردیف های بسیاری دیده می شود که با آن تماماً بر دوش اقشار کم درآمد خواهد بود. این هزینه ها از جمله عبارتند از افزایش حامل های انرژی از قبیل بنزین، گازوییل و برق. افزایش قیمت این حامل های انرژی مسلماً موجب بالا رفتن قیمت مواد غذایی و دیگر کالاها خواهند شد.

کارزار اعتراضی کشاورزان

دولت آلمان به دلایلی که در بالا ذکر شد با کمبود بودجه روبرو شده است. مخالفت دولت با افزایش مالیات ها برای اقشار متمول و ثروتمند باعث شد تا این کمبود بودجه از طریق افزایش مالیات برای اقشار زحمتکش و کم درآمد تأمین شود. یکی از قربانیان این کسر بودجه کشاورزان آلمان هستند که مخالفت خود را با برنامه دولت اعلام کردند. کشاورزان می گویند که پس از دو سال

تحمل سیاست‌های خانمانسوز این دولت، کاسه صبرشان دیگر لبریز شده است. کشاورزان به محض اطلاع از برنامه دولت جهت کاهش حمایت‌های مالیاتی به سرعت وارد صحنه شدند و با تراکتورهای خود در آلمان به حرکت درآمدند. کشاورزان به نشانه اعتراض با هزاران تراکتور وارد شهرهای بزرگ و یا بزرگراه‌ها می‌شوند. حرکت اعتراضی کشاورزان دولت آلمان را به وحشت انداخته است. نخستین واکنش دولت به اعتراض کشاورزان اظهار عدم اطلاع وزیر کشاورزی از این تصمیم بود. وزیر کشاورزی که خود از رهبران حزب سبز است، با هدف آرام کردن کشاورزان در نخستین گردهمایی آنان در شهر برلین شرکت کرد و طی یک سخنرانی خواهان پایان دادن به حرکت اعتراضی کشاورزان شد. کشاورزان دست این وزیر را به سرعت خواندند و او را هو کردند. کامیون‌داران نیز که از تصمیم دولت مبنی بر افزایش بهای بنزین و گازوییل به شدت عصبانی هستند، به تظاهرات کشاورزان پیوسته‌اند. اعتراضات و تظاهرات کشاورزان نه تنها فریاد اعتراض آنها، بلکه فریاد اعتراض و نشانه خشم توده‌های میلیونی است که زیر چرخ‌های سیاست‌های ضد مردمی دولت آلمان در حال له شدن هستند. حرکت بعدی دولت نرم کردن فشار مالیاتی بر کشاورزان از طریق ارائه یک برنامه زمان‌بندی شده بود. این تصمیم دولت نیز نتوانست کشاورزان را راضی کند.

اعتصاب کارگران لوکوموتیوران

سندیکای لوکوموتیورانان آلمان با ۴۰ هزار عضو و ۱۵۰ سال سابقه از قدیمی‌ترین سندیکاهای کارگری آلمان به شمار می‌رود. این سندیکا منافع صنفی، اقتصادی و اجتماعی اعضای خود را در مقابل کارفرما یعنی شرکت راه‌آهن آلمان که یک شرکت دولتی است، نمایندگی می‌کند. (برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به مطلبی درباره مبارزات این سندیکا در شماره ۸ «دانش و امید»). دستمزد واقعی کارگران (با احتساب تورم) در چند سال گذشته کاهش داشته و تورم بی‌سابقه سال گذشته فشار سنگینی بر اقشار کم‌درآمد وارد کرده است. با جهش بی‌سابقه تورم، سندیکاهای کارگری سال گذشته خواهان افزایش دستمزد دو رقمی شدند تا بتوانند قدرت خرید خود را تا حدی حفظ کنند. بسیاری از سندیکاها در مذاکرات با کارفرما موفق شدند، دستمزدها را به نحو چشمگیری افزایش دهند.

سندیکای لوکوموتیورانان آلمان با خواست افزایش دستمزد و همچنین کاهش ساعت کار همراه با حفظ سطح دستمزد وارد مذاکره با کارفرما شد. کارفرما یعنی شرکت دولتی راه‌آهن آلمان که خود هر ساله پاداش‌های میلیونی به مدیران ارشد پرداخت می‌کند، در مقابل این خواست از مذاکره با سندیکا خودداری کرد. نخستین واکنش سندیکای لوکوموتیورانان سازمان دادن چند اعتصاب هشداردهنده و کوتاه مدت بود. کارفرما متأسفانه به این هشدارها توجهی نکرد و حاضر نشد



خواست‌های سندیکا را به‌طور جدی مورد بررسی قرار دهد. به همین دلیل سندیکا تصمیم گرفت مبارزه را به سطح بالاتری ارتقا دهد. طبق مقررات سندیکایی اجرای اعتصاب‌های طولانی منوط به رای‌گیری از اعضای سندیکاست. به همین دلیل سندیکای لوکوموتیورانان در روزهای پیش از تعطیلات آخر سال مسیحی این موضوع را به رای‌گیری گذاشت. ۹۷ درصد اعضای سندیکا به اعتصاب طولانی رأی مثبت دادند. رهبری سندیکا تصمیم گرفت بر پایه این رأی‌گیری برای ۳ روز در دومین هفته ماه ژانویه اعتصاب اعلام کند. این اعتصاب بسیار موفق بود و موجب توقف ۸۰ درصد قطارهای مسافری و باری در آلمان شد.

موج پناهندگان

ورود پناهندگان به آلمان که در نتیجه جنگ‌ها و سیاست‌های امپریالیستی بی‌خانمان شده یا آسیب دیده‌اند، همچنان ادامه دارد و رو به افزایش است. آلمان که با کاهش جمعیت و نیروی کار در سال‌های آتی روبرو است، نیاز به مهاجرت نیروهای جوان به کشور دارد. در عین حال عدم توان مالی دولت در تأمین هزینه پناهندگان اعم از هزینه مسکن، پوشاک، غذا و یا کودکستان و دبستان برای کودکان و نوجوانان، موجب فشار بیشتر بر اقشار کم‌درآمد که خود از متقاضیان این امکانات هستند، می‌شود و بر نارضایتی آنها می‌افزاید. تبعیض دولت آلمان میان پناهندگان اوکراینی و دیگر پناهندگان عامل دیگری در افزایش نارضایتی میان پناهندگان است. این وضعیت دستاویزی است برای نیروهای راست افراطی تا با تبلیغات عوام‌فریبانه توده‌های زحمتکش را گمراه کنند و نارضایتی آنها از وضع موجود را به سوی موضع‌گیری علیه پناهندگان هدایت کنند.

تشکیل یک حزب جدید چپ و تجهیز مردم علیه راست افراطی

تصمیمات عجولانه و افراطی و عدم توجه به خواست‌های اقشار کم‌درآمد موجب کاهش

بی سابقه محبوبیت سه حزب حاکم شده است. نمودار محبوبیت احزاب آلمان به عنوان نوعی دماسنج به طور مرتب از سوی رسانه‌ها به اطلاع مردم می‌رسد. توده‌ها سیاست‌های افراطی دولت و همچنین مخالفت با افزایش مالیات بر ثروت و درآمدهای بالا را محکوم می‌کنند. نتایج انتخابات ایالتی در دو ایالت هِسِن و برلین به ضرر دو حزب سبزها و لیبرال‌ها تمام شد و حزب سبز که در دولت این دو ایالت شرکت داشت، مجبور شد دولت را ترک کند. امسال در آلمان سال انتخابات است چرا که علاوه بر انتخابات پارلمان اروپا، در سه ایالت در شرق آلمان انتخابات ایالتی برگزار خواهد شد و همه نگران افزایش آرای حزب راست افراطی هستند.

در این فضای ملتهب حزب راست افراطی با گرایش فاشیستی به سرعت بر محبوبیت خود می‌افزاید. آری، همانند بسیاری از کشورهای غربی: آمریکا، سوئد، هلند، فرانسه و ایتالیا، در آلمان نیز این سیاست ضد مردمی دولت حاکم است که توده‌ها را به سوی راست افراطی می‌راند. در این میان نیروهای مبارز برای بهبودی زندگی زحمتکشان با تمام نیرو وارد صحنه مبارزه می‌شوند. چند نمونه را در اینجا ذکر می‌کنیم:

گروهی از اعضای با سابقه حزب چپ آلمان که سیاست‌های این حزب را در مبارزه با رشد حزب راست افراطی کارساز نمی‌دیدند، با انشعب از حزب چپ، دست به ایجاد یک حزب جدید زدند. رهبری این ابتکار با خانم سارا واگن‌کنشت (از پدر ایرانی) از رهبران با سابقه حزب چپ و همسر اوسکار لافونتن، سیاستمدار با سابقه حزب سوسیال دموکرات و از بنیان‌گذاران حزب چپ در آلمان است. بسیاری از مفسران سیاسی معتقدند که این حزب نو پا خواهد توانست با ایجاد آگاهی در توده‌ها و جذب آنها به سوی خود، از محبوبیت احزاب راست بکاهد.

مردم آلمان در تظاهراتی که روز ۱۴ ژانویه در شهر پُتسدام در نزدیکی شهر برلین با شرکت ده‌ها هزار نفر علیه راست افراطی و فاشیسم برگزار شد، نشان دادند که گرچه با سیاست‌های دولت کنونی مخالفند ولی حاضر نیستند به سوی فاشیسم بروند.

واقعیه مهم دیگر این روزها کنفرانس روزا لوکزامبورگ بود که مانند هر سال این بار نیز در ماه ژانویه در برلین برگزار شد و صدای فریاد نمایندگان جنبش چپ از سراسر جهان را به گوش همگان رساند. در این کنفرانس نمایندگانی از بسیاری از کشورهای از جمله آمریکا، آلمان، چین، انگلستان، دانمارک، کوبا، شیلی، تانزانیا و اسپانیا، ضمن سخنرانی و بحث‌های گروهی جنگ افروزی امپریالیستی و افزایش هزینه تسلیحاتی را محکوم کردند و خواهان پایان جنگ در نوار غزه و توجه به نیازهای کارگران و زحمتکشان شدند.

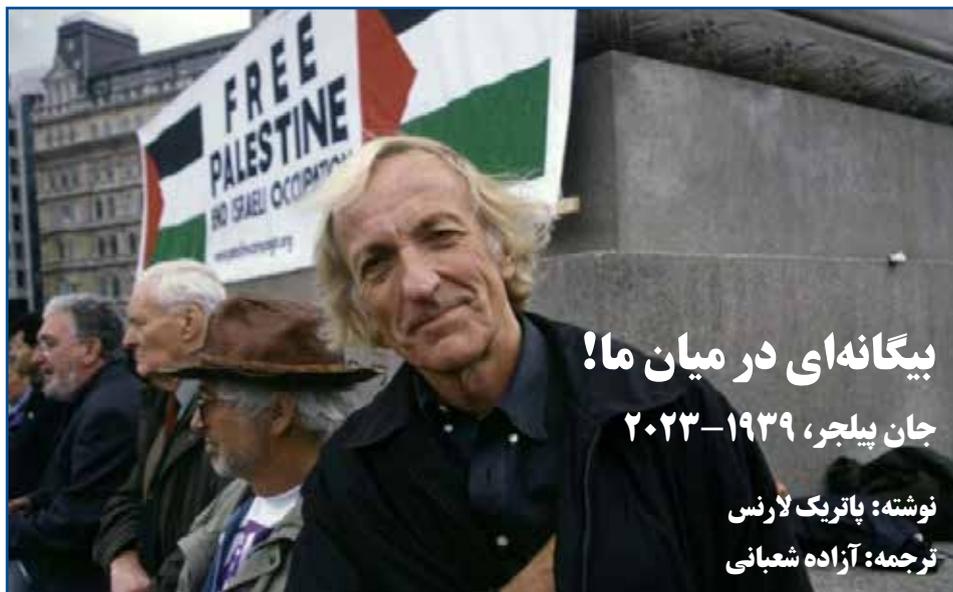
امسال نیز به مناسبت سالگرد قتل دو مبارز سوسیالیست یعنی روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت تظاهرات بزرگی با شرکت بیش از ۱۰ هزار نفر در برلین برگزار شد.

فضا چنان بر دولت آلمان تنگ شده است که برگزارکنندگان مراسم ترحیمی که این هفته برای ستاره فوتبال آلمان فرانس بکن باور با شرکت ده‌ها هزار نفر در استادیوم فوتبال شهر مونیخ برگزار خواهد شد، تصمیم گرفتند تا صدراعظم آلمان را از لیست سخنرانان حذف کنند. دلیل این کار نگرانی از هو کردن صدراعظم آلمان توسط حاضران و به هم خوردن نظم مراسم اعلام شد. دولت آلمان با تشدید فضای جنگ‌افروزی و افزایش هزینه‌های تسلیحاتی، خواست‌های مردم آلمان را نادیده می‌گیرد. در این شرایط مردم آلمان امیدی به بهبود وضعیت معیشتی خود ندارند و به همین دلیل خواهان استعفای دولت هستند.

در طول دو هفته‌ای که از نوشته بالا گذشت، صحنه سیاسی و اجتماعی آلمان دستخوش تغییراتی شد. مدیریت شرکت راه‌آهن آلمان پذیرفت تا دور جدیدی از مذاکرات را با سندیکای لوکوموتیورانان آغاز کند و این سندیکا نیز به همین دلیل اعتصاب چندین روزه را یک روز زود تر از موعد اعلام شده، پایان داد. از سوی دیگر تظاهرات اعتراضی کشاورزان همچنان ادامه دارد و معترضین با تراکتورهای خود در شهرها و بزرگ راه‌ها در حرکت‌اند. کارکنان بخش‌های دیگر اقتصاد مانند فرودگاه‌ها و وسایل نقلیه عمومی در شهرهای سراسر کشور نیز دست به اعتصاب‌های کوتاه مدت می‌زنند. از سوی دیگر رشد حزب راست افراطی آ.ا.ف.د موجب نگرانی دیگر احزاب و همچنین مردم کوچه و بازار شده و به همین دلیل هر روز تظاهراتی در بسیاری از شهرها علیه نظرات نژادپرستانه این حزب برگزار می‌شود. احزاب حاکم در دولت ائتلافی امیدوارند تا گسترش تظاهرات علیه حزب آ.ا.ف.د بتواند توجه مردم را از اعتراض به تصمیمات دولت منحرف کند.

در مجموع می‌توان گفت که تبعیت از سیاست آمریکا در پیوستن به فضای ضد روسیه از یک سو و سیاست‌های افراطی به نام حمایت از محیط زیست از سوی دیگر فضای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آلمان را از ثبات همیشگی خارج و بسیار نامتعادل و متلاطم کرده است. جنبش چپ در این شرایط وظیفه بسیار دشواری بر عهده دارد و باید در دو جبهه یکی علیه سیاست‌های ضد مردمی دولت ائتلافی و دیگری علیه حزب آ.ا.ف.د مبارزه کند.





بیگانه‌ای در میان ما!

جان پیلجر، ۱۹۳۹-۲۰۲۳

نوشته: پاتریک لارنس

ترجمه: آزاده شعبانی

در بهار سال ۱۹۸۳، جان پیلجر فقید، پخش مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها به نام The Outsiders را در تلویزیون بریتانیا شروع کرد.

موضوعات او دامنه وسیعی داشت: کوستا-گاواراس، جسیکا میتفورد، شان مک براید، شخصیت سیاسی ایرلندی و برنده جایزه نوبل ۱۹۷۴، و هلن سوزمن، فعال ضد آپارتاید آفریقای جنوبی. پیلجر «افرادی را انتخاب کرد که زندگی خود را خارج از سیستم گذرانده‌اند» همانطور که در شعار کانال ۴ آمده است.

افراد مورد علاقه شخصی من در میان مصاحبه‌شوندگان جان، و کسانی که برای من اهمیت بیشتری داشتند، ویلفرد برچت و مارتا گلهورن، دو تن از استثنایی‌ترین خبرنگاران خارجی قرن بیستم بودند. جان هنگام معرفی بخش برچت گفت: «او تنها روزنامه‌نگار غربی است که به طور مداوم پس پشت وقایع و خلاف جریان اصلی، گزارش می‌کند».

درباره گلهورن او چنین می‌گوید:

«مارتا گلهورن کسی است که هرگز به عنوان ابزار منفعل قدرت یا حامی صاحبان قدرت عمل نکرده است و همیشه از دیدگاه قربانیان جنگ می‌نوشت، او در مقایسه با بسیاری دیگر، بسیار به حفظ دقت و به تصویرکشیدن وقایع یا موقعیت‌ها به طور صادقانه متعهد بوده است و دقیقاً به همین دلیل او یک بیگانه برجسته است.»

حالا می‌خواهم دوربین فیلمبرداری جان را بگیرم و مستقیماً به سمت خود او برگردانم. او در

حالی که فیلم The Outsiders را می‌ساخت، به بیگانگانی که سوژه فیلم بودند احساس تعلق داشت. چیزی که او را در حرفه‌اش متمایز می‌کرد، بیگانه بودن بود. درک اهمیت بیگانه بودن، کلید تصمیم او برای ساخت سریال بود.

جان پیلجر در ۳۰ دسامبر پس از مدتی درگیری با فیروز ریوی در سن ۸۴ سالگی در لندن درگذشت.

وقتی چند ساعت بعد، خبر از دست دادن او به من رسید، بسیار سخت بود: آن روز صبح فکر کرده بودم، «باید با جان تماس بگیرم تا سال نوراً به او تبریک بگویم.» وقتی چنین فرصت‌هایی از دست می‌رود، تنهایی آزاردهنده‌تر و تلخ‌تر می‌شود. افکار من در آن بعد از ظهر به سرعت، سخنی از این‌دور فیشتاین استون را به یاد آورد که در مناسبت‌های مختلف می‌گفت: همه روزنامه‌نگاران واقعی بیگانه هستند، اما هر نسلی تعداد کمی از آنها را تولید می‌کند.

جان از جمله این روزنامه‌نگاران اندک شمار زمان خود بود.

وقتی او در اواخر دهه ۱۹۵۰ مطرح شد، رسانه‌های مستقلی مانند Consortium News به اندازه امروز توسعه نیافته بودند. جان بر اساس تجربه‌های زیسته خود آموخت که چگونه به عنوان یک بیگانه زنده بماند. او در سال ۱۹۳۹ در باندی، حومه سیدنی، نیوساوت ولز، یک ماه پس از شروع جنگ جهانی دوم متولد شد، و در سن ۱۹ سالگی، کار خود را به عنوان یک کارگر جوان در یکی از روزنامه‌های سیدنی به نام The Sun آغاز کرد. او در سال ۱۹۶۲، در لندن، مدتی در بخش خاورمیانه رویترز کار کرد. یک سال بعد دیلی میرو را را استخدام کرد و این نقطه عطفی در حرفه او بود و آغازی برای رشد شهرت و موفقیتش شد.

او اوج گرفت و موفقیتش سیری صعودی داشت. او به عنوان خبرنگار، جنگ‌هایی از جمله جنگ ویتنام، کامبوج و بیاфра را پوشش داد. در میان جوایز متعدد، او در سال ۱۹۶۷ به عنوان روزنامه‌نگار سال بریتانیا، در سال ۱۹۷۰ به عنوان گزارشگر بین‌المللی سال، چهار سال بعد به عنوان خبرنگار اخبار سال، و دوباره در سال ۱۹۷۹ به عنوان روزنامه‌نگار سال انتخاب شد. در طول زندگی حرفه‌ای جان، مهارت یا استعداد استثنایی او در روزنامه‌نگاری به طور مداوم برای اطرافیان قابل توجه و مشهود بود.

در اواسط دهه ۱۹۷۰، تلویزیون و مستند بخش



فزاینده‌ای از کار او بودند. سال صفر: مرگ خاموش کامبوج (۱۹۷۹)، مرگ یک ملت: توطئه تیمور (۱۹۹۴)، فلسطین هنوز مطرح است (۲۰۰۲)، جنگ آتی با چین (۲۰۱۶)، در میان فیلم‌های جان برجسته هستند. جنگ آتی با چین، شصتمین مستند او برای تلویزیون بریتانیا بود. انرژی و فداکاری این مرد نسبت به حرفه‌اش فوق‌العاده بود.

فضای رسانه بسته می‌شود!

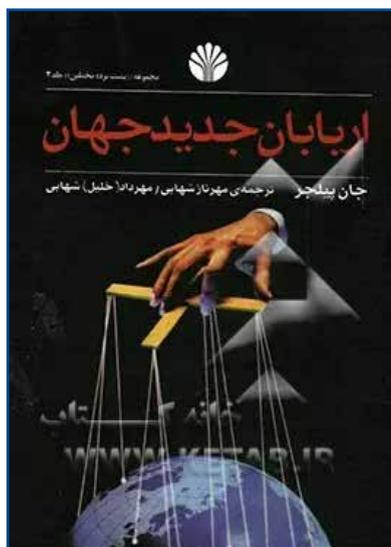
جان، هم در مقالات مکتوب و هم در بحث‌ها، درباره وجود موارد نادری در مطبوعات شرکتی^۱ اظهار نظر می‌کرد که در آن روزنامه نگاران می‌توانستند به آرمان‌ها، اخلاق حرفه‌ای و استانداردهای مورد انتظار در کار خود پایبند باشند. زندگی حرفه‌ای خود جان این موضوع را ثابت کرد. جان مکرراً اشاره می‌کرد که مکان‌هایی که خبرنگاران می‌توانند آرمان‌ها، اخلاق حرفه‌ای و استانداردهای روزنامه نگاری خود را حفظ کنند، کاهش پیدا کرده و در نهایت ناپدید شده است. اگر دیدگاه او را درست بفهمم، جان معتقد بود کوچک شدن و ناپدید شدن این مکان‌ها با پایان جنگ سرد مرتبط است.

به نظر من، افول شدید حرفه مشترک من و جان، در سال ۲۰۰۱ رخ داد. با این حال ذکر تاریخ مشخص برای این موضوع، چندان مهم نیست. ما همچنین بر این باوریم که مطبوعات شرکتی‌ای که در آن هنوز می‌توان کار صادقانه تولید کرد - انگلیسی، آمریکایی، استرالیایی - دیگر وجود ندارد. و بسته به اینکه اوضاع در سال‌های آینده چگونه پیش می‌رود، ممکن است دیگر هرگز شاهد چنین مطبوعاتی نباشیم.

من مسیری را که من و جان را به طور جداگانه به سوی رسانه‌های مستقل هدایت کرد، شرح می‌دهم و از آن زمان به او به عنوان مصداق حقیقتی نگریستم که آن را اساسی می‌دانم. حداقل در حال حاضر و با تشخیص اشکالات احتمالی، مؤثرترین روزنامه نگاران مستقل کسانی هستند که در روش‌های روزنامه نگاری (مهارت‌ها، تکنیک‌ها و غیره) از رسانه‌های سنتی یا قدیمی آموزش دیده‌اند. با این حال، به این روزنامه نگاران توصیه می‌شود که همان باورها، اصول و مصالحه با نهادهای قدرتمندی که با رسانه‌های سنتی مرتبط هستند، را اتخاذ نکنند.

من خیلی قبل از اینکه با جان پیلجر از نزدیک آشنا شوم، او را می‌شناختم. او در سال ۱۹۸۲ برای روزنامه دیلی میرو به آسیا آمد تا در مورد کودک آزاری و قاچاق کودکان در تایلند گزارش دهد،

۱. corporate press: «مطبوعات شرکتی» به روزنامه‌ها، ایستگاه‌های تلویزیونی و سایر رسانه‌هایی گفته می‌شود که تحت مالکیت یا کنترل شرکت‌های بزرگ هستند. این به معنای شرکت‌های رسانه‌ای است که به عنوان بخشی از شرکت‌های بزرگ تر اداره می‌شوند. این اصطلاح اغلب برای بحث در مورد اینکه چگونه مالکیت شرکت‌های بزرگ می‌تواند بر اخبار و اطلاعاتی که این رسانه‌ها ارائه می‌دهند تأثیر بگذارد استفاده می‌شود.



که هر دوی آنها برای مدتی طولانی واقعیت تلخی بودند. در آن زمان من دفتر سنگاپور نشریه اقتصادی خاور دور را اداره می‌کردم و به خاطر گزارش‌هایم با خطر اخراج مواجه بودم.

مقاله جان برای روزنامه میروز، داستان یک کودک ۸ ساله به نام سونیه را روایت می‌کرد که جان او را به قیمت ۸۵ پوند خرید و نزد مادرش بازگرداند. این مقاله مورد توجه گسترده قرار گرفت و به طور گسترده توسط رسانه‌های جهانی پوشش داده شد. سپس مشخص شد که Sunee و مادرش توسط یک دلال و کارچاق کن تایلندی پول دریافت کرده‌اند تا یک داستان کاملاً ساختگی را به خاطر ایجاد سروصدا در صفحه اول روزنامه، بیان کنند.

جان همانطور که تابستان گذشته در یک مکالمه تلفنی توضیح داد، مشکوک بود که این اقدامی توسط سازمان‌های اطلاعاتی برای لکه‌دار کردن شهرتش باشد. نظر من، صرفاً با توجه به اقدامات گاه‌آپوچ در حرفه روزنامه‌نگاری، این است که یک کارچاق‌کن محلی برای خشنود کردن کارفرمایان اروپایی خود، داستانی پرسر و صدا و ساختگی مطرح کرده است.

این واقعه را از آن جهت ذکر می‌کنم چرا که ثبت شده و مستلزم توجه است. دو جنبه مهم در رابطه با این حادثه وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد: اولاً، جان ممکن است فریب خورده باشد اما او محرک این فریب نبوده است. به عبارت دیگر، او قربانی یک دسیسه بود و نه کسی که آن دسیسه را طراحی کرده بود. ثانیاً، علیرغم این حادثه، شهرت حرفه‌ای جان، آنطور که به حق بود، سالم ماند و ما می‌توانیم حادثه تایلند را به عنوان یک اتفاق ناگوار و نه چیزی بیش از این در نظر بگیریم. کارهای او پس از تایلند شامل برخی از بهترین کارهاست. یک سال بعد، او مستند بیگانگان The Outsiders را ساخت، مجموعه‌ای عالی از مصاحبه‌های تولید شده برای کانال ۴.

ارائه حقایق بدون تحریف و سوگیری

زمانی که جان سال‌ها بعد در جریان ساخت «جنگ آینده با چین» با من تماس گرفت، اتفاق شگفت‌انگیزی بود. او از من برای درک اختلافات پیچیده ارضی در دریای چین جنوبی کمک خواست. مسئله پیچیده‌ای که دولت‌های متوالی آمریکا تحریف کرده‌اند تا چین را به عنوان نوامپراتوری شرور شرق آسیا معرفی کنند.

ما بعداً از طریق فضای مجازی با هم دوست شدیم. دو سال بعد، وقتی ستون روابط خارجی ام را به کنسرسیوم نیوز منتقل کردم، جان یکی از اعضای هیئت مدیره بود. زمانی که سال‌ها بعد شروع به انتشار روزنامه The Floutist در Substack کردم، جان سخاوتمندانه مقالاتی را به روزنامه ارسال می‌کرد که ما از انتشار آنها استقبال می‌کردیم. ما به صورت مداوم، مقالات او را منتشر می‌کردیم و آنها همیشه عالی بودند.

هیچ چیز واضح‌تر از حمایت او از جولیان آسائز، درک جان از اهمیت رسانه‌های مستقل و انسانیت او را نشان نمی‌دهد. در سال ۲۰۱۰، زمانی که جولیان آسائز در لندن دستگیر شد، جان یکی از افرادی بود که در پرداخت وثیقه برای آسائز مشارکت داشت. هنگامی که آسائز از سفارت اکوادور به زندان بلمارش برده شد، جان به طور مداوم از او دیدن می‌کرد و دلسوزی و حمایت بی‌دریغ نشان می‌داد. دوستی پایدار جان و آسائز تا زمان درگذشتش ادامه داشت.

«روزنامه‌نگاری حقیقتاً ارائه حقایق بدون تحریف و سوگیری است.» این جمله‌ای است که جان از مارتا گلهورن در مقدمه مصاحبه خود در سال ۱۹۸۳ نقل کرد. من مدت‌هاست که دریافته‌ام که جان از اصول بیان شده در نقل قول مارتا گلهورن دفاع می‌کند؛ یعنی مسئله حرفه‌ای بودن سازش‌ناپذیر و فهم روزنامه‌نگاری به عنوان یک قطب مستقل قدرت، که در حال حاضر به طور گسترده رایج نیست.

در اینجا یک نکته مرتبط وجود دارد که ارزش بحث دارد. همه خبرنگاران طبیعتاً دیدگاه‌های سیاسی خاص خود را دارند. داشتن دیدگاه‌های سیاسی شخصی طبیعی و مثبت تلقی می‌شود. داشتن دیدگاه‌های سیاسی به منزله تأیید هویت مدنی فعال و درگیر آنها تلقی می‌شود. به عبارت دیگر نشان‌دهنده ارتباط و درگیر بودن آنها با جنبه‌های اجتماعی و سیاسی جامعه یا جامعه خود است. داشتن سیاست شخصی نباید باعث تأسف و نگرانی شود. این چیزی منفی نیست، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از شخصیت آنهاست. چالش روزنامه‌نگاران این است که دیدگاه‌های سیاسی خود را در راستای وظایف حرفه‌ای خود و نقش مشخصی که در حوزه عمومی ایفا می‌کنند، مدیریت کنند. جان این را به خوبی یا بهتر از هر یک از ما فهمید. این توانایی برای مدیریت سیاست شخصی به عنوان یک نیروی تشبیت‌کننده عمل می‌کند که به همه چیزهایی که جان در تلاش‌های حرفه‌ای خود انجام داده اهمیت می‌بخشد.

در ماه می گذشته، از طرف یک تعاونی انتشاراتی در سوئیس، از جان دعوت کردم تا در یک سری سخنرانی که در پایان تابستان در کنفرانسی ارائه می‌شود، صحبت کند. او در نامه‌ای نوشت که دوست دارد آنجا باشد، اما حالش خوب نیست و بعید است که تا اوایل سپتامبر به سفر برود. جان مردی محبوب و تا حدودی برای حریم خصوصی خود ارزش قائل بود. من در آن زمان از جزئیات

بیماری جان آگاهی نداشته و پرس و جورا مناسب نمی دانستم. علیرغم عدم اطلاع از جزئیات، در آن لحظه متوجه شدم که جان با یک چالش مهم و جدی دست و پنجه نرم می کند.

من در شب سال نو با ایوا- ماریا فولمر- مولر، که در مدیریت مجموعه سخنرانی های سوئیس مشارکت دارد، تماس گرفتم تا او را از درگذشت جان پیلجر مطلع کنم. او از مرگ جان مطلع بود. او تاکید کرد که جان با ذهنی روشن و متمرکز می نوشت و همچنین نوشته های جان پیلجر سرشار از احساسات و صمیمیت عمیق است. من اظهارات ایوا- ماریا فولمر- مولر در مورد جان پیلجر را تصدیق می کنم.

جورج برچت، یکی از پسران ویلفرد که اکنون در هانوی، جایی که به دنیا آمده، زندگی می کند و نقاشی می کند، دوست جان بود (همانطور که دوست من نیز هست). جورج قدردانی کوتاهی در روز سال نو نوشت و آن را از طریق خبرنگارمه خصوصی خود، دفتر اطلاعات مردم، به اشتراک گذاشت. جورج اینگونه نوشت و من آن را با خوانندگان به اشتراک می گذارم، همانطور که او آن را با من به اشتراک گذاشت:

« به خاطر دارم که چند سال پیش در یک ایمیل، در لحظات ناامیدی، از جان پرسیدم:

ما قرار است چه کار کنیم؟

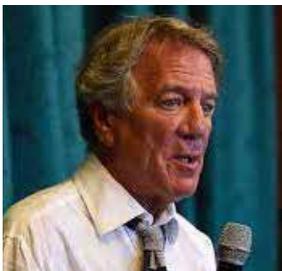
او پاسخ داد:

جورج، ما به کاری که انجام می دهیم ادامه می دهیم.

این توصیه درستی است، به خصوص در لحظات تاریکی.

ممنون جان!

برای همه چیز.»



پاتریک لارنس (Patrick Lawrence)، به عنوان یک خبرنگار خارج از کشور، عمدتاً برای اینترنشنال هیرالد تریبون (International Herald Tribune)، ستون نویس، مقاله نویس، مدرس و نویسنده بوده است. همچنین اخیراً کتاب «روزنامه نگاران و سایه ها»ی او (Journalists and Their Shadows) از Clarity Press یا آمازون در دسترس است. کتاب دیگر او، «زمان دیگر: آمریکایی ها پس از قرن آمریکایی» (Time No Longer: Americans After the American Century)، حساب توییتر او، @thefloutist، برای همیشه سانسور شده است.

جان پیلجر: دیدار با زندانی سیاسی بریتانیا

جولیان آسانژ به جان پیلجر در زندان بلمارش گفت: «فکر کنم دارم دیوونه میشم.» جان پیلجر در پاسخ

گفت: «نه، این طور نیست، تو اونا رو به وحشت انداختی، ببین چقدر قوی هستی.»

نویسنده: جان پیلجر / مترجم: م. البرزی

کنسرسیونم نیور ۲۹ نوامبر ۲۰۱۹ (بازنشر به مناسب مرگ جان پیلجر، ۷ ژانویه ۲۰۲۴)



* زبان متن انگلیسی این گزارش زبانی رسمی و کتابی است، اما تحت تأثیر فضای انسانی و

صمیمانه گزارش، تصمیم گرفتم آن را به زبان محاوره‌ای روایت کنم. - م. البرزی

صبح کله سحر راه افتادم. زندان بلمارش علیا حضرت در منطقه‌ای مسطح در جنوب شرقی لندن با سلسله‌ای از دیوارها و سیم‌های خاردار، بی‌هیچ افقی در چشم‌انداز. در جایی که محل تجمع ملاقاتی‌ها گفته میشه، پاسپورت، کیف، کارت‌های اعتباری، کارت پزشکی، پول، تلفن، دسته کلید، شونه، کاغذ و خودکارمو تحویل دادم. من دو جور عینک احتیاج دارم، اما باید یکی رو انتخاب می‌کردم. عینک مطالعه مو تحویل دادم. از حالا به بعد، مثل هفته‌های اول زندانی شدن جولیان، نمی‌تونستم چیزی بخونم. بالاخره عینکشو براش فرستادن، اما بعد از چند ماه و بدون هیچ توضیحی.

توی سالن ملاقاتی‌ها صفحه‌های بزرگ تلویزیون هست. به نظر میاد، تلویزیون مرتب با صدای بلند روشنه: نمایش سرگرمی‌ها، آگهی‌های تجارتي برای ماشین، پیتزا، برگزاری مراسم تشییع جنازه، حتی سخنرانی‌های TED پخش می‌شه. شاید اینا واسه یه زندان عالییه: مثل قرص والیوم تصویری. منم وارد صف آدمای غمگین و نگران میشم، بیشترشون زنای فقیر و بچه‌ها و مادر بزرگ‌ها. سر میز اول، «انگشت نگاری» شدم، اگه هنوز این کلمه برای تست بیومتریک به کار بره. گفتن: «هر دو تا دستتو، فشار بده!» پرونده من روی صفحه ظاهر شد. حالا می‌تونستم به طرف دروازه اصلی

زندانی وسط اون دیوارا برم.

آخرین باری که برای دیدن جولیان به بلمارش رفته بودم، بارون شدیدی می‌اومد. اجازه نداشتیم چترمونو تا اون طرف سالن ملاقاتی‌ها ببریم. انتخاب این بود که یا خیس بشیم یا با تمام زورمون بدویم. مادر بزرگ‌هام باید همین کار رو می‌کردن. سر میز دوم که رسیدم، مأمور پشت بلندگو گفت: «اون چیه؟» مثل آدمای گناهکار گفتم: «ساعتمه». گفت: «برگردونش همونجا». دوباره بدو و بدو توی بارون رفتم تا یه بار دیگه به موقع به تست بیومتریک (انگشت نگاری) برسم. بعد همه بدنمو اسکن کردن و خوب گشتن: از کف پا تا سرم با دهن باز.

با هر توقف، گروه ساکت و مطیع ما لُخ کنان در جائی شبیه یه فضای قفل‌بست شده پشت یک خط زرد بهم می‌چسبیدیم. بیچاره اونائی که از جاهای تنگ و خفه می‌ترسن: یه زن پلک‌هاشو بهم فشار داد و چشماشو بست. بعد دستور دادن بریم یه جای دیگه. دوباره درای آهنی جلوی ما و پشت سرمون با صدای بلند بسته شدن. باز یه صدا از پشت بلندگو شنیده شد: «پشت خط زرد وایسین!» یه درکشویی اتوماتیک دیگه، یه کم باز شد؛ ما عقل به خرج دادیم و عجله نکردیم. در تکون بدی خورد و بسته و دوباره باز شد. یه محوطه دیگه و یه میز دیگه، و یه نمایش دیگه: «انگشتانتونو نشون بدین!»

بعد وارد یک اطاق دراز با کفپوش چارخونه شدیم، گفتن همین جا وایسین؛ یکی یکی. دو تا مرد با سگای پلیس، از جلو و عقب دور ما چرخ زدن. سگ‌ها ماتحت‌مو بو کردن و آب دهنشون رو دستام ریختن. بعد درای بیشتری باز شد و دستورای دیگه: «میچ دستانتونو دراز کنین!» مهر لیزری روی دستمون اجازه ورود به اتاق بزرگیه که اونجا زندانیا در سکوت رو به روی صندلی‌های خالی منتظر نشستن. جولیان ته اتاقه، با یه بازوبند زرد روی لباس زندانش. اون به عنوان یه زندانی منتظر دادگاه، حق داره لباس معمولی خودشو بپوشه. اما آوریل گذشته وقتی اراذل و اوباش از سفارت اکوادور بیرون کشیدنش، نداشتن کیف کوچیک و وسایلشو برداره. گفتن لباساش بعداً می‌رسه، اما مثل عینک مطالعه‌ش به شکل مرموزی گم شدن.

جولیان روزی ۲۲ ساعت تحت «مراقبت بهداشتی» قرار داره. اینجا در واقع بیمارستان زندان نیست، بلکه جایی‌ی که می‌شه اونو منزوی کرد، دوا بهش داد، و مخفیانه پاییدش. هر ۳۰ دقیقه، چشمایی از اونور در جولیانومی‌پان و جاسوسی می‌کنن. اسم این کار رو گذاشتن «دیدبان خودکشی». توی سلول‌های پهلویی زندانیای محکوم به قتلن، به علاوه‌ی یه مرد روانی که تمام شب داد و فریاد می‌کنه. جولیان گفت: «اینجا برام مثل فیلم پرواز بر فراز آشیانه فاخته‌ست». «درمان» هر از گاهی هم بازی مونوپولیه. از جمع‌های مطمئنی که جولیان هفته‌ای یه بار اونجاست مراسم عبادت در کلیسای «کشیش مرد مهربونیه که دوست من شده. چند روز پیش به یه زندونی توی کلیسا حمله

شد؛ موقع سرود خوندن یه مشت از پشت به سرش کوبیده شد.»
وقتی همدیگرو بغل کردیم، دنده‌هاشو لمس کردم. بازوهای عضله ندارن. شاید ۱۰-۱۵ کیلوئی وزنش کم شده. وقتی بار اول در ماه مه اینجا دیدمش، چیزی که خیلی تکان دهنده بود، این بود که چقدر مسن‌تر به نظر میاد. بعد گفت: «فکر می‌کنم دارم دیوونه می‌شم.» بهش گفتم: «نه اینطور نیست، ببین چقدر اونا رو به وحشت انداختی، می‌بینی چقدر قوی هستی.»
به باور من، هوش، توان تطبیق دادن و شوخ‌طبعی جولیان - که همه آدمای پستی که اونو بدنام می‌کنن از آن بی‌بهره هستن - سر پا نگهش می‌دارن. اون بدجوری زخم خورده‌ست، ولی عقلشواز دست نمی‌ده. در حالی که دستش راروی دهنش گرفته بود که استراق‌سمع نشه، باهم گپ زدیم. بالای سرما چند تا دوربینه. توفسفات اکوادور با نوشتن باهم حرف می‌زدیم و نوشته‌هامونواز دوربین‌های بالای سرمان مخفی می‌کردیم. پروادریزگ همه جا هست، اما وحشت زده.
روی دیوارا شعارهای چوخ بختیاری نوشته شده که زندانیا رو تشویق کنه تا «همین‌طور ادامه بدن، خوش باشن، امیدوار باشن و بخندن.»

تنها ورزش جولیان یه تیکه لاستیک تودستشه؛ و چشم‌اندازش دیوارهای بلندی با توصیه‌های بیشتر برای خوش‌باشی تا از «چمن پهن شده زیر پات لذت ببری.» [اما] چمنی درکار نیست.
جولیان هنوزاز داشتن لپ‌تاپ و نرم‌افزاری که بتونه خودشو برای دادگاه استردادش آماده کنه، محرومه. اون هنوزنمی‌تونه به وکیل آمریکایی، یا خانواده خودش تو استرالیا زنگ بزنه.
حقارت و فرومایگی دائمی بلمارش مثل عرق به تن آدم می‌چسبه. اگه خیلی به یه زندونی نزدیک بشی، نگهبان بهت می‌گه: «بشین سرجات.» اگه سرپوش لیوان قهوه‌توبرداری، نگهبان بهت دستور می‌ده: «بذار سر جاش». اجازه داری فقط ۱۰ پوند با خودت ببری داخل تا توی کافه کوچکی که داوطلبان اداره‌اش می‌کنن، خرج کنی. جولیان در حالی که می‌گفت «یه چیز سالم دلم می‌خواد» یه ساندویچوتند تند خورد.

اونوراتاق یه زندانی و زنی که به ملاقاتش آمده بود باهم درگیر بودن: می‌شد بگی یه دعوای «خونوادگی». نگهبان دخالت کرد. زندانی بهش گفت: «خفه خون بگیر». همین بهانه شد تا نگهبانای درشت‌هیکل و سنگین وزن، که دنبال این جور چیزان، یقه‌شو بگیرن و مثل قورباغه بندازنش بیرون. حس رضایتی از خشونت، هوای خفه و دم‌کرده اونجا رو پر کرد. بعد نگهبانان سر بقیه نعره زدن که وقت رفته. با زنا و بچه‌ها و مادر بزرگ‌ها راه افتادیم تا از پیچ و خم محوطه‌های قفل و زنجیر شده و خط‌های زرد و توقف‌های بیومتریک به طرف دروازه اصلی بریم. وقتی داشتیم سالن ملاقاتی‌ها را ترک می‌کردم، مثل همیشه برگشتم پشتمون نگاه کردم. جولیان تنها نشسته بود، دستشو برده بود بالا: با مشت گره کرده!

محاصره ۹۰۰ روزه لنینگراد در چند تصویر

۸ سپتامبر ۱۹۴۱ - ۲۷ ژانویه ۱۹۴۴



سربازان لشکر ۱۶۸ پیاده نظام به فرماندهی سرهنگ آندری بوندارف در جریان نبرد. ۱۹۴۱



ساختمان مسکونی ویران شده در نتیجه بمباران



آموزش تیم آتش نشانی بانوان در لنینگراد



آنا یوشکوویچ، پرستار بیمارستان نیروی دریایی در لنینگراد، به یک ملوان مجروح نیروی دریایی شوروی غذایی دهد.

امپریالیسم و ضدامپریالیسم



سربازان پدافند هوایی محلی در پشت بام ساختمان فرهنگستان علوم مشغول انجام وظیفه هستند



دفاع از لنینگراد. ساکنان این شهر محاصره شده پس از حمله هوایی فاشیست‌ها یک واگن تراموا را از جلوی خانه‌ای ویران شده جابجایی کنند



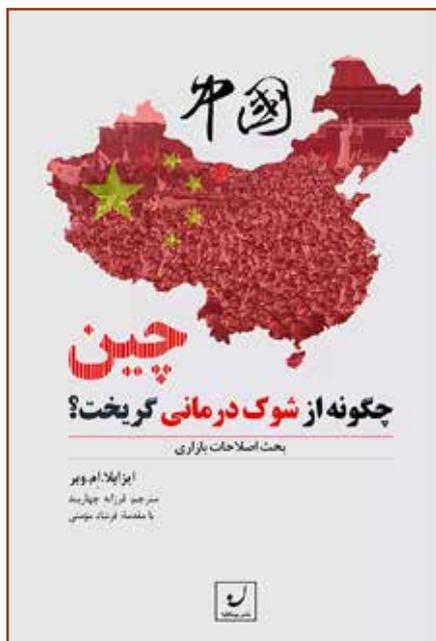
برداشت هیزم در لنینگراد محاصره شده



کلاس درس در کنار مدرسه‌ای که در اثر گلوله باران آلمان‌ها ویران شده است.

حلقه محاصره لنینگراد در ۱۸ ژانویه ۱۹۴۳ شکسته شد. شادی سربازان جبهه لنینگراد و ولخوف پس از موفقیت.





چین چگونه از شوک درمانی گریخت؟

بحث اصلاحات بازاری

نویسنده: ایزابلا ام. وبر

مترجم: فرزانه چهاربند، با مقدمه فرهاد مومنی

نشر: نهادگرا

چاپ اول: ۱۴۰۱. تعداد صفحات: ۵۴۹

شیگیر حسنی

نویسنده کتاب، ایزابلا ماریا وبر، دانشیار دانشگاه ماساچوست در علوم اقتصادی و مدیر پژوهشی برنامه اقتصاد سیاسی آسیایی چین در موسسه تحقیقاتی اقتصاد سیاسی دانشگاه ماساچوست است و در این اثر به جزییات کشمکش و اختلاف میان هواداران شوک درمانی و باورمندان به اعمال تغییرات تدریجی در چین می‌پردازد.

این کتاب با ارائه روایتی جامع از برنامه‌ها و سیاست‌های متفاوتی که سیاست‌گذاران حوزه اقتصادی چین در سال‌های پس از انقلاب این کشور در پیش گرفته‌اند، تصویری از مسیر پیموده شده توسط این کشور، در پیش روی خوانندگان قرار می‌دهد.

اما نکته جالب این روایت، بررسی زمینه‌ها و تجربیات باستانی زمامداری اقتصادی چین از دوران باستان تا کنون است: این کتاب با استناد به مدارک تاریخی نظیر رساله «گوانزی» و متن «مناظره نمک و آهن» به پیشینه تقابل دو دیدگاه مداخله دولت در اقتصاد و آزادی بازار می‌پردازد و بدین شیوه، خطی را از دوران باستان تا عصر کنونی ترسیم می‌کند که نمایانگر پیوستگی تجربیات و درک تاریخی اندیشمندان چینی از موضوع است.

طبیعتاً وجود این پیوستگی به معنای این همان دانستن تئوری‌های موجود کنونی در دانش اقتصاد با دیدگاه‌های عصر باستان چین نیست؛ اما نویسنده با اشاره به آگاهی کارگزاران نظام سیاسی- اقتصادی کنونی چین از این سوابق تاریخی، بر این باور است که این انباشت تجربه در تصمیم‌گیری برای اتخاذ سیاست مناسب اقتصادی مؤثر بوده است.

مسئله مهم‌تری که نویسنده در تبیین آن می‌کوشد، شرح تلاش‌های هواداران چینی سیاست‌های مبتنی بر شوک درمانی و پیوندشان با نهادهایی نظیر بنیاد سوروس و نیز ارتباطات گسترده با نظریه‌پردازان بدن‌امی همچون میلیتون فریدمن است. چگونگی نفوذ این دیدگاه‌ها در میان اقتصاددانان چینی و میزان حمایت دشمنان سوسیالیسم از آنان، از موضوعات مهمی است که در این کتاب بدان پرداخته شده است.

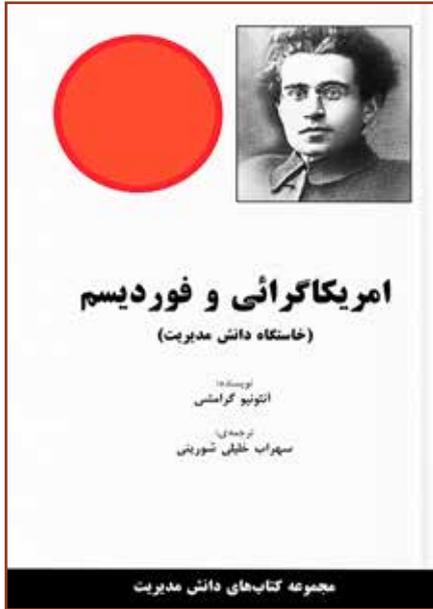
از دیگر سو، نویسنده با پرداختن به جزییات سودمندی از مبارزات برای ایجاد تغییرات در جامعه چین به منظور غلبه بر کاستی‌ها و رکود اقتصادی حاکم بر کشور، نشان می‌دهد که چگونه وجود دموکراسی درون حزبی و نیز مقاومت جدی در برابر ترویج ایده‌های نئولیبرالی در درون حزب کمونیست چین - در عین باور به لزوم اعمال اصلاحات تدریجی در سیاست‌گذاری اقتصادی - توانست این کشور را از لغزیدن در سراشیبی مشابه آنچه که روسیه پس از تخریب اتحاد جماهیر شوروی بدان دچار شد، نجات دهد.

کتاب چین چگونه از شوک درمانی گریخت؟ بر اساس تحقیقاتی گسترده و با اتکا به مجموعه‌ای غنی از منابعی نظیر مصاحبه با دست‌اندرکاران اصلی چینی و بین‌المللی و مقامات بانک جهانی و نیز با رجوع به بحث‌ها و مجادلات گردآوری شده از مدارک و مستندات منتشر نشده موجود در آرشیوها، نشان می‌دهد که چگونه چین توانست تا با پیمودن مسیری متفاوت با آنچه که روسیه و کشورهای اروپای شرقی پس از تخریب اردوگاه سوسیالیستی در پیش گرفتند، به بازسازی صنعتی کشور بپردازد و امروزه به یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های اقتصادی جهان بدل شود.

مطالعه کتاب چین چگونه از شوک درمانی گریخت؟ نه فقط به درک ما از چگونگی تحولات چند دهه اخیر چین و پیچیدگی مسیر توسعه و ساختمان سوسیالیسم در این کشور یاری می‌رساند بلکه نشانه‌هایی نیرومند از نتایج محتوم کاربست سیاست‌های مبتنی بر شوک درمانی توصیه شده از سوی نهادهای اقتصادی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را در پیش چشم می‌گذارد.

چین در سال ۱۹۸۶ به سختی از انفجار بزرگ گریخت. ژائو زیانگ در نهایت و در رویارویی با هشدارهای مختلف و قابل اتکا در ارتباط با ریسک‌های غیرقابل پیش‌بینی تحمیل شوک‌درمانی ناشی از اصلاح قیمت و عدم اطمینان در مورد منافع آن، بسته اصلاحات [توصیه شده از سوی اقتصاددانان نئولیبرال] را کنار گذاشت. این برنامه از منظر نظری به نظر جامع بود، اما مشخص شد که در عمل امکان‌پذیر نیست. (صفحه ۱۵۴)

تقابل فزاینده سیاسی زمانی اتفاق افتاد که وضعیت روحی بخش بزرگی از مردم به یک حد آستانه رسیده بود. تنش‌های اجتماعی بالا گرفته بود و همین امر نزاع بین دو طرف رهبری چین را تشدید می‌کرد. چین در مقایسه با استانداردهای بعد از انقلاب، تورم بالایی را تجربه می‌کرد که حتی از تورم تابستان سال ۱۹۸۸ نیز که ماریچ تورم غیرقابل کنترل شده بود، بیشتر بود. (صفحه ۴۲۹)



آمریکاگرایی و فوردیسم (خاستگاه دانش مدیریت)

نویسنده: آنتونیو گرامشی

مترجم: سهراب خلیلی شورینی

نشر: پویش مداوم

چاپ اول: ۱۴۰۱. تعداد صفحات: ۸۹

شبگیر حسنی

کتاب آمریکاگرایی و فوردیسم گزیده‌هایی از دیدگاه‌های آنتونیو گرامشی، نظریه‌پرداز برجسته ایتالیایی و از بنیان‌گذاران حزب کمونیست آن کشور است، که با موضوع مدیریت و فوردیسم از میان مجلدات پُرشمار دفترهای زندان به همت سهراب خلیلی شورینی دستچین و به فارسی برگردانده شده است.

در مجموعه جُستارهای گزین‌شده این کتاب، همانند بسیاری از نوشتارهای دفترهای زندان، با متونی مواجهیم که بعضاً تأملات شخصی ذهنی خلاق همچون گرامشی، پیرامون موضوعات مورد علاقه وی است. از سوی دیگر، ارجاعات پُرشمار وی به مقالات و دیدگاه‌های نویسندگان ایتالیایی معاصر خویش، در برخی موارد خوانش متن را نیازمند تمرکز و توجه بیشتری می‌سازد.

گرامشی در این نوشته‌ها می‌کوشد تا به بررسی نتایج و تغییرات حاصل از کاربست نظرات هنری فورد در حوزه تولید بپردازد. به هر روی، در این کتاب نیز مانند سایر آثار گرامشی با تحلیلی همه‌جانبه از موضوع مواجهیم. وی با بررسی ترکیب جمعیتی اروپا - و به ویژه ایتالیا - و مقایسه آن با آمریکا به عنوان خاستگاه فوردیسم، این تحلیل را ارائه می‌کند که وجود بقایای نیرومند مناسبات پیشاسرمایه‌داری در اروپا و علی‌الخصوص تداوم حیات اشراف و زمین‌داران که کماکان از رانت ارضی و اجاره بها امرار معاش می‌کنند، در کنار رسوبات عقاید و باورهای مربوط به صورت‌بندی‌های پیشین، نه فقط موجب مقاومت «فکری» و «اخلاقی» در برابر کوشش برای انطباق شیوه فوردیسم بر سازمان تولید اروپایی می‌گردد بلکه وجود لشکر سربار دلالان، کارکنان دولت،

فئودال‌ها و ... بخش بزرگی از ارزش اضافی تولید شده را می‌بلعد و با تحمیل هزینه‌های زیاد، قدرت رقابت را برای تولیدات ایتالیا در بازار بین‌المللی کاهش می‌دهد.

گرامشی در بررسی چندجانبه خود از موضوع، نه فقط به بحث چگونگی ترکیب سرمایه مالی و صنعتی در ایتالیا می‌پردازد، بلکه حتی موضوعات بسیار دور از ذهنی نظیر عادات و غرایز جنسی، مردسالاری و فمینیسم را نیز در تحلیل خود برمی‌رسد. وی با بررسی مناسبات جنسی حاکم بر روستاهای ایتالیا و مقایسه نرخ زاد و ولد در شهر و روستا، بدون هرگونه حمایتی از این مناسبات، ابتکارات خشکه مقدسانه کارخانه‌داران آمریکایی نظیر فورد را، که به منظور حفظ «تبادل روانی-فیزیکی» نیروی کار در خارج از محیط کارخانه ترویج و اعمال می‌شود، به نقد می‌کشد.

وی همچنین در تحلیلی جالب از «دستمزدهای بالا» در آمریکا، به این نکته ظریف اشاره می‌کند که دستمزدهای بالا تنها یک اجرت موقت است زیرا انطباق نیروی کار با روش‌های جدید تولید تنها از راه تحمیل و اجبار اجتماعی حاصل نمی‌گردد، بلکه این فشار باید به طرز هوشمندانه با تشویق و رضایت ترکیب گردد. اما به محض عمومیت یافتن روش‌های جدید تولید، نوع جدید کارگر که مناسب با این روش‌های جدید به کار بپردازد، در همه جا یافت خواهد شد و در نتیجه «دستمزد بالا» به طور خودکار توسط بیکاری گسترده حاصل از کار بست شیوه‌های جدید تولید و اتوماسیون محدود می‌شود. به بیان دیگر دستمزدهای انحصاری متناظر با سودهای انحصاری اند که بلافاصله پس از رواج یافتن شیوه تولید جدید محو خواهند شد.

در اینجا ما با تحلیلی مشابه آنچه مارکس در کتاب سرمایه ارائه می‌کند روبرو هستیم و از سوی دیگر بحث لزوم توسل به رضایت نیروی کار در کنار تحمیل و اجبار، هسته‌های جنینی درک گرامشی از پدیده هژمونی و بحث «رضایت خودانگیخته» را در بر دارند. مطالعه این کتاب کوچک اما مفید را به خوانندگان پیشنهاد می‌کنیم.

مسئله این نیست که در آمریکا تمدنی جدید، فرهنگی جدید حتی به عنوان «مشعل» وجود دارد و آیا اروپا را اشغال کرده یا دارد می‌کند. اگر سؤال به این شکل مطرح می‌شد پاسخ ساده‌ای داشت: نه! وجود ندارد! و در واقع همه آنچه آنها در آنجا می‌کنند نوعی نشخوار فرهنگ قدیم اروپایی است. مسئله بیشتر این است که آیا آمریکا توسط وزن عظیم تولید اقتصادی‌اش و لذا به صورت غیرمستقیم، اروپا را مجبور کرده یا خواهد کرد که بر اقتصاد و بنیاد اجتماعی به شدت کهنه و منسوخ شده‌اش غلبه کند، این امر به هر حال اتفاق می‌افتد، هرچند فقط به کندی. [این موضوع] در چشم‌انداز کنونی خودش را به عنوان پیامد قدرت برتر آمریکایی نشان می‌دهد. به بیان دیگر، آیا ما در حال دگرگونی در مبانی مادی تمدن اروپایی هستیم که در بلند مدت ... فروپاشی شکل‌های موجود تمدن و زایمان اجباری تمدن جدیدی را موجب می‌شود؟ (صفحه ۷۸)



هنرمندان در زمانهٔ جنگ

نویسنده: هوارد زین

مترجم: سهراب خلیلی شورینی

نشر: لوگوس

چاپ اول: ۱۳۹۹. تعداد صفحات: ۱۱۲

شبگیر حسینی

کتاب **هنرمندان در زمانهٔ جنگ** مجموعه‌ای از یک مقاله و سه سخنرانی در دانشگاه‌های آمریکاست که توسط هوارد زین، تاریخ‌نگار برجسته و مترقی آمریکایی، تهیه شده است. عنوان کتاب برگرفته از نخستین سخنرانی وی در سال ۲۰۰۱ در دانشکدهٔ هنر ماساچوست است. هوارد زین در این گفتار به نقد نقشی از روشنفکر می‌پردازد که در آثار گرامشی به «روشنفکر نوین» موسوم است: متخصص و تکنوکراتی که نقش خود را در چهارچوب مناسبات سرمایه‌دارانه، همچون یک فرد «حرفه‌ای» درک می‌کند اما الزاماً قادر به فهم ارتباط این نقش و جنبه‌های دیگر نظام سرمایه‌داری نیست. زین در این سخنرانی به ارتباط میان هنرمند و روشنفکر با جامعه می‌پردازد و خواستار آن می‌شود که این مناسبات به ورای آن چیزی که وظایف «تعریف شده» و «حرفه‌ای» روشنفکران به مثابه متخصصان حوزهٔ فرهنگ و علوم انسانی، ارتقا یابد. وی با بیان نمونه‌ای از منازعات میان مورخان آمریکایی در بحبوحهٔ جنگ ویتنام مبنی بر لزوم موضع‌گیری پیرامون جنگ و یا عدم مداخله در این باره و توقف در مرزهای مشخص شدهٔ حرفه‌ای، به عنوان یک تاریخ‌دان چنین ابراز عقیده می‌کند: «[پس] موضع‌گیری در مخالفت با جنگ] به که ربط دارد؟ تاریخ‌نگارها می‌گویند: «ربطی به ما ندارد.» هنرمند می‌گوید: «ربطی به من ندارد.» پس به چه کسی ربط دارد؟ آیا منظورتان این است که باید این مهم‌ترین کار دنیا را به کسانی که کشور را اداره می‌کنند و نهاد؟ چقدر ما می‌توانیم احمق باشیم؟ آیا از رها کردن مهم‌ترین تصمیم‌ها به ید با کفایت آدم‌های کاخ سفید، کنگره، دادگاه عالی و کسانی که اقتصاد را تحت تسلط دارند، تجربهٔ تاریخی کافی نداریم؟»

هوارد زین با به نقد کشیدن الگوی مسلط مبنی بر واگذاری تصمیم‌گیری‌ها در تمام حوزه‌ها به «متخصصان» و استفاده از چماقِ اربابِ اسطورهٔ تخصص برای به سکوت و ادار کردن توده‌ها

می‌نویسد: «... تخصص مال کارهای کوچک است، کارهای بزرگ متخصص ندارد. این امر واقع یا آن امر واقع متخصص دارند، اما متخصص اخلاق نداریم. باید این را به یاد داشت. همه ما بدون توجه به شغل و حرفه، حق داریم درباره جهان تصمیمات اخلاقی بگیریم. ما نباید تحت تأثیر کسانانی که فریاد می‌زنند «شما نمی‌دانید. شما که متخصص نیستید. آدم‌های بالا خودشان بهتر می‌دانند» قرار بگیریم.»

فصل دوم کتاب، اما گلدمن، آنارشسیسم و مخالفت با جنگ، متن ویراسته سخنرانی ایراد شده در کالج ردکلیف کمبریج است که با بررسی زندگی و مبارزات آنارشسیست ضد جنگ، اما گلدمن، به این حقیقت می‌پردازد که چگونه بخشی از تاریخ مبارزات مردمی در ایالات متحد آمریکا به سود روایت رسمی، از کُتب درسی و برنامه‌های مطالعاتی دانشگاهی حذف شده است. این سخنرانی که در ژانویه ۲۰۰۲ و چند ماه پس از حملات یازدهم سپتامبر به برج‌های دوقلو ایراد شده، بازتاب‌دهنده حال و هوای آمریکا در آن بازه زمانی و نیز دیدگاه خلاف جریان هوارد زین درباره جنگ و مبارزه علیه «تروریسم» است: «این وحشتناک است. این استبداد است. این خودکامگی است. کنگره قانون وطن پرستی آمریکا را تصویب کرد که در آن تروریسم به نحوی تعریف شده که کارکنان دولت می‌توانند شهروندان را فقط به خاطر جمله‌ای که به زبان آورده‌اند، بازداشت کنند... درست در چنین زمانه‌ای است که ما به صداها می‌مخالفت نیاز داریم. طنز ما چرا این جاست که درست در زمان جنگ - که شما با مرگ و زندگی مواجه هستید- باید ساکت بمانید. در نتیجه شما آزادی بیان دارید اما فقط برای موضوعات پیش پا افتاده و نه موضوع مرگ و زندگی. این تعریف قشنگی از دموکراسی است؛ این طور نیست؟»

بخش سوم کتاب زیر عنوان داستان‌هایی که هالیوود هرگز نمی‌گوید، به سانسور سیستماتیک در فضای رسانه‌ای آمریکا اختصاص دارد و متن سخنرانی زین در فستیوال فیلم توز در آوریل ۱۹۹۹ است. وی در این بخش علاوه بر تأکید بر ساختاری که سانسور را نه امری اتفاقی که پدیده‌ای الزام‌آور می‌سازد، بر این نکته انگشت می‌نهد که داوری ما نسبت به پدیده‌ها و رخدادها در جهان واقع، به جایگاه اجتماعی ما بستگی دارد: روایت رسمی از جنگ داخلی و انقلاب آمریکا - که زین آن را یکی از بهترین جنگ‌های آمریکا می‌نامد- از منظر بنیان‌گذاران آن کشور، تفاوتی ماهوی با روایت مثلاً سرخ‌پوستان آمریکایی دارد: اینان هیچ شتابی برای جشن گرفتن پیروزی مهاجران بر انگلیسی‌ها ندارند، زیرا این پیروزی برای بومیان آمریکا به معنای فسخ توافق پیشین ۱۷۶۳ با انگلیسی‌ها بر سر مرزهای سرزمینی بود و اکنون پس از این شکست، مهاجران الزامی به رعایت مفاد توافق قبلی نداشتند: سرخ‌پوستان و سیاه‌پوستان انقلاب آمریکا را جشن نگرفتند.

هوارد زین درباره دیدگاه حاکم بر امپراتوری هالیوود باور دارد که: «هالیوود فیلمی نخواهد

ساخت که وجدان طبقاتی مردم را بیدار کند یا آنها را نسبت به لزوم برابری نژادی و جنسی آگاه‌تر نماید... من دربارهٔ ساختن فیلم‌هایی که جنگ را برای مردم نفرت‌انگیز نشان بدهند فکر می‌کنم. هنگامی که شما فیلم‌هایی را که هالیوود دربارهٔ جنگ ساخته است در نظر مجسم می‌کنید... همه همیشه فیلم‌هایی هستند که قهرمانی نظامی را تقدیس می‌کنند. استثنا در میان آنها به ندرت وجود دارد، بلکه اکثراً دربارهٔ قهرمان‌های جنگ، قهرمانی نظامی فیلم‌هایی است که بینندگان جوان را تشویق می‌کنند تا بلادرنگ به جنگ بروند....»

فصل چهارم کتاب مقاله کوتاهی است که به «جزوه نویسی در آمریکا» می‌پردازد. در تاریخ آمریکا «جزوه‌ها» رسانه‌های ارزان قیمت و مکتوبی بودند که بعضاً با نفوذ فراوانی که در میان توده‌ها داشتند، تأثیرات عمده‌ای را در جامعه به جای نهادند. زین، جزوهٔ عقل سلیم اثر توماس پین را یکی از مهم‌ترین آثار چاپ شده در تاریخ ایالات متحد می‌داند. این نوشتار که در سال ۱۷۷۶ در مستعمرات انگلیسی شمال آمریکا توزیع شد، ایدهٔ استقلال از انگلستان را که در ذهن بسیاری از مهاجران ساکن در مستعمرات وجود داشت، شرح و بسط داده و با منطقی ساده و نیرومند مستدل نمود.

انتشار جزوه‌ها منحصر و محدود به آمریکا نبود؛ در اواسط دههٔ ۱۶۰۰ در انگلستان نیز عقاید آنارشویستی «حقاران» که با مالکیت خصوصی و دولت استبدادی مخالف بودند نیز در قالب جزوه منتشر می‌شد. نارضایتی‌های مردم فرانسه که نهایتاً به انقلاب ۱۷۸۹ انجامید هم به شکل جزواتی در سراسر فرانسه توزیع می‌شد. آبه سی یس در جزوهٔ مشهوری به نام «طبقهٔ سوم چیست؟» اعلام می‌کند که طبقهٔ سوم ملت است. وی اشراف و روحانیون هوادار آنان را به سرطانی که به جان فرد بیماری افتاده است تشبیه می‌کند.

از دیگر جزوات مشهوری که هوارد زین به آنها می‌پردازد یکی مانیفست کمونیست است که هوارد زین آن را با اطمینان اثرگذارترین قطعهٔ ادبیات سیاسی در تاریخ مدرن می‌داند و دیگری جُستارهای ولادیمیر ایلیچ لنین نظیر چه باید کرد؟، دولت و انقلاب و... .

وی در این مقاله کوتاه آرزو می‌کند: «چه می‌شود اگر امروز هم کسی جزوه‌ای - فصیح، جذاب و قدرتمند - بنویسد و در آن شرح بدهد که چرا مردم آمریکا باید اکنون استقلال خودشان را از دولت اعلام کنند و نهادهای تصمیم‌گیری‌شان را که دموکراتیک‌تر و پاسخ‌گوتر به نیازهاشان باشد، بنیان گذارند؟» او در پایان با بیان این نکته که این جزوه‌های تاریخی نماد کامل ازدواج هنر و سیاست‌اند، ابراز اطمینان می‌کند، تا زمانی که جنگ و بی‌عدالتی وجود دارد، هنرمندان برای پاسخ دادن به درخواست شکسپیر در کینگ جان راهی خواهند یافت و خواستهٔ شکسپیر چنین است:

آه اگر زبان من در دهان طوفان بود،

آنگاه می‌توانستم ظلم را از جهان براندازم!

لیست شماره‌های قبلی «دانش و امید»

در کانال تلگرام به آدرس:

<https://t.me/DaneshvaMardom>

شماره ۱۱، اردیبهشت ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/588>

شماره ۱۲، تیر ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/592>

شماره ۱۳، شهریور ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/634>

شماره ۱۴، آبان ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/681>

شماره ۱۵، دی ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/710>

شماره ۱۶، اسفند ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/743>

شماره ۱۷، اردیبهشت ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/782>

شماره ۱۸، تیر ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/838>

شماره ۱۹، شهریور ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/889>

شماره ۲۰، آبان ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/932>

شماره ۲۱، دی ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/990>

شماره ۱، شهریور ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/577>

شماره ۲، آبان ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/578>

شماره ۳، دی ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/579>

شماره ۴، اسفند ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/580>

شماره ۵، اردیبهشت ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/581>

شماره ۶، تیر ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/582>

شماره ۷، شهریور ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/583>

شماره ویژه فلسطین (تیر ۱۴۰۰)

<https://t.me/DaneshvaMardom/584>

شماره ۸، آبان ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/585>

شماره ۹، دی ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/586>

شماره ۱۰، اسفند ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/587>

کدام نامزد نمایندگی مجلس برای حل این مشکلات برنامه‌ای دارد؟

